



صاحب امتیاز:

دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول و سردبیر:

دکتر احمد خاتمی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

مدیر داخلی:

منصور پیرانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

اعضای هیئت تحریریه:

- |                         |                                                                    |
|-------------------------|--------------------------------------------------------------------|
| دکتر نصرالله امامی      | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران (اهواز)    |
| دکتر احمد خاتمی         | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی            |
| دکتر ابوالقاسم رادفر    | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی          |
| دکتر سیدعلی محمد سجادی  | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی            |
| دکتر حبیب‌الله عباسی    | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی               |
| دکتر محمد غلامرضایی     | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی            |
| دکتر عبدالحسین فرزاد    | (دانشیار) - دکترای زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی        |
| دکتر مریم مشرف‌الملک    | (دانشیار) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی          |
| دکتر مجتبی منشی‌زاده    | (دانشیار) - دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبائی |
| دکتر ناصر نیکوخت        | (استاد) - دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس            |
| دکتر علیرضا حاجیان‌نژاد | (دانشیار) - گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران                 |
| دکتر قدرت‌اله طاهری     | (دانشیار) - گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی            |
| دکتر مهدی نیک‌منش       | (دانشیار) - گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء               |

ویراستار انگلیسی:

دکتر کیان سهیل، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید بهشتی

ویراستار فارسی:

مریم مردانی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

طراح روی جلد:

مصطفی ثروت

صفحه آرا:

سمیرا دهقان

مسئول اشتراک و توزیع:

عبدالله اسدی، ۲۹۹۰۲۴۴۲



مجله تاریخ ادبیات

(علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

با همکاری:

قطب علمی تاریخ ادبیات فارسی

دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

شماره پیاپی ۲ / ۸۴

شاپا: ۷۳۴۹-۲۰۰۸

شاپای الکترونیکی: ۶۸۷۸-۲۵۸۸

بها: ۲۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نشانی: تهران، اوین

دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

تلفن: ۲۴۸۹-۲۹۹۰

نمبر: ۲۲۴۳۱۷۰۶

پست الکترونیکی:

Literature@sbu.ac.ir

مجله تاریخ ادبیات، نشریه‌ای علمی پژوهشی

است که براساس مجوز کمیسیون بررسی

نشریات علمی کشور ثبت شده و در مهرماه

۱۳۸۸ آغاز به کار کرده است.

مقالات این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان

اسلام (www.isc.gov.ir) نمایه می‌شود.

سامانه مجله جهت ارسال مقاله:

hlit.sbu.ac.ir

## ضوابط چاپ مقاله در مجله تاریخ ادبیات

مجله تاریخ ادبیات در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی منتشر می‌شود. این نشریه تخصصی و علمی-پژوهشی مقاله‌هایی را که به هیچ نشریه دیگری در داخل یا خارج ارسال نشده یا در آن به چاپ نرسیده باشد، در موضوعات مرتبط با تاریخ ادبی؟ فارسی منتشر می‌کند. لازم است مقاله‌های علمی-پژوهشی از ویژگی‌های زیر برخوردار باشند:

۱. عنوان مقاله با موضوعات مجله تناسب داشته باشد.
۲. از واژگان تخصصی رایج و معادل آن‌ها در رشته موردنظر استفاده شود.
۳. مقاله براساس منابع معتبر و تا حد امکان جدید تدوین شود و به لحاظ اخلاقی علمی منابع استفاده شده به صراحت در متن مقاله مشخص شده باشد.
۴. سه نسخه از مقاله، دیسک فشرده آن، به همراه نامه‌ای به سردبیر به دفتر مجله ارسال گردد. مرتبه علمی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی، شماره تلفن، نامبر و پست الکترونیکی نویسنده/ نویسندگان در نامه قید شود. در صورتی که مقاله بیش از یک نویسنده دارد، مسئول مکاتبه مشخص شود. در صورت تغییر نشانی، در اسرع وقت نشانی جدید به دفتر مجله اطلاع داده شود.
۵. حجم مقاله ارسالی حدود ۵۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ صفحه نشریه) باشد.

## ساختار مقاله

مقاله دارای بخش‌های زیر است:

۱. **عنوان مقاله** (فارسی و انگلیسی)
۲. **نام، نام خانوادگی و نام دانشگاه نویسنده/ نویسندگان**
۳. **چکیده** (فارسی و انگلیسی) در این قسمت، مطالب اصلی مقاله به صورت فشرده (بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) بیان می‌شود.
۴. **کلید واژه‌ها** از میان واژه‌های اصلی مقاله، بین ۳-۵ واژه مشخص می‌شود.
۵. **متن مقاله** شامل محورهای اصلی و فرعی مربوط به موضوع، با عنوان‌های مشخص می‌باشد.
۶. **نتایج** تدوین یافته‌ها، بحث و جمع‌بندی مطالبی است که نویسنده در متن مقاله بیان می‌کند.
۷. **منابع** به شکل‌های زیر تدوین می‌شود:
  - الف) ارجاعات داخل متن با ذکر نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه (در صورت لزوم) در داخل پرانتز آورده می‌شود. به‌طور مثال: (مهر آیین، ۱۳۸۴: ۳۵) و (Giddens, 2003: 143).
  - ب) اطلاعات کتاب‌شناسی به ترتیب حروف الفبا و با رعایت نکات زیر به فارسی یا زبان دیگر آورده می‌شود:
    - کتاب با یک نویسنده:** نام خانوادگی، نام، سال انتشار. «عنوان». نام نشریه، دوره، شماره، صفحه شروع و پایان مقاله.
    - مقاله با بیش از یک نویسنده:** نام خانوادگی، نام و نام خانوادگی همکار(ان). سال انتشار، «عنوان»، نام نشریه، دوره، شماره، صفحه شروع و پایان مقاله.
    - مقاله در مجموعه مقالات:** نام خانوادگی، نام، سال انتشار. «عنوان مقاله». صفحه شروع و پایان مقاله در نام مجموعه مقالات، نام و نام خانوادگی گردآورنده(گان). محل نشر: ناشر.
    - چکیده مقاله:** نام خانوادگی، نام، سال انتشار. «عنوان». نام نشریه. محل نشر: ناشر
    - گزارش:** نام مؤسسه، سال انتشار. عنوان. پایان‌نامه دکتری / کارشناسی ارشد. نام دانشگاه.
    - روزنامه، خبرنامه:** نام خانوادگی، نام، سال، ماه و روز انتشار. «عنوان». نام روزنامه/ خبرنامه. محل نشر.
    - پایگاه اطلاعاتی اینترنت:** نام خانوادگی، نام، سال، ماه. عنوان. آدرس پایگاه اطلاعاتی اینترنت.
۸. **تصویر و جدول** با مآخذ، شماره و توضیحات کافی در بالای جدول و زیر تصویر تنظیم می‌شود. اصل هر تصویر یا نسخه‌ای از آن بر روی دیسکت یا دیسک فشرده (حداقل ۶۰۰ دی.پی.آی.) به دفتر پژوهشنامه ارسال شود. تصاویر به صورت سیاه و سفید چاپ خواهد شد، مگر آن که ضرورت رنگی بودن آن‌ها قید شود.
۹. **ضمایم** پیش از منابع و مآخذ به متن پیوست می‌شود.
۱۰. **یادداشت‌ها** به صورت پانوشته نوشته می‌شوند و شماره آن‌ها به صورت متوالی در متن مشخص می‌شود.

\* این مجله در ویرایش مقالات ارسالی آزاد است. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مطالب به عهده نویسنده/ نویسندگان است. مقاله‌ها به ترتیب تاریخ دریافت آن‌ها چاپ می‌شود. حق چاپ مقاله پس از پذیرش هیئت داوران به پژوهشنامه منحصر خواهد شد. دفتر پژوهشنامه موظف است ۳ جلد از پژوهشنامه را برای نویسنده ارسال کند.

## فهرست مقالات

- هزلیات سنایی در بستر مناسبات سیاسی و اجتماعی در حدیقه الحقیقه ..... ۵  
قدرت‌اله آذرنیا، اسماعیل آذر
- تحلیل مقابله‌ای ترتیب سازه‌های گروه اسمی و بند در زبان‌های فارسی و  
فرانسه با هدف آموزش فارسی به فرانسوی‌زبانان ..... ۳۱  
فاطمه بهرامی، موسی نوشی کوچکسرایبی، زکیه مؤمنی
- گونه‌ی نویافته‌ی دو هفت‌خان مستقل «هفت‌لشکر و هفت دربند» در  
دست‌نویس تحریر بزرگ مسیب‌نامه ..... ۵۵  
میلاذ جعفرپور
- مزد چوپانی و جزیت مسلمانی (بررسی و تحلیل دیدار سعدی با ابا‌فاخان) ... ۷۹  
نجف جوکار
- دستوری‌شدگی "هشتن" در متون ادب فارسی ..... ۱۰۵  
احسان چنگیزی
- نسخه‌ای نویافته از نویسنده‌ای ناآشنا: کتاب حقیقت الیابان فی شرافت  
الانسان ..... ۱۲۵  
حسن حیدرزاده سردرود، ناصر نیکوبخت
- شمس و طغرا، سازگاری در پیوند و پیکار کهنه و نو ..... ۱۴۷  
محمد راغب
- ضرورت تصحیح دوباره نزهت‌نامه علائی ..... ۱۷۱  
معصومه سام‌خانیانی، جمیله اخیانی، محرم اسلامی، مهدی محبتی
- سامانه‌های چندرسانه‌ای و دیجیتال در مطالعات اوستایی ..... ۱۹۷  
صبا لطیف‌پور
- تأثیر عاطفه‌اندوه بر زبان شعر حزین لاهیجی (با تأکید بر ردیف در غزلیات) ۲۱۳  
یوسف محمدنژاد، مریم بختیاری
- بررسی تحلیلی انتقادی مقالات کلیده‌پژوهی (۱۳۰۰ - ۱۳۹۴ ش) ..... ۲۳۹  
محسن محمدی فشارکی، مؤگان احمدی
- برتولد لاورفر و زبان فارسی تدقیقاتی در مجموعه سینو-ایرانیکا ..... ۲۶۷  
فاطمه مهری
- دشواری‌های آموزش زبان‌های باستانی ایران (مطالعه موردی اوستایی،  
فارسی باستان، سغدی) ..... ۲۸۷  
لیلا ورهرام





دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۲/۲۰

• تأیید ۹۹/۱۲/۲۷

## هزلیات سنایی در بستر مناسبات سیاسی و

### اجتماعی در حدیقه الحقیقه

قدرت‌اله آذر نیا\*

اسماعیل آذر\*\*

#### چکیده

هزل و هجو در ادبیات فارسی سابقه‌ای دیرین دارد و شاعران بنا به ضرورت و درک شرایط از این نوع بیان هم در اشعار خود استفاده کرده‌اند. سنایی هم با وجود مقام و منزلت اجتماعی و دینی، در اشعار خود از هزل و هجو بهره برده و ضمن آن، گروه‌های مختلف اجتماعی را به باد سرزنش گرفته‌است. این بخش از اشعار وی گاهی از دایره ادب و نزاکت خارج می‌شود و با هنجار شکنی هدفی را دنبال می‌کند. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی، بسترها، علل و عوامل رویکرد سنایی به این نوع شعر را بررسی و با ارایه شواهد و مستندات از آثار وی، ادعای تعلیمی بودن نوع ادبی هزل و میزان رسیدن به هدف را تحلیل می‌کند. با توجه به اینکه سنایی شاعری متشعر و مقید به اصول اخلاقی بود، بکارگیری واژگان، مفاهیم و حکایات خلاف مبادی ادب باید توجیحی داشته باشد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی، اجتماعی، اخلاقی جامعه سنایی را به هزل گویی واداشته است تا در قالب هزل، کج اندیشی‌ها و کاستی‌ها، خطاهای فردی، اجتماعی، اخلاقی و ابن الوقت بودن مردم را آشکار کند و تذکر دهد. در برخی از این هزل‌ها همانند هزل شاعران سیم پرست، صوفیان و علمای مکار و فرصت طلب، از جهت آشکار ساختن زوایای تاریک اعمال آنان، می‌توان تعلیمی بودن هزل پذیرفت.

#### کلید واژه‌ها:

سنایی، حدیقه الحقیقه، هزل تعلیم، اوضاع سیاسی اجتماعی

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

azarnia72@gmail.com

\*\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

drazar.ir@gmail.com

**Abstract****Sanai's satires in the context of political and social relations in Hadiqah al-Haqiqah**

Ghodratollah Azarnia\*

Esmail Azar\*\*

Humor and satire have a long history in Persian literature and poets have used this type of expression in their poems due to the necessity and understanding of the situation. Sanai, despite his social and religious status, has used humor and satire in his poems, and at the same time, he has blamed various social groups. This part of his poems sometimes goes beyond the circle of politeness and decency and pursues a goal by breaking the norm. This descriptive and analytical study examines the contexts, causes and factors of Sanai's approach to this type of poetry and analyzes the claim that Sanai's literary type is educational and the extent to which it is achieved by providing evidence and documentation of his works. Given that Sanai was a religious poet and bound by moral principles, the use of words, concepts and anecdotes contrary to the principles of literature should be justified. The findings of the study show that the political, social, and moral situation of the Sanai community has led to jokes in order to expose and point out the individual, social, moral, and immorality of the people in the form of jokes, biases and shortcomings. In some of these jokes, such as the jokes of pious poets, Sufis, and cunning and opportunistic scholars, in order to expose the dark corners of their actions, one can accept that the joke is educational.

**Keywords:** Sanai, Hadiqah al-Haqiqah, joke of education, socio-political situation

\* PhD candidate in Persian Language and Literature; Faculty of Language and Literature and Humanities and Social Sciences – Islamic Azad University, Research and Science Branch of Tehran, Tehran, Iran – azarnia72@gmail.com

\*\* professor in Persian Language and Literature Department, Faculty of Language and Literature and Humanities and Social Sciences – Islamic Azad University, Research and Science Branch of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding author) drazar.ir@gmail.com

## ۱- مقدمه:

تعمق در آثار سنایی نشان می‌دهد که وی مضامین حکمت و فلسفه را با چاشنی مذهب برای راهبری جامعه بکار می‌گیرد و می‌کوشد تا انسان را در مسیری قرار دهد که اصول اخلاقی و انسانی را مطابق قواعد و قوانین شریعت رعایت کند؛ برای نیل به این هدف سنایی در موقعیت های گوناگون، زبان و لحن متفاوتی را بر می‌گزیند، گاه از عقیده و اندیشه خود با زبانی تند و تیز دفاع می‌کند و گاهی دیگر طریق تسامح در پیش می‌گیرد و به نرمی سخن می‌گوید. با این همه در مواجهه با مشکلات جامعه، تصمیمات ناعادلانه حاکمیت، رفتار دوگانه علما، شعرا و صوفیه زبان نکوهش را بر می‌گزیند و در قالب حکایت، تمثیل، مسایل اشاره شده را نقد می‌کند و این شیوه خود را هزل تعلیم نام می‌نهد. هزل‌گویی مختص سنایی نیست، در پهنه ادب فارسی قبل از سنایی کسانی چون بنداری رازی، منجیک ترمذی، ادیب صابر و ... و بعد از سنایی کسانی مثل مولوی، عبید، سعدی و ... با بسامد بسیار بالا از این شیوه استفاده کرده اند تا با مفاسد اجتماعی مبارزه و روش ظالمانه حاکمیت را نقد کنند؛ زیرا این گونه زبانی علاوه بر بیان معایب، خوش باشی را القا می‌کند و گوینده سخن را از ایذا و تعقیب معاف می‌دارد.

واژگانی مثل قحذ، نکوهش، ذم، هجو، هجا، هزل در نگاه اول هم مفهوم به نظر می‌رسند، تا جایی که برخی از نویسندگان همه‌ی آن‌ها را در زیر مجموعه‌ی هجو تعریف کرده‌اند. (رک نیکو بخت، ۱۳۸۰: ۲۵)؛ اما هر کدام از آن‌ها با توجه به شدت و درجات استعمال الفاظ و مفاهیم، با هم تفاوت دارند مثلاً هجو و هجا را، نکوهش، سرزنش، ذکر زشتی‌ها و حماقت‌ها و ... تعریف نموده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۳۶۰) در حالی که برای هزل می‌توان گفت مضامین خلاف ادب و اخلاق که غالباً با فحش و دروغ و تهمت همراه است. «اصطلاح هزل که در ارتباط با هجو بسیار کاربرد دارد (مانند هجو هزل آمیز) سخنی است که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که گفتن آن‌ها در زبان جامعه‌ی محیط زندگی رسمی، و در حوزه‌ی قراردادهای اجتماعی همچون الفاظ حرام و تابو باشد و (در ادبیات فارسی) مرکز آن بیشتر چیزهای مربوط به مسائل جنسی است.» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۳۴)

سنایی غزنوی شاعر، عارف و سخنسرای نامی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری بود، شاعری که برای نخستین بار مفاهیم پر بار عرفانی را وارد شعر فارسی کرد. از حکمت یونانی روی برگرداند و به ایمان مبتنی بر قرآن روی آورد؛ زیرا آموزگاران حکمت یونانی را هوسبازان می‌نامید. این ایمان بی‌شائبه به او آنقدر جرأت و جسارت بخشید تا بتواند در برابر قدرتمندان، از

وضع نابسامان جامعه انتقاد کند. او در دو اثر خود؛ یعنی مثنوی ها و قصاید به این مهم پرداخته است. در دیوان قصاید موارد زیر را به شیوه هزل و طنز نقد می‌کند: پادشاهان شهوت پرست که غلامبارگی می‌کنند، عمال و گماشتگان آنان تحت عنوان جنگ سالار که باید امید مردم باشند؛ اما به غارت اموال و نوامیس مردم مبادرت می‌کنند، صوفیان شاهد باز و شکم پرست که ظاهر و باطنشان یکی نیست، فقیهانی که در خدمت دربار هستند و ستم و غارتگری حاکمیت و طبقات فرا دست را مطابق نص شریعت قلمداد می‌کنند.

حدیقه الحقیقه با آنکه اثری عرفانی است؛ اما مشحون است از طعن و طنز و هزل؛ زیرا به عقیده‌ی سنایی هزل طرفداران و مخاطبان زیادی دارد. این تعلیمات را که سنایی، یا به شیوه مستقیم و یا در بین حکایات و تمثیلات آمده است و شاعر از آن به عنوان ابزاری برای تبیین و تعلیم مسایل اخلاقی استفاده می‌کند. بیشتر حکایاتی که در حدیقه آمده یا ستایش است یا نکوهش؛ ستایش خداوند، پیامبر و ائمه دین و فضایل اخلاقی؛ و نکوهش بی وفایی مردم روزگار و رذایل اخلاقی جامعه. شخصیت‌هایی را که سنایی نکوهش می‌کند اغلب کلی و نوعی هستند و کمتر به ذکر نام مبادرت می‌کند تا بدین وسیله شعر تعلیمی او محدود به حدود زمان نباشد. شخصیت‌های کلی مثل: شاه، جاهلان متعصب، شاعران مدح‌تگر و منحول، عوام کالانعام، نزدیکان گرانجان، صوفیان شکم‌باره، زن و فرزند، تازه به دوران رسیدگان، دزدان حرام‌خوار و .... سنایی شوخی، مطایبه و هزل را در آثار دیگرش نیز دنبال می‌کند. در مثنوی کارنامه‌ی بلخ با دوستان خود شوخی می‌کند، ملایان شرور، امردان، اباحتیان، شاعران پست فطرت و بوالخجدر (بی دین) را به شدت نکوهش می‌کند. دلیل اینهمه هزالی چیست؟ و چرا در تقریباً صد حکایت و تمثیلی که در حدیقه آمده پنجاه حکایت آن با طنز و هزل بیان شده است؟

سنایی ناهنجاری‌ها و ضد ارزش‌ها را می‌دید و می‌کوشید به زبان هزل - مطابق عرف جامعه - زشتی‌ها و ناپسندی‌ها و گفتمان رایج را بیان و نقد کند، گفتمان استبدادی در رفتار حاکمیت سیاسی، گفتمان محافظه‌کاری و سازش میان مردم، گفتمان مبتنی بر تعصب افراطی در علم و دین. با این پیش فرض آثار سنایی مطالعه گردید و ابیات مربوط به موضوع بحث، گردآوری و در پنج عنوان طبقه‌بندی شد، تذکره‌ها، کتب تاریخ ادبیات، شرح حال و تراجم مد نظر قرار گرفت؛ تا علل و زمینه‌های اجتماعی بروز این هزلیات بررسی و تحلیل شود.

## ۲- مسأله‌ی پژوهش

موضوع مقاله حاضر هزلیات سنایی در بستر مناسبات سیاسی و اجتماعی در حدیقه الحقیقه اوست. مطالعه و بررسی آثار سنایی نشان می‌دهد که وی حربه‌ی هزل و هجو را با بسامد بالا بکار می‌گیرد. حال سوال این است که سنایی با چه اهدافی از گونه‌ی ادبی هزل استفاده کرده است؟ به عبارت دیگر آیا هزل را مستمسکی قرار می‌دهد تا سخنش برای مخاطب جذاب باشد یا مناسبات اجتماعی در بوجود آمدن این هزل‌ها دخیل بوده است و سنایی به قصد نقد مشکلات جامعه، آن را بستری مناسب و باب میل مردم در نظر می‌گیرد؟ با دقت نظر در آثار سنایی این فرضیه در ذهن شکل می‌گیرد که سرچشمه اصلی و علت اساسی هزل‌گویی سنایی را باید در مناسبات سیاسی - اجتماعی عصر وی جستجو کرد؛ بنابراین آثار سنایی و تاریخ اجتماعی آن عهد مطالعه و بررسی گردید تا رابطه‌ی بین هزلیات و مناسبات تاریخی یافته آید.

## ۳- پیشینه تحقیق

درباره تحلیل هزلیات سنایی کتب و مقالاتی نوشته شده است از جمله: مقاله‌ی «معرفت‌شناسی هزل تعلیمی در آثار سنایی غزنوی» (نرگس اسکویی، ۱۳۹۵)، مرز باریک بین شناخت و توهم معرفت را از دیدگاه سنایی تبیین می‌کند. «طنز روایی و کاربرد آن در حدیقه» (احمد خاتمی و الهام باقری، ۱۳۹۳) شگردهای طنز و پیام‌های عرفانی، اخلاقی و فلسفی آن‌ها را تحلیل کرده‌اند. «جنبه‌های تعلیمی مثنوی حدیقه‌ی سنایی» (طنغانی و حیدری، ۱۳۹۱) نقش برجسته‌ی حکایت‌ها را در تعلیم بررسی کرده‌اند. «ساختار داستانی حکایت‌ها در حدیقه» (مهین دخت فرخ نیا ۱۳۸۹). کتاب «هجو در شعر فارسی» (ناصر نیکوبخت، ۱۳۸۰) که هزل و انواع آن را در سنایی هم بحث کرده. در آثار زرین کوب ذیل سنایی، جستجو در تصوف ایران - با کاروان حله - از گذشته‌ی ادبی ایران - سیری در شعر فارسی. تازیان‌های سلوک از شفیع کدکنی. کتاب سنایی پژوهی مجموعه‌ی مقالات درباره‌ی سنایی، (به کوشش مریم حسینی، ۱۳۹۲). محققین مذکور به صورت کلی به هزل در دیوان سنایی اهتمام ورزیده‌اند؛ اما پژوهشی که همه‌ی علل موضوع مد نظر را تحلیل کند، یافت نشد.

## ۴- بحث و بررسی:

سنایی شاعری حکیم، هوشمند و آگاه به مسایل سیاسی و اجتماعی است که بیشتر اتفاقات

پیرامون را مشاهده، نقد و تحلیل می‌کند. در روزگار او جامعه از نظر اخلاقی در سراشییبی انحطاط قرار داشت، بنابراین سخنان و واژگانی که زمانی بیانش پرده دری به حساب می‌آمد اکنون امری عادی بود. وی می‌کوشید برای ارتقای سطح آگاهی مردم از ادبیات مرسوم آنان بهره‌برد تا با تلفیق طنز و هزل، عیوب جامعه، اقربا و وابستگان، اطبا، علما، شاعران، صوفیان و ... را بی‌پرده بیان کند. شاعر رسالت طنزپردازی را بر دوش گرفته و از عهده‌ی بیانش بر آمده است. رفتار و گفتار مردم رامی‌دید، فساد و ایراد تعامل آنان را در نظر می‌گرفت و با اندکی اغراق، تضاد بین اوضاع حاضر اجتماعی و آرمان و آرزوهای متعالی خود را در قالب هزل گروه‌های مختلف اجتماعی آشکار می‌ساخت.

#### ۱-۴ مذمت اقربا، خویشاوندان و مردم زمانه:

مردم: سنایی در این ابیات از حدیقه، روزگار و اهل آن را مذمت می‌کند.

قوم این روزگار گرچه خوش‌اند      چون مگس شوخ چشم و دیده کشند  
به سخن چون شکر همه نوش‌اند      به سخا دل درند و جان جوش‌اند  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۸ و ۷۴۲ و ۴۰۰)

در دو حکایت، مردم روزگار خود را به بی‌وفایی متهم می‌کند. یکی حکایت پیرزن و دخترش مهستی است که پیرزن حکایت سنایی، هنگام بلا و مصیبت عزیزترین کس خود را فدا می‌کند:  
من وفایی ندیده‌ام زخسان      گر تو دیدی سلام من برسان  
(همان: ۴۵۵)

همچنین حکایت قحطی که در ری افتاد و مردم از شدت گرسنگی یکدیگر را می‌خوردند حتی مادر نیز فرزند خود را می‌خورد. (همان، ۶۷۵) این حکایت یک واقعه‌ی تاریخی است؛ یعنی واقعه‌ی قحطی در ری که حکیم خود شاهد آن بوده است (ر.ک: مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۶۸۵) در هر حال، شخصیت اصلی این دو حکایت زن (مادر) است. که برخلاف آموزه‌ها و انتظارات، در نهایت، بی‌وفایی هم می‌کند. شخصیت اصلی هر هر سه حکایت زن است، اگر در دو حکایت قبلی زبان سنایی نسبتاً پاک است در حکایت اخیر بسیار رکیک است، در این حکایت با الفاظی زشت، خطاب به افرادی که قانع نیستند می‌گوید: وقتی حلاوت همبستری را چشیدی، اکنون درد زایمان را تحمل کن (همان، ۳۸۷) این حکایت یکی از معدود حکایات سنایی است که در آن برای نتیجه‌گیری از این که لذت دنیا در برابر لذت آخرت ارزشی ندارد، حکایت آن زنی را

می‌آورد که لذت جماع را در می‌یابد؛ اما از عذاب وضع حمل غافل است. آموزه‌ی مدنظر سنایی چندان با فحوای حکایت سازگار نیست. ابیات دیگری نیز در مذمت و هجو مردم روزگار دارد که چندان رکیک و شرم‌آگین نیستند مثلاً (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵۲ تا ۴۵۵ و ۴۷۳ و ۴۳۷). نسبت به مردم سوء ظن دارد و دلیل آن را در این می‌داند که خودش هوشیار است و آدم هوشیار به طریق احتیاط از نیک و بد دوری می‌گزیند (همان: ۷۳۹) از مخاطبانش می‌خواهد که با چنین مردمان بی‌وفا، یا باید بسازی و تن به ذلت و خواری دهی یا گوشه‌ی عزلت بگزینی. (همان: ۴۰۱) نکوهش اقربا و خویشاوندان: - عمو - دایمی - داماد - برادر - خواهر و فرزند را نکوهش می‌کند و نسب را به معنی واقعی را خویشاوندی و نسبت دینی می‌داند. (همان: ۴۶۷-۴۶۸)

خویش ناخوش به سوی من به مثل هست موی زهار و موی بغل  
بر کنی بد رها کنی ناخوش تیره زو آب، گننده زو آتش  
(همان: ۶۷۳)

و (همان، ۶۵۵) با الفاظی مثل: کژدم، سرگردان، عقارب، گرگ، سفله، گربه، موش و ... خویشاوندان را مذمت می‌کند.

عمو و دایی:

آن که عم تو و آنکه خال تو اند همه در قصد خون و مال تواند  
(همان: ۶۵۹)

تا دو دستت به دامن خال است هر دو پایت میان آخال است  
(همان: ۶۶۰)

درباره‌ی خال و عم (عمو و دایی) نظر کلی سنایی این است: قصد خون و مال تو را دارند - خود را جای پدر تو فرض می‌کنند - امر و نهی می‌کنند - مانند باز و عقاب شکاری هستند - در بگیری قهارند و در بیاری ضعیف (با الفاظ بسیار رکیک) عطا و بخشش عمو بی‌چشمداشت نیست. در خوشی تو را ارج می‌نهند و در بدی به تو طعنه می‌زنند و طفیلی‌ات می‌خوانند - مانند سیاح و وحوش‌اند، دلشان خالی از عداوت نیست. (همان: ۶۶۰-۶۵۹)

داماد: سنایی بدترین ناسزاها و ابیات رکیک را نثار داماد می‌کند و او را کسی می‌نامد که خواهر ... و در عوض آن پول و زر هم می‌گیرد و منتظر مرگ پدر هست تا ثروت او را به یغما ببرد. (همان: ۶۵۸-۶۵۹)

برادر: برادر آتش در دل می‌افکند - پس از مرگ پدر دشمن تو می‌شود - به خاطر

بهره‌مندی از تو اظهار برادری می‌کند - باعث رنج دل است - نه می‌توان او را رد کرد و نه قبول - دوست از برادر بهتر است (همان: ۶۵۶)

فرزند: پرورش فرزند، دشمن پروردن است:

بود فرزند بد بود به دو باب      زنده مالیت برند و مرده ثواب  
(همان: ۶۵۷)

هزل خویشاوند لشگری:

موش کز دشت در دکان افتد      به که خویشیت با عوان افتد  
(همان: ۶۶۰)

و صفات دیگری که خویشاوند لشگری دارد: ارزشی به تو قائل نمی‌شود خود را برتر از همه می‌داند - پست فطرت تازه به دوران رسیده است - لاف می‌زند. (همان، ۶۶۲-۶۶۰) توصیه می‌کند که با گنج قناعت از گنج خانه و دولت چنین خویشاوندی دور شوی بهتر است در غیر این صورت یا او را بکش یا از پیش او فرار کن یا تطمیعش کن.

خواجه‌ی تو قناعت تو بس است      صبر و همت بضاعت تو بس است  
(همان: ۶۶۲)

با عوان خویشی ار نداری به      دیده بر عقل خود گماری به  
(همان: ۶۶۲)

دلایل و بسترهای هزل و هجو مردم روزگار و خویشاوندان:

بیشتر زندگی سنایی در تجرد و انزوا می‌گذرد و در واپسین سال‌های زندگی او در غزنه خبری از زن، فرزند، اقوام و آشنایان نیست. از مال و مکنت بهره‌ی نداشت، آن‌چنان که شکایت از فقر و بدبختی همراه با نارضایتی در قصاید او نمود بیشتری دارد. برخی از شرح حال نویسان، پابره‌نه رفتن او را نشانه‌یی از اعتراض بر فقر و بی‌نوایی می‌دانند (انوشه، ۱۳۸۱: ۵۳/۳) سنایی در قالب هزل به ثروتمندان طعنه می‌زند که شما توانگران مسبب فقر و نابسامانی مردم هستید.

سفرهای طولانی مدت او که بیشتر در آوارگی و دربدری گذشت. در تمامی این سفرها خانه نداشت، معاش و مکان او را دوستانش تامین می‌کردند و این مسأله در گفتمان شاعر منیع الطبعی چون سنایی اثر سوئی داشت. او را بد زبان و بی‌پروا بار آورد و این زبان تند و گزنده، آزار و اذیت مردم و خویشاوندان را در پی داشت. و در شیوه‌ی تعامل او با مردم تاثیر گذار بود تا جایی که در دو دوره از تحول حال سنایی دو نوع برخورد دیده می‌شود: قبل از تحول حال انتظاراتی از



مردم دارد که برآورده نمی‌شود شاعر آنان را هجو می‌کند، بعد از تحول حال کمتر کسی را لایق صحبت خود می‌داند تا جایی که با پای گل آلود وارد مجلس وزیر می‌شود و این هم بدبینی مردم را در پی دارد تا هر دو تعامل زبان هجاگوی سنایی را تند و تیز کند. آتش زبان هجاگوی او زمانی شعله ورتر می‌شود که در یکی از سفرها به وی تهمت دزدی می‌زنند و این مسأله او را برآشفته می‌کند.

مورد دیگر از رفتار ناشایست مردم ادعا‌های دروغین آنان بود که سنایی را آزار می‌داد؛ مثلاً: کسانی چون خواجه حسن هروی، در حقیقت با سنایی دشمنی و رقابت می‌ورزیدند. و به ظاهر ادعای دوستی داشتند.

سنایی کاستی‌ها، گرفتاری‌ها و بدبختی‌های زندگی اجتماعی مردم عصر خویش را می‌بیند و بدون هیچگونه واژه‌های (در دوره‌ی دوم زندگی) شعر خود را وسیله‌ی قرار می‌دهد تا نهادهای اجتماعی روزگار خود را با زبانی گزنده و بیانی هزل آمیز متنبه اعمال خود کند. اشعار او در انتقاد از مقیمان دربار سلطان مسعود بن ابراهیم، بدون پرده پوشی و مدارا سروده شده است که در آن اشعار از اینکه دربار، مأمن غارتگران شده انتقاد می‌کند. از جمله:

- در اثر جنگ و نزاع‌ها مردان کشته و زنان و کودکان بیوه شده‌اند.

- رواج شهوت رانی و غلامبارگی.

- وضع مالیات سنگین که نارضایتی اجتماعی را در پی دارد.

- هزینه‌های سنگین و گزاف تشکیلات درباری و ارکان حکومتی که بر عهده‌ی مردم بود.

- دربارها محل تجمع علما، صوفیان و شاعرانی بود که ظاهر و باطن اعمالشان یکی نبود.

- بیشتر حاکمان کسانی بوده‌اند که خود روزگاری برده و مملوک بودند و پس از رسیدن به حکومت کین جویی و عربده و سفاهت آغاز نهادند.

- دروغ‌گویی، تزویر و ریا، سالوس، شیادی، اختلافات مذهبی رواج داشت.

- روابط جنسی نامشروع، غلامبارگی و همجنس‌بازی فساد را در جامعه رواج داده بود.

گذشته از همه‌ی این‌ها بیشتر مردم هزل را دوست دارند «هزل را خواستار بسیار است» بنابراین هزل می‌تواند بهانه‌ی باشد برای خنده‌ی توأم با انتقاد گزنده از حاکمیت و مردم نادان و بی‌خرد؛ تا بتواند تعلیمی را در پی داشته باشد. هزل سنایی زمانی رنگ تعلیم به خود می‌گیرد که ستایش و نکوهش او دیگر برای اخذ صله و انعام نبود و از کسی هراسی نداشت؛ بنابراین مشکلات و گرفتاریهای جامعه را به راحتی و دور از تملق و چاپلوسی بیان می‌کرد تا هم به پند و

اندرز مردم پردازد و هم حاکمان را برای اصلاح امور تشویق کند و در پاره‌یی موارد اگر ستایشی از حاکمی می‌کند برای در امان ماندن از آزار و اذیت عنودان بدگهر و حسودان تنگ نظر است؛ بنا بر این از مردم انتظار داشت که متناسب با جایگاهش در شعر و ادبیات قدر ببند و بر صدر نشیند؛ ولی بیشتر مردم ظاهر بین و برده‌ی زر و زور هستند و چون سنایی از این دو بی‌بهره بود دیگران آزارش می‌دادند و وی با زبان هزل مقابله به مثل می‌کرد.

سنایی می‌خواهد در زندگی اجتماعی راه کمال را به انسان نشان دهد؛ اما می‌بیند که مردم در دوگانگی ظاهر و باطن، ثروت اندوزی و مال دوستی، عدم توجه به فضائل اخلاقی و... گرفتار شده‌اند، به زبان هزل سخن می‌گوید تا بلکه دلی را بیدار و وجدانی را هشیار کند. بخشی از هزلیات سنایی درباره‌ی اقرباست. در تذکرها و کتب شرح حال اطلاعات چندانی از خانواده و اقوام او به دست نمی‌آید تا به درستی دانسته شود که آیا منظور سنایی از عمو و دایی و داماد اشخاص حقیقی و خویشاوندان واقعی او هستند یا به صورت کلی مذمت شده‌اند.

## ۲-۴ هزل زنان:

درباره‌ی زن سنایی دو دیدگاه متفاوت دارد. در برخی از حکایت‌ها از عظمت زن سخن می‌گوید و زیرکی و دانایی و عفت او را می‌ستاید. (سنایی، ۱۳۷۴: ۵۵۷ و ۳۳۲ و ۱۴۳ و ۱۱۷) با این حال هجو و هزل‌های سنایی درباره‌ی زنان قابل تأمل است، نمونه‌هایی از هجو و هزل زنان: - برادر (مرد) را دست راست (محل نامه‌ی اعمال نیکوکاران) و خواهر - زن - را دست چپ (محل نامه‌ی اعمال گناهکاران) می‌شمارد (همان: ۱۲۱)

- به پیروی از ابو حامد محمد غزالی زنان را با حیوانات همانند سازی می‌کند. (همان: ۱۲۴ و ۵۷۶)

- نقصان عقل زنان و کمال عقل مردان را در تشبیه به ماه و خورشید نشان می‌دهد (همان:

۱۲۵). انسان‌های بد خو را به زن تشبیه می‌کند که تحمل هر دو سخت است (همان: ۵۷۱)

- در حکایت پیرزن و دخترش مهتسی - چنان که گذشت - زن را طماع و خائن معرفی می‌کند که در مواجهه با حوادث می‌ترسد و به لکنت زبان می‌افتد. (همان: ۴۵۵)

- زن مانع سیر و سلوک مرد در وادی معرفت است که صوفی باید ذخیره‌یی به نام خان و مان، زن و فرزند و جفت را کنار بگذارد. (همان: ۴۹۴ و ۳۶۴)

- تشبیهات دیگر که در آن سنایی زن را تحقیر می‌کند. زن مانند خشم و شهوت و آرزوست و

- مرد مانند عقل است؛ آن چنان که عقل بر خشم و شهوت غلبه دارد، مرد نیز باید مصداق «الرجال قوامون علی النساء» باشد. (همان: ۳۷۹)
- سنایی داشتن دختر را ننگ می‌داند زیرا شرانگیز است و خانواده را بی‌آبرو می‌کند و دعا می‌کند که ابداً خواهر و دختر نداشته باشد (همان: ۶۵۸) می‌گوید که برای خواهر و دختر بهترین داماد گور است (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۵۶ تا ۶۵۹) و پیشنهاد می‌کند که اگر چاره‌ی جز داشتن خواهر و دختر نداری، زود جفتی برای او پیدا کن. (همان: ۶۵۷-۶۵۶)
- در ماجرای قتل علی ابن ابیطالب (ع) و حسن بن علی (ع) به دنبال ردپای زنان است تا زن را به خیانت متهم کند. (همان: ۲۵۷ و ۳۶۴)
- هزل در موارد اشاره شده چندان غلیظ نیست. بیشترین و رکیک‌ترین هزلیات سنایی درباره‌ی زنان در (همان، ۶۶۲ تا ۶۶۶) حدیقه آمده است و اعتبار و شخصیت زن گلد مال شده است.
- حکایت آن جوانی که از خرج و هزینه‌های زندگی به تنگ آمده و پیش پیر و مراد خویش درد دل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که هر کس گرفتار زن و تمتع از او شود روی آرامش نمی‌بیند. (همان: ۶۶۴-۶۶۵)
- حکایت در یوزه‌یی که از زنی زیبا، عفت و روغن می‌دزد (همان: ۶۶۵) این حکایات و ابیات به قدری رکیک است که قابل ذکر نیست و به نظر می‌رسد که هزل سنایی در این مورد نه تنها نمی‌تواند تعلیمی در پی داشته باشد بلکه بینش افراطی و منفی وی به زن، زمینه‌های تنفر از این افکار را فراهم می‌کند. با این همه برخی از پژوهشگران اینگونه مستهجن گری‌های سنایی و مولوی را در راستای تعلیم لازم می‌دانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۷)
- برای درک بهتر علت مبادرت سنایی به هزل زنان باید بستر اجتماعی رشد چنین افکاری را بررسی کنیم: جایگاه زن در ایران از زمان قبل از اسلام تا عصر سنایی متفاوت و متعارض بوده است. در ایران باستان زن منزلت عالی داشت، با کمال آزادی و روی گشاده رفت و آمد می‌کرد، صاحب ملک و زمین می‌شد و در آن تصرفات مالکانه می‌کرد که این مقام و منزلت پس از داریوش تنزل کرد و گوشه‌نشینی زمان حیض، رفته رفته ادامه یافت تا سراسر زندگی اجتماعی زنان را فرا گرفت که این امر خود مبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود تا جایی که زنان هیچگونه اجازه مراد به غیرشوهر خود را نداشتند. رک: (دورانت ویل، ۱۳۷۶، ج: ۱: ۴۳۳) این وضع رفته رفته ادامه پیدا کرد و بدینی نسبت به زنان با افکار خرافی آمیخته شد؛ چنان که کمتر اثری را می‌توان یافت که در آن زن تحقیر نشده باشد حتی فردوسی با آنکه

زبانی پاک دارد گاه مرتکب چنین خطاهایی می‌شود هر چند از زبان قهرمانان داستانش باشد، بیان خوار مایگی زنان غیرقابل انکار است (سرامی، ۱۳۷۳: ۶۹۳)

نگاه به زن در چند اثر همعصر سنایی: سیاست‌نامه: در فصل اهل ستر و سرای حرم و حدّ زیر دستان و مرتبت سران لشگر، بر زنان چنین نسبت‌هایی می‌دهد: کامل عقل نیستند - غرض از آفرینش زن، گوهر نسل است که بر جای ماند - قدرت درک مرد را ندارند - فرمان زنان بر خلاف راستی باشد. به پادشاه توصیه می‌کند که از زن فرمانبرداری نکند در غیر این صورت فرّ و شکوه پادشاهی‌اش از بین می‌رود و در دین و ملک فساد افتد. رک: (نظام الملک طوسی، ۱۳۷۰: ۲۹۱).

غزالی: وی زن را ضعیف می‌نامد که باید در برابر او سکوت کرد و خانه را برایش زندان ساخت (غزالی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳۲۳-۳۰۱) و در احیاء العلوم (غزالی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۸۸) «هر چه محنت و بلا به مردان می‌رسد از زنان است.» (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۷۵)

در تاریخ بیهقی زنان را مکار می‌نامد. (بیهقی، ۱۳۷۳: ۸۹۶) و در قابوس‌نامه که توصیه می‌کند فرزندش زیر دست زن نباشد (عنصر المعالی ۱۳۷۱: ۱۴۵) و اندکی بعد از سنایی خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق ناصری که مقام زن را تا حد برده و کلفت پایین می‌آورد. (طوسی، ۱۳۷۴: ۶۳)

آنچه از این آثار و دهها اثر دیگر درباره‌ی زن دریافت می‌شود عبارتند از: موجودی است ناقص‌العقل و کم‌خرد - زودباور - بزدل - حيله‌گر - افسون‌گر - طماع - خود آرا - خودشیفته - بی‌وفا - ستمگر - مایه‌ی گرفتاری - ترسو - خائن - نماد نفس - مایه‌ی ننگ و عار - نخستین گناه - غیرقابل اعتماد - وسیله‌ی التذاذ - خدمتکار مرد و...

در چنین جامعه‌یی که گفتمان غالب درباره‌ی زن چنین باشد، سنایی نیز به عنوان شاعری هوشیار برخلاف عرف جامعه رفتار نمی‌کند؛ با این حال سنایی زن را هم ستایش می‌کند و هم نکوهش، این تناقض و تعارض افکار وی نمی‌تواند وجهی داشته باشد جز اینکه او بنا بر شرایط زمان و زندگی خود دست به قلم برده و همانند هر شخص دیگر که در حالات مختلف روحی و روانی سخن می‌گوید یا تصمیمی می‌گیرد سخن گفته است. سنایی درباره‌ی زنان گفتمان رایج روزگار خود را پذیرفته و حتی به صورت افراطی زن ستیزی را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده است. در این اشعار، زن به صورت یکطرفه محاکمه و محکوم می‌شود؛ زیرا گفتمان بدبینی و سوء ظن، به شاعر اجازه نمی‌دهد که مرد را نیز شریک جرم معرفی کند؛ زیرا مرد در این فضا، موجودی است مسلط که نیازی به پاسخگویی احساس نمی‌کند.

به نظر می‌رسد غیر از گفتمان غالب جامعه درباره‌ی زن، دلیل دیگر هزل زن، بنا به نقل تذکره‌ها، درماندگی شاعر غزنه باشد از تامین معاش و نیازهای اولیه‌ی زندگی تا جایی که وی را به راهی می‌کشاند که ساده‌ترین شکل آن ترک تاهل و اختیار تجرد است که پس از بازگشت به غزنه تا پایان عمر وی ادامه یافت و برای این کار بهترین حربه و سپر دفاعی، هزل است تا در برابر طعنه‌ی طاعنان مجال دفاع داشته باشد.

### ۳-۴ هزل شاعران:

شاعران مداح را به خاطر اینکه برای لقمه نان آبروی خویش می‌برند سرزنش می‌کند:

همه محتاج لقمه‌ی نان‌اند      همه بی‌آلتند و حیرانند  
همه با روی و طلعت شومند      زان همه ساله خوار و محرومند  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۴۸)

و مستندات دیگر (همان: ۷۳۴، ۶۸۸، ۷۱۵، ۶۴۷ و...) اینگونه شاعران را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد و به شدت پرده درمی‌کند برخی از تعابیری که به کار می‌برد چنین است: مانند سگ در پی لقمه‌ی نان‌اند - یاوه‌گوی هستند - هر چیز پستی را می‌ستایند و برحمت الله می‌گویند... گروهی از شاعران را سارقانی می‌داند که شعر دیگران را می‌دزدند و بر خود می‌بندند (همان: ۶۴۸-۶۵۰)

نه هر آن کس که یک دو بیت بخواند      ژاژ خوابیید و دم و رییش بلانند  
بگذرد از ذکر جاهلان کردن      هستشان در خور قفا گردن  
(همان: ۶۴۹)

شاه اگر کارها گزیده کند      نسل شان از جهان بریده کند  
(همان: همان)

دو تن از شاعران معاصر خویش را به شدت هجو می‌کند؛ خواجه صابونی و حکیم طالعی. خواجه صابونی را حاصل جفت‌گیری خر و اسب می‌داند، زنازاده‌اش می‌شمارد و اشعارش را ژاژ معرفی می‌کند که کلامش مایه‌ی جهل و خبث و مأبونی است.

ژاژ او مرده نظم من جاندار      نیست شیر آفرین چو گر به نگار  
(همان: ۶۷۸)

شعر و شخصیت حکیم طالعی را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد بر او نسبت‌های نامناسب

می‌دهد همچون: دل و جانش تیره است - شاعری است بی‌حفاظ و بی‌خرد - سخن و صنعتش کثیف است ... (همان: ۶۸۶-۶۸۴)

همچو لاله است گفتگوی پلید از دهانش دل سبیه پدید (همان: ۶۸۶)

در هجو شعرای بد از قید همه بهره می‌برد و آنان را با القابی همچون: نسناس، خربنده، لثیم، خوک، سگ و... منکوب و خود را چراغ چگل معرفی می‌کند (همان: ۶۸۴-۶۸۳)

دلایل هزل شاعران:

نگاهی به وضع شعر و شاعری از آغاز حکومت محمود تا پایان عصر سنایی نشان می‌دهد که زمینه‌های ادبی و اجتماعی هزل شاعران برای کسی که رسالت اجتماعی شعر را بر دوش می‌کشد فراهم شده است.

به تصریح تذکره‌ها سلطان محمود غزنوی چهارصد تن شاعر در دربار نگاه می‌داشت باشد (هدایت، ۱۳۸۴، جلد ۲، بخش اول: ۲۱۱) بنا به نقل حمداله مستوفی، محمود شعرا و علما را دوست داشت و هر سال زیادت از چهار صد هزار دینار به شعرا صرف می‌کرد (مستوفی، ۱۳۹۴: ۳۵۱) وضع اسف بار شعر و ادب در دوران حاکمیت غزنویان و سلجوقیان در تذکره‌ها و کتب شرح حال، فهرست وار چنین آمده است:

- محمود شعرا را صلوات فاخر و جوایز سنگین می‌داد- سلاطین زمان به مجالست با شعرا میلی وافر داشتند و آنان را درسفر و حضر همراه خود می‌بردند، با آنان مزاح می‌کردند و بساط عیش و طرب می‌گسترند - شاعران با مدایح خویش اسباب شهرت شاهان را فراهم می‌کردند. موضوعات شعر بیشتر مدح و هجو، همراه با مبالغه‌های شدید بود. هجو و هزل رواج داشت و سلاطین برای تفریح خاطر و تفریح و سرگرمی، شاعران را به هجو یکدیگر برمی‌انگیختند. حاکمان اموالی را که به زور و غارت به دست می‌آوردند به عنوان صله به شاعران می‌دادند تا شاعران به لهو و لعب و عشرت بپردازند، این در حالی بود که شاعران می‌دانستند در پس این صلوات صدای قتل و غارت و تعدی به نوامیس به گوش می‌رسد.

- شاعران با هم اختلاف داشتند و به شعر با هم مناظره می‌کردند که گاه به ریک گویی منجر می‌شد. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۷۰-۳۴۴) و (عوفی ۱۳۳۵: ۲۴) و (هدایت، ۱۳۸۴: جلد ۲)

- در عصر سنایی تقریباً ۱۶ نفر شاعر، معاصر وی بودند که در دربارها به مداحی مشغول بودند و ایام عمر به عیش و طرب می‌گذرانیدند (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۱۴۰-۱۲۸) از میان آنان،

سنایی، خواجه صابونی را به شدت ذم کرده است اینکه وی چه کسی بوده و چرا سنایی وی را هجو کرده در تذکره‌ها مطلب مفیدی یافت نشد.

دلایل هزل شاعران:

۱- شاعران شعر را بر شرع ترجیح داده و آن را کاسه گدایی خود کرده‌اند چنین شاعرانی را سنایی سگ صفت و ممدوحان آن‌ها را ابله و سفله می‌نامد (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۸ و ۷۴۳) و در یک خود انتقادی و اعتراف صادقانه از اینکه وی نیز زمانی جزء آن‌ها بود اظهار ندامت می‌کند. (همان: ۷۱۵)

۲- سنایی مغرور و خودبین بود. رک (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۷۶) و تصور می‌کرد که شعر و شاعری بر او ختم شده است، تصویری که تا پایان عمر با او باقی ماند و توقعاتش در حد تصوراتش برآورده نشد و دچار هیجاناتی شد که محصول آن هزل است. رک (بهار، ۱۳۹۳: ۱۱)

نمونه‌هایی از خود برتر بینی سنایی:

دعوت خود را چون دعوت نوح می‌داند (سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۷) - سخن و اندیشه‌ی اش را بی‌مانند می‌نامد که ارزش آن را فقط خردمند می‌داند (همان: ۷۱۲، ۷۳۷، ۷۲۵، ۷۰۷) - شعر خود را پاک و روشن می‌خواند که با قرآن برابر است. (همان: ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۰۸، ۷۴۷، ۷۱۱)

۱- با این ویژگی‌هایی که برای شعر خود قائل بود، از اشعار خود نصیبی نمی‌گرفت (صفا، ۱۳۷۲، ۵۵۳) این محرومیت از عطایای ممدوحان، حس آز و طمع او را بیشتر تحریک می‌کرد تا وی شاعران دربار را با الفاظ رکیک، دون پایه خطاب کند.

۲- سنایی می‌دانست که مردم در بی‌خبری و جهل و خرافه زندگی می‌کنند و شاعران به جای اینکه زبان مظلومان باشند با اشعار مدحی به ابزار حاکمیت تبدیل شده‌اند؛ بنابراین وی به سنگر مظلومان آمد و شاعر مردم شد. رک: (انوشه، ۱۳۸۱: ج ۳) شاعری که شاعران درباری را سگ نامید و به هزل آن‌ها پرداخت.

۳- گذشته از تصریح سنایی، دیگران نیز شعر او لایق طبع‌های بلند دانسته‌اند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۵۸)

سنایی با این افکار که حاصل تفرج در اوضاع سیاسی ادبی و اجتماعی عصر خویش است می‌کوشد بر آرا و اشعار و اندیشه‌های دیگران خط بطلان بکشد و بر آنان به دیده‌ی تحقیر ننگد؛ اما مخالفان فکری نیز مجال وقعت می‌یابند و بر آتس حدت زبان او هیزم معاندت را نیز می‌افزایند تا شاعر صاحب سبکی چون سنایی افسار قلم از کف خرد بنهد و به تیغ زبان هزل آمیز، از خود دفاع کند «هزل را لازمه‌ی حرفه‌ی شاعری‌اش می‌داند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۴۱)

## ۴-۴ مذمت علوم غیر نافع و عالمان بی عمل:

در مقدمه حدیقه، اشتغال به علوم کلام، حدیث، اصول، حساب و نجوم را مذمت می‌کند (سنایی ۱۳۷۴: ۴۱)

علم نجوم: در بحث از این علم با به کارگیری اصطلاحات فنی و تخصصی آن، عمق آگاهی خود را نشان می‌دهد و بر ناسودمندی آن دلایلی اقامه می‌کند در اینجا نیز واژه‌ی «همه» را در مذمت عالمان علم نجوم به کار می‌برد:

نیست جز هرزه مندل و تنجیم      زن بود سغبه‌ی چنین تعلیم  
(همان: ۷۰۳)

ذم فقیه: سنایی به رفتار و آموزه‌ها برخی از فقها ایراد می‌گیرد و آن‌ها را دین فروش، عوام فریب، نابکار، یافه درای، دوروی ظالم، سگ، شیر، روباه، ذباب و ... خطاب می‌کند.

دین فروشان گرفته منبر تو      زار گشته شپیر و شپیر تو  
(همان: ۶۴۲)

کرده نام تو عامی و جاهل      تا کند حق باطنت باطل  
(همان: ۶۷۱)

سنایی فقها را ظاهر ساز و حقه باز معرفی می‌کند که حتی اعمال خلافت عفت خود را توجیه می‌کنند:

کودکی را اگر بدرد ..... ن      حجت آرد چو سر کند بیرون  
گرش همسایه دید از چپ و راست      گوید این عقد اخوت است رواست  
(همان: ۶۷۱)

در دیوان اشعار هدف فقها از خواندن فقه را بیع ربای می‌داند (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۲) و (همان: ۲۴۰) و توصیه می‌کند که از مواجهه با چنین فقهای ظاهر ساز باید پرهیز نمود. (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۷۲)

فقها و علمای پاک دین را می‌ستاید (همان: ۵۸۳) و در عین حال از آنها انتقاد می‌کند؛ تا فساد و ظاهرسازی فرصت طلبان را آشکارا سازد (همان: ۱۵۶)

مذمت اطبا: در فصل طب از پنجاه نوع بیماری یاد کرده (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: پنج) وی بیشتر اطبا را عامی نادان می‌داند که از تشخیص ساده ترین امراض غافل هستند (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۹۱)

همه از جهل پر شر و شورند      همه کناس و اومه و کورند  
(همان: ۶۹۷)



علاوه بر اینکه علوم غیر نافع را مذمت می‌کند عالمان چنین علمی را که حتی به آن هم عمل نمیکنند سرزنش می‌کند.

علم داری، عمل نه، دان که خری      بار گوهر بری و گاه خوری  
دانشت هست کار بستن کو      خنجرت هست صف شکستن کو  
(همان: ۲۹۱)

در باب عالمان و علوم نافع و غیر نافع، علمای علم نجوم، طب و فقه را سرزنش می‌کند و این علوم را غیر نافع معرفی می‌کند. (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۱-۴۲) آیا سنایی تحت تاثیر مناسبات سیاسی، اجتماعی این تعامل را در پیش گرفته است؟

مرور کوتاه تاریخچه این علوم در عصر سنایی نشان می‌دهد که وی مناسبات و مراودات علما، فقها و اطبا را با دربار و با عامه‌ی مردم در نظر گرفته و برای آگاهی بخشی، با یکی از گونه‌های متعدد ادبی - هزل - به جنگ عوامفریبان رفته است.

در قرون پنجم و ششم تعصبات مذهبی و اختلافات دینی شدید بود و به تبع آن آزادی مذهبی در نطفه خفه می‌شد، تهمت بی‌دینی، ستیزه جویی در پی داشت، تا زاهدان ربایی کوتاه اندیش و زورمندان خردستیز باشند. رک (فطوره‌چی، ۱۳۸۴)

با تأمل در آثار سنایی می‌توان فهمید که در این دوره اصحاب ادیان و فرق مختلف در جنگ و جدال هستند. بین آن‌ها تحقیق و پژوهش که خصیصه ذاتی دانش پژوهی است ارزشی ندارد و به جای آن تعصبات بی‌خردانه و عبادات زاهدانه و ربایی رواج پیدا می‌کند. جهل و جدل بازاری داغ دارد تا جایی که سنایی از آن‌ها به عنوان اصحاب قال یاد می‌کند (سنایی، ۱۳۸۸: ۳۴۵). در این دوره دین اسلام و مذاهب به دست کسانی از فقها افتاده بود که برای امرار معاش و منافع شخصی از آن دفاع می‌کردند. رک: (فطوره‌چی، ۱۳۸۴: ۶۹) در نتیجه تظاهر به دین و تفقه رواج می‌یافت و چون فقها حربه‌ی بی‌به نام عرق دین، در دست دارند نمی‌توان در برابر آنان تاب آورد. (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۷۰)

مشاجرات دینی دست پخت فقها در تمامی بلاد و در حضور ملوک انجام می‌گرفت و عوام را به برای نهب و غارت و تخریب و کشتار تحریک می‌کردند. این همه به نام دین و مجاهدت در راه آن و به فتوای فقها اتفاق می‌افتاد. معتقدین هر مذهب فضایح و قبایح مذاهب دیگر را علناً بیان می‌کردند و حتی به پیشوایان آنان بی‌حرمتی می‌کردند. حاکمیت مطلق در این دوره از آن فقها و علمای دینی بود که بر تمام امور زندگی سیاسی و اجتماعی و دینی تسلط یافته بودند و

برای خود مریدانی جان بر کف از عوام مردم درست کرده بودند. حاکمیت سیاسی نیز فقها را تشویق می‌کرد و در بزرگداشت مقام علمای دینی کوتاهی نمی‌کرد که این امر باعث فراوانی عدد فقها در این دوره شده بود. مثلاً شش هزار فقیه تحت حمایت و اداره صدر جهان در بخارا به سر می‌بردند. مدارس متعدد مذهبی با موقوفات فراوان به فقها اختصاص یافته بود و به دلیل احترام به فقها و محدثین و مفسرین، تعداد آنان در هر دیاری و مذهبی و مسلکی رو به افزونی بود. در این دوره کمتر فقیهی می‌توان یافت که به دربار متصل نباشد. رک. (صفا، ۱۳۷۲: ۱۴۷-۱۶۱) و (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۵-۱۸۰ و ۲۱۲ و ۲۰۵) و (گرچی، ۱۳۹۷) و (غنی، ۱۳۷۵: ۴۶۵-۴۶۴)

در چنین اوضاع اجتماعی، سنایی جهل و نادانی و خرافات جامعه را تحفه‌ی فقها و علمای دینی می‌داند که با توسل به ظاهر شریعت، عوامفریبی می‌کنند. هدف سنایی خارج کردن اسلام از جزمیتی بود که متشرعین درباری و اهل ظاهر ساخته بودند. وی عقاید اهل ظاهر را با بیان هزل به آمیز چالش می‌کشید و بنیان‌های فکری آنان را سست می‌کرد و به نوعی با تخریب و واپس‌گرایی آنان به مبارزه برمی‌خواست و مردم را به آگاهی و هوشیاری دعوت می‌کرد. در نتیجه‌ی این آگاهی بخشی، فقها و متشرعین او را به کفر و الحاد متهم کردند تا جایی که سنایی مجبور شد برای دفاع از افکار خود از علمای بغداد استمداد طلبد. رک: (هدایت، ۱۳۸۴، جلد ۱، بخش ۲: ۴۰۳)

اتحاد بین مذهب و شمشیر؛ یعنی دین و حاکمیت از زمان حاکمیت خلفای سنی مذهب در بغداد و دست نشانندگان آنان در ایران شروع شد و تا مدت‌ها بر مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران سایه انداخت. گروهی از فقها که در تاریخ به عنوان علما از آن‌ها یاد می‌شود قدرت واقعی سیاسی - مذهبی را در دست داشتند طوری که حکما بدون تایید علما نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. آن دو مرکز حاکمیت در تفتیش عقاید مردم، غارت اموال عمومی، سرقت مال وقفی با هم همکاری می‌کردند و شحنة و محتسب و قاضی و فقیه که در ظاهر خود را هواخواه مردم می‌نامیدند مبارزه با فساد و فحشا را دستاویز قرار می‌دادند تا به انواع فساد و معاصی و محرّمات مرتکب شوند. در حقیقت این طایفه با سوء استفاده از احترام و اعتماد عمومی دامنه فساد و غارتگری خود را گسترش می‌دادند و هر کس که اعتراض می‌کرد او را به الحاد و بی‌دینی متهم می‌ساختند. بخش بزرگی از هزلیات سنایی مربوط به بیان فساد و تباهی فقیه و قاضی و عمال آن‌هاست. که در آن‌ها به رسم رشوه ستانی و همدستی فقها و قضات با مجرمان اشاره می‌کند. رک (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۳۱).

سنایی از علم نجوم آگاهی دارد و با بکارگیری اصطلاحات فنی و تخصصی آن، عمق آگاهی خود را نشان می‌دهد و اینجا نیز با بکارگیری قید «همه» اولاً: علم نجوم را بی‌فایده می‌نامد و ثانیاً: هشدار می‌دهد که افرادی تحت عنوان منجم و طالع بین از جهالت و خرافه پرستی و توهم مردم به عنوان نقطه ضعف بهره می‌برند، سنایی ضمن هزل چنین افراد دغل کار می‌خواست مردم را آگاه کند تا به دنبال عقاید خرافاتی راه نیفتند.

اطبای ناآگاه را به دلیل اینکه علم و تجربه ندارند و به مردم رنجور و علیل درد می‌افزایند هزل می‌کند. البته هزل و هجو اطبا در تمام دوران‌ها رواج داشته که نشان می‌دهد مردم گرفتار عقاید خرافاتی هستند و اطبا از جهل و نادانی عامه‌ی مردم سوء استفاده می‌کنند.

بنابراین از نظر سنایی فقها، وعاظ، قضات، منجمین و اطبا، افرادی زیرک، طمع‌کار، بولهوس و مکار هستند که هر مخالفی را به لطایف الحیل از سر راه برمی‌دارند و با توسل به حقه‌های فقهی و حیل‌های شرعی و فنون جادوگری، اعمال ناشایست خود را توجیه می‌کنند چنین کسانی از نظر سنایی شایسته هزل هستند.

مهمترین نکته در مبارزه سنایی با علماء سوء، بهره‌مندی از واژگان مغایر با نظام ارزشی شرع است. او با این واژگان که کاربردش خلاف عادت است به مبارزه منفی با دین‌ریایی و منافقانه می‌رود. سنایی با جسارتی که دارد طنز را در مسیری جدید قرار می‌دهد تا با تغییر نشانه‌ها اجتماعی زبان، یکی از بدترین پدیده‌های اجتماعی - سوء استفاده از دین - را نقد کند.

#### ۴-۵ هزل صوفی ناصاف:

صوفیان افرادی هستند اباحتی، دین‌گریز، خرمگس، کرکس، سگ و...

پارسا صورتان مفسدکار      باز شکلان موش شکار  
(همان: ۶۶۷)

چشم پاک نیستند

پسرت هیچ‌اگر در او خندد      شاهد و شاهدهی در او بندد  
ور زنت کاسه‌یی نهد ز طعام      زنت را جز که سکره نهد نام  
(همان: همان)

حکایت رکیک آن صوفی دغل باز که در محراب مسجد پسرکی را از دست صاحب هنری می‌گیرد و با او تباهی می‌کند. سنایی چنین صوفیانی را کذاب و فریبکار می‌نامد.

تا بدانی که زاهدان چه کسند همه همچون میان تهی جرسند  
 همه در بند زرق و سالوس اند همه همچون میان تهی جرسند  
 (همان: ۶۷۰)

در مناظره بین صوفی عراقی و صوفی خراسانی، با الفاظی توهین آمیز صوفی را که به بوده سپاسگزار باشد و به نابوده صبور سگ می نامد.

کاین چنین صوفئی بی ایمان کاندر اقلیم ماکنند سگان  
 (همان: ۴۹۵)

به گروهی دیگر از صوفیان حمله می کند که چرا در پوشش اصطلاحات زیبا، میدان را فریب می دهند و خود به جمع مال و منال همت می گمارند (همان: ۳۰۶-۲۹۵) و (۶۷۸-۶۷۷ و ۶۶۵) ظاهر و باطن شان یکی نیست:

از برون پاک وز درون ناپاک کیست این؟ هست صوفئی چالاک  
 (همان: همان)

و صفات دیگری که نثار صوفیان ناصاف می کند: نورسیده، دین فروش، ظاهر الصلاح و باطن خراباند (همان: ۶۷۹-۶۷۸) بعضی از آن ها هم ظاهر ناپسند و هم باطن ناپسند دارند (همان: ۶۷۹) در ذم صوفیان تا جایی پیش می رود که رکاکت آن قابل ذکر نیست و بهترین الفاظش عبارتند از ابله، خیره سر، خرتر از گاو و هرزه تر از خر (همان: ۶۸۰)

سنایی که بنا به تصریح تذکره ها بر اثر یک اتفاق از عالم خوش باشی به وادی عرفان و تصوف قدم گذاشت تا پایان عمر شاعری اخلاق مدار باقی ماند. او یک صوفی مجذوب بود که عشق را سرلوحه کار خود قرار دارد زیرا از حکمت ظاهری سرخورده شده بوده، تنفر از عقاید اهل ظاهر او را به دنیای تصوف کشانید، زندگی مجردانه در پیش گرفت اما هرگز اهل خانقاه نشد. رک: (انوشه، ۱۳۸۱) بلکه تصوف او چنین خلاصه می شود: عشق به موجودات عالم، کوشش در کاستن از آلام مردم، خدمت به خلق، راحتی رسانی به جان مردم و بلکه همه موجودات، دوری از ریا، قناعت به اندک و سرخوشی به فقر، ایثار و فداکاری، تنفر از زهد ریایی و ترشروی و... این موارد برگرفته از آثار سنایی پایه و اساس عرفان و تصوف او را شکل می دهد و چون سنایی این محسنات و اصول بدیهی تصوف را در صوفیان همعصر خود نمی بیند بر آشفته می شود و خشم خود را در قالب هزل بروز می دهد.

صوفیان عصر سنایی در وضعیت یکسانی قرار ندارند، گروهی از آنان به پایبندی بر موازین

شریعت مصرّت، گروهی دیگر حتی بر ترک شریعت رخصت می‌دهند و تعدادی هم عشق را جان مایه مسلک خویش قرار می‌دهند، با اینحال صوفیان بقای خود را در مدارا با اهل ظاهر می‌دانستند تا بتوانند در گوشه‌یی بنشینند و به دور از مجادلات روزمره به سیر و سلوک پردازند، این رویه آنان غالباً مورد احترام مردم و حاکمیت قرار می‌گرفت. رک: (غنی، ۱۳۷۵: ۴۸۱-۴۶۴)

با این همه مکتب تصوف خالی از فساد و تباهی نبود با توجه به آثاری که در نقد تصوف

نوشته شده می‌توان انحرافات مکتب تصوف را چنین برشمرد:

- گروهی از صوفیان مکان‌هایی برای عبادت درست کرده بودند که در آن‌جا نه تنها عبادت، زهد و ورع وجود نداشت بلکه صوفی نمایان به خور و خواب و استراحت مشغول بودند.

- برخی از صوفیه در زیر لباس پشمین جامه نرم داشتند.

- برخلاف صوفیه اولیه، صوفیه قرن ششم سرگرم خوراکند و اغلب آنچه می‌خورند از مال حرام بدست می‌آورند.

- در خانقاه‌ها صوفیان با جوانان معاشرت داشتند که گاه به معاشقه و نظر بازی ختم می‌شد «عشق به امردان و تعلق خاطر به ساده رویان چنان عمومیت یافت که حتی در میان متصوفه خانقاه، نظر بازی با توجیهاات جمال پرستی و... از لوازم سلوک شناخته شد. (نیکویخت ۱۳۸۶: ۲۶۱)

- خشوع و خضوع آنان ظاهری بود و برای کسب شهرت و نان.

- اشتغال به علم در نزد صوفیان این عهد معمول نبود و اگر کسی از صوفیه بدان مبادرت می‌کرد ملامتش می‌کردند و او را از علم باز می‌داشتند.

- صوفیان ریاکار با بهره‌گیری از برخی از اصطلاحات، مریدان را فریب می‌دادند و آن را زیرکی نام می‌نهادند در حالی که اینگونه اعمال، زیرکی ناپسند است. (صفا، ۱۳۷۲: ۲۳۰-۲۱۸) و (ابن الجوزی، ۱۳۹۳)

بنابراین آنچه گذشت در اوضاع آشفته سده‌های پنجم و ششم، صوفیان که به زعم سنایی باید در اجتماع زندگی کنند و درد مردم را بفهمند، آداب شریعت را گردن نهند و اخلاص و پاکی صوفیه متقدم را سرلوحه کار خود قرار دهند، نه تنها چنین نمی‌کنند بلکه برخی از آنان شیادی و لالابالی‌گری می‌کنند، ارضای اهوای نفسانی خود را طریقی می‌جویند و به نام تصوف کاسه‌گذاری به دست می‌گیرند تا زمینه‌های انحطاط فکری و اجتماعی مکتب تصوف را مهیا کنند. "تصلف و کاسه‌گردانی آیین تصوف شده بود و گناه و شاهد بازی حتی ساحت خانقاه و مسجد را آلوده بود". (درگاهی ۱۳۷۳: ۳۱)

بدین سان سنایی که سالک مسلک صوفیه بود، از نقد انحرافات این مشرب فکری، صرف نظر نمی‌کند و دروغ بافان این طایفه را به باد طعنه و توهین می‌گیرد و گهگاه قدم در جاده ناصواب هزل می‌گذارد. اینگونه هزلیات سنایی می‌تواند عنوان تعلیمی بگیرد؛ چون از حیل و ناصواب صوفی نمایان خبر داشت و برای کوبیدن برطشت رسوایی آن‌ها حربه‌یی جز هزل نمی‌شناخت و معتقد بود که اینگونه صوفیان، گمراهانی هستند که باید پرده از روی اعمال ناصوابشان برداشته شود.

سنایی وضعیت اجتماعی تصوف نابسامان را می‌دید که از یک طرف عالمان قشری، متشرعین مکتب تصوف را منکوب می‌کنند و از طرف دیگر صوفی نمایان کذاب، ظاهرین، کج اندیش، مال اندوز، مردم فریب و... از درون، تصوف را به انحطاط و نابودی می‌کشاند. بنابراین می‌کوشید تصوف را از غرقاب بیراهه نجات دهد.

### نتیجه

سنایی در آثارش بویژه در حدیقه الحقیقه از گونه‌ی ادبی هزل و هجو برای تعلیم استفاده کرده است. در این هجویات، خویشاوندان دور و نزدیک، زن، فرزند، عمو، عمه، دایی، داماد، شاعر، منجم، طبیب، فقیه، و صوفی، در خلال حکایات و تمثیلات و یا به صورت مستقیم نکوهش شده‌اند. در ذم افراد و گروه‌های اجتماعی اشاره شده عنوانین زیر را بکار می‌گیرد: کژدم، سرگردان، عقارب، گرگ، سفله، گربه، موش، خشم، شهوت، خاین، گناهکار، ضعیف، سگ، یاوه گوی، جاهل، زنازاده، بی‌حفاظ، بی‌خرد، کثیف، طماع، بوالهوس، مکار، دین فروش، عوام فریب، نابکار، یافه درای، دوروی، ظالم، روباه، ذباب، کذاب، کج اندیش، ظاهر بین، مال اندوز، مردم فریب، اباحتی، دین‌گریز، خرمگس، کرکس و ....

هدف اصلی سنایی از هزل گویی و استخدام اینهمه القاب ناشایست اعتراض به رواج بی‌بندباری و مفاسد اجتماعی است، از این رو رکاکت موجود در شعر سنایی نشانه‌ی ضعف شخصیت یا تیرگی افکار او نیست؛ بلکه انحطاط همه‌جانبه‌ی جامعه، بستری مناسب فراهم کرده تا شاعر، اولاً به مبارزه با مفاسد اجتماعی مبادرت کند، ثانیاً خوشایند مردم را مد نظر قرار دهد و ثالثاً بغض حاصل از رنج زندگی را بیان کند. سنایی هر چند ادعا می‌کند که هزل او تعلیم است، اما گاهی قدم در طریق ناصواب گذاشته و جایگاهش را بعنوان شاعری حکیم سخت سست کرده است. در هزل خویشاوندان و مردم روزگار، عنصر تعلیم حالت بینابین دارد؛ یعنی

مرارت های زندگی مجردانه و آوارگی ها و سختی های سفر احتمال حبّ و بغض را به ذهن می رساند؛ ولی بیان کاستی ها و بی عدالتی ها برای آگاهی مردم و ترغیب به مبارزه با مسببین آن می تواند تعلیمی باشد. هزل زن ناشی از نگرش جامعه‌ی روزگار سنایی به این نوع بشر است؛ جامعه‌ی بی که در آن، زن به خیانت، نقصان عقل و حيله گری متهم است و با معیار های ایدال مرد فاصله دارد. پیروی از عقاید و افکار تباه مردم روزگار خویش علت هزل زن است و به نظر می رسد تعلیمی در پی ندارد.

در عصری که سنایی می زیست شاعران دون پایه، نزد مردم و دربار علی رغم استحقاق، ارج و قرب داشتند، شاعرانی که باید زبان گویای ستمدیدگان می شدند، حاکمان ستمکار - سگان آدمی کیمخت - را به القاب و عناوینی ناموجود می ستودند و شعر به گازر و جولاه می بردند، شعری که سنایی آن را سخن منحول می نامد. این موارد بستر مناسبی را برای هزل و هجو شاعران فراهم ساخته بود.

هزل علما، اطباء، منجمان و صوفیان دلایل تاریخی و متقنی دارد و هدفی را دنبال می کند؛ زیرا سنایی در این هزلیات زوایای تاریک اعمال آنان را آشکار می کند و مردم را نسبت به سالوس، عوام فریبی، رواج خرافات، حیل شرعی، جادوگری، اعمال ناشایست، رعونت نفس، بی دانشی، تعصب جاهلانه، دنیا طلبی و مال اندوزی برخی از آنان آگاه می کند. سنایی در این بخش از هزلیات با بهره مندی از واژگانی همچون: فقیه نابکار، سگ رفتار، ریش بالان، ریش کوسه. صوفی کرکس و مگس صفت، شکمبار و... که کاربردش خلاف عادت است می کوشد با اعمال ریایی و منافقانه آنان مبارزه کند. در اینگونه از هزلیات، سنایی بسیار بی پروا ظاهر می شود و زبانی تند و تیز دارد که نشان می دهد از سادگی و بلاهت مردم در پیروی از علما سوء به تنگ آمده است؛ تا جایی که از بکار بردن تعابیر قبیح و ناشایست در قبال رهبران و رهروان چنین جامعه‌ی بی ابایی ندارد. از نظر وی دین و مذهب در اثر سوء استفاده های علمای ظاهر قداست خود را از دست داده است و باید یک مصلح اجتماعی و دینی سلاح مبارزه بدست بگیرد و هیچ سلاحی موثرتر از هزل و طنز و تمسخر نیست.

## منابع و مأخذ:

- ابن الجوزی، ابوالفرج (۱۳۹۳)، **تلبیس ابلیس**، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی، تهران: نشر دانشگاهی.
- اسکویی، نرگس (۱۳۹۵) «**معرفت شناسی هزل تعلیمی در آثار سنایی غزنوی**»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، دوره‌ی ۶ شماره‌ی ۲، شماره‌ی پیاپی ۱۸.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱)، **فرهنگ‌نامه‌ی ادب فارسی**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بهار، محمد تقی (۱۳۹۳)، **بهار و ادب فارسی**، به کوشش محمد گلبن، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۰) **تاریخ بیهقی**، به کوشش فیاض و غنی، تهران: خواجه.
- حسینی، مریم (۱۳۹۲)، **سنایی پژوهی**، چاپ دوم، تهران: دانشگاه الزهراء.
- خانمی، احمد و الهام باقری (۱۳۹۳)، «**طنز روایی و کاربرد آن در حدیقه**»، ادب فارسی، شماره ۴، بهار و تابستان، ۵۲-۲۳.
- درگاهی، محمود (۱۳۷۳)، **طلایه‌داران طریقت**، تهران: ستارگان.
- دورانته، ویل (۱۳۷۶)، **تاریخ تمدن**، جلد ۶ تهران: علمی فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۷)، **لغت نامه**، تهران: سازمان لغت‌نامه، چاپ سیروس.
- راوندی، محمدین علی (۱۳۶۴)، **راحة الصدور و آية السرور**، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، **جستجو در تصوف ایران**، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ..... (۱۳۷۸)، **با کاروان حله**، چاپ یازدهم، تهران: علمی.
- ..... (۱۳۸۴)، **سیری در شعر فارسی**، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- ..... (۱۳۸۶)، **از گذشته‌ی ادبی ایران**، تهران: سخن.
- سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲)، **اللمع فی التصوف**، به کوشش رینولد نیکلسون چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- سرامی، قد معلی (۱۳۷۳)، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: علمی فرهنگی.
- سنایی، محدود ابن آدم (۱۳۸۸)، **دیوان سنایی**، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- ..... (۱۳۷۴)، **حدیقه الحقیقه**، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ..... (۱۳۹۸)، **مثنوی‌های حکیم سنایی غزنوی**، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲)، **تازیان‌های سلوک**، تهران: آگاه.
- صفا، ذبیح اله (۱۳۷۲)، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: توس.
- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۷۴)، **اخلاق ناصری**، تهران: قدیانی.
- طغیانی، اسحاق و مریم حیدری (۱۳۹۱)، **جنبه‌های تعلیمی مثنوی حدیقه سنایی**، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۱۵، پاییز، ۲۵ - ۱
- عنصر المعالی، کیکاووس (۱۳۷۱)، **قابوسنامه**، به تصحیح غلامحسن یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- عوفی، محمد (۱۳۳۵)، **تذکره لباب الالباب**، به کوشش ادوارد براون، تهران: فخر رازی.



- غزالی، محمد (۱۳۸۴)، **احیا علوم الدین**، ترجمه‌ی محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی فرهنگی.
- ..... (۱۳۹۰)، **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی فرهنگی.
- ..... (۱۳۶۷)، **نصیحة الملوک**، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما.
- غنی، قاسم (۱۳۷۵)، **تاریخ تصوف در اسلام**، تهران: زوار.
- فرخ نیا، مهین دخت (۱۳۸۹)، «ساختار داستانی حکایت‌ها در حدیقه‌ی سنایی»، فصلنامه‌ی کاوش نامه، سال یازدهم، شماره‌ی ۲۱
- فطوره چی، مینو (۱۳۸۴)، **سیمای جامعه در آثار سنایی**، تهران: امیر کبیر.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۹۷)، **تاریخ فقه و فقها**، تهران: سمت.
- مدرس رضوی، محمد تقی (۱۳۴۴)، **تعلیقات حدیقه**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- مستوفی، حمداله (۱۳۹۴)، **تاریخ گزیده**، به تصحیح محمد روشن، تهران: افشار.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی (۱۳۷۸)، **سیرالملوک**، تهران: علمی و فرهنگی.
- نیکویخت، ناصر (۱۳۸۰)، **هجو در شعر فارسی**، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۸۴)، **مجمع الفصحا**، به کوشش مظاهر مضاف، تهران: امیرکبیر.



دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۱/۱۳

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۶

## تحلیل مقابله‌ای ترتیب سازه‌های گروه اسمی و بند در زبان‌های فارسی و فرانسه با هدف آموزش فارسی به فرانسوی‌زبانان

فاطمه بهرامی\*

موسی نوشی کوچکسراییی\*\*

زکیه مؤمنی\*\*\*

### چکیده

در این پژوهش به بررسی تطبیقی ساختمان گروه اسمی و بند در دو زبان فارسی و فرانسوی پرداخته شده‌است؛ با این هدف که وجوه اشتراک و افتراق بین دو زبان در ترتیب سازه‌های واحدهای نحوی مذکور استخراج و برپایه افتراقات، طبق رویکرد ارتباطی، درسنامه‌ای در آموزش زبان فارسی به فرانسوی‌زبانان طراحی شود. به این ترتیب، جستار حاضر شامل دو بخش است؛ بخش نخست به بررسی ترتیب سازه‌ها در ساختمان گروه اسمی و بند در دو زبان پرداخته که شیوه مقابله‌ای و توصیفی دارد؛ در بخش دوم با کنار نهادن تشابهات و با تکیه بر تفاوت‌های این واحدها، درسنامه‌ای در قالب رویکرد ارتباطی و روش تکلیف محور برای آموزش واحد گروه اسمی و بند طراحی شد که توأمان مهارت‌های زبانی خواندن، شنیدن، نوشتن و صحبت کردن را مد نظر داشت. در نهایت برای تعیین میزان اعتبار این درسنامه، پرسشنامه‌ای بر مبنای مدل «ارزیابی تکوینی» جیس<sup>۱</sup> (۱۹۸۷) طراحی شد و در اختیار ۳۳ نفر از مدرسان فرانسوی باسابقه، قرار گرفت. داده‌های به دست آمده با استفاده از شاخص‌های آمار توصیفی و استنباطی (آزمون تی گروه‌های وابسته و آزمون مستقل تی) تحلیل شد و مؤثر بودن تمرینات درسنامه را از نظر تقویت هر چهار مهارت تأیید کرد.

### کلید واژه‌ها:

تحلیل مقابله‌ای، رویکرد ارتباطی، آموزش زبان فارسی، فارسی‌آموزان فرانسوی‌زبان.

\*استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

f\_bahrami@sbu.ac.ir

\*\*استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

m\_nushi@sbu.ac.ir \*\*\*کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، دانشگاه شهید بهشتی

momenizakie@gmail.com

**Abstract****A Comparative Analysis of Constituent Order of the Noun Phrase and Clause in Persian and French: Implications for Teaching Persian to French-Speaking Persian Learners**

Fatemeh Bahrami\*

Musa Nushi Kochaksaraie\*\*

Zakieh Momeni\*\*\*

This research compares the structure of the noun phrase and clause in Persian and French in order to determine the similarities and differences in the constituent order in the aforementioned constructions in the two languages. Utilizing principles of the communicative language teaching approach, it further attempts to design a sample lesson for teaching Persian to French speakers based on the perceived differences. This study comprises two phases. In the first phase, which was comparative and descriptive in nature, the researchers examined the constituent order in the noun phrase and the clause in the two languages. In the second phase, the researchers developed a sample four-skill lesson that tries to teach the cross-linguistic differences in the two syntactic units based on the communicative and task-based language teaching principles. Finally, to determine the efficacy of the sample lesson, a questionnaire was designed based on Jess's (1987) Developmental Assessment model which was then distributed amongst 32 experienced French teachers of the Persian language. The analysis of the obtained data via descriptive and inferential statistical methods (paired and independent sample t-tests) confirmed the effectiveness of the sample lesson in enhancing all the four language skills.

**Keywords:** Comparative Analysis, Communicative Approach, Persian Language Teaching, French Language Learners

\*Assistant Professor in Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

\*\*Assistant Professor in TEFL, Department of English Language and Literature, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

\*\*\*MA in TPFL, Department of Linguistics, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

## ۱- مقدمه

یکی از اهداف زبان‌شناسی مقابله‌ای، تسهیل‌سازی روند آموزش زبان(های) دوم از طریق رفع خطاها و تداخلات زبان اول، است. ممکن است ساختار صرفی- نحوی دو زبان دور از هم باشد و زبان‌آموزان بزرگسال نیازمند درک مستقیم این تفاوت‌ها هستند. در پژوهش حاضر با تمرکز بر تسهیل امر آموزش زبان فارسی به فرانسوی‌زبانان برآینم ترتیب سازه‌های دو گروه اسمی و بند را در دو زبان فارسی و فرانسوی مقایسه کرده و تداخلات زبانی احتمالی ناشی از تفاوت ساختاری دو زبان را استخراج کنیم. مهم‌ترین عامل پرداختن به این موضوع، فقدان منبع و کتاب آموزش دستور زبان فارسی مختص فرانسوی‌زبانان است و از آن‌جا که آموزش دستور یک زبان، بدون در نظر گرفتن گروه زبان‌آموز هدف، امری ناقص و احتمالاً ناموفق است، برآینم در آموزش افتراقات بین دو زبان الگویی ارائه دهیم که به رفع تداخل‌های زبانی کمک کند. انجام این مهم، نخست ساخت سازه‌های بند و گروه اسمی در حالت بی‌نشان به ترتیب در دو زبان فارسی و فرانسوی تحلیل و مقایسه می‌شوند و پس از استخراج وجوه افتراق در ترتیب عناصر، درسنامه پیشنهادی در الگوی ارتباطی تکلیف‌محور ارائه خواهد شد. در نهایت، میزان موفقیت درسنامه پیشنهادی از طریق پرسشنامه‌ای بر مبنای مدل «ارزیابی تکوینی» جیس (۱۹۸۹) محک زده خواهد شد. بر این اساس، پرسش‌ها به شرح زیرند:

۱- وجوه افتراق ترتیب سازه‌های در گروه‌های اسمی و بند در زبان‌های فارسی و فرانسوی چیست؟

۲- تدوین درسنامه مبتنی بر وجوه افتراق ساختار گروه اسمی و بند در دو زبان چه تأثیری در روند فارسی‌آموزی فرانسوی‌زبانان دارد؟

در ادامه نخست مروری بر برخی مطالعات مرتبط و دستاوردهای آنان خواهیم داشت. سپس در بخش‌های سوم تا پنجم به ترتیب مباحث نظری مربوط به مقابله ترتیب سازه‌های گروه اسمی و بند در دو زبان و در پی آن، ملاحظات پیرامون رویکرد ارتباطی از نظر خواهد گذشت. در بخش ششم درسنامه پیشنهادی مبتنی بر ملاحظات مطروحه معرفی می‌شود و در بخش هفتم نحوه ارزیابی دسنامه از نظر میزان کارایی به تفصیل بحث خواهد شد. در بخش هشتم جمع‌بندی مطالب و پاسخ به پرسش‌های جستار مطرح می‌شوند.

## ۲- پیشینه پژوهش

در حالی که عطار شرقی<sup>۲</sup> (۲۰۱۴) نحو دو زبان فارسی و فرانسوی را از حیث تاریخی و ساختاری برای یافتن الگوی ترجمه‌ای مناسب بررسی می‌کند، اغلب مطالعات مقابله‌ای با هدف آموزش زبان صورت گرفته‌اند. آیتی و منوچهری (۱۳۹۰) و نورالهیان (۱۳۹۲) زمان دستوری را به منظور کاهش خطاهای فارسی‌آموزان فرانسوی‌زبان در دو زبان مقایسه می‌کنند. یوسفی (۱۳۹۲) صفت و قید در فارسی و فرانسوی را مقایسه و راه‌کارهایی برای حذف تداخلات زبان فرانسوی برای فارسی‌آموزان ارائه می‌دهد. پهلوان‌نژاد (۱۳۹۳) به صرف «جنس دستوری» به عنوان مهم‌ترین تمایز ساخت‌واژی صفت در فرانسوی و فارسی اشاره کرده و می‌افزاید، برخی صفت‌های فرانسوی مانند صفات ملکی متناظری در فارسی ندارند. کمالی (۱۳۹۴) به تحلیل خطاهای حروف اضافه در گفتار فرانسوی‌آموزان فارسی‌زبان می‌پردازد و بیشترین خطاها را ناشی از تأثیر منفی زبان فارسی و بعد از آن عدم تسلط کامل به زبان فرانسوی می‌داند. پژوهش‌های دیگری همچون هاسیم<sup>۳</sup> (۲۰۰۲) و هی‌لی<sup>۴</sup> (۲۰۱۰) به بررسی تأثیر زبان مادری در آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم پرداخته‌اند.

در بحث آموزش زبان با استفاده از رویکرد ارتباطی، می‌توان به آثار اورنگ (۱۳۹۱)، آقا ابراهیمی (۱۳۹۰)، علی‌رمائی (۱۳۹۱)، جمالی (۱۳۹۱)، میری (۱۳۹۲) و علوی‌مقدم (۱۳۹۶) اشاره کرد که هرکدام موضوعی خارج از بحث حاضر را در آموزش فارسی مورد توجه داشته‌اند و عموماً گروه هدف بر زبان‌آموزان خاصی متمرکز نبوده‌است.

## ۳- ترتیب سازه‌های گروه اسمی

ترتیب سازه‌های گروه اسمی فارسی و پس از آن فرانسوی به منظور دستیابی به اشتراکات و افتراقات ساختاری بیان و مقایسه خواهند شد. در میان دستورنویسان فارسی، باطنی (۱۳۴۸) نخستین کسی است که مفصل‌ترین بحث را در ساختمان گروه اسمی ارائه می‌دهد<sup>۵</sup>. وی (همان: ۱۳۹) چهار وابسته پیشرو برای اسم برمی‌شمرد که براساس میزان نزدیکی به هسته شماره‌گذاری می‌شوند و عبارتند از: اسم، صفت، اعداد اصلی و صفات اشاره. ایشان به پیروی از رویکرد صورت‌نگرایانه نظریه «مقوله و میزان»<sup>۶</sup> هسته‌های اسمی مرکب مانند «جوجه‌کباب» و «شهادت‌نامه» را به دو جزء هسته و وابسته پیشین تجزیه می‌کند و بنابراین جزء اول را به عنوان وابسته اسمی پیشرو ۱ قلمداد می‌کند. اما چنین تفکیکی چندان موافق شمّ زبانی نیست. چراکه مثال‌های مذکور نوعاً به

صورت «اسم مرکب» و به عنوان واژه‌ای یکپارچه نزد فارسی‌زبانان پذیرفته شده‌اند. از سوی دیگر نمی‌توان مصادیقی هم‌چون «نازنین پسر» را از نظر دوست داشت که طبق شَمّ زبانی، مصداق تحلیل باطنی هستند و باید به عنوان نمونه‌ای مشتمل بر وابسته پیشین به همراه هسته اسمی (پسر) تلقی شوند. این موضوعی است که طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۵۹) التفات داشته و در بیان نظرات ایشان اشاره خواهیم داشت. در جایگاه پیشرو ۲ علاوه بر صفات، دو طبقه معدود و اعداد ترتیبی با الگوی عددی<sup>۷</sup> نیز قرار می‌گیرند، پیشرو ۳ متعلق به اعداد اصلی و «چند» است و در نهایت در پیشرو ۴ صفات اشاره، مبهم و پرسشی واقع می‌شوند.

باطنی (۱۳۴۸: ۱۴۶) هم‌چنین پنج وابسته پیرو برای اسم قائل است که به ترتیب جایگاه نخست تا پنجم شامل اسم، صفت، اسم/ی نکره، «را» و بند موصولی هستند. موضوع قابل ذکر دیگر در منظر باطنی که آن هم متأثر از رویکرد صورت‌نگرایانه است، در نظر گرفتن عناصر نقش‌نما نظیر نشان نکره یا نشان مفعول «را» در زمره وابسته‌های پیرو است، در حالی که چنین عنصری قطعاً به لحاظ ماهوی از سایر وابسته‌ها متمایزند. به هر حال، از اجماع نظر دستوریان (باطنی ۱۳۴۸؛ ماهوتیان ۱۳۷۸؛ رحیمیان ۱۳۸۹؛ انوری و گیوی ۱۳۹۰) و با حذف عناصر نقش‌نمای نکره و مفعولی، چهار وابسته پیرو به ترتیب نزدیکی به هسته به شرح اعداد ترتیبی با الگوی «عدد<sup>۸</sup>» و صفت در جایگاه پیرو ۱، گروه اسمی در پیرو ۲، گروه حرف اضافه‌ای پیرو ۳ و بند موصولی در جایگاه پیرو ۴ قابل ذکر هستند.

اما متأخرترین و در عین حال دقیق‌ترین بررسی ساختار گروه اسمی فارسی در اثر طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۶۱-۵۸) ارائه شده است که مبنای اصلی تحلیل در جستار حاضر قرار خواهد گرفت، با وجود این، ذکر آراء باطنی از این حیث اهمیت داشت که او در برخی جایگاه‌های پیرو مصادیق متنوع و دقیق‌تری برای عناصر موجود در هر جایگاه برمی‌شمرد که طیب‌زاده از آن‌ها سخنی به میان نیاورده و به این ترتیب تلفیق آراء هر دو مکمل است. طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۵۸) مجموعاً یازده وابسته برای یک هسته اسمی برمی‌شمرد که شامل پنج وابسته پیشین و شش وابسته پسین است و شماره‌گذاری وابسته‌ها را به صورت خطی و از ابتدای گروه اسمی به ترتیب با شماره یک تا یازده ارائه می‌دهد. در این نوشتار با حفظ نظرات طیب‌زاده، شماره‌گذاری وابسته‌ها به پیروی از سنت باطنی (۱۳۴۸) براساس میزان نزدیکی به هسته تعیین می‌شود.

چنان‌که پیشتر ذکر آن رفت، برخی ساخت‌های مقلوب نظیر «پیرزن» و «جوجه‌کباب» و یا اسم‌های مرکب متوازن مانند «کافه‌رستوران» به عنوان یک هسته غیربسیط اسمی تلقی می‌شوند

و برخلاف نظر باطنی نمی‌توان جزء نخست آن‌ها را به عنوان وابسته پیشرو تلقی کرد؛ کما این‌که در ساخت متوازن «کافه‌رستوران» هیچ برتری معنایی و نحوی برای جزء دوم به عنوان هسته بر جزء نخست به عنوان وابسته قابل تصور نیست. با وجود این، چنان‌که طبیب‌زاده (۱۳۹۱: ۵۹) اشاره می‌کند، گاهی ساخت مقلوب از نوع «واژگانی‌شده» و واژه مرکب نیست، بلکه صفت بیانی به صورت سبکی یا فردی پیش از هسته اسمی واقع می‌شود؛ چنان‌که در مثال «نازنین پسر» مشهود است. هم‌چنین شاخص‌ها و القاب می‌توانند در موضع بلافاصله پیش از هسته اسمی قرار گیرند. به این ترتیب، جایگاه نخست پیشرو ۱ به صفات بیانی پیشین و شاخص‌ها تعلق دارد. در مرتبه بعد (پیشرو ۲) معدود و در مرتبه دورتر (پیشرو ۳) عدد واقع می‌شود. به جز اعداد اصلی، اعداد ترتیبی با الگوی «عددمین»، صفات مبهم، صفات عالی و صفات پرسشی عددی نیز در جایگاه پیشرو ۳ قرار می‌گیرند. جایگاه پیشرو ۴ به صفات اشاره اختصاص دارد و در نهایت در پیشرو ۵ سورها نظیر «تمام» و «اکثر» قرار می‌گیرند. فارغ از وجه تمایزی که در ساخت‌های مقلوب اشاره شد، تفاوت دیگر تحلیل طبیب‌زاده آن است که سورها را در جایگاهی مستقل از صفات اشاره و در مرتبه پیشرو ۵ قرار می‌دهد، در حالی که باطنی مجموع آن‌ها را در موضع پیشرو ۴ واقع می‌داند و به تفکیک موضع نحوی این دو عنصر قائل نیست. منظر طبیب‌زاده از این جهت قابل دفاع است که حضور هم‌زمان سور و صفت اشاره در یک گروه اسمی (اکثر این مردم) مجاز و ممکن است که خود دلیلی روشن بر استقلال جایگاه نحوی سور و صفت اشاره است و گرنه این دو عنصر در توزیع تکمیلی بودند و حضور یکی، مانع از وجود دیگری در یک گروه اسمی می‌شد.

جدول ۱: وابسته‌های پیشرو در اسم برگرفته از طبیب‌زاده (۱۳۹۱: ۵۹-۵۸)

پیشرو ۵	پیشرو ۴	پیشرو ۳	پیشرو ۲	پیشرو ۱	هسته
تمام					مردم
اکثر	این				مردم
		چهارمین			دانش‌آموز
		چندمین			دانش‌آموز
		برخی			ادم‌ها
		چند	دانه		گندم
				دکتر	احمدی
				خانم	احمدی
				نازنین	پسر



وابسته‌های پسین مشتمل بر شش نوع‌اند. در جایگاه پیرو ۱ دو سازه اسم- صفت<sup>۸</sup> مانند «فیزیک» در گروه «کتاب فیزیک» و شاخص مانند «علی آقا» واقع می‌شوند. پیرو ۲ متعلق به صفات بیانی است و در موضع پیرو ۳ اسم واقع می‌شود. طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۶۰) «تهران» در «راه تهران» و «ریاضیات» در «استاد ریاضیات» را نمونه‌ای از پیرو ۳ معرفی می‌کند، این در حالی است که طبق تعریفی که ایشان از اسم- صفت (همان: ۵۹) ارائه داده، «تهران» و «ریاضیات» را باید در زمره اسم- صفت و به عنوان پیرو ۱ به شمار آورد. طبق آنچه پیشتر در مرور آراء باطنی (۱۳۴۸)، ماهوتیان ۱۳۷۸؛ رحیمیان ۱۳۸۹؛ انوری و گیوی ۱۳۹۰) مطرح شد، «استاد قدیمی» در گروه «کتاب استاد قدیمی» در جایگاه پیرو ۳ واقع است. بدل در موضع وابسته پیرو ۴، گروه حرف اضافه‌ای در موضع پیرو ۵ و در نهایت بندموصولی در جایگاه پیرو ۶ واقع هستند. طیب‌زاده به امکان حضور اعداد ترتیبی با الگوی «عدد<sup>۹</sup>»، در موضع پسین اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که اشاره شد باطنی (۱۳۴۸: ۱۴۶) آن‌ها را به عنوان وابسته پیرو ۱ قلمداد می‌کند.

جدول ۲: وابسته‌های پیرو در اسم برگرفته از طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۶۱-۵۹)

هسته	پیرو ۱	پیرو ۲	پیرو ۳	پیرو ۴	پیرو ۵	پیرو ۶
دانشجوی	فیزیک					
علی	آقا					
استاد	بزرگوار					
کتاب	ارزشمند	استاد قدیمی			در سبک‌شناسی	که رونمایی شد
معلم	فیزیک		آقای نوری			
اتاق	یازدهم					

نظر به مطالب مذکور یکی از مفصل‌ترین ساخت‌های گروه اسمی در فارسی همانند نمونه زیر است:

تمام این شش دست جوجه کباب زعفرانی در دیس که الان سفارش دادیم.  
جامع‌ترین کتاب دستور زبان فرانسوی نوشته گرویس<sup>۹</sup> (۱۹۳۶) است، که بر مبنای آن کتب نوین دستور زبان نگارش شده‌اند. یکی از این آثار متأخر متعلق به دلاتور<sup>۱۰</sup> (۲۰۰۴) است که

مبنای استخراج تنوعات ساختاری گروه اسمی و بند در نوشتار حاضر قرار گرفته. هم‌چنین کمالی (۱۳۹۶) دستورزبان مقابله‌ای فارسی و فرانسوی را تدوین کرده که برای هدف نوشتار حاضر راه‌گشا است. بنابراین آن‌چه در ادامه خواهد آمد از دلاتور (۲۰۰۴: ۵۶-۱۶) کمالی (۱۳۹۶: ۶۹-۲۰) نقل می‌شود و از ذکر ارجاع جزئی در ذیل هر مورد صرفنظر خواهد شد.

گروه اسمی کمینه در فرانسوی از اسم به همراه حرف تعریف تشکیل می‌شود که در مذکر/مونث، مفرد/جمع و معرفه/نکره بودن با اسم مطابقت می‌کند. در کتب دستور زبان فرانسوی به تنوعات و استثنائات ساختار گروه اسمی به تفصیل پرداخته شده، بدون آن‌که برای وابسته‌های پیشرو و پیرو مطابق سنت دستورنویسی زبان شناختی فارسی، شماره‌گذاری شود. از این رو پس از اشاره به تنوعات ساختاری، برای سهولت قیاس، شماره‌گذاری وابسته‌ها توسط نگارندگان انجام خواهد شد.

در فرانسوی همانند فارسی، طبقه معدود و اعداد اصلی قبل از اسم قرار می‌گیرند. اما هسته گروه اسمی در مطابقه با عدد بیش از یک، شمار جمع می‌پذیرد. هم‌چنین همانند فارسی، «چند» در جایگاه پیشرو ۲ قرار می‌گیرد. اعداد ترتیبی همواره در اولین جایگاه پیش از هسته واقع می‌شوند. این در حالی است که فارسی دو الگوی عدد ترتیبی دارد که یکی را همانند فرانسوی در پیش و دیگری را بلافاصله پس از هسته قرار می‌دهد. جایگاه وابسته پیشرو سوم علاوه بر حرف تعریف، متعلق به همان اعضای است که پیشتر در مورد فارسی مطرح شد؛ با این تفاوت که عناصر این جایگاه از حیث شمار و جنسیت با هسته اسمی مطابقه می‌کنند.

در فرانسوی ترتیب قرار گرفتن صفات متغیر است و بر اساس تعداد هجا، قبل و بعد از اسم قرار می‌گیرند. هم‌چنین صورت عالی<sup>۱۱</sup> آن‌ها نیز در همان جایگاه واقع می‌شود. صفات‌های یک هجایی و پرکاربرد معمولاً پیش از اسم و صفات‌های چند هجایی و یا کم‌کاربرد پس از اسم می‌آیند. هم‌چنین صفت همواره از نظر شمار و جنس با اسم مطابقت می‌کند. از جمله صفات پیش از اسم، صفات ملکی هستند که در جایگاه پیشرو ۱ واقع می‌شوند و در فارسی فاقد جفت متناظر هستند. صفات بیانی نوع و جنس، پس از اسم و با حروف اضافه مشخصی همراه می‌شوند که در فارسی فاقد حرف اضافه‌اند. هم‌چنین گاهی قرار گرفتن صفات بیانی پیش یا پس از هسته اسمی، موجب تمایز معنایی می‌شود. این صفات شامل *ancien, brave, certain, cher, curieux, drôle, grand, jeune, pauvre, propre, rare, seul, vrai* هستند.

در جدول زیر مقایسه ساخت گروه اسمی در دو زبان خلاصه شده است و نشان می‌دهد که

در وابسته‌های پیشرو ۱، پیرو ۱، پیرو ۵ و پیرو ۶ با هم مطابقت ندارند و احتمال می‌رود زبان آموزان را دچار تداخل زبانی کند.

جدول ۳: مقایسه گروه اسمی در زبان‌های فارسی و فرانسوی

پیشرو ۱	پیشرو ۲	پیشرو ۳	پیشرو ۴	پیشرو ۵	پیشرو ۶	پیرو ۱	پیرو ۲	پیرو ۳	پیرو ۴	پیرو ۵	پیرو ۶	تفاوت فارسی و فرانسوی	توضیحات
												×	ضمایر موصولی در فرانسوی متنوع هستند و صیقل دارند. ولی در فارسی تنها نشانه «که» در آغاز بند موصولی واقع می‌شود.
												×	برخی وابسته‌هایی که در فارسی در قالب گروه حرف اضافه‌ای ظاهر می‌شوند در فرانسوی به صورت صفت مفعولی و بدون حرف اضافه هستند.
												✓	
												✓	
												✓	
												×	اعداد ترتیبی در زبان فرانسه قبل از اسم می‌آیند صفت‌ها تطابق کامل ندارند. در فرانسه بعضی صفتها قبل از اسم و بعضی بعد از اسم می‌آیند
												×	ساختار صفت عالی در فرانسوی دو جزئی است. هم‌چنین زبان فارسی فاقد صفت ملکی است.
												✓	
												✓	
												✓	

#### ۴- ترتیب سازه‌ای بند

جمله از نظر پیچیدگی به دو نوع ساده و مرکب تقسیم می‌شود. جمله ساده همان بند است و در واقع یک فعل دارد و جمله مرکب نیز شامل دو بند یا بیشتر است (ماهوتیان ۱۳۷۸: ۱۸، خانلری ۱۳۷۰: ۱۰۳، انوری و گیوی ۱۳۹۰: ۳۱۷). زبان فارسی دارای ترتیب سازه‌ای آزاد در سطح بند و جمله است. اما ترتیب پایه در بند متعدی به صورت «فاعل + مفعول + فعل» است (ماهوتیان ۱۳۷۸: ۱۳۸). هم‌چنین بند می‌تواند شامل افزوده‌هایی باشد که در میان اجزای جمله اضافه می‌شود و درعین حال می‌تواند در هر جای جمله قرار گیرد؛ مانند انواع قید، صفت، بند توصیفی و... (ماهوتیان ۱۳۷۸: ۱۳۸، راسخ مهند ۱۳۸۹: ۲۰، رضایی و طیب ۱۳۸۵: ۱۱).

در آغاز بحث، وجود فعل در هر بند مفروض گرفته شد. اما خاطرنشان می‌شود از حیث ساختار نحوی، باطنی (۱۳۴۸: ۷۴-۷۶) بند را در زبان فارسی به دو نوع تقسیم می‌کند: بند مهین<sup>۱۲</sup> و بند کهمین<sup>۱۳</sup>. بند کهمین بندی است که جایگاه فعل در آن اشغال نشده باشد؛ مانند: «چشم روشن»، «لطف شما زیاد»، «روز از نو روزی از نو». خاطرنشان می‌شود، در جستار حاضر تنها بند مهین در دو زبان مقایسه و بررسی خواهد شد. هم‌چنین جمله را به اعتبار طرز بیان و چگونگی ارائه پیام می‌توان چهار دسته کرد: خبری (خنثی)، پرسشی، امری، تعجبی (عاطفی). این چهار دسته جمع‌پذیر نیستند؛ یعنی یک بند هم‌زمان نمی‌تواند هم پرسشی و هم خبری باشد (رحیمیان ۱۳۸۹: ۱۶۵، انوری و گیوی ۱۳۹۰: ۳۲۱، خانلری ۱۳۷۰: ۱۰۳) و مجدداً متذکر می‌شود که تنها بند خبری مورد توجه این نوشته است.

آن‌چه در ادامه پیرامون ترتیب سازه‌ای بند در فرانسوی بیان می‌شود، مأخوذ از دلاتور (۲۰۰۴: ۱۳-۱۰) است. ترتیب سازه‌ای بند متعدی خبری در فرانسوی به صورت «فاعل + فعل + مفعول» است؛ پس زبان فارسی فعل پایانی است و زبان فرانسوی فعل میانی. هم‌چنین فرانسوی برخلاف فارسی اجازه حذف فاعل را نمی‌دهد. در هر دو زبان افزوده‌ها از نظر ترتیب آزادند.

#### ۵- رویکرد ارتباطی در آموزش زبان و طراحی تکلیف

همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، واضح‌ترین مشخصه رویکرد ارتباطی<sup>۱۴</sup> آن است که تقریباً هر فعالیت آموزشی با انگیزه ارتباطی صورت می‌گیرد. به کارگیری زبان توأم با فعالیت‌های ارتباطی نظیر بازی‌ها، اجرای نقش و حل مسائل است (جانسن و مارو<sup>۱۵</sup> ۱۹۸۱: ۸۷) و مزیت آن استمداد از حافظه دیداری برای کسب دانش زبانی و تثبیت آن است. در این روش، اصل اول، اصل

ارتباط است. زیرا فعالیت‌هایی که به ارتباطات واقعی می‌انجامد یادگیری را بهبود می‌بخشند. اصل دوم، اصل تکلیف است که به موجب آن فعالیت‌های مبتنی بر انجام تکالیف یادگیری را ارتقا می‌دهند. اصل سوم نیز اصل معنی‌دار بودن تکالیف است و به جای تکیه بر تکرار مکانیکی الگوهای ساختاری به درگیر کردن زبان آموزان در استفاده معنی‌دار و واقعی از زبان می‌پردازد (نوبویوشی و ایس<sup>۱۶</sup>: ۱۹۹۳؛ ۴۳؛ لارسنفریمن<sup>۱۷</sup>: ۲۰۱۴: ۱۳۱). با توجه به ذات روش ارتباط محور دامنه تمرینات و فعالیت‌های کلاس بسیار گسترده است. فعالیت‌ها معمولاً به شکل تکالیفی طراحی می‌شوند و معلم به زبان آموزان می‌آموزد چه وقت و چگونه به چه کسی چه بگویند. در واقع زبان آموزان علاوه بر توانش زبانی، به توانش ارتباطی دست می‌یابند.

از میان روش‌های آموزش در رویکرد ارتباطی نیز روش تکلیف‌محور را به دلیل رواج آن در ایران برگزیدیم. چرا که ارزیابی واقع‌بینانه درسنامه پیشنهادی تا حد زیادی وابسته به شیوه آموزش رایج در ایران است. به بیان نونان<sup>۱۸</sup> (۱۹۸۹: ۱۲۷) تکالیف آموزشی در بدو امر، بر مبنای نظریه‌های عام یادگیری و به صورت تجویزی بودند. اما در گذر زمان با تغییر شیوه‌های آموزشی، تکالیف مبتنی بر خلق موقعیت‌ها و مشارکت فعال زبان آموزان در آن موقعیت‌ها طراحی شدند. ایس (۲۰۰۳: ۲۰۶) الگویی را برای طراحی تکلیف پیشنهاد می‌دهد که نوع تکالیف بر مبنای اهداف آموزشی با تمرکز بر تدریس چهار مهارت اصلی گفتار، شنیدار، خواندن و درک مطلب و نوشتار تعیین می‌شوند. نوشتار حاضر الگوی پیشنهادی او را با هدف کسب مهارت عمومی زبان در طراحی تکالیف به کار می‌گیرد. به طور کلی در روش تکلیف‌محور دو شیوه برای تمرکز بر مباحث دستور زبان وجود دارد؛ روش نخست وارد کردن مشخصه‌های خاص دستوری زبان دوم در تکالیف است که به تکالیف متمرکز<sup>۱۹</sup> موسوم هستند و شیوه دیگر استفاده از روش آموزشی برای تدریس آنی یک قاعده دستوری است که به آن تکالیف غیرمتمرکز<sup>۲۰</sup> می‌گویند. با توجه به اینکه تمرکز این تحقیق بر ارائه طرح درسی برای الگوهای دستوری از پیش تعیین شده است، طبیعتاً تکالیف از نوع متمرکز هستند.

## ۶- معرفی درسنامه پیشنهادی

بر مبنای آنچه در بخش‌های ۴ و ۵ از نظر گذشت، دو درسنامه مبتنی بر رویکرد ارتباطی تکلیف‌محور و برای هر چهار مهارت اصلی با هدف آموزش ترتیب سازه‌های گروه اسمی و بند به فارسی آموزان فرانسوی‌زبان طراحی شد. دانش دستوری زبان آموزان در سطح پایه بالا و در

بعضی موارد نیز میانی پایین مد نظر قرار گرفت<sup>۲۱</sup>. بر مبنای جدول ۳ بر اساس عدم تناظرات ترتیب سازه‌ای در گروه اسمی برای جایگاه‌های پیشرو<sup>۱</sup>، پیرو<sup>۲</sup> و پیرو<sup>۳</sup> و هم‌چنین تفاوت جایگاه فعل در دو زبان و حذف‌ناپذیری فاعل در فرانسوی درسنامه‌هایی طراحی گردید. این درسنامه‌ها متشکل از توضیح مختصری از نکته دستور زبان، تکالیف نوشتاری و شفاهی (گفتاری) در کلاس درس است. در طراحی تکالیف، از مجموعه کتاب‌های آموزش فارسی پرفا در سطح پایه (میردهقان و همکاران ۱۳۹۵) و جدیدترین مجموعه کتاب‌های آموزش فرانسوی شامل التراسگو پلاس<sup>۲۲</sup> (۲۰۱۳) کمک گرفته شد. هم‌چنین از الگوهای تمرینات دستور زبان کتاب نیو توتال انگلیش<sup>۲۳</sup> (۲۰۱۱) که بر پایه رویکرد ارتباطی تألیف شده است، استفاده شد تا اهداف پژوهش محقق شود. در طراحی درسنامه تکالیف را در دو بخش تقسیم کردیم؛ در بخش اول که شامل مهارت‌های نوشتن و خواندن است، زبان‌آموزان با این دو مهارت زبانی نکته دستوری را درمی‌یابند و متنی کوتاه تولید می‌کنند؛ در بخش دوم که شامل مهارت شنیدن و صحبت کردن است، زبان‌آموزان فایل صوتی در مورد موقعیت‌ها و موضوعات روز می‌شنوند و سؤالاتی را پاسخ می‌دهند که در زندگی و برقراری ارتباط با این موقعیت‌ها به کار می‌روند. در همه تمرینات سعی شده است تکالیف و موضوعات از تنوع کافی برخوردار باشند و تصاویری استفاده شود که به زبان‌آموزان در فهم سوال و متن کمک کند.

## ۷- ارزیابی درسنامه و تحلیل آماری

نظر به این‌که تاکنون هیچ کتابی مخصوص آموزش فارسی به فرانسوی‌زبانان تدوین نشده و فرانسوی‌زبانان از منابع عمومی آموزش زبان فارسی استفاده می‌کنند، مقایسه درسنامه پیشنهادی با منابع موجود منطقی نیست. چراکه منابع موجود مخاطب عام دارند و برای زبان‌آموزان هدف بر مبنای زبان مادری خاصی نگارش نشده‌اند. هم‌چنین از آن‌جا که کلاس هم‌گن فارسی‌آموز فرانسوی‌زبان در ایران وجود ندارد، پیاده‌سازی درسنامه عملاً مقدور نیست. بنابراین به منظور ارزیابی واقع‌بینانه‌تر بر مبنای «ارزیابی تکوینی» جیس (۱۹۸۹) پرسشنامه‌ای ۵ سطحی تهیه شد و در اختیار مدرسان باسابقه زبان فرانسوی در ایران قرار گرفت. اعداد ۵ و ۴ از تأثیر مثبت، عدد ۳ از عدم تأثیر و اعداد ۲ و ۱ از تأثیر منفی برای هر پرسش حکایت دارند. در نتیجه مبنای تأثیرگذاری این آموزش را بر عدد ۴ در نظر می‌گیریم. پرسشنامه شامل سه بخش است؛ بخش اول اطلاعات فردی مدرس، بخش دوم مشتمل بر ۲۵ پرسش در ۶ حوزه موضوع اصلی، ساختار

و دستورزبان، کیفیت تکالیف، تکالیف شفاهی، تکالیف نوشتاری و تصاویر و درنهایت بخش سوم نیز شامل ارائه نظرات و پیشنهادهای در جهت بهبود کیفیت درسنامه است. این پرسشنامه با استفاده از شاخص‌های آمار توصیفی و استنباطی (آزمون تی گروه‌های وابسته و آزمون مستقل تی) تحلیل شد که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد. نخست، توصیف جامعه آماری شامل ۳۲ مدرس به شرح زیر ارائه می‌شود:

جدول ۴: توزیع فراوانی نمونه بر حسب جنسیت

جنسیت	فراوانی	درصد
مرد	۱۰	٪ ۳۱/۳
زن	۲۲	٪ ۶۸/۸
کل	۳۲	٪ ۱۰۰

جدول ۵: توزیع فراوانی نمونه بر حسب سابقه تدریس

سابقه تدریس	فراوانی	درصد
۲ تا ۵ سال	۱۳	٪ ۴۰/۶
۶ تا ۱۰ سال	۱۱	٪ ۳۴/۴
۱۱ سال به بالا	۸	٪ ۲۵
کل	۳۲	٪ ۱۰۰

جدول ۶: توزیع فراوانی نمونه بر حسب تحصیلات

تحصیلات	فراوانی	درصد
کارشناسی	۱۲	٪ ۳۷/۵
کارشناسی ارشد	۱۶	٪ ۵۰
دکتری	۴	٪ ۱۲/۵
کل	۳۲	٪ ۱۰۰

جدول ۷: توزیع فراوانی نمونه بر حسب مرتبط بودن با رشته

مرتبط بودن با رشته	فراوانی	درصد
بله	۲۵	٪ ۷۸/۱
خیر	۷	٪ ۲۱/۹
کل	۳۲	٪ ۱۰۰

نتیجه تجزیه و تحلیل توصیفی متغیرهای حاضر در پژوهش در جدول شماره ۸ نشان داده شده است. در این جدول، برای هر یک از متغیرهای پژوهش، آمار توصیفی شامل میانگین و انحراف معیار مربوط به هر یک از متغیرها نیز بیان شده است.

جدول ۸: برآورد میانگین و انحراف معیار نمرات پاسخگویان

متغیر مورد بررسی	میانگین	انحراف معیار
موضوع اصلی	۴/۲۶۵	۰/۴۸۷
ساختار و دستورزبان	۴/۳۹۰	۰/۴۲۵
کیفیت تکالیف	۴/۱۶۴	۰/۴۳۸
تکلیف شنیدن و صحبت کردن	۴/۲۲۹	۰/۳۹۲
تکلیف نوشتن و خواندن	۴/۳۵۴	۰/۳۶۶
تصاویر	۴/۳۵۹	۰/۵۴۲

در جدول ۸، میانگین و انحراف معیار متغیرهای پرسشنامه برآورد شده است. براین اساس میانگین موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر نشان می‌دهد که متغیرهای فوق از نظر پاسخگویان در سطح بالایی در جامعه آماری قرار دارد.

در بررسی پرسش دوم پژوهش، نیازمند تحلیل ۶ پرسش آغازین پرسشنامه هستیم که به شرح زیرند:

- (۱) تمرینات در حیطه موضوع اصلی به چه میزان کارایی دارند؟
- (۲) تمرینات در حیطه ساختار و دستورزبان به چه میزان کارایی دارند؟
- (۳) تمرینات در حیطه کیفیت تکالیف به چه میزان کارایی دارند؟
- (۴) تمرینات در حیطه تکلیف شنیدن و صحبت کردن به چه میزان کارایی دارند؟
- (۵) تمرینات در حیطه تکلیف نوشتن و خواندن به چه میزان کارایی دارند؟
- (۶) تمرینات در حیطه تصاویر به چه میزان کارایی دارند؟

نتیجه تحلیل پاسخها بر اساس آمار استنباطی در جدول زیر ارائه می‌شود که نشان دهنده میانگین نمرات متغیرها و همچنین سطح معناداری پی-ولیو (P\_Value) کوچکتر از ۵ درصد ( $p < 0.05$ ) و قدر مطلق تی بزرگتر از (۱/۹۶) در سطح اطمینان ۹۵ درصد است. بنابراین فرضیه



صفر رد و فرضیه مقابل مبنی بر اینکه میزان نمرات متغیرها مخالف ۳ قرار دارد، تأیید شد. از طرف دیگر با توجه به اینکه حدود بالا و پایین فاصله اطمینان مثبت بدست آمد، می‌توان نتیجه گرفت میزان کارایی تکالیف در حوزه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دست‌ورزبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر در سطح بالاتر از متوسط قرار دارد و طبق جدول ۹ مورد تأیید است:

جدول ۹: آزمون تی تک نمونه‌ای جهت بررسی میزان کارایی تمرینات از جنبه‌های مختلف

میانگین	آماره t	درجه آزادی	سطح معناداری	تفاوت میانگین	حدی پایین فاصله اطمینان	حد بالا فاصله اطمینان
۴/۲۶۵	۱۴/۶۸۶	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۲۶۵	۱/۰۸۹	۱/۴۴۱
۴/۳۹۰	۱۸/۴۸۰	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۳۹۰	۱/۲۳۷	۱/۵۴۴
۴/۱۶۴	۱۵/۰۲۹	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۱۶۴	۱/۰۰۶	۱/۳۲۲
۴/۲۲۹	۱۷/۷۳۷	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۲۲۹	۱/۰۸۷	۱/۳۷۰
۴/۳۵۴	۲۰/۹۲۹	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۳۵۴	۱/۲۲۲	۱/۴۸۶
۴/۳۵۹	۴/۱۸۰	۳۱	۰/۰۰۰	۱/۳۵۹	۱/۱۶۳	۱/۵۵۴

معتبر بودن تفاوت معناداری نمرات متغیرها بر اساس عوامل دموگرافیک (جنسیت، مرتبط بودن رشته، میزان تحصیلات، سابقه تدریس) از طریق آزمون تی محک زده شد. برای تعیین تفاوت معناداری نمرات متغیرها بر اساس جنسیت از آزمون تی مستقل استفاده شد. برای آزمون تساوی میانگین دو جامعه لازم است ابتدا برابری واریانس دو جامعه بررسی شود. به عبارت دیگر آزمون تساوی واریانس‌ها مقدم بر آزمون تساوی میانگین‌هاست. جهت آزمون تساوی واریانس‌ها آزمون لوین به کار می‌رود. چنانچه مقدار معناداری مربوط به این آزمون بزرگتر از ۰/۰۵ باشد ( $sig < 0.05$ )، فرض برابری واریانس‌ها تأیید و در غیر این صورت رد می‌شود.

جدول ۱۰: آزمون تی مستقل بین پاسخ دهندگان زن و مرد در متغیرهای پژوهش

آزمون تساوی میانگین‌ها			آزمون لوین		متغیر
معناداری	درجه آزادی	T	معناداری	F	
۰/۷۵۶	۳۰	-۰/۳۱۳	۰/۳۳۲	۱/۴۸۹	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۷۴۰	۲۰/۸۳۹	-۰/۳۳۶	۰/۱۶۲	۲/۰۵۱	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۶۰۳	۳۰	-۰/۵۲۶	۰/۵۹۴	-۰/۲۹۰	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۵۵۵	۲۴/۳۱۵	-۰/۵۹۹	۰/۲۳۰	۱/۵۰۴	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۹۰۵	۳۰	-۰/۱۲۰	۰/۶۴۱	-۰/۱۹۶	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۹۱۱	۱۵/۴۷۵	-۰/۱۱۴	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۹۰۶	۳۰	-۰/۱۲۰	۰/۶۴۱	-۰/۱۹۶	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۹۰۰	۲۰/۵۶۰	-۰/۱۲۸	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۶۴۱	۳۰	-۰/۴۷۲	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۶۱۹	۲۰/۶۷۸	۰/۵۰۴	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۳۵۳	۳۰	-۰/۹۴۳	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها
۰/۳۹۵	۱۴/۷۹۴	-۰/۸۷۵	۰/۳۱۸	۱/۰۳۲	با فرض مساوی بودن واریانسها
					با فرض مساوی نبودن واریانسها

جدول ۱۰ نتایج آزمون تی مستقل را نشان می‌دهد که در جنبه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر در آزمون لوین فرض برابری واریانسها در دو گروه زنان و مردان رد نشد و فرض برابری واریانسها برقرار است. بنابراین سطر اول برای بررسی معناداری تفاوت بر اساس جنسیت در این متغیرها استفاده شد. نتایج آزمون تی مستقل در جدول ۱۰ نشان می‌دهد که مقدار معناداری در حوزه‌های مختلف بیشتر از ۰/۰۵ بدست آمد. بنابراین بین زنان و مردان در این متغیرها تفاوت معنادار آماری وجود ندارد؛ به طوری که در حوزه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر در بین مردان و زنان برابر است.

برای تعیین تفاوت معناداری نمرات متغیرها براساس میزان تحصیلات آزمون تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شد. نتایج مندرج در جدول ۱۱ نشان می‌دهد که مقدار پی-ولینو در موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر بزرگتر از ۰/۰۵ است. بنابراین بین این متغیرها با نظرات پاسخگویان برحسب متغیر میزان تحصیلات تفاوت معناداری وجود ندارد و در گروه‌های مختلف تحصیلی میانگین متغیرها برابر است. از طرفی از آنجایی که

مقدار پی- ویو در تکلیف شنیدن و صحبت کردن کوچکتر از  $0/05$  بدست آمده است، بنابراین تکلیف شنیدن و صحبت کردن با نظرات پاسخگویان برحسب متغیر میزان تحصیلات تفاوت معناداری وجود دارد و در گروه‌های مختلف تحصیلی میانگین این متغیر برابر نیستند.

جدول ۱۱: تحلیل واریانس یک‌راهه بین نمرات پاسخگویان در متغیرهای پژوهش

متغیرهای اصلی	مجموع مجذورات بین گروهی	درجه آزادی بین گروهی	میانگین مجذورات بین گروهی	F	سطح معنی‌داری
موضوع اصلی	۰/۶۳۳	۲	۰/۳۱۶	۱/۳۶۳	۰/۲۷۲
ساختار و دستورزبان	۰/۵۲۹	۲	۰/۲۶۴	۱/۵۰۶	۰/۲۳۹
کیفیت تکالیف	۰/۴۵۱	۲	۰/۲۲۶	۱/۱۸۹	۰/۳۱۹
تکلیف شنیدن و صحبت کردن	۱/۴۶۸	۲	۰/۷۳۴	۶/۴۵۶	۰/۰۰۵
تکلیف نوشتن و خواندن	۰/۱۱۵	۲	۰/۰۵۸	۰/۴۱۴	۰/۶۶۵
تصاویر	۰/۵۳۳	۲	۰/۲۶۶	۰/۹۰۰	۰/۴۱۸

جدول ۱۲ نتایج آزمون تی مستقل را نشان می‌دهد که در جنبه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف تصاویر در آزمون لوین فرض برابری واریانس‌ها در دو گروه مرتبط بودن و مرتبط نبودن رد نشد و فرض برابری واریانس‌ها برقرار است. بنابراین از سطر اول جهت بررسی معناداری تفاوت بر اساس مرتبط بودن رشته در این متغیرها استفاده گردید. نتایج آزمون تی مستقل در جدول ۱۲ نشان می‌دهد که مقدار معناداری در حوزه‌های مختلف بیشتر از  $0/05$  بدست آمد. بنابراین بین دو گروه مرتبط بودن و مرتبط نبودن در این متغیرها تفاوت معنادار آماری وجود ندارد؛ به طوری که در حوزه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دستورزبان، کیفیت تکالیف تصاویر در بین دو گروه مرتبط بودن و مرتبط نبودن برابر است. از طرفی نتایج آزمون تی مستقل در جدول ۱۲ نشان می‌دهد که مقدار معناداری در حوزه‌های تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، کمتر از  $0/05$  بدست آمد. بنابراین بین دو گروه مرتبط بودن و مرتبط نبودن در این متغیرها تفاوت معنادار آماری وجود دارد به طوری که در حوزه‌های مختلف تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، در

بین دو گروه مرتبط بودن و مرتبط نبودن برابر نیستند. هم‌چنان در تعیین تفاوت معناداری نمرات متغیرها براساس سابقه تدریس آزمون تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شد.

جدول ۱۲: آزمون تی مستقل بین پاسخ دهندگان در متغیرهای پژوهش

آزمون تساوی میانگین‌ها			آزمون لوین		متغیر
معناداری	درجه آزادی	t	معناداری	F	
۰/۹۰۴	۳۰	-۰/۱۳۱	۰/۰۷۲	۳/۴۶۹	موضوع اصلی
۰/۸۷۸	۱۵/۳۰۹	-۰/۱۵۶			
۰/۴۷۰	۳۰	۰/۷۳۲	۰/۸۲۳	۰/۰۵۱	ساختار و دستورزبان
۰/۴۵۳	۱۰/۵۵۵	۰/۷۷۸			
۰/۱۰۹	۳۰	۱/۶۵۳	۰/۶۵۷	۰/۲۰۱	کیفیت تکالیف
۰/۱۴۶	۹/۱۵۵	۱/۵۸۹			
۰/۰۳۲	۳۰	۲/۲۴۷	۰/۳۵۵	۰/۸۸۱	تکلیف شنیدن و صحبت کردن
۰/۰۲۴	۱۲/۱۳۱	۲/۵۸۸			
۰/۰۵۳	۳۰	۲/۰۱۶	۰/۴۲۳	۰/۶۵۹	تکلیف نوشتن و خواندن
۰/۰۴۶	۱۱/۳۶۹	۲/۲۴۰			
۰/۲۴۸	۳۰	-۱/۱۷۸	۰/۲۰۲	۱/۷۰۲	تصاویر
۰/۱۹۱	۱۲/۵۶۶	-۱/۳۸۱			

نتایج مندرج در جدول ۱۳ نشان می‌دهد که مقدار پی- ویو در موضوع اصلی، ساختار و

دستور زبان، کیفیت تکالیف، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر بزرگتر از ۰/۰۵ است. بنابراین بین این متغیرها با نظرات پاسخگویان برحسب متغیر سابقه تدریس تفاوت معناداری وجود ندارد و در گروه‌های مختلف سابقه تدریس میانگین متغیرها برابر است.

جدول ۱۳: تحلیل واریانس یک‌راهه بین نمرات پاسخگویان در متغیرهای پژوهش

متغیرهای اصلی	مجموع مجذورات بین گروهی	درجه آزادی بین گروهی	میانگین مجذورات بین گروهی	F	سطح معنی داری
موضوع اصلی	۰/۰۴۸	۲	۰/۰۲۴	۰/۰۹۵	۰/۹۰۹
ساختار و دستور زبان	۰/۷۸۱	۲	۰/۳۹۱	۲/۳۴۳	۰/۱۱۴
کیفیت تکالیف	۰/۳۹۹	۲	۰/۲۰۰	۱/۰۴۳	۰/۳۶۵
تکلیف شنیدن و صحبت کردن	۰/۲۴۴	۲	۰/۱۲۲	۰/۷۸۴	۰/۴۶۶
تکلیف نوشتن و خواندن	۰/۵۲۱	۲	۰/۲۶۱	۲/۰۸۰	۰/۱۴۳
تصاویر	۱/۲۹۵	۲	۰/۶۴۸	۲/۴۰۱	۰/۱۰۸

### نتیجه

این نوشتار با هدف آموزش دستور فارسی به فرانسوی‌زبانان و تهیه درسنامه با تکیه بر ترتیب سازه‌های دو واحد گروه اسمی و بند در رویکرد ارتباطی تکلیف‌محور انجام شد که دو هدف اساسی داشت؛ در واقع گام نخست، یعنی کشف (عدم) تناظرات ترتیب‌بندی عناصر در گروه‌های نحوی مذکور، دستمایه‌ای برای تهیه درسنامه بر پایه افتراقات در چارچوب مذکور حاصل می‌کرد و هدف نهایی ارزیابی میزان کارایی درسنامه‌های پیشنهادی در آموزش زبان برای جامعه هدف بود.

در بررسی مقابله‌ای دو زبان، تفاوت‌های ترتیب سازه‌ها در گروه اسمی به شرح زیر مشخص شد:

(۱) صفت برتر و برترین در زبان فارسی در جایگاه پیشرو ۱ قرار می‌گیرد. اما در زبان فرانسه این صفات دو جزئی هستند که یکی از اجزا پیش و دیگری پس از اسم واقع می‌شود.

(۲) در زبان فارسی دو الگوی ساختاری برای اعداد ترتیبی وجود دارد که یکی در جایگاه پیشرو ۱ و دیگری در پیرو ۱ واقع می‌شود. اما در فرانسوی اعداد ترتیبی تنوع ساختاری ندارند و صرفاً در موضع پیرو ۱ قرار می‌گیرند.

۳) صفات ساده فارسی در جایگاه پیرو ۲ بعد از اسم واقع می‌شوند. اما در فرانسوی با توجه به تعداد هجا و ملاحظات معنایی، پیش یا پس از اسم واقع می‌شوند.

۴) برخی صفات فرانسوی به همراه حروف اضافه خاص و در جایگاه پیرو ۵ به کار می‌روند که فاقد صورت متناظر در فارسی هستند.

ترتیب سازه‌ای بند در فارسی، فعل‌پایانی و در فرانسوی فعل‌میانی است. هم‌چنین فارسی اجازه حذف فاعل دارد. یادآوری می‌شود که تنها بند خبری مهین در دو زبان مقایسه شد.

پس از استخراج عدم تناظرهای ساختاری، درسنامه‌هایی برای فارسی‌آموزان فرانسوی‌زبان ارائه شد که ابتدا برای هر نکته دستوری مثال‌هایی به زبان‌آموزان ارائه می‌دهد و سپس با تمرینات جای خالی و پاسخ کوتاه زبان‌آموزان با ساختار دستور آشنا می‌شوند و سپس در تکالیف خواندن، شنیدن و گفتن دست به تولید ساختاری می‌زنند که هدف آموزش است. در نهایت توضیح قاعده دستور زبان به صورت مستقیم ارائه می‌شود. هم‌چنین این تمرینات به دلیل استفاده از تصاویر مناسب، برای زبان‌آموزان ملموس‌تر هستند و یادگیری آن‌ها را قوت می‌بخشد و باعث ماندگاری در ذهن می‌شود که بخشی از ویژگی‌های رویکرد آموزشی ارتباطی است.

برای تعیین میزان کارآمدی درسنامه از پرسشنامه‌ای بر مبنای الگوی جیس (۱۹۸۹) استفاده کردیم که ۳۲ نفر از مدرسان فرانسوی آن را تکمیل کردند. سؤالات پرسشنامه در سه بخش مطابق با نکات مدنظر در درسنامه طراحی شد و پاسخ مدرسان طبق شاخص‌های آمار توصیفی و استنباطی (آزمون تی گروه‌های وابسته و آزمون مستقل تی) تحلیل گردید. تحلیل‌ها نشان داد میانگین نزدیک به ۵ و انحراف معیار زیر ۱ و نزدیک به عدد صفر است. پس می‌توان نتیجه گرفت از نظر مدرسان، موضوع اصلی، ساختار و دستور زبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن، تصاویر درسنامه و تمرینات پیشنهادی در سطح بالایی کارآمد و مؤثر است.

هم‌چنین با توجه به این که میانگین نتایج در همه حوزه‌ها به عدد ۵ نزدیک است و براساس نتایج آزمون تی سطح اطمینان ۹۵ درصد است، از طرف دیگر با توجه به اینکه حدود بالا و پایین فاصله اطمینان مثبت است، این نتیجه حاصل می‌شود که با این تمرینات استفاده از رویکرد یکپارچه، کارآمد است؛ به گونه‌ای که میزان کارایی تکالیف در حوزه‌های مختلف از جمله موضوع اصلی، ساختار و دستور زبان، کیفیت تکالیف، تکلیف شنیدن و صحبت کردن، تکلیف نوشتن و خواندن و تصاویر در سطح بالاتر از متوسط قرار دارد. پس از منظر مدرسان فرانسوی

این تکالیف دارای تأثیرات مثبتی بر روی زبان‌آموزان خواهند بود و عملکرد فارسی‌آموزان را در امر یادگیری تسهیل می‌بخشند.

در نهایت مشخص شد که ارتباط معناداری میان تحصیلات مدرس و کیفیت تکالیف شنیدن و صحبت کردن وجود دارد. بدین معنا که ۵۰٪ پاسخ‌دهندگان به پرسشنامه دارای مدرک کارشناسی ارشد بودند و مدرسانی که مدرک تحصیلی بالاتری داشتند، تکالیف شنیدن و صحبت کردن را برای آموزش مؤثرتر دانستند. همچنین ارتباط معناداری میان مرتبط بودن رشته تحصیلی مدرس و تکالیف در چهار مهارت زبانی وجود دارد. به گونه‌ای که براساس نتایج، ۷۸٪ از مدرسینی که به پرسشنامه پاسخ دادند، رشته تحصیلی آن‌ها با آموزش زبان مرتبط بود. این افراد، تکالیف طراحی شده را در هر چهار مهارت زبانی کارآمدتر می‌دانند. جالب توجه است که جنسیت مدرسان و حتی سابقه تدریس آن‌ها تغییری در نتایج ارزیابی این پژوهش ایجاد نکرد.

### یادداشت‌ها:

1. Geis
2. Atar Sharghi
3. Hasyim
4. Hee Lee
۵. این اثر در چارچوب نظریه «مقوله و میزان» نوشته شده است و دارای اصطلاحاتی است که بنا به عدم ضرورت، در این نوشتار به کار نرفته و با اصطلاحات رایج‌تر جایگزین شده‌اند. این امر از آن روست که هدف نگارندگان، صرفاً توجه به ترتیب سازه‌های گروه اسمی و نه تحلیل در چارچوب نظریه مذکور است.
- 6 . scale and category
۷. در زبان فارسی دو الگوی ساختاری برای اعداد ترتیبی وجود دارد که یکی پیش و دیگری پس از هسته اسمی واقع می‌شود.
۸. مراد از اسم - صفت به بیان طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۵۹) اسمی است که «برخلاف اسم‌های دیگر خود هسته هیچ گروه اسمی واقع نمی‌شود و از این حیث که بلافاصله به هسته گروه اسمی وابسته می‌شود مانند صفت‌هاست». نگارندگان بر این باورند که برخلاف آنچه برخی زبان‌شناسان هم‌چون طیب‌زاده (۱۳۹۱) و رحیمیان (۱۳۸۹) اشاره می‌کنند، وابسته اسمی بلافاصله پس از هسته اسمی، ابتر نیست؛ به این معنا که خود نتواند وابسته بپذیرد و هسته گروه دیگری باشد، بلکه صرفاً در پذیرش وابسته‌های پیشین دارای محدودیت است، اما می‌تواند وابسته پسین داشته باشد. در مثال «کتاب فیزیک کوتاه‌م» ادعای نگارندگان قابل دفاع است. زیرا تردیدی نیست که «کوتاه‌م» وابسته‌ای برای «فیزیک» است.

9. Grevisse
- 10 . Delatour
11. superlative
12. Major clause

13. Small clause
14. Communicative Language Teaching
15. Johnson & Morrow
16. Nobuyoshi & Ellis
17. Larsen-Freeman
18. Nunan
19. Focused tasks
20. Unfocused tasks

۲۱. منطبق بر دو سطح A2 و B1 در چهارچوب مرجع اروپا

22. Alter Ego Plus
23. New Total English

## منابع

- آقا ابراهیمی، هاجر (۱۳۹۰)، طراحی رسانه‌های آموزشی برای فارسی آموزان مبتدی با رویکرد آموزش ارتباطی زبان برای پرورش مهارت‌های گفت و شنود (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید بهشتی.
- آیتی، اکرم و فاطمه منوچهری (۱۳۹۰)، «تجزیه و تحلیل خطا در استفاده از زمان دستوری زبان فرانسه توسط فارسی زبانان» مطالعات زبان و ترجمه، شماره ۱: ۷۲-۵۵.
- انوری حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۰)، دستور زبان فارسی جلد اول، ویراست دوم، تهران: فاطمی.
- اورنگ، محمد (۱۳۹۱)، بررسی مقابله‌ای نظام‌های اسمی و فعلی لاری و فارسی با هدف آموزش فارسی به لاری‌زبانان بر مبنای رویکرد تکلیف محور در سطح مبتدی، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید بهشتی.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: امیرکبیر.
- پهلوان نژاد، محمدرضا (۱۳۹۳)، «بررسی مقایسه‌ای ساختار و نقش صفت در زبان فارسی و فرانسه»، پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۴ (۱): ۲۰-۵.
- جمالی، پریسا (۱۳۹۱)، طراحی و تدوین برنامه‌های رادیویی برای آموزش مهارت گفتگو به فارسی آموزان با تکیه بر شیوه ارتباطی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید بهشتی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، تهران: توس.
- راسخ مهندس، محمد (۱۳۸۹)، درآمدی بر زبانشناسی شناختی، تهران: سمت.
- رحیمیان، جلال (۱۳۸۹)، ساخت زبان فارسی، شیراز: دانشگاه شیراز.
- رضایی، والی، سید محمدتقی طیب (۱۳۸۵)، «ساخت اطلاع و ترتیب سازه‌های جمله»، ویژه‌نامه فرهنگستان (دستور)، ۲: ۲۲-۱۱.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱|۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- علوی‌مقدم، بهنام (۱۳۹۶)، «سنجش کیفی برداشت معلمان زبان از آموزش دستور در رویکرد ارتباطی و جایگاه این مقوله در کتاب‌های نو تألیف زبان انگلیسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۷ (۲): ۵۲۶-۴۹۷.



- علی‌رمانی، فریدون (۱۳۹۱)، تحلیل مقابله‌ای تصریف و اشتقاق در گویش دوامی با هدف آموزش زبان فارسی بر پایه رویکرد ارتباطی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید بهشتی.
- کمالی، محمدجواد (۱۳۹۴)، «تحلیل خطاهای زبان‌آموزان ایرانی در استفاده از حروف اضافهٔ فرانسه»، جستارهای زبانی ۴(۴): ۲۲۹-۲۴۹.
- کمالی، محمدجواد (۱۳۹۶)، دستور زبان مقایسه‌ای فرانسه و فارسی، چاپ دوم، تهران: سمت.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، تهران: مرکز.
- میری، حمزه (۱۳۹۲)، بررسی مقابله‌ای اشتقاق و تصریف در فارسی و لکی نورآبادی با هدف آموزش زبان فارسی به لک زبانان با رویکرد ارتباطی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه شهید بهشتی.
- نورالهیان، دینا (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی زمان‌ها در فرانسه و فارسی، تهران: آریا.
- یوسفی، سعیده (۱۳۹۲)، بررسی مقابله‌ای صفت و قید نزد فراگیران ایرانی زبان فرانسه (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه اصفهان.
- Atar Sharghi, N. (2014). The verbal complementation and the adverbial/non-object complements in French and Persian languages. *Plume*, 8(15), 21-43.
- Delatour, Y. (2004). *Nouvelle grammaire du français: Cours de civilisation française de la Sorbonne*. Paris: Hachette.
- Daille, E. (2013). *Alter Ego Plus*. Hachette.
- Ellis, R. (2003). *Task-based language learning and teaching*. Oxford: Oxford University Press.
- Foley, M. & Hall, D. (2011). *New Total English. Students' book*. England: Pearson.
- Geis, G. L. (1987). Formative evaluation: Developmental testing and expert review. *Performance and Instruction Journal*, 26(4), 1-8.
- Grevisse, M. (1936). *Le bon usage. Grammaire Française*. Gembloux. 1969 Edition, Ed. Duculot.
- Hasyim, S. (2002). Error analysis in the teaching of English. *KATA*, 4(1), 42-50. Retrieved from <http://puslit.petra.ac.id/journals/letters>.
- Hee-Lee, J. (2010). Error analysis of Chinese learners of the Korean language: Focus on source analysis of content-based Errors. *Electronic Journal of Foreign teaching*, 7, (Suppl. 1), 110-124.
- Johnson, K. & Morrow, K. (Eds.). (1981). *Communication in the classroom: Applications and methods for a communicative approach*. London: Longman
- Larsen-Freeman, D. (2014). Teaching grammar. In M. Celce-Murcia, D. Brinton & M. A. Snow (Eds.), *Teaching English as a second or foreign language* (4<sup>th</sup> ed) (pp.256-270). Boston, MA: National Geographic Learning.
- Nobuyoshi, J., & Ellis, R. (1993). Focused communication tasks and second language acquisition. *ELT Journal*, 47, 203-210.
- Nunan, D. (1989). *Designing task for the communicative classroom*. Cambridge: Cambridge University Press.



دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۴/۲۷

• تأیید ۹۹/۱۱/۱۳

## گونه‌ی نویافته‌ی دو هفت‌خان مستقل «هفت‌لشکر و هفت‌دربند» در دست‌نویس تحریر بزرگ مسیب‌نامه

میلااد جعفرپور \*

### چکیده

در میان حماسه‌های دینی منثور فارسی، سه‌گانه‌های حماسی مسیب‌نامه، مختارنامه و ابومسلم‌نامه اعتبار و جایگاه ممتازی دارند که موضوع خون‌خواهی امام حسین(ع)، براندازی امویان و مروانیان و تحریک انگیزه‌ی اقتدار دولت شیعی در آن‌ها برجستگی و نمود پیدا کرده است. مسیب‌نامه حماسه‌ای است که با در نظر گرفتن ژرف‌ساخت نهضت توأبین، شخصیت تاریخی مسیب را از منظر ادبی و خیالی برجسته و بازآفرینی کرده است تا زمینه‌ی ظهور مختار و ابومسلم و تحقق دیگر آرمان‌های خروج منتقمان فراهم آید. موضوع پژوهش حاضر، مطالعه موردی و تشریح نویافته‌ی طرح مضمون «دو هفت‌خان مستقل» برای مسیب بن قعقاع، پهلوان محوری حماسه‌ی منثور مسیب‌نامه است. ابوطاهر طرسوسی یا وارس بخاری در گزارش رسالت مسیب به یزید، دو هفت‌خان را تحت عنوان «هفت‌لشکر» و «هفت‌دربند» ترتیب داده است و این مقاله کوشیده تا ضمن توصیف آن‌ها و سنجش مشخصات هر یک با هفت‌خان رستم، تلقی خود را در توجیه هفت‌خان انگاشته شدن آن‌ها ارائه کند. بر اساس شواهد ذکرشده در این پژوهش، مسیب‌نامه نخستین حماسه‌ای است که در خصوص تحقق یک رویداد، آزمون گذر از دو هفت‌خان بزرگ و کوچک را برای پهلوان محوری روایت طرح کرده است.

### کلید واژه‌ها:

ابوطاهر طرسوسی، محمدبقای وارس بخاری، مسیب‌نامه، هفت‌خان، هفت‌لشکر، هفت‌دربند.

**Abstract****Haft Lashkar & Haft Darband: Newly Emerged Haft Khans in the *Musayyab Nameh* Manuscript**

Milad Jafarpour\*

In religious Persian prose epics, the trilogy of *Musayyab Nameh*, *Mukhtar Nameh* and *Abu Muslim Nameh* have a key significance since they narrate the subject of Imam Hussein's vengeance and show the fall of the Umayyad & Marwani dynasties. According to the historical context of the Tawabin movement, *Musayyab Nameh*, as one of such epic works, presents the historical character of Musayyab literarily and imaginatively. This presentation provides the basis for the emergence of Mukhtar and Abu Muslim and the achievement of other aspirations for the exodus. The subject of this paper is a case study and an explanation of the newly emerged Haft Khans (labors) in the *Musayyab Nameh* manuscript. In the epic, its narrator, Waris Bukhari or Abu Tahir Tarsusi, travels to deliver Muhammad Ibn Hanafi'eh's letter to Yazid, and while embarking on this task, organizes *Musayyab Nameh* into two Haft Khans (seven epic labors): Haft Lashkar and Haft Darband. This article describes these two Haft Khans, and compares their characteristics with Rostam's Haft Khan. According to the evidence presented in this study, *Musayyab Nameh* is the first epic that has organized two separate Haft Khans for the sake of the epic's protagonist.

**Keywords:** Tahir Tarsusi, Muhammad Beqai Waris Bukhari, *Musayyab Nameh*, Haft Khan, Haft Lashkar, Haft Darband

\* Assistant Professor in Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University.  
m.jafarpour@hsu.ac.ir

### مقدمه

از دیرباز، شاهکاراندیشی و نخبه‌گرایی در ادب فارسی، یکی از جریان‌های فکری مرسوم و پرجاذبه میان شاعران و داستان‌پردازان به شمار می‌آمده است. اما سودای نزدیک شدن به مختصات ممتاز آثار شاخص و محوری، پیامدهایی را هم به دنبال داشته که طی آن، برخی طبع‌آزمایان به سراشیب تقلید صرف غلطنانیده شده‌اند و معدودی دیگر نیز در بلندای ابداع و نوآوری، جایگاهی در تاریخ ادبیات به دست آورده‌اند. با این حال، گرایش تقلیدی یا نوآورانه‌ی ادبا در سایه‌ی عظمت و شکوه شاهکارها، ناچار این شیفتگان را به برخی ویژگی‌ها و مشخصات صوری یا محتوایی آثار شاخص متمایل کرده است و بی‌گمان می‌توان با بررسی و مقایسه‌ی آن‌ها، شواهد آشکاری از خصوصیات فکری، ساختاری و ادبی متن شاخص را در متون متأثر از آن پیدا کرد.

در طول قرن‌ها نخبه‌گرایی، شاهنامه‌ی فردوسی یکی از محوری‌ترین شاهکارهای مورد نظر ادیبان در انواع حماسی، غنایی و تعلیمی بوده است، تا جایی که فرمانروای مُلک سخن، سعدی را در بوستان به رقابت و هم‌چشمی با فردوسی تحریک کرده است. تقلید از شاهنامه در قالب روایت‌های مستقل حماسی، موارد متعددی دارد که می‌توان آن‌ها را معرفی و فهرست کرد. اما تهیه‌ی فهرست انواع اثرپذیری‌ها و تقلیدهای جزئی متون ادبی از مضمون‌ها، موضوعات، بن‌مایه‌ها و دیگر ویژگی‌های شاهنامه کاری سخت و چه‌بسا ناممکن قلمداد شود. با این حال، می‌توان با مطالعه و معرفی برخی اثرپذیری‌های نویافته و بدیع که شمار اغلب آن‌ها اندک نیز هست، گامی جهت‌ساز و روشمند در عرصه‌ی پژوهش‌های ادب حماسی برداشت.

بن‌مایه‌ی داستانی «هفت / چند خان» و کامیابی پهلوان در فراز و فرودهای آن یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که حماسه‌پردازان از آغاز ادب دیرینه‌سال فارسی بدان توجه کرده‌اند و پژوهش حاضر در پی معرفی جدیدترین گونه‌ی این بن‌مایه تحت عنوان «دو هفت‌خان» برآمده است.

### بیان مسأله

نگارنده در جریان مطالعه‌ی دست‌نویس‌های حماسه‌ی مسیب‌نامه و تصحیح تحریر بزرگ آن که منحصر به گزارش کردارهای پهلوانی مسیب بن قعقاع در خون‌خواهی امام حسین(ع) است، با گونه‌ی جدیدی از آزمون هفت‌خان مواجه شد. در این شاهد اخیر که شباهت‌های بیش و کمی نیز با هفت‌خان پهلوانان دیگر روایات حماسی، به خصوص رستم دارد، راویان، ابوطاهر طرسوسی

یا محمد بقای وارس بخاری دو هفت‌خان متوالی را با عنوان «هفت لشکر و هفت دربند» برای مسیب در یک طرح مستقل ترتیب داده‌اند. این جستار کوشیده است هر یک از دو هفت‌خان مسیب را معرفی و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با دیگر موارد مشابه نشان دهد.

### پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر کوشیده است ضمن بررسی موضوع مقاله به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- آیا طرح موضوع دو هفت‌خان مستقل در ادب فارسی سابقه‌ای داشته است؟
- دو هفت‌خان مسیب تا چه اندازه به هفت‌خان‌های حماسی یا داستانی نزدیک است؟
- با توجه به تأخر زمانی مسیب‌نامه و تفاوت‌های دو هفت‌خان مسیب و دیگران پهلوانان، آیا می‌توان آزمون‌های هفت‌گانه‌ی مسیب را هفت‌خانی مستقل در نظر گرفت یا آن‌که بهتر است این موضوع بیشتر تحت عنوان «شبه هفت‌خان» ارزیابی شود؟

### روش و ضرورت پژوهش

این مقاله با مطالعه‌ی موردی موضوع دو هفت‌خان در مسیب‌نامه، به توصیف و تشریح هر یک از مراحل آن پرداخته است. در بخش نخست پژوهش حاضر، پس از مقدمه‌ای، در بخش مبانی نظری تحقیق، مسأله، پرسش‌ها، روش و ضرورت پژوهش تشریح شده سپس در بازه‌ی زمانی بیست سال اخیر، مروری بر اهم تحقیقات موجود در خصوص هفت‌خان شده است. در بخش بحث و بررسی مقاله، پس از معرفی روایت مسیب‌نامه، تحریرات بزرگ و کوچک آن و راویان این حماسه، موضوع هفت‌خان و پهلوانان صاحب‌خان در متون حماسی مطالعه شده، آن‌گاه موضوع دو هفت‌خان مسیب در دو بخش «هفت‌لشکر» و «هفت دربند» بررسی شده است.

پیشتر در دو حماسه‌ی جنیدنامه و ابومسلم‌نامه، هر دو پهلوان محوری روایت، هفت‌خانی را از سر می‌گذرانند و از آن جایی که در ادبیات انتقام، مسیب پیش از سید جنید، ابومسلم و مختار ثقفی به عنوان نخستین خون‌خواه حسینی علیه یزید خروج می‌کند و از سوی مسیب‌نامه پیش‌درآمد دو روایت مذکور نیز محسوب می‌شود، معرفی موضوع دو هفت‌خان مسیب موجد فرضیه‌ی طرح یکسان و مشابه ابوطاهر طرسوسی در هر سه روایت خواهد بود. از طرف دیگر، دو هفت‌خان بودن مسیب با همه‌ی کاستی‌ها و تفاوت‌ها، نوآوری مهمی در ادب حماسی به شمار می‌رود که ضرورت پژوهش در آن را دوچندان می‌کند.

### پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به فراوانی پژوهش‌های مرتبط با موضوع هفت‌خان، نگارنده در بازه‌ی زمانی بیست سال اخیر، برخی موارد موجود را برگزیده و به اختصار موضوع و دستاورد مهم آنان را بررسی کرده است. گذشته از نویافتگی گونه‌ی خاص هفت‌خان مسیب‌نامه، پس از مرور پیشینه‌ی پژوهش، مشخص شد که تاکنون مسأله‌ی وجود «دو هفت‌خان» مستقل برای پهلوانی در یک روایت سابقه نداشته و معرفی چنین شاهی آن هم در یک حماسه‌ی منثور قابل توجه است.

محمود امیدسالار در گفتاری با عنوان «هفت‌خان رستم بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی» (۱۳۷۷) در نقد نظر برخی پژوهندگان که بنابر دلایل متنی، سبکی و تاریخی معتقدند گزارش روایت هفت‌خان در شاهنامه‌ی ابومنصوری نیامده و لذا فردوسی متأثر از منابع دیگری غیر از این شاهنامه بوده و با نقل گزارش هفت‌خان آن‌ها، برخی موضوعات مانند هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و اکوان دیو و بیژن و منیژه را در نظم خود ادغام نموده است. پروین دخت مشهور در جستاری با عنوان «هفت‌خوان یا هفت‌خان و برجستگی‌های این رزم‌نامه» (۱۳۷۸) ضمن مقایسه‌ی املا‌ی اصطلاح هفت‌خان و ترجیح صورت اخیر، برخی از وجوه مهم روایت هفت‌خان رستم را مطرح کرده است. سجّاد آیدنلو در مقاله‌ای با عنوان «هفت‌خان پهلوان» (۱۳۸۸) ابتدا نگاهی به ماهیت اساطیری و آیینی بن‌مایه‌ی کهن هفت‌خان داشته، سپس مروری به خان‌های پهلوانانی چون: رستم، اسفندیار، شهریار، فرامرز، جهان‌بخش، ابومسلم خراسانی، سید جنید، شیرویه، بهمن، سام، جمشید و همای کرده است. آن‌گاه به مطالعه‌ی وجه اشتراک هفت‌خان با هفت وادی سلوک و هفت مرحله‌ی مهری پرداخته است. فرهاد شاکری و کاظم دزفولیان در مقاله‌ای با عنوان «فرامرز و هفت‌خان» (۱۳۸۹) ضمن معرفی تحریر کوچک فرامرزنامه، داستان هفت‌خان فرامرز را در هند تشریح کرده‌اند که البته سال‌ها پیش جلال خالقی مطلق در مقاله‌ای با عنوان «فرامرزنامه» (۱۳۶۱) این موضوع را بیان کرده است. علی دلانی میلان در گفتاری با عنوان «بررسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر» (۱۳۹۰) به مطالعه‌ی تطبیقی نکات کلیدی و مشترک آزمون‌ها، خان‌ها، هفت‌خان‌ها و هفت‌خان‌گونه‌های قهرمانان در شاهنامه و سایر حماسه‌ها پرداخته است. علیرضا نبی‌لو در پژوهشی با عنوان «بررسی و تحلیل ساختار روایی هفت‌خان رستم» (۱۳۹۱) داستان هفت‌خان رستم را از منظر سه تن از روایت‌شناسان ساختارگرا، یعنی پراپ، گرماس و تودوروف تحلیل کرده است. نسرین شکیبی ممتاز و مریم حسینی در مقاله‌ای با عنوان

«سفرهای آیینی اسفندیار در شاهنامه» (۱۳۹۱) هفت‌خان اسفندیار را بر پایه‌ی رویکرد «فرایند فردیت» در کهن‌الگوی یونگی تشریح کرده‌اند. محمودرضا قربان‌صباغ در پژوهشی با عنوان «بررسی ساختار در هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان» (۱۳۹۲) رابطه‌ی بین دو حوزه‌ی معین در نقد کهن‌الگویی را در روایت داستان هفت‌خان رستم تحلیل کرده و مزایا و کاستی‌های این الگو را نشان داده است. لیلا عرفانیان در مقاله‌ای با عنوان «بررسی معنای پنهان در ورای لایه‌ی داستانی هفت‌خان رستم» (۱۳۹۲) کوشیده است بر اساس اصول تجزیه و تحلیل کلام در برداشتی، معنای لایه‌ی دوم داستان هفت‌خان را معرفی کند. مهوش واحد دوست در مقاله‌ای با عنوان «ساختارشناسی خان‌های رستم و تارئیل» (۱۳۹۴) ضمن معرفی حماسه‌ی پلنگینه‌پوش و مقایسه‌ی عناصر هفت‌خان رستم و ده‌خان تارئیل، وجوه اشتراک و افتراق هر دو را از منظر ساختارگرایی نشان داده است. لیلا حق‌پرست در جستاری با عنوان «رمزگشایی الگوی اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان» (۱۳۹۴) پس از مرور ساختار واحد هفت‌خان پهلوانان خاندان سام، قانون ساختاری و ژرف‌ساخت یکسان این هفت‌خان‌ها را بیان کرده که در آن پهلوان طی مسیر منحنی‌وار خورشید، جست‌وجوی خود را از سطحی فرودین در مشرق آغاز می‌کند و سرانجام گمشده‌ی خود را در چاه یا مکان تاریکی در سوپه‌ی مغرب می‌یابد. منصوره حاجی‌هادیان در پژوهشی تطبیقی با عنوان «بازخوانی سفر قهرمان در داستان هفت‌خان رستم و معلقه‌ی عترة بن شداد عیسی» (۱۳۹۴) کوشیده است بر پایه‌ی رویکرد کهن‌الگویی سفر قهرمان جوزف کمپبل ارتباط متقابل و تفاوت‌ها و شباهت‌های هر دو اثر را نشان دهد. محمود امیدسالار در جستاری با عنوان «هفت‌خان رستم و منطق روایت حماسی در شاهنامه» (۱۳۹۵) ضمن دیدگاه انتقادی خود به تعبیر و برداشت نولدکه از ژرف‌ساخت ماهیت دیو سپید، آن را بازمانده‌ی باور به خدایی سپید از دوران باستان می‌داند. در نظر امیدسالار، دیو سپید بازنمایی جلوه‌ی پدر بد رستم، یعنی زال است که بر پایه‌ی انگاره‌ی ادیبی، رستم در غاری بدان غلبه می‌کند. انسبه هاشمی قلاتی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بن‌مایه‌های فولکلوریک در طومارهای نقّالان» (۱۳۹۵) کوشیده است تا برای اثبات انطباق فهرست جهانی بن‌مایه‌ها بر روایات داستانی فارسی، بر اساس الگوی فهرست بن‌مایه‌ها به تحلیل بن‌مایه‌های داستان هفت‌خان رستم در طومار هفت‌لشکر بپردازد. میرجلال‌الدین کزازی در گفتاری با عنوان «تحلیل شخصیت رستم در هفت‌خان بر اساس دیدگاه‌های یونگ و فروید» (۱۳۹۵) ضمن تعریف خودآگاهی و ناخودآگاهی از منظر فروید و یونگ به تطبیق و تبیین حالات رستم در هر خان در



سنجش با خودآگاهی و ناخودآگاهی پردازد. رضا غفوری در پژوهشی با عنوان «بررسی چند روایت از نبرد ایرانیان با دیوهای مازندران در متون پهلوانی پس از شاهنامه» (۱۳۹۶) با تمرکز بر روایت هفت‌خان رستم، رسوب اشکال مشابه آن را در دیگر متون حماسی منظوم و منثور مقایسه کرده و مضامین مشترک این داستان‌ها یا موارد اختلاف آن‌ها را با روایت شاهنامه نمایانده است.

### بحث و بررسی

چون بیشتر احتمال داده می‌شد که مخاطب آشنایی چندانی با طرح کلی حماسه‌ی مسیب‌نامه و راویان آن، محمد بقای وارس بخاری و ابوطاهر طرسوسی، نداشته باشد، لازم بود دو در این پژوهش به معرفی مسیب‌نامه و راویان آن اختصاص داده شود و سپس موضوع دو هفت‌خان مسیب تحلیل شود.

### مسیب‌نامه و تحریرات بزرگ و کوچک

مروّجان فرهنگی شیعه با توجه به محدود قیام‌هایی که پس از عاشورا به خون‌خواهی امام حسین صورت گرفت، مجموعه روایاتی فراهم آوردند که هسته‌ی اولیه‌ی برخی از آن‌ها مثل مختارنامه و ابومسلم‌نامه پس از مدّت کوتاهی از خروج آنان رواج پیدا کرد. هدف این قبیل روایات داستانی، تصویر جامعه‌ای آرمانی بود که در آن امویان، مروانیان، قاتلان امام و هواداران آنان مجازات شوند و دولتی شیعی بر سر کار آید.

مبارزه‌ی فرهنگی نهضت‌های شیعی در ایران و متعاقباً رواج اصول فکری و انعکاس تبلیغات آنان در ادب فارسی، به سبب نارضایتی اهل عصر از خلفای اموی و عباسی بسیار مورد توجه بود و غلبگی و رواج شاهنامه نیز سببی شد تا ادیبان توانمند ایرانی هسته‌های اولیه‌ی روایات خون‌خواهان شیعی را شاخ و برگ داده و ضمن انتقال همین باور و برای فریبگی جنبه‌ی حماسی و جذب بیشتر مخاطبان، بر موضوع دنباله‌دار انتقام از قاتلان و دشمنان ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> متمرکز شوند.

در آغاز و پیرو همین جریان، مجموعه‌ای پراکنده از انتقام‌نامه‌ها در ادب فارسی به وجود آمد که راوی، اغلب در آن‌ها سعی می‌کرد از بیان کلیشه‌ای مقتل و تمرکز بر آن فاصله گرفته و به نقل کارنامه‌ی احوال و کردار یکی از سرداران و پهلوانان حقیقی یا خیالی خون‌خواه یا بعدها هواخواه شیعی پردازد. گرمی بازار حماسه‌های شیعی تا جایی پیش رفت که به گواه همین روایات، به انتقام خون هفتاد و دو یار امام حسین<sup>(ع)</sup>، هفتاد و دو خروج شیعی علیه دستگاه ناحق

خلافت صورت پذیرفت و مجموعه‌ی داستانی مدوئی هم تحت عنوان «هفتاد و دو خروج» به نقل اخبار آنان می‌پرداخت.

از میان بزرگ‌ترین انتقام‌نامه‌های ادب فارسی که بی‌تأثیر از همین مجموعه اخبار نیز نبوده‌اند، سه حماسه‌ی منثور مسیب‌نامه، مختارنامه و ابومسلم‌نامه برجستگی و شهرت زیادی پیدا کردند. مسیب‌نامه بر پایه‌ی تحریر بزرگ آن، حماسه‌ای است در گزارش خروج مسیب خزاعی و مصاف‌های او با یزید و دیگر کارگزاران اموی و مروانی. آرمان قیام خون‌خواهان شیعی در مسیب‌نامه، سرکوب یزید و آزادی امام زین‌العابدین<sup>(ع)</sup> و اهل بیت ایشان از بند و باز پس‌گیری رئوس شهدا و برگرداندن آن به مزار هر یک از ایشان است که در جریان تحقق این اهداف، چندین بار شهر شام ویران شده و یزید آواره و سرگردان می‌شود یا تمامی قتله‌ی کربلا مجازات می‌شوند. در این خروج، محمد حنفیه، مختار ثقفی، چندین تن از فرزندان امام علی(ع)، فرزندان زعفر جئی، سید بطلال غازی، پسران مالک اشتر، قثم بن عباس، ماهوی سوری با مسیب همراه‌اند. در حماسه‌ی مسیب‌نامه ۱۶۰ عیار مرد و زن حضور دارند که بیشتر آنان از محبان حسینی بوده و معدودی هم در خدمت یزید روزگار می‌گذرانند. اغلب سرداران و عیاران محب یا اموی، والدین سرداران و عیاران ابومسلم‌نامه و زمجی‌نامه به شمار می‌آیند و پایان مسیب‌نامه مقارن با خروج سید جنید و رشیده خاتمه می‌یابد، به همین دلیل، مسیب‌نامه، پیش‌درآمد هر یک از این روایات محسوب می‌شود.

مجموع روایت‌هایی که تحت عنوان مسیب‌نامه شناخته شده‌اند، کوده‌ی عظیمی هستند که بیشتر از جهت حجم یا گونه‌ی زبانی (فارسی دری یا معیار ایران) و محل کتابت به دو دسته‌ی ناهمگون بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند.

بخش قابل‌توجهی از نسخ مسیب‌نامه با توجه به گونه‌ی فارسی دری به کار رفته در آن‌ها، مربوط به اقلیم آسیای میانه و مکتب روایی آن سامان بوده و مراکز رواج نقل و استنساخ آن احتمالاً کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، افغانستان و ترکمنستان بوده است. نظام روایی و سیر منطقی وقوع رویدادهای این نسخ به گونه‌ای پیش می‌رود که حجم شگفتی به خود اختصاص داده و مخاطب را در میان فهرست پرشماری از نام‌ها، جای‌ها و رویدادها قرار می‌دهد. نظر به همین ویژگی‌های عمده، نسخ روایت‌های آسیای میانه تحت عنوان تحریر بزرگ معرفی و ارزیابی شده‌اند و مطالب مربوط به این پژوهش بر اساس یافته‌های همین تحریرات است.

کوده‌ی چشمگیر دیگر دست‌نوشته‌های مسیب‌نامه به مکتب روایی ایران تعلق دارد که حجم نسخ، گونه‌ی زبانی، حدود رویدادها، محلّ کتابت و نگهداری آن معیار ما برای این تمایز بوده است و چون حجم روایات و مقدار اوراق تمامی این تحریرها در قیاس با تحریرهای بزرگ ناچیز به نظر می‌رسید، به عنوان تحریر کوچک معرفی شده‌اند.

### راویان مسیب‌نامه

چنان‌که بررسی تحریرات بزرگ و کوچک مسیب‌نامه نشان داده، تا کنون ده تن به کار روایت اخبار مسیب اشتغال داشته‌اند که اسامی آنان عبارت است از: ابومخنف کوفی، محمد بن صفوان کوفی، عبدالله بن سعید انصاری، ابوطاهر طرسوسی، محمد بقای وارس بخاری، سید صوفی، اسعد کوفی، ابوحفص کوفی، رافع دمشقی، سعد شامی. از فهرست مذکور، نگارنده تنها شش راوی نخستین را برای گزارش خروج مسیب خزاعی به رسمیت شناخت و پذیرش روایت مستقلّ چهار تن پایانی این فهرست که نام آنان تنها در یک یا دو نسخه ذکر شده بود، به دلیل عدم اتّفاق تمامی یا اکثر نسخ در انتساب نقل روایت مسیب‌نامه بدانان با شکّ و تردید مواجه شد. لذا توجّهی به آن‌ها نشد.

در این میان، تحریر بزرگ مسیب‌نامه احتمالاً پرداخته‌ی محمد بقای وارس بخاری، شاعر و داستان‌پرداز شیعی سده‌ی دهم هجری در آسیای میانه است. اما وی در روایت خود از ابوطاهر طرسوسی نیز نام برده است. لذا نمی‌توان به طور قطع تحریر بزرگ مسیب‌نامه را به وارس بخاری انتساب داد. زیرا ممکن است وارس بخاری روایت طرسوسی را با شاخ‌برگ بیشتر به نام خود تمام کرده باشد که البته طرح و تفصیل این موضوع در این حوصله میسر نیست. بخشی از انواع تحریرات کوچک مسیب‌نامه نیز توسط ابوطاهر طرسوسی، داستان‌پرداز توانمند سده‌ی ششم هجری، نقل شده است که در این پژوهش توجّهی بدان نشده است.

### هفت‌خان

وجه صحیح یا مصطلح نامگذاری، اشتها و املائی اصطلاح «خان / خوان» محقّقاً تا امروز مشخص نشده است. در کاربرد این اصطلاح، گروهی صورت املائی «خان» را به معنی «مرحله‌ی دشوار و پرخطر» ترجیح داده‌اند و گروه دیگری صورت «خوان» را به معنای «سفره‌ی مهمانی، وعده‌ی طعام و ضیافت» صحیح دانسته‌اند.

توجیه گروه اخیر آن است که چون پهلوان به شکرانه‌ی کامیابی و گذر از هر مرحله آزمون خود و نیز به منظور کسب توش و توان برای شروع آزمون دیگر ضیافتی بر پا کرده و در آن طعامی تناول می‌نموده است، صورت «خان» فصل و ممیزی مرجحی برای هر مرحله آزمون او تلقی می‌شود. اما مخالفان این وجه معنایی، معتقدند که بنابر گزارش‌های موجود، پهلوانان در پایان هر یک از مراحل آزمون الزاماً ضیافت و عیش و نوشی ندارند و چون هر مرحله از آزمون آنان سخت بوده و چالشی روحانی یا جسمانی محسوب می‌شده، صورت «خان» مدلل‌تر است. نگارنده نیز تا امروز توجیه اخیر را پذیرفته و صورت «خان» را در پژوهش‌ها به کار برده است. اما «هفت‌خان» پیرنگ داستانی مرسوم در نوع ادبی حماسه است که در آن پهلوانی به صورت داوطلبانه یا از طرف شخصی فرادست، مأمور به دفع موانع و بلایایی از خود، قوم یا کشورش می‌شود. «هفت‌خان» بر چندین مرحله آزمون پرخطر یا کم‌خطری اطلاق می‌شود که معمولاً به طور منسجم و متوالی یا در برخی موارد با طرح پراکنده و تدریجی در یک پیرنگ داستانی مستقل گزارش می‌شود.

هر چند ژرف‌ساخت کهن آزمون «خان» به عنوان نوعی پاگشایی و ورود به دوران پختگی و تکامل پهلوان محسوب می‌شود، اما در روساخت داستانی هدف از قرار گرفتن پهلوان در چالش خان معمولاً جنبه‌ی شخصی دارد و یا جمعی و ملی. پهلوانان گرفتار خان در رهایش گرفتاران از بند، دفع بلایا، بازگشت به خانه یا به دست آوردن معشوق و گنج و ماهیتی ارزشمند می‌کوشند. به طور کلی، شمار خان پهلوانان محدود و منحصر به رقم خاصی نیست. اما معمول است که در ادب فارسی به دلیل وجه نمادین و کهن‌الگویی عدد هفت، پهلوانان هفت آزمون را از سر بگذرانند و هم‌چنان که در عرف نیز کودکان از هفت‌سالگی پذیرای تعلیم و تربیت می‌شوند، پهلوانان هم پس از رفع و رجوع موقت هفت آزمون به بلوغ و تکامل خویش می‌رسند و از طرف قوم یا ملت خود شایسته‌ی عنوان «جهان‌پهلوان» می‌شوند. پس از گذر از این مراحل و شناخت جهان ناشناخته است که پهلوان از مرتبه‌ی پسر بچگی به مردی رسیده و استقلال خود را از دیگر اقراش اعلام می‌نمایند.

از آن جایی که «خان» در حماسه سیری آفاقی است، ممکن است راهی طولانی پیش روی پهلوان قرار داشته باشد و او را برای مدت طولانی به خود گرفتار کند. در مسیر گذر پهلوان از ورطه‌ی خان، راهنمایان، حیوانات و اغلب پهلوانانی مددکار او هستند و گاه ممکن است پهلوان پس از کامیابی در یک یا چند مرحله‌ی خان به رزم‌ابزاری موروثی یا کارکردی شگرف، ماهیت یا ویژگی ممتازی مانند روئین تنی یا ابزاری شفافبخش مثل جگر دیو سفید دست پیدا کند.

سنت کهن گذر پهلوان از خان، بیشتر تحت تأثیر شاهنامه‌ی فردوسی در برخی حماسه‌های منظوم و منثور دیگر فارسی نظیر: بهمن‌نامه، جهانگیرنامه، جمشید و خورشید، سام‌نامه، شهریارنامه، شیرویه‌نامه، گرشاسپ‌نامه، همای‌نامه و ابومسلم‌نامه به کار رفته است که پیشتر سجاد آیدنلو تحلیل و گزارشی از آن‌ها ارائه کرده است و در این مقاله برای پرهیز از اطاله‌ی کلام، تنها به موارد مورد بررسی ایشان ارجاع داده می‌شود (ر. ک. فردوسی، ۱۳۸۸: ۷۶/۲ - ۱۲۶. همو: ۱۶۶/۶ - ۲۱۵. ایران‌شاه بن‌ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۱۰ - ۴۳۵. مادح، ۱۳۸۰: ۶۳ - ۷۶، ۷۰ - ۷۳، ۷۵ - ۷۶. ساوجی، ۱۳۴۸: ۳۵ - ۵۲. هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۱۱ - ۴۲۰. سام‌نامه، ۱۰۷ - ۶۲/۲. عثمان مختاری، ۱۳۷۷: ۱۱۶ - ۱۴۶. شیرویه‌ی نامدار، ۱۳۸۴: ۳۰۳ - ۳۰۶. آسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۷۵. همای‌نامه، ۱۳۸۳: ۵۷ - ۵۸، ۵۹ - ۶۵، ۷۱ - ۷۳، ۷۴ - ۷۷. طرطوسی، ۱۳۸۰: ۴۲۱/۱ - ۴۲۸، ۱۵۰/۱). اما تا به امروز در یک روایت و به طور مستقل، طرح نقل دو هفت‌خان برای یک پهلوان سابقه‌ای نداشته و دو هفت‌خان مسیب خزاعی نخستین شاهد آن محسوب می‌شود.

### هفت لشکر و هفت‌دربند مسیب

در بخشی از مسیب‌نامه، حضرت محمد حقیقه برای تمام کردن حجّت بر یزید و تهدید او به رهایی امام زین‌العابدین<sup>(ع)</sup> و اهل بیت طهارت از زندان آهنین، سیاست‌نامه‌ای توسط مسیب خزاعی به شام می‌فرستد، مسیب پیش از نزدیک شدن به شام همراه جمع سرداران و عیاران است، اما پس از آن به تنهایی عازم گذر از دو مرحله هفت‌خان، موسوم به هفت‌لشکر و هفت‌دربند می‌شود.

یزید برای مایوس کردن مسیب و بازگشت وی، به عیاران و کارگزاران خود دستور می‌دهد تا مسیب را ابتدا از میان هفت لشکری بگذرانند که بر سر یزید گرد آمده و او را سه روز مهمانی کنند؛ آنگاه از هفت‌دربند عجایب قصرش بگذرانند که سرداران یزید آن را فرق کرده‌اند. بدین ترتیب مسیب به صورت متوالی، دو مرحله از هفت‌خان را پشت سر می‌گذارد. مسیب در آغاز هر مرحله از هفت‌خان نخستین، از طرف حریفان میزبان به وعده‌ای طعام مهمان می‌شود. اما با توجه اینکه میزبانان کافرند و خوردن طعام آنان بر مسلمان حرام است، مسیب از تناول طعام هر خان سر باز می‌زند. از سویی هم، باید در نظر داشت که مسیب در آغاز قیام خون‌خواهان نذر کرده آب ننوشد و طعام سیری نخورد.

مسیب در **خان اول** از میان لشکر هندوان بت‌پرست می‌گذرد و با سردار آنان، ارچنگ<sup>۱</sup> هندو مصاف می‌کند. پس از شکست هندوان، کارگزاران مسیب را در **خان دوم** به ملاقات لشکر چرکسان<sup>۲</sup> می‌برند. مسیب پس از دعوت قهرمان چرکسی در آزمون می‌اندازی، زلزله‌ی پنجه‌گیر را از پای درمی‌آورد. در **خان سوم**، مسیب به لشکر فرنگیان بت‌پرست راه می‌یابد و پس از شکست ابوسعید تیرانداز در آزمون تیراندازی، بهزاد فرنگی و جمعی از پهلوانان ایشان را از پای درمی‌آورد. در **خان چهارم**، کارگزاران یزید مسیب را در میان زنگیان آتش‌پرست گرفتار می‌کنند. مسیب پس از قبول رقابت با شیخ آتش‌پرستان در آزمون با گذر آتش راستی آزمایی اعتقادش کهروم و شهروم زنگی را از پای درمی‌آورد. در **خان پنجم**، راهنمایان مسیب را به دیدار لشکر مغربیان آفتاب‌پرست می‌برند. مسیب پس از رام کردن خواهرزاده‌ی سرداران لشکر، با نام دیوانه‌ی احراق، جمشیدشاه و خورشیدشاه را شکست می‌دهد. در **خان ششم**، مسیب با رومیان ترسا روبه‌رو می‌شود و پس از پذیرش آزمون اسلم سرکن و شکست او، فریدون‌شاه را از پای درمی‌آورد. در **خان هفتم**، مسیب به لشکر نیم‌تنان نیرومندی می‌رسد و پس از آزمون عمودگردانی، سقلاب نیم‌تن را می‌کشد.

در دومین هفت‌خان، موسوم به **هفت دربند**، مسیب همراه کارگزاران به هفت دربند قصر یزید می‌رسند. مسیب در **دربند اول** پس از بر هم زدن کرنای یزید، دو سردار او، ارجل و سفرجل را می‌کشد. در **دربند دوم**، مسیب پس از ویران کردن چهارباب یزیدی، العاص، نگهبان گرزور آن را شکست می‌دهد. در **دربند سیوم**، مسیب به کوره‌ی دم‌زنی می‌رسد که باد غضب یزیدی ایجاد می‌کنند تا از طریق این باد مخالفان یزید کشته شوند، مسیب این کوره‌ی باد و نگهبان زنگی آن را از بین می‌برد. در **دربند چهارم**، مسیب با هدف کندن قدم‌گاه متبرک پدر یزید، معاویه، نیزه‌ای را به قدر دو گز در آن فرو می‌کند. سپس اورنگ مغربی، خادم و نگهبان قدم‌گاه را می‌کشد. شگفت آنجاست که راوی می‌گوید این نیزه تا زمان قیام ابومسلم در قدم‌گاه معاویه فرو رفته و باقی مانده تا مضراب‌شاه خوارزمی آن را از قدم‌گاه بیرون می‌کشد. در **دربند پنجم**، مسیب فیل هفت‌جوشی را می‌کشد که توانایی غربال مخالفان و موافقان یزید و شکنجه‌ی آنان را داد و پس از آن در رقابتی پنجه‌ی هوشنگ مغربی، نگهبان فیل را می‌تابد. در **دربند ششم**، کارگزاران مسیب را به دیدار بت‌تصویرالساعات یزید می‌برند، مسیب بت را بر هم زده و نگهبان آن، قیدار فرنگی را می‌کشد. در **دربند هفتم**، مسیب خزاعی طلسم مرغ سقّای یزید را از بین برده و پس از کشتن نگهبان آن، قهقهه‌ی رومی، گرگ و شیران درنده را به عنایت الهی رام خود

می‌کند. آنگاه کارگزاران از مسیب گریخته و مسیب پس از کارزاری با پهلوانان یزید و به دست آوردن صندلی در بارگاه یزید، سیاست‌نامه‌ی حضرت محمد حنقیه را به یزید ابلاغ می‌کند. هم‌چنان‌که رستم از طرف زال مأمور به آزادی کیکاووس و ایرانیان از بند دیو سپید می‌شود و به تنهایی راه سفر هفت‌خان مازندران را می‌پیماید، مسیب نیز از طرف محمد حنقیه مأمور تهدید یزید به آزادی امام زین‌العابدین و اهل بیت از بند زندان شام می‌شود. مسیب نیز بسان رستم در هفت مصاف با هفت لشکر رویارو شده و آزمون‌هایی را از سر می‌گذراند و با وجودی که طعام میزبانان را صرف نمی‌کند، راوی مسیب‌نامه اصرار به تکرار طرح موضوع خوان و پرهیز مسیب از طعام دارد تا هر چه بیشتر حکایت مسیب به گزارش کردار رستم پهلو بزند. در ادامه‌ی این بخش، به ترتیب دو مرحله از هفت‌خان مسیب تحت عنوان «هفت‌لشکر» و «هفت دربند» به اختصار نقل شده است:

#### «هفت‌لشکر»

«روز دیگر مسیب سوار شد و ائانه را تاراج فرمود، گنجور و سنجور راهبری کردند و در لشکر درآوردند. اول مسیب را در لشکر هندوستان درآوردند. ایشان بت‌پرست بودند. سردار ایشان ارچنگ هندی نام داشت. دوصد هزار لشکر داشت در پیش مسیب آمد با فیلان منکلوسی. ارچنگ قسم داده فرآورد. مسیب با عیاران در بارگاه او درآمده نشست. طعام آوردند هیچ کس نخورد.. مردارست گفته پگاه سوار شد.. ارچنگ آمده سر راه گرفت.. گفت می‌باید که سه روز باشی. مسیب گفت مهملات مگوی! استای تو شاگرد من است گفته درافتادند. در جنگ نیزه غالب بود.. در جنگ گرز سه ضرب ازو گرفته به یک گرز نرم کرد.. قبیله‌ی هندویان ریختند. مسیب هم زدن گرفت.. شبرو در عنان گنجور و سنجور ایستاده بودند رفته به یزید گفت. او گفت نکاوند. از هم جدا شدند.

مسیب از آن لشکر گذشته به قبیله‌ی چرکسان آمد. روایت کرده‌اند که آن لشکر سهصد هزار کس بودند. آن‌ها نیز کافر بت‌پرست بودند. سردار ایشان را قهرمان نام بود. شبرو عیار ایشان را تیز کرد. آن‌ها پیشواز پهلوان برآمدند. پهلوان چرکس خبر کرد که به قوش من رنجه فرمایید. مسیب قبول نکرد. گفت به حرمت دینت داری به بارگاه من فروز آی! فروز آمد. طعام در نزد مسیب آوردند. نخورد. برداشتند.

او را پهلوانی بود زلزله‌ی پنجه‌گیر، گفت: «ای ایلچی! توانی همراه من پنجه گرفتن؟» امیر مسیب گفت: «گیرم. اما عادت من این است که اگر دست یابم، دست او را می‌کنم و بر شقیقه‌ی او می‌زنم.» گفت: «مرا هم در خاطر همین است.» آخر پنجه گرفتند. مسیب دست او را کنده زد بر شقیقه‌اش که به جانب دوزخ رفت.

مسیب سوار شده برآمده راهی شد. قهرمان سر راه گرفت که: «کجا می‌روی؟ پهلوان مرا کشتی.» گفت: «ترا هم می‌کشم. پروا ندارم.» در نیزه غالب بودند. قهرمان تیغ را کند تا به خود می‌جنبید که مسیب به یک تیغ او را کشت. مردم او درافتادند. مسیب هم درافتاد. شبرو خبر آورد که به ایلچی دخل نکنند. از هم جدا شدند.

مسیب از آن لشکر برآمده به قبیله‌ی سیوم در میان فرنگیان آمد. شبرو خیز داد. این‌ها هم بت‌پرست بودند. سرآمد ایشان را ملک بهزاد فرنگی نام بود. شبرو به او خیر برد. او پیشواز برآمد. قسم داده فرآورد. طعام نخورد. او را پهلوانی بود که ابوسعید تیرانداز می‌گفتند. او هم در همین بارگاه نشسته بود. گفت: «ای ایلچی! همراه من توانی تیر انداختن.» مسیب گفت: «خوب است! برآمدند.»

خاده دقیقی<sup>۳</sup> نشانده‌اند. بلندای او دوصد گز بود. از حلقه طنابی را گذرانده مانده‌اند. بر سر آن یک توقوز<sup>۴</sup> طبق مس را بند کرده‌اند. از دوصد قدم راه تیر انداخته گذراند. امیر مسیب هژده طبق بند کرده از چهارصد قدم تیر انداخته گذراند که غریو برآمد. ابوسعید آمده کمان را به مسیب انداخت. مسیب از گوشه‌ی کمان گرفته کشید. اگر سر نمی‌داد دستش از شانه کنده می‌شد. با همراهی کمان گوشه‌ی ابرویش که زد، کاسه‌ی سرش رفته به طبق‌های مس رسیده افتاد که آفرین از خلاق برآمد. مسیب آن کمان را کشیده شکست روان شد. ملک بهزاد گفت: «فروز نمی‌آیی؟» مسیب گفت: «قسم دادی. فرآمدن همان بود. غلط کرده‌ای.» ملک بهزاد نیزه انداخت. نیزه را از دستش گرفته به همان نیزه کشت. فرنگیان ریختند. مسیب هم درافتاد. شبرو آمده جدا کرد.

به قبیله‌ی چهارم به لشکر زنگیان آمد. ایشان قریب چهارصد هزار کس بودند. سردار ایشان را کهروم و شهروم زنگی نام بود. آن‌ها آتش‌پرست بودند. با لشکر خود پیشواز برآمدند. امیر مسیب را به اعزاز و اکرام گرفته روان شدند. قسم داده به بارگاه خود فرآوردند. مسیب دید که منقل‌های آتش را مانده‌اند. برابری که آمدند، آتش را سجده کردند. آن‌گاه نشستند. امیر مسیب حیران شد. گفت: «خداوندا! شکر که ما را مسلمان کردی!» آن‌ها گفتند: «ای مسیب! معبود ما آتش است.» طعام آوردند. مسیب نخورد. کهروم گفت: «ای مسیب! چرا طعام ما نمی‌خوری؟» مسیب گفت: «شما کافرید. طعام شما به ما مردارست.»



که‌روم گفت: «ای مسیب! ما با تو به سخن بس نمی‌آییم. شیخی داریم، می‌آریم با تو سخن گوید.» مسیب گفت: «بیارید!» آوردند. مسیب دید که ناشسته‌رویی را آوردند که در عمرش روی خود را نشسته است. گفت: «چرا ما را ریش‌خند می‌کنی؟ من پیرزاده‌ی ایشانم. همه‌ی این‌ها مرا طواف می‌کنند. آتش به من نظر انداخته است. مرا نمی‌سوزد...» پیر آتش‌پرست... آخر گفت که ما و تو در آتش می‌درآییم. هر کدام که سلامت برآییم دانیم که همان دین بر حق است. مسیب گفت: «خوب است.» در یک طرف آتش‌پرستان کوهی بود. در زیر آن کوه هیمنه‌ی بسیاری جمع کردند و مقرر کردند که سحر آتش زنند و پگاه درآیند... نیم از شب، چالاک برآمد. طهارت کرد. می‌خواست درآید که به خاطر او چیزی رسید. گفت: «به کدام پردلی شیخ نمرود به آتش می‌درآید؟» این را خود می‌دادند که آتش او را می‌سوزد و به در خیمه‌ی او ایستاده دید که بر بالای میخچه خواب کرده است. محرمی او را خادمی می‌کند.

به ناگاه محرم گفت که سؤالی دارم، جواب گوی. گفت: «چرا این دعوی را کردی؟ مبدا که سوزی!» گفت: «من خدمت آتش را کرده‌ام. مرا نمی‌سوزد.» محرم مبالغه کرد که می‌خواهم ازین سیر واقف شوم به هر نوعی که باشد بگویی. شیخ نمرود گفت: «آن شیشه که در دیوار خیمه آویخته‌ام، روغن سمندر است. در بدن و لباس خود که می‌مالم، آتش کار نمی‌کند.» چالاک این را شنیده، ذوقی کرد. چون ایشان را خواب برد، به جای او یک شیشه روغن نطف گذاشت. او را ربود و به در بارگاه که‌روم و شهروم آمد.

به ناگاه مسیب از برای طهارت برآمد. چالاک آمده، واقعه را به مسیب گفت. مسیب قبول نکرد. شیشه را به کولوال خود زد. پگاه مسیب اسلحه پوشید. خلعت سبزی پوشید. لشکر او صف کشیدند. اسلحه را زیور اسب ادهم کردند. نامه را به پهلوان شغال داد. خود با شیخ نمرود دست هم را گرفته، در آتش روان شد. القصه شاه ولایت خود را نموده، گفتند که دست او را گذار. سر داد چون سرگین درگرفت. مسیب برآمد. اسلحه پوشید. سوار شد.

مسیب نصیحت کرد. گفتند می‌سوخت اول می‌سوخت. تو مرد پرزوری گلوی او را گرفته خفه کرده کشته‌ای. مسیب روان شد. هر دو آمده سر راه او را گرفتند. هر دو را کله بر کله زد. زنگیان درافتادند. مسیب در جنگ شد. شبرو منع کرد. از هم جدا شدند. اما مسیب چهارصد زنگی را کشته بود. عیاران را نمی‌ماند که مدد رسانند. خود تنها مصاف می‌کرد.

القصه! پهلوان روان شد و در قبیله‌ی مغربیان رسید... . القصه! ایشان آفتاب‌پرست بودند. در لشکر ایشان در آمد. آورده‌اند که ایشان چهارصد هزار کس بودند. سردار ایشان را جمشیدشاه و

خورشیدشاه می‌گفتند. شبرو خبر کرد. ایشان برآمده قسم داده فر آوردند. در نزد او طعام ماندند. نخورد. برداشتند.

درین زمان از لشکر آواز غوغا برآمد. پرسید که شد؟ چندی از در بارگاه درآمدند که خواهرزاده‌ی شما. دیوانه‌ی احراق مردم در بند را پاره کرده است و به لشکر درآمد است. هر کس که به دستش می‌افتد درانده می‌رود. رنگ در روی جمشیدشاه و خورشیدشاه نماند. در غم شدند. پهلوان پرسید. واقعه را گفتند که هر وقت که بند پاره می‌کند به مشقت‌ها گرفته در بند می‌کشیم. امیر مسیب گفت به ما گذارید. ما گرفته بدهیم. جمشیدشاه و خورشیدشاه گفتند حدّ تو باشد که نزدیک او روی.

مسیب در غضب درآمد. برآمده روان شد. آمده دید که او گبران را می‌دراند. چهل کس را درانده است. از تقابل او برآمد. دیوانه آمده از کمر مسیب گرفته زور کرد. جنبانده نتوانست. سالار او را بر زمین زدند. خنجر در حنجر او ماندند. او خنده کرد. گفتند: «خنده کردن چه معنی دارد؟» گفت: «تو مرا می‌کشی، آغهی من ترا می‌کشد.» امیر گفتند: «آغهی تو کیست؟» گفت: «آغهی من مسیب نام دارد. در سینه‌ی خود خالی سبز دارد.» سالار گفتند که مسیب منم خال را نشان دادند. او گفت: «وای! آغهی من تو بوده‌ای!» گفته برخاست. گفت: «من مسلمانم. مگر شما به ایلچی‌گری آمده‌اید؟» مسیب گفت: «آری! اما تو چگونه دانستی؟» گفت: «بزرگان به من گفته‌اند.» مسیب گفت: «ای دیوانه! به من همراه باش! هر چه گویم قبول کن! الحال کسی را دخل مکن!» دیوانه قبول کرده، آرام گرفت.

آفتاب‌پرستان حیران شدند. مسیب سوار شده، روان شد. جمشیدشاه و خورشیدشاه گفتند: «کجا می‌روی؟ سه روز مهمان ما باش.» مسیب گفت: «قسم دادید، فرآمدم.» مهمانی همان بود. هر دو تیغ انداختند. مسیب هر دو را کله بر کله زد. سپاه درافتادند. مسیب کشتن گرفت... . مسیب به لشکر رومیان درآمد. سردار ایشان را فریدون‌شاه رومی نام بود. شبرو خبر رسانده، آمده قسم داده فر آورد. در پیش او طعام آوردند. نخورد. فریدون‌شاه را پهلوانی بود که او را اسملک سرکن می‌گفتند. پهلوان ضربی بود. او هم در آن بارگاه بود. چون طعام برداشتند، پهلوان گفت: «چرا طعام ما را نخوردی؟ ما شنیده‌ایم که به مذهب تو طعام اهل کتاب حلال است.» مسیب گفت: «آری! چنین است. اما تو دشمنی. می‌ادا که زهر اندازی.» گفت: «مرا سرکن رومی می‌گویند. می‌خواهم که از کمر تو گرفته قد کننده سر ترا برکنم.»

مسیب گفت: «چه مانع است؟ کار باش!» برخاسته آمده از کمر امیر مسیب گرفت. هر چند که زور زد، نتوانست کندن. مسیب به اندک قوت، او را قد کنده، سر او را کنده انداخت که غریو از لشکر ترسایان برآمد. امیر مسیب سوار شده، راهی شد.

فریدون شاه آمده سد راه شد که به کجا می‌روی؟ می‌باید که سه روز مهمان ما باشی. مسیب گفت: «از بس که سوگند دادی، فرامدم.» مهمانی همان بود. آمده، تیغ انداخت. او را هم کشت. لشکر او ریختند. مسیب هم دست و تیغ را در عمل درآورده، دیوانه هم چوب‌دست را به کار درآوردند. در یک دم، چهار هزار کس را به دوزخ فرستادند... . القصه! مسیب روان شد. به قبیله‌ی نیم‌تنان رسیدند. سردار ایشان را سقلاب نیم‌تن می‌نامیدند. سر راه را گرفت. گفت ما را این مقدار بی‌قدر بدان. ما آن قدر قوت داریم که اگر کوه‌های روی زمین را بر سر ما مانند، می‌برداریم. مهمان ما شو. مسیب گفت: «اکنون مهمان نمی‌شویم. مردم گویند که مهمان نیم‌تنان شده است.» سقلاب گفت: «ما را سهل بدان. عمود ترا هیچ کس نمی‌تواند که بردارد. به من ده. من عمودبازی کنم.» مسیب عمود را پرتافت. عمودبازی کرد. گفت: «قد مرا کن. هر چه گویی قبول کنم.» نتوانست. مسیب از دستش گرفته، گردانده بر زمین که زد، نرم شد...» (وارس بخاری، تحریر بزرگ مسیب‌نامه: گ ۳۲۳ آ - ۳۲۶ ب).

وارس بخاری نخستین هفت‌خان مسیب را با الگوگیری از داستان هفت‌خان رستم تا حد قابل قبولی طرح کرده و از مقایسه این دو هفت‌خان، تنها تفاوتی که به دست می‌آید، نوع و تنوع رقیبان مسیب و رستم در هر خان است و جز این، پیرنگ هر دو هفت‌خان نسبتاً مشابه به نظر می‌رسند. بنابراین آزمون هفت لشکر مسیب به صورت مستقل، خود یک هفت‌خان تلقی می‌شود.

### «هفت دربند»

«آن‌گاه مسیب با چهارده نفر عیار از دروازه‌ی شهر شام درآمد، روان شد. شبرو به یزید رفته گفت. رنگ در روی یزید نماند. در بارگاه او پهلوانان بودند که از مشرق و مغرب و روم و فرنگ آمده بودند. العاص مشرقی گفت: «ای شاه! از آمدن یک ایلچی چرا این مقدار پریشانی؟ اگر آید، آید. یزید گفت: «او ایلچی نیست. بلاست بر سر ما.» العاص غریبه گفت: «این‌جا پهلوانان اند.» یزید گفت در طاق جلوخانه زنجیرها کشند، مگذارند که سواره درآید. چنین کردند. مروان گفت: «ای خلیفه! در هر دربند پهلوانی را گذار شاید که کاری بکنند.» یزید گفت: «هر که آرزو دارد برود.» العاص مشرقی، اورنگ مغربی، هوشنگ مغربی، قیدار فرنگی، قهقهه‌ی رومی گفتند که ما رفته به صد رنگ او را جواب گوییم. گفت بروید رفته آرام باشید.

اما چون مسیب به طاق جلوخانه رسید، دید که فیلان و گرگان، اسبان را گرفته، ایستاده‌اند. هفت زنجیر طاقی و کرنای هفت‌جوشی می‌باشد. دو پهلوان نشسته ارجل و سفرجل نام داشتند. مسیب واقعه‌ی کرنای را پرسید. گفت: «هر وقت که یزید سوار می‌شود، این کرنای هفت‌جوش را در نوازش می‌درآرند، همه حاضر می‌شوند.» مسیب آن کرنا را بر هم زد. ارجل و سفرجل را هم کله بر کله زد.

به دربند دویوم رسید. دید که طاقی و زنجیری کشیده‌اند. پهلوانی بر سر زنجیر به بالای صندلی نشسته است. چنان تقطیعی<sup>۵</sup> دارد که گویا روی زمین را به زور بازو مسخر کرده باشد. او را نام العاص بود. هم به مسیب نگاه می‌کرد. اما مسیب دید که خانه‌ها تا چهار در بسته رسید. مسیب پرسید. گنجور و سنجور گفتند که این‌ها را باب‌الغم و باب‌الفرح و باب‌النعمت و باب‌العقوبت می‌گویند و باب‌السفر. اگر کسی به سفر رود آمده، روبه‌روی این در می‌ایستد. اگر باشد، سفر او بی‌خطر است؛ اگر در نعمت باشد، به نعمت می‌افتد؛ اگر در فرح باز شد، از غم بی‌غم می‌شود. این خانه‌ها را بر هم زده گفت: «زنجیر را بردار!» گفت: «فرآمده گذر!» العاص به عمود تکیه زده بود. انداخت. عمود را از دستش کشیده، گرفته که زد نرم شد. زنجیر را اسب همراهی سینه‌اش پاره کرد. دیگر موکلان چوب‌ها را در قفای پشت خود پنهان کردند. گفتند ما را به شما کار نیست.

به در بند سیوم رسید. دید که کوره‌ی دمی و زنگی دم‌پاییده ایستاده است. پرسید. به او گفتند که باد غضب یزید است. اگر لشکری آید، کوره‌ی دم را زنگی می‌دمد. لشکر دشمن را باد می‌برد. مسیب او را بر هم زد و زنگی را کشت. بر سر زنجیر آمد. رسواروس کمان داد. کشیده شکست. تیغ انداخت. گرفته کشت. زنجیر را تکاور پاره کرده به دربند چهارم رسید.

دید که صفه‌ای از طلا و پنجره‌ای از طلا ساخته‌اند. هر کس که می‌رسد طواف می‌کند. پرسید. گفتند قدم‌گاه پدر یزید است. نیزه را جلوه داد که نشانه ماند. گفتند که این صفه از هفت‌جوش است. زد که از چهار دانگ نیزه دونیم دانگ در دل صفه بشست. آخر مضراب‌شاه کشیده می‌کند. بر سر زنجیر آمده، اورنگ مغربی را کشته، زنجیر را تکاور پاره کرد.

به دربند پنجم آمد. دید که فیلی را از هفت‌جوش درستی کرده‌اند. حکما پرسید. گفتند که این فیلی است که حکما به حکمت طیاری کرده‌اند که اگر شخصی ذره‌ای به یزید دشمنی داشته باشد، به زیر پای خود گرفته، می‌کشد. مسیب او را کشت و بر هم زد. بعد پنجه‌ی هوشنگ مغربی را تافته گشته، تکاور زنجیر را پاره کرده گذشت.

به دربند ششم رسید. به دست راست راه صفه‌ای و بر بالای صفه صورتی دید از نقره؛ به یک دست جام طلا دارد و به یک دست چوبکی دارد که به تنگه‌ی طلا گرفته. پرسید. گفتند این را تصویرالساعات می‌گویند. درین زمان جام را به صدا درآورد. گفتند اینک ساعت درآید. مسیب نرم ساخت. بر سر زنجیر آمده به قیدار فرنگی گفت زنجیر را بردار. او گفت بینم که چگونه می‌گذری؟ تیغ انداخت. مسیب از بند دست او گرفته، پیش کشید. دوید و آمد دست او را گذاشته از کمر او گرفته، قد کنده، نرم کرد. تکاور زنجیر را پاره کرده گذشت.

به در بند هفتم رسید. میلی و مرغی دید که مشربه‌ای در دهن دارد. پرسید. گفتند این مرغی است که اگر شخصی در بادیه تشنه ماند، یزید را یاد می‌کند، این مرغ به آن تشنه آب می‌رساند. مسیب تیری انداخت. آن مرغ را بر هم زد. بر سر زنجیر آمده قهقهه‌ی رومی را گفت که زنجیر را گیر که گذرم. گفت من گرگی دارم که او را گرگ درنده می‌گویند. در زنجیر کشیده‌ام. او را بیارند. آوردند. به دستور شیری می‌آرند. چهار کس چهار زنجیر را به گردن او بسته‌اند.

باباشغال را قهر آمد. قهقهه را دشنام داد. گفت ای مردکه‌ی بی‌عقل! امیر مسیب در روزگار کارها کرده است. سگی را آورده روبه‌رو می‌سازی، نزد من بیار. گرگ به جانب بابا دوید. بابا یک زهرچشم کرده بود که دم را جنابانیده، سر خود را بر زمین ماند. بابا سر زنجیر را گرفته، به مسیب روبه‌رو کرده بود که مسیب هم یک زهرچشم انداخته بود که چشمان خود را بر زمین دوخته ایستاد. بابا گفت: «ای مردکه‌ها! چه کارها می‌سازید؟» گفت: «ای چالاک! دوبلغه چوب خود را به من بده!» داد. بابا گرگ را در میمون‌بازی انداخت. بابا گفت: «ها ای قهقهه! درندگی گرگ همین است.» گرگ را بالای قهقهه انداخت. سر و روی او را خراشید. او وای‌وای گفته از بالای صندلی افتاد. باز بالای صندلی نشست، گفت: «تو چه می‌کنی؟»

بابا گفت: «ترا با همراهی این گرگ می‌افشانم. چرا که مسیب را دیده ترسیده تا از ضعف خلاص شوی.» قهقهه گفت: «بر پدر این گرگ لعنت که از تو می‌ترسد! از بس که سحر شما مردم به این تأثیر کرده است.» بابا را قهر آمد. از دو پای گرگ گرفته، به فرق قهقهه که زد، هر دوی آن‌ها هلاک شدند. مسیب گفت: «ای بابا! عجب کاری کردی که من ذوقی کردم!» مسیب زنجیر را پاره کرده، گذشت. درین میدان دو رویه شیران گرسنه را نگاه داشته بودند به حکم یزید همه را سر دادند. شیران آمده، طواف کرده، شیربانان را درانده خوردن گرفتند، بعد برآمده به در رفتند.

مسیب به طرف بارگاه روان شد. گنجور و سنجور گفتند: «اکنون خدمت ما رسید گذشته درآمده.» گفتند و نشستند. یزید گفت مسیب چون درآید، کسی از جای خود برنخیزد و او را جای

ندهد. بر سر قدم ایستاده، جواب شنیده، رود. همه قبول کردند. کهواس رومی چوب‌دست‌دار گفت: «من او را به در بارگاه نرم سازم.» برآمده صندلی مانده نشست، مردم او در اطراف او ایستادند. مسیب رسید. گفت: «این چه تعدی است که می‌کنی؟» چوب‌دست انداخت. از چوب‌دست گرفته یک پا را از رکاب برآورده، به نیش موزه‌ی فولاد در ته حلق او زد که سرش با همراهی تنش به درون بارگاه یزید رفت. مردم او فغان کشیده، گریخته درآمدند. واقعه را گفتند. همه در لرزه شدند. مسیب سواره به در بارگاه رسید. چنان که سر تکاور از در بارگاه درآمد. باباشغال گفت: «بارک‌الله! همین بسنده است.» اکنون فرود آیی، بهتر باشد. فرود آمده تکاور را ماند و با تکاور سخنان گفته، به عیاران گفت که عنان او را مگیرید. گذارید. قبول کردند. اول کله‌ی عمود را درآورد، آن‌گاه خود درآمد. عمود را به دیوار بارگاه ماند. آن‌گاه دید که همه بر در بر قبا مکمل نشسته‌اند» (وارس بخاری، تحریر بزرگ مسیب‌نامه: گ ۳۲۶ ب - ۳۲۸ ب).

در اغلب متون داستانی معمول است که حریفان و پهلوانانی که رسول، مشاور و رایزن هستند یا قصد مصاف خصم دارند، به راحتی در دربار و بارگاه شاهان راه نمی‌یابند و بایستی بر معدود موانعی فایق شوند. حتی رسم شایع گرفتن صندلی پهلوانان از دیگران در بارگاه پادشاه لشکر خصم برای ابلاغ پیام، خود یکی از همین موانع محسوب می‌شود. وارس بخاری با تمرکز بر این مضمون آشنا سعی داشته از فرصت بهره‌ای برده و ایستایی و گزارش رویارویی مسیب را در دربندهای ورودی بارگاه به تفصیل شرح دهد و مدت زمانی هر چند کوتاه را به گذر از موانع هفت دربند اختصاص دهد. او بدین ترتیب هفت آزمون و مصاف تن‌به‌تن برای مسیب دست‌وپا کرده و آن را تحت عنوان نوعی هفت‌خان در ذهن مخاطبان تداعی کرده است، البته با توجه به کوتاهی هفت‌خان دومین در مقایسه با هفت‌خان اولین، می‌توان آن را هفت‌خانی کوچک یا شبه‌هفت‌خان در نظر گرفت.

### نتیجه

مسیب‌نامه یکی از حماسه‌های کمتر شناخته‌شده‌ی ادب فارسی است که تحقیق و مطالعه‌ی تحریرات بزرگ و کوچک آن نکات و دقایق بسیاری برای حل غوامض دیگر متون و شناخت نوآوری‌های داستان‌پردازان ارائه می‌کند. بررسی موضوع هفت‌خان در مسیب‌نامه از یک سو، تأثیرپذیری بی‌چون و چرای راویان مسیب‌نامه از فردوسی و از طرف دیگر، نوآوری آنان در خلق موضوع «دو هفت‌خان» را نمایان ساخت.

هر دو هفت‌خان مسیب به دلیل استقلال طرح هر یک، پیوستگی گزارش آن‌ها در خصوص یک رویداد «ابلاغ رسالت محمد حنفیه به یزید» و یک پهلوان، بسیار مهم و قابل ملاحظه به نظر می‌رسد که تا کنون نظیر آن در حماسه‌ی دیگری مشاهده نشده است.

راوی مسیب‌نامه به منظور ابداع و فاصله گرفتن از مضمون کلیشه‌ای هفت‌خان پهلوانان، دو هفت‌خان بزرگ و کوچک را برای مسیب طرح کرده است. در هفت‌خان «هفت‌لشکر» الگوگیری از هفت‌خان رستم مشهود است و به دلیل بهره‌مندی کلیت آن از اغلب ویژگی‌های مرسوم هفت‌خان، می‌توان آن را به عنوان هفت‌خانی مستقل در نظر گرفت. اما هفت‌خان «هفت‌دربند» به دلیل اختصار و فاصله‌ی گزارش آن با مختصات یک هفت‌خان مستقل، چندان موفق و قابل توجه از آب درنیامده است. با وجود این، هم‌چنان می‌توان آن را نوعی هفت‌خان کوچک یا دست کم «شبه هفت‌خان» به شمار آورد.

#### یادداشت‌ها:

۱. یادآور ارژنگ دیو در شاهنامه است.
۲. چرکس: از اقوام ترک‌نژاد بلاد قفقاز.
۳. خاده: چوب ظریف و باریک.
۴. توقوز: تیرکش.
۵. تقطیع: طرز و نشست.

#### کتاب‌نامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «هفت‌خان پهلوان»، *دوفصلنامه‌ی تشریحی دانشگاه شهید باهنر کرمان* (ادب و زبان سابق)، ش ۲۶، صص ۱-۲۸.
- آسدی توسی، علی بن أحمد (۱۳۸۹). *گوشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۵). «هفت‌خان رستم و منطق روایت حماسی در شاهنامه»، ترجمه‌ی محمدصادق گران‌بها، *فصلنامه‌ی پای مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری سرای فردوسی*، س ۵، ش ۲۲، صص ۱۶-۴۸.
- ----- (۱۳۷۷). «هفت‌خان رستم بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، *فصلنامه‌ی ایران‌شناسی*، س ۱۰، ش ۳۹، صص ۵۴۰-۵۴۷.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عقیقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- حاجبانی، فرح، اکبر صیادکوه و انسیه هاشمی قلاتی (۱۳۹۵). «بن‌مایه‌های فولکلوریک در طومارهای نَقَـلان»، *دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامیانه دانشگاه تربیت مدرس*، س ۴، ش ۹، صص ۶۱-۸۱.

- حق پرست، لیلا و مریم صالحی‌نیا. (۱۳۹۴). «رمزگشایی الگوی اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۸، ش ۱۸۸، صص ۴۹ - ۶۶
- حیدریان شهری، احمدرضا و منصوره حاجی هادیان. (۱۳۹۴). «بازخوانی سفر قهرمان در داستان هفت‌خان رستم و معلقه‌ی عنتره بن شداد عبسی»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۷، ش ۱۳، صص ۲۹ - ۵۷.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۱). «فرامرزنانه»، فصلنامه‌ی ایران‌نامه، س ۱، ش ۱، صص ۲۲ - ۴۵.
- دزفولیان، کاظم و فرهاد شاکری. (۱۳۸۹). «فرامرز و هفت‌خان»، دوفصلنامه‌ی تاریخ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳/۶۶، صص ۱۳۹ - ۱۵۵.
- ساوچی، سلمان. (۱۳۴۸). مثنوی جمشید و خورشید، تصحیح ج.پ. آسموسن و فریدون وهمن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شکیبی ممتاز، نسرين و مریم حسینی. (۱۳۹۱). «سفرهای آیینی اسفندیار در شاهنامه»، فصلنامه‌ی پژوهش زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، س ۱۰، ش ۲۶، صص ۲۵ - ۵۰.
- شیرویه نامدار. (۱۳۸۴). تهران: ققنوس.
- عثمان مختاری. (۱۳۷۷). شهریارنامه، تصحیح غلامحسین بیگدلی، تهران: پیک فرهنگ.
- عرفانیان، لیلا و شهلا شریفی. (۱۳۹۲). «بررسی معانی پنهان در ورای لایه‌ی داستانی هفت‌خان رستم»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های بلاغی دانشگاه پیام نور، س ۱، ش ۲، صص ۱۱ - ۲۵.
- غفوری، رضا. (۱۳۹۶). «بررسی چند روایت از نبرد ایرانیان با دیوهای مازندران در متون پهلوانی پس از شاهنامه»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، س ۲۵، ش ۸۳، صص ۲۰۹ - ۲۳۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- قربان صباغ، محمودرضا. (۱۳۹۲). «بررسی ساختار در هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۶، ش ۱۸۰، صص ۲۷ - ۵۶.
- کزازی، میرجلال‌الدین و مهدی‌رضا کمالی بانایی. (۱۳۹۵). «تحلیل شخصیت رستم در هفت‌خان بر اساس دیدگاه‌های یونگ و فروید»، فصلنامه‌ی فنون ادبی دانشگاه اصفهان، س ۸، ش ۴، صص ۱ - ۱۶.
- مشهور، پروین دخت. (۱۳۷۸). «هفت‌خوان یا هفت‌خان و برجستگی‌های این رزم‌نامه»، فصلنامه‌ی نامه‌ی پارسی شورای گسترش زبان و ادبیات پارسی، س ۴، ش ۲، صص ۱۷۲ - ۱۷۹.
- نبی‌لو، علیرضا. (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل ساختار روایی هفت‌خان رستم»، دوفصلنامه‌ی پژوهش‌های ادب عرفانی دانشگاه اصفهان (گوهر گویا)، س ۵، ش ۲۰، صص ۹۳ - ۱۱۸.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۹۴). «ساختارشناسی خان‌های رستم و تازیان»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۸، ش ۱۹۰، صص ۱ - ۳۲.
- واحد دوست، مهوش و علی دلانی میلان. (۹۰۱۳). «بررسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادب فارسی دانشگاه خوارزمی، س ۱۳، ش ۷۱، صص ۱۳۷ - ۱۶۰.
- وارس بخاری، محمدبقای و ابوطاهر طرسوسی، حماسه‌ی مسیب‌نامه، تصحیح میلاد جعفرپور، تهران: بنیاد موقوفات افشار.



- هفت‌لشکر (طومار جامع نقّالان). (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همای‌نامه. (۱۳۸۳). تصحیح محمد روشن، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مادح، قاسم. (۱۳۸۰). جهانگیرنامه، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل.



دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۸/۰۶

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۳۱

## مزد چوپانی و جزیت مسلمانی (بررسی و تحلیل دیدار سعدی با اباقاخان)

نجف جوکار\*

### چکیده

به رغم عنوان «ملاقات شیخ با اباقا» که در رسائل نثر سعدی جلوه گری می کند، چندان شوقی برای دیدار اباقا در سخن شیخ دیده نمی شود. اما پیداست که تجدید ارادت و ابراز دوستی به برادران جوینی، مهم ترین عاملی است که سعدی را پس از زیارت مکه به تبریز کشانده است. هدف این نوشتار، جستجو در چند و چون این ملاقات و نشان دادن علل بی رغبتی سعدی نسبت به دیدار خان است. این دیدار که سرانجام پس از تن زدن های سعدی و پافشاری برادران جوینی در فضایی سرد و بی رمق صورت گرفته، با نصایحی تند و سخنانی نیش دار که از گله مندی شیخ حکایت دارد صورت می گیرد. سعدی، سلطان مغول را در آینه چوپانی به تصویر می کشد که خراج ستانی او مزد چوپانی است و چنان چه رعیت را پاس ندارد، لقمه ای است که چون جزیت گیری از مسلمانان بر خورنده، گلوگیر است. نگارنده با جستجو در منابع تاریخی و ادبی، دلایلی جسته است که نشان دهنده ناخشنودی سعدی از اباقا و علل ناخشنودی او است. از قضا این عوامل ریشه در رفتار اباقا و کارگزاران وی دارد.

### کلید واژه ها:

اباقاخان، تقریرات ثلاثه، جزیه، سفرهای سعدی، برادران جوینی.

**Abstract****A Shepherd's Wage and the Muslim's Jizyah: Analysis of Sa'adi's Meeting with Abaqa Khan**

Najaf Jowkar\*

Apart from the transient reflection of Sa'adi's inclination to meet Abaqa in his prose treatise, Sa'adi does not show much enthusiasm for meeting Abaqa in the entirety of the treatise. Historically speaking, devotion and expression of friendship to the Juvayni brothers was the main reason for Sa'adi's visit to Tabriz after visiting Mecca. This article delves into the whys and wherefores of the meeting between Sa'adi and Abaqa, and uncovers the reasons for Sa'adi's reluctance for this visit. Despite Sa'adi's reluctant reticence, and only due to Juvayni brothers' insistence, the meeting finally took place in a cold and dull atmosphere. In this meeting S'adi' utilized biting words and admonitions, and portrayed the Mongol sultan as a shepherd whose levy of taxation imposition is the wage of a shepherd. Sa'adi maintains that if the shepherd disrespects his flock, this disrespecting shall become like a morsel which would suffocate him in the throat as does Jizyah. The present study seeks historical and literary sources to find reasons for Sa'adi's dissatisfaction with Abaqa. These reasons lie in Abaqa's behavior and his executors. They are:

1. the imposition of heavy and various taxes,
  2. Mongol sheriffs' maltreatment of Persian officials and Sa'adi's favorite scholars and Sufis,
  3. the spread of idolatry and Buddhism in Iran and the prosperity of Christianity under the Ilkhans' protection,
  4. extensive efforts of Abaqa and his father Holako to eradicate Islamic governments, including the Caliphate and other local governments,
- And these were not hidden from the sharp and punctilious eyes of Sa'di.

**Keywords:** The Shepherd's Wage, Muslim's Jizyah, Sheikh Sa'adi, Juvayni, Abaqa

\* professor in Persian Language and Literature, shiraz university. Shiraz. Iran.  
n.jowkar@yahoo.com

## مقدمه

آثار نظم و نثر شعرا و نویسندگان، بهترین سندی است که زوایای زندگی آنان را به دور از توجیه و تفسیر دیگران پیش چشم می‌کشد. در بین رسائل نثر سعدی، بخشی با عنوان «تقریرات ثلاثه» دیده می‌شود که گویا «دیگران در احوال شیخ نوشته‌اند.» (سعدی، ۱۳۶۳: ۸۷۰)

تقریر دوم از این سه تقریر، شرح «ملاقات سعدی با اباقا» است. اما به رغم عنوان، از درون مایه آن چنین برمی‌آید که سعدی تنها در هوای دیدار برادران جوینی، رنج سفر به تبریز را پس از زیارت مکه بر خود هموار کرده‌است. «شیخ سعدی علیه الرحمه و الغفران فرموده که در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون به دارالملک تبریز رسیدم ... خواستم که صاحب اعظمان، خواجه علاءالدین و خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان را ببینم که حقوق بسیار در بین ما ثابت بوده.» (سعدی، ۱۳۶۳: ۹۱۹) چنان‌که در سخن شیخ آمده‌است روابط گرم و صمیمانه وی با برادران جوینی، پیشینه‌ای دراز دامن داشته‌است و در قصاید وی نیز مدایح پرشوری در ستایش جوینی‌ها می‌توان جست. بنابراین عزم دیدار ایشان چندان شگفت نیست.

نکته‌ای که در این نوشتار به دنبال چند و چون آن هستیم، اتفاق دیگری است که در این سفر رخ داده و آن دیدار سعدی با اباقاخان است. شوربختانه در این باره تنها سند ما همین تقریر است و در جای دیگر چه در آثار سعدی و یا دیگر منابع ردپایی از آن نیست.

عبارات آغازین این تقریر نشان می‌دهد که سعدی در تبریز کاملاً غافلگیر شده‌است و به هر شکل به دنبال فرار از دیدار اباقاخان بوده‌است. اما سرانجام پافشاری برادران جوینی او را به این دیدار وادار می‌سازد؛ به‌ویژه آن‌جا که می‌گویند: «البته شیخ از بهر دل ما یک دمی تشریف فرماید و بعد از آن حاکم است.» (همان: ۹۲۰)

پیداست که حرمت ایشان در نظر شیخ بس بزرگ است و جایگاهشان ستودنی. بنابراین سعدی تلخی و ناخوش‌گواری دیدار اباقاخان را به پاس حرمت ایشان بر خود هموار می‌کند و می‌گوید: «از بهر خاطر ایشان برفتم و به صحبت پادشاه رسیدم. در وقت بازگردیدن پادشاه فرمود که مرا پندی ده. گفتم: از دنیا به آخرت چیزی نمی‌توان برد مگر ثواب و عقاب. اکنون تو مخیری. اباقا فرمود این معنی به شعر تقریر فرمای. شیخ، در حال این قطعه در عدل و انصاف بفرمود:

شهی که حفظ رعیت نگاه‌می‌دارد      حلال باد خراجش که مزد چوپانی است  
وگر نه راعی خلق است زهر مارش باد      که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانی است

اباقا بگریست و چند نوبت فرمود که من راعی ام یا نه؟ و هر نوبت شیخ جواب می‌فرمود: اگر راعی‌ای بیت اول تو را کفایت است و الاً بیت آخر، تمام.» (همان: ۹۲۰)

چنانچه فرض را بر زبان‌دانی اباقا بگذاریم و بپذیریم که وی ظرائف سخن شیخ را به تمامی دریافته و این چنین متأثر شده‌است، متأسفانه از تأثیر سخن وی در رفتار بعدی خان مغول سند و گزارشی در دست نداریم. البته اظهار شگفتی نویسندهٔ تقریر نیز دیدنی است که ضمن ستایش دلیری شیخ می‌گوید: «انصاف آن است که در این وقت که مائیم علما و مشایخ روزگار چنین نصایح با بقالی و قصابی نتوانند گفت.» (همان: ۹۲۱) چنان که اشاره شد هدف این نوشتار کوتاه، بررسی علل و عوامل تن‌زدن و بی‌میلی سعدی برای دیدار ایلخان مغول و نیز ریشه‌شناسی ترکیبات «مزد چوپانی» و «جزیت مسلمانی» به همراه واکاوی پیشینهٔ تاریخی و اجتماعی آن‌ها است.

### پیشینهٔ تحقیق

در پژوهش‌های تاریخی و ادبی معاصر، شاهد تحلیل و بررسی پیوند صمیمانهٔ سعدی و خاندان جوینی هستیم از جمله:

- ۱- علامه قزوینی در جلد سوم مقالات خود نوشتاری با عنوان «ممدوحین سعدی» دارد که از شمس‌الدین جوینی و عظاملک جوینی سخن گفته است. (قزوینی، ۱۳۶۳: ۶۵۰-۶۴۲)
- ۲- عباس اقبال آشتیانی در فصل نهم کتاب تاریخ مغول مکرر از خاندان جوینی و مراتب فضل و کیاست و فرهنگ دوستی ایشان به‌ویژه علاء‌الدین عظاملک و برادرش شمس‌الدین سخن گفته است. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۱۵ و نیز ۴۸۳)
- ۳- شیرین بیانی در کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول، در جلد دوم فصلی را به خاندان جوینی اختصاص داده و از کشمکش‌های گوناگون و چالش‌های پیش روی ایشان و نیز خدمات ارزندهٔ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان در دشوارترین شرایط حکومت ایلخانان سخن گفته است.
- ۴- جواد بشری در جدیدترین کتابی که با عنوان احوال شیخ اجل سعدی منتشر کرده، فصلی را به «خروج [دوم] سعدی از شیراز و دیدار با اباقا در بازگشت از سفر حج» اختصاص داده و به تفصیل دربارهٔ علاء‌الدین عظاملک و شمس‌الدین جوینی سخن گفته است. (بشری، ۱۳۹۸: ۱۹۵ به بعد)

مبنای کار بشری همان تقریر دومی است که با عنوان «ملاقات شیخ با اباقا» در کلیات

سعدی دیده می‌شود. (سعدی، ۱۳۶۲: ۹۱۹) هرچند ایشان در تبیین زوایای تاریخی این دیدار و زمان و مکان آن به تفصیل سخن گفته، اما خواسته یا ناخواسته از اباقا یادی نکرده است.

### اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ هـ)

عصر ایلخانان که با آمدن هلاکوخان برادر منگوقاآن به ایران و تصرف قلاع اسماعیلیان به سال ۶۵۴ آغاز شد، با فتح بغداد و شکست آخرین پایگاه خلافت عباسی استمرار یافت و تا سال ۷۳۶ در زمان ابوسعید به عنوان آخرین ایلخان، بیش از ۸۰ سال به طول انجامید.

استاد عباس اقبال گوید: «پس از وفات هلاکو زوجه عیسویه او دوقوز خاتون پس از مشورت با وارثان، جاثلیق ارمنی، پسر خود ابقا یا اباقا را که در این تاریخ حکومت خراسان و مازندران داشت، به جانشینی هلاکو نامزد کرد و اباقا را در سوم رمضان ۶۶۳ رسماً به جانشینی او اختیار کردند.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۰۰)<sup>۱</sup>

صاحب جامع التواریخ گوید: «اباقاخان بن هلاکوخان بن تولوی خان بن چنگیزخان ... مدّت عمرش ۴۹ سال و ۷ ماه و مدت پادشاهی ۱۷ سال و ۴ ماه بود.» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳: ۱۰۵۳)

از جمله اقدامات اباقا این بود که «شهر تبریز را به پایتختی اختیار نمود. زمستان‌ها در اران و بغداد و کنار جغاتو قشلاق می‌کرد و تابستان‌ها را در آلاتاغ و سیاه کوه. تبریز از عهد سلطنت او و وزارت صاحب دیوان شمس‌الدین به بعد رو به ترقی فراوان گذشت.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۰۲)

سعدی پس از زیارت مکه برای قدرشناسی از صاحب‌منصبان دانشوری که همواره در حق وی لطف‌ها داشته‌اند و در روزگار نامرادی‌ها و نامردمی‌ها، بی‌دریغ دست‌نوازش بر سر مردم کشیده‌اند، راهی تبریز می‌شود. در این باره می‌گوید: «خواستم صاحبان اعظمان خواجه علاالدین و خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان را ببینم که حقوق بسیار در میان ما ثابت بود.» (سعدی، ۱۳۶۳: ۹۱۹)

دیدار سعدی ظاهراً بی‌مقدمه و نابه‌هنگام رخ داده است و نیز پیداست که چندان تمایلی نداشته‌است که این دیدار در حضور اباقاخان صورت گیرد.

«روزی خدمت ایشان کردم. ناگاه ایشان را دیدم با پادشاه روی زمین اباقا بر نشسته بودند. چون چنان دیدم خواستم که به گوشه‌ای روم که در آن حالت متعذر بود پرسیدن ایشان.» (همان: ۹۱۹) شاید تعذری که شیخ بدان اشارت کرده، بدین روی بوده‌است که مبادا استقبال

برادران جوینی سبب سوء برداشت اباقا و احياناً پیامدهای پیش‌بینی نشده گردد. «بعد از چند روز که ایشان به انواع با خدمتش بگفتند و شیخ قبول نمی‌کرد و گفت این از من دفع کنید و عذری بگویید.» (همان: ۹۲۰)

شیخ سرانجام پس از پافشاری فراوان جوینی‌ها، از سر بی‌میلی و صرفاً برای این که مبادا آتش خشم سلطان دامن‌گیر او و یا دو یار دیرینه شود پذیرای این دیدار می‌شود. «ایشان گفتند البته شیخ از بهر دل ما یک دمی تشریف فرماید و بعد از آن حاکم است. شیخ گفت از بهر خاطر ایشان برفتم و به صحبت پادشاه رسیدم.» (همان: ۹۲۰)

از آغاز این تقریر، هر جا سخن از اباقا به میان آمده است، تنها به لفظ پادشاه یا پادشاه روی زمین از وی یاد شده است و هیچ‌گونه لفظ و لقبی ستایش‌گونه که نشانگر علاقهٔ سعدی به خان مغول باشد در میان نیست.

شاید بتوان دلایل دلزدگی و بی‌میلی سعدی را در عوامل زیر جستجو کرد:

۱- علل و عوامل دینی؛

۲- رخدادهای سیاسی و اجتماعی.

بی‌گمان در هم تنیدگی این دو، به گونه‌ای است که به دشواری می‌توان سهم هر یک را در بستر تحولات اجتماعی و رفتار سیاسی حکام و نیز تأثیر آن بر افکار عمومی و صاحبان اندیشه بازجست. آمدن هلاکوخان، برادر منگوقاآن به ایران، ابتدا با تصرف قلاع الموت و فروپاشی اسماعیلیان آغاز گشت. «هلاکو دستور یافت که پیش از همه اسماعیلیه را قلع و قمع کرده، بنیاد قلاع‌شان را بر اندازد و سپس این وظیفه را با گوشمالی دادن اکراد و لرها به پایان برد.» (بویل، ۱۳۷۹: ۳۲۱)

دامنه فتوحات هلاکو، ایران، عراق، شام و آسیای صغیر را در بر گرفت و آشفتگی سیاسی، دینی و مذهبی روز افزون گشت؛ تا جایی که بعضاً حکام و والیان سرزمین‌های اسلامی، برای دفع دیگری، دست یاری به سوی مغولان دراز می‌کردند. این رفتار که شوربختانه نموده‌ها و نمونه‌های فراوانی داشت، فرصت مغتنمی برای مغولان فراهم می‌کرد که با کمک هر یک از آن‌ها دیگری را از پای در آورند. «مغول که کاملاً به این اوضاع و احوال آشنایی داشتند، در صدد بر آمدند که اسماعیلیه و بنی‌عباس را از میان بردارند و آخرین ممالک اسلامی قسمت غربی آسیا را نیز تسخیر کنند.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۱۷۰-۱۷۱)<sup>۲</sup>

هر چند در توصیه‌های آغازین چنگیز انتقامجویی دینی جایی نداشت و به قول جوینی



«چون متقلد به هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود، از تعصب و رجحان ملتی بر ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی مجتنب بوده است...» (جوینی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۰۲)

اما پس از چنگیز، به‌ویژه در عصر ایلخانان، قضایا به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد. عوامل گوناگونی از جمله گرایش دینی همسران ایلخانان و سرداران سپاه و تسویه حساب‌های کهنه دهه‌ها و حتی قرن‌ها پیش مسیحیان علیه مسلمانان و دخالت کاهنان و روحانیان بودایی، توسعه‌طلبی مغولان را با انگیزه‌های دینی توأم ساخت. از قضا این عامل از لحظه حرکت هلاکو بیش از پیش خود را نشان داد. «هلاکو خواتین و سریتان بسیار داشته... خاتون بزرگ او دوقوزخاتون از استخوان کرایت دختر ایقو پسر اونک خان ... و جهت آن که اقوام کرایت در اصل عیسوی‌اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه در عهد او قوی حال شدند و هلاکو مراعات خاطر او را تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی تا غایت که در تمامت ممالک کلیساها محدث ساخته و بر در آوردی دوقوزخاتون همواره کلیسا زده بودی و ناقوس زدندی ...» (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۶۳) و از توصیه‌های مؤکد منگوقاآن هنگام گسیل هلاکو به سمت ایران این بود که «در عموم قضایا با دوقوزخاتون مشورت و کینکاج کن.» (همان: ۹۷۷)<sup>۲</sup>

گفتنی است که قوم کرائیت و دیگر مردمان آن سرزمین، ایمان مسیحی خود را از مسیحیان نسطوری و دیگر گروه‌های تبشیری داشتند که از روزگار ساسانیان بدان‌جا پای نهاده‌بودند. «حدوداً تا پیش از سده پنجم میلادی، هیأت‌های تبشیری کلیسای ایران در میان هفتالیان (یا هون‌های سفید از قبایل چینی که از قرن پنجم میلادی در ماوراءالنهر سکنی گزیدند و حدود ۱۳۰ سال به ایران تاختند) و در میان ترک‌های ساکن در کناره رود جیحون فعالیت داشته‌اند. اما ظاهراً پیشرفت چندانی نداشته‌اند.

درباره حضور چشمگیر مسیحیت در آسیای مرکزی، نخستین گزارش موثق تاریخی قابل قبول، مربوط است به سفر قباد اول (حکومت: ۴۸۸-۵۳۱ م) به ترکستان. وی در سال ۴۹۸ برای جنگ با جاماسب (حکومت: ۴۸۵-۴۹۶ م) همراه خود بطرک آگاسیوس، چهار کشیش و چند مسیحی را به ترکستان برد. آن‌ها در تبشیر موفقیتی عظیم به دست آوردند و ترکان بسیاری مسیحی شدند... عمده رواج مسیحیت در سرزمین‌های ماوراءالنهر به سبب حضور طیبیان و کاتبان و تاجران مسیحی بوده است.» (هوشنگی، ۱۳۸۹: صص ۱۴۵-۱۴۴)

### نقش سیاسی، فرهنگی و نظامی مسیحیان در هجوم ایلخان مغول

هلاکوخان، که از سوی برادر خود منگوقاآن مأمور توسعه قلمرو و ادامه تصرفات در ایران و نواحی غرب آسیا می‌شود، در شرایطی این حرکت را آغاز می‌کند که «با روی کار آمدن منگوقاآن رونق مسیحیت در سراسر قلمرو امپراتوری مشاهده می‌شود. رفت و آمدهای هیأت‌های مذهبی- سیاسی و کاروان‌های بازرگانی، افزوده شدن پیروان جدید در شهرها و روستاها، برپایی صومعه‌ها و کلیساها در نقاط گوناگون و هرچه باشکوه‌تر شدن تشریفات مراسم دین مسیح و علنی گردیدن آن نمایانگر این رونق و نفوذ است.

مادر قاآن جدید سرقویتی بیگی که در سیاست دوران خود ایفاگر نقش اساسی بوده است، همچنین یکی از همسران سوگلی و چند تن دیگر از همسران خان، یکی از پسران و چند تن از دختران وی و اریق بوکا، یکی از برادرانش، بلقای، وزیر بزرگ و بانفوذ و همچنین مربی فرزند ارشد قاآن، همگی مسیحی بوده‌اند...» (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۸۷).

رنه گروسه، با اظهار شادی و شغفی جانبدارانه، درباره نفوذ مسیحیان در دستگاه مغولان به‌ویژه در روزگار منگوقاآن و هلاکو گوید: «در نظر نستوریان و یعقوبیان و آرامنه، این مغولان مخوف مانند منتقمی بودند که پروردگار فرستاده تا انتقام مسیحیت را از مسلمین بستاند و خدا خواسته است که از اعماق صحاری گوبی این مغولان بیایند و داد مسیحیت را از مسلمین بگیرند.» (رنه گروسه، ۱۳۷۹: ۵۸۲)

از نظر نظامی نیز حضور مسیحیان در سپاه هلاکو چشمگیر بوده است. «در لشکرکشی‌های هلاکو به ایران و عراق عرب، عمده نیروها از مسیحیان تشکیل می‌شد. فرمانده کل قوا و تعداد کثیری از سپاهیان مغولی گسیل شده به جانب ایران مسیحی بودند.» (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۷۸)

روندی که از سوی منگوقاآن و هلاکو در بها دادن به مسیحیان و بوداییان آغاز گشته بود، به‌دست اباقاخان پی‌گیری شد.

منوچهر مرتضوی در کتاب *مسائل عصر ایلخانان* در فهرست کوتاهی که به معرفی افراد سلسله ایلخانان و گرایش دینی آنان می‌پردازد، گوید: ۱- هلاکو خان بن تولوی بن چنگیزخان ۶۶۳- (یا ۶۵۳) ۶۵۱ (بودایی، هواخواه مسیحیان). ۲- اباقاخان بن هلاکو خان (۶۸۰-۶۶۳) (بودایی، هواخواه و متحد مسیحیان)... (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۱۶-۱۵).

البته گرایش اباقاخان به بودائیان یا مسیحیان و یا حتی مسلمانان در گذر زمان دستخوش فراز و فرودهایی بوده است که بدان اشاره خواهد شد. «ایلخان جدید [اباقا] به تعبیر امروزی

سیاست درهای باز را در برابر غرب اعمال می‌داشت. روز به روز تعداد کلیساهای و دیرها در سراسر ایران به‌خصوص آذربایجان که در این دوره قلب حکومت محسوب می‌گردید و همچنین بر تعداد پیروان دین مسیح با پشتکار مُبلغانی که در گوشه و کنار به تبلیغ مشغول بودند، افزوده می‌شد ...

اباقای بودایی مذهب مسیحی‌گرا که مورد نفرت و خشم مسلمانان بود، چاره‌ای جز این نمی‌دید که از این نیروی کارساز برای اداره مملکت و سیاست توسعه‌طلبی در خارج از مرزها استفاده کند. اباقا نیز چون پدر در محاصره بستگان و یاران مسیحی قرار داشت. «(بیانی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۹۰۴)

مبادلات سیاسی به‌ویژه در غرب آسیا و پیشروی‌های مغولان پس از فتح بغداد و سقوط خلافت عباسی، رابطه تنگاتنگی با جهان مسیحیت و روابط صلیبیون داشت. هرچند حضور و نفوذ مسیحیان در دستگاه ایلخانان نمی‌توانست تعامل با دولت‌های اروپایی و امپراتوری روم شرقی را چندان تسهیل کند، اما گرایش بودایی خانان باعث می‌شد که عرصه رقابتی بین عناصر مغولی، شمنی، بودایی، مسیحی و کارگزاران مسلمان درون هیأت حاکمه مغولان درگیرد و هر کدام برای پیشبرد اهداف خویش درصدد جلب نظر خان و یا زنان صاحب نفوذ ایشان برآیند. «پس از آن که ایران و چین تقریباً همزمان و به‌طور کامل توسط دو برادر بودایی مذهب [هلاکو و قوبیلای] خاندان چنگیزی فتح شد ... و بوداییان چینی و تبتی زمام امور را در دست گرفتند، بودایی‌گری بیش از هر دوره دیگر قدرت یافت و به اوج اعتلای خود رسید...

در اندک زمانی سیل کارگزاران، مشاوران و رهبانان بودایی از چین، تبت، سرزمین ایغور و حتی هند به ایران سرازیر شد.» (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۷۴-۳۷۷)<sup>۴</sup>

گفتنی است که از سده‌های نخستین میلادی مسیحیت و بودایی‌گری از غرب و شرق وارد ایران شد. مسیحیت از مرزهای غربی (نفیسی، ۱۳۸۳: ۱۵) و بودایی‌گری از مرزهای شرقی. (الیاده، ۱۳۹۸، ج ۲: ۲۳۵) اما هیچ‌کدام نتوانست دلربای همگان گردد و به دلایل گوناگون به عنوان اقلیتی کم‌رُمق در ایران ماندند. با این‌که بودائی «تا قرن سوم هجری (دهم میلادی) کما بیش انتشار داشته و حتی تا حدود سواحل مدیترانه پیش رفته‌است» (حکمت، ۱۳۳۹: ۱۰۷-۱۰۶)، اما ماندگاری آن به مرزهای شرقی، به‌ویژه شرق خراسان، ماوراءالنهر و بلخ محدود ماند. «راهبان بودایی را در خراسان و ماوراءالنهر شمن می‌گفته‌اند.» (همان: ۱۰۷)

اکنون که نوبت به ایلخانان رسیده‌بود، حمایت و پشتیبانی از دین‌هایی که در جامعه ایرانی چندان ریشه‌ای نداشت و از دیرباز با اقبال عمومی روبرو نگشته‌بود، در این ایام نیز نمی‌توانست مقبول واقع شود. به‌ویژه آن‌که پشتیبان آن‌ها ایلخان ستمگر بود.

نمود دیگر نفرت مسلمانان از اباقا، به دلیل تلاش و کوشش روزافزون وی برای براندازی پادشاهان مصر و شام پس از سقوط خلافت بغداد بوده است: «اباقاخان در تمام مدت سلطنت خود از طرفی سعی کرد که به یاری پاپ و سلاطین مسیحی اروپا، اسلام را براندازد و پادشاهان مسلمان مصر و شام را که سد راه پیشرفت صلیبیون عیسوی و سرداران مغول بودند از آن نواحی براند.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۰۴)

### رفتار مغولان در فارس و ناخشنودی سعدی

وقتی که مغولان در روزگار اکتای قآن به سیستان، کرمان و یزد سرازیر شدند، اتابک ابوبکر سعد سلغری صلاح در آن دید که برای پذیرش ایلی و خراج‌گزاری مغولان پا پیش نهد و از یورش آنان به فارس پیشگیری نماید. این اقدام که مورد ستایش دانشوران و دورانیشان از جمله سعدی واقع شد، توانست تا پایان حکومت وی امنیت و آرامشی بر فارس حاکم کند.<sup>۵</sup>

سکندر به دیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج تنگ  
تو را سد یاجوج کفر از زر است نه رویین چو دیوار اسکندر است  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۳۹)

این وضعیت، یعنی خراج‌گزاری مغولان، بیش و کم تا سال درگذشت اتابک ابوبکر سعد (۶۵۸ ق.) استمرار یافت. در این مدت، یکی از شحنگان مغول به عنوان باسقاق، ناظر امور مالی و ارسال خراج به دربار خان بود و در حکمرانی سلغریان و زندگی مردم چندان دخالتی نداشت. از این زمان به بعد، به دلیل ناتوانی جانشینان ابوبکر و نگرانی هلاکوخان از شورش احتمالی و یا نرسیدن خراج سالیانه، اندک اندک شحنگان به دخالت در امور سیاسی و نظامی این دیار پرداختند. آخرین بازمانده سلغوریان، ابش خاتون بود که حکمرانی وی از سال ۶۶۲ تا سال ۶۸۲ به طول انجامید. «مدت فرمانروایی او را بیست و گاهی ۲۲ نوشته‌اند.» (خیراندیش، ۱۳۹۴: ۱۰۹)

«در دوره ۱۷ ساله ایلخانی اباقا شورشی در فارس پدید نیامد. اما عمال دیوانی مداخلات بسیار در امور سیاسی و نظامی کردند. این مداخلات که به صورت کشمکش میان دیوانسالاران در فارس خودنمایی می‌کرد، موجب اختلال در امور شد.» (همان: ۱۱۰-۱۰۹)

در روزگار اتابک ابوبکر، امور مالی فارس توسط کارگزاران وی اداره می‌شد و مغولان در چند و چون مالیات دخالتی نداشتند و حتی از نظر مکان، در جایی دور از شهر شیراز اسکان یافته بودند. اما پس از وی به‌ویژه در زمان ابش خاتون، هم‌زمان با روزگار اباقاخان، دو دستگاه دیوانی

شکل گرفته بود. این امر موجب سردرگمی مردم و اجحاف و تحمیل مالیات‌های متفاوت بر آنان گشت. «[ابش خاتون] برای اداره امور، یکی از وابستگان خاندان سلغوری به نام کلجه را نایب خویش ساخت. کلجه در اصل ریاست دیوان اتابکان را داشت. این بدان معنا بود که تنها بخشی از امور مالی فارس تعلق به خاندان سلغوری داشته است. زیرا یک دیوان دیگر که بدان «دیوان بزرگ» می‌گفتند نیز به وجود آمده بود که تعلق به دولت مغول داشت.» (همان: ۱۱۳)

وجود دو دستگاه مالیات‌گیری و طبعاً رفتار دوگانهٔ مأموران و بی‌رسمی‌های آنان، برای روشن ضمیری چون سعدی که پناه درویشان بود بسیار تلخ و ناگوار می‌آمد.<sup>۶</sup>

«دولت ایلخان مغول که درگیر جنگ‌های مختلف بود می‌بایست مخارج لشکرها را که مرکب از ایلات مغول بود، تأمین می‌کرد. به همین دلیل فارس را فقط به عنوان یک منبع درآمد می‌نگریست.» (خیراندیش، ۱۳۹۴: ۱۲۱)

### بدرفتاری شحنگان مغول با علما و صاحب‌منصبان فارس

دیگر از عواملی که ناخشنودی و خشم سعدی را از اباقا و مأموران وی برمی‌انگیخت، کج‌رفتاری شحنگان با علما و صاحب‌منصبان محلی بود. «در سال ۶۶۷ هجری اباقاخان، انکیانو از امرای مغول را به شیراز فرستاد. از اولین اقدامات انکیانو دستگیری و قتل کلجه، نایب دیوان اتابکی بود. ابش خاتون و جمعی دیگر به اقدام او اعتراض کردند... طی چند سالی که انکیانو در فارس بود، همواره با همین روش حکومت کرد. او نه تنها در امور مالی و انتظامی فارس با شدت عمل می‌نمود، بلکه با علمای دین نیز وارد بحث و مناظره می‌شد. در نتیجه عده‌ای از عمال حکومتی از او به ستوه آمدند و از شیراز گریختند.» (همان: ۱۱۴)

افزون بر شیوهٔ مالیات‌گیری انکیانو که باری بر گردۀ مردم ستم دیده و جنگ زده بود؛ دعوت وی از ابن بزغش، از عرفای بنام فارس، برای مناظره در مسائل دینی بود که واکنش همگان از جمله سعدی را برانگیخت. ابن بزغش به قول زرکوب شیرازی: «الحق که در آن عهد به وجود مبارکش محروسه شیراز قبه الاسلام و مدینه الآداب بود. مسترشدان و طالبان به حسن ارشاد و کمال تحقیق و تکمیل او مستظهر و مسترشد می‌بودند.» (شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۷۶) نویسندهٔ کتاب فارسیان در برابر مغولان گوید: «سعدی شیرازی شاعر و صوفی معروف قرن هفتم، از معتقدان ابن بزغش بوده است.» (خیراندیش، ۱۳۹۴: ۱۱۵)

هر چند نویسنده محترم برای ارادت سعدی به ابن بزغش سندی نیاورده است، اما از روی قرائن می توان پنداشت که سعدی به ابن بزغش به دیده احترام می نگریسته و خود را مرید او می دانسته است. زرکوب شیرازی در بیان احوال بزغش گوید: «شیخ شیوخ عصر و امام ائمه دهر بوده، در طریق سخن گزاری و تحقیق معارف و شیوه درس کتاب عوارف در عهد خود نظیر نداشت.» (زرکوب، ۱۳۹۰: ۱۷۵)

و در ادامه گوید که نجیب الدین علی بن بزغش، نزد شهاب الدین عمر سهروردی رفت و شهاب الدین «او را به منصب ارشاد و تکمیل اختصاص داد و حواله به سلاک و طالبان شیراز کرد و کتاب عوارف المعارف که از منشآت حضرت اوست، با خرقة تصوف و مسانید و اجازت مصحوب او گردانید و باز به شیراز فرستاد.» (همان: ۱۷۶)

از آنجا که سعدی از ارادتمندان شهاب الدین سهروردی بوده است و در بوستان از سر اخلاص و لطف او را مرشد خود دانسته و گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب      دو اندرز فرمود بر روی آب  
یکی آن که در خلق بدبین مباش      دگر آنکه در نفس خودبین مباش  
(سعدی، ۱۳۵۶: ۱۷۰)

بنابراین نجیب الدین بزغش نیز که پرورده مکتب شهاب الدین بوده و از دست وی خرقة گرفته است، می تواند مورد احترام و علاقه سعدی بوده باشد و طبعاً آزار چنین کسی هرگز خوشایند سعدی نبوده است. با این که سال های حضور هلاکو و فرزندش اباق خان در ایران، همزمان با ایام پختگی و کمال فکری و شعری سعدی است، اما هیچ گاه در ستایش وی لب به سخن نگشوده و قیمتی در لفظ دری را در پای خوکان نریخته است و در برخورد با امیر انکیانو نیز که بین سال های ۶۶۷ تا ۶۷۰ هجری شحنة فارس بوده است، در قالب قصائدی به ظاهر مدح، تیز زبانی و حق گوئی را به اوج رسانده و پیامد ناگوار جور و ستم را به وی گوشزد نموده است.

منجنیق آه مظلومان به صبح      سخت گیرد ظالمان را در حصار  
... دیو با مردم نیامیزد مترس      بل بترس از مردمان دیو سار  
هر که دد یا مردم بد پرورد      دیر و زود از جان بر آرنش دمار  
با بدان چندان که نیکویی کنی      قتل مار افسا نباشد جز به مار  
ای که داری چشم عقل و گوش هوش      پند من در گوش کن چون گوشوار  
نشکند عهد من آلا سنگدل      نشنود قول من آلا بختیار

حق نباید گفتن آلا آشکار  
از ختا باکش نباشد وز تثار  
(سعدی، ۱۳۶۳: ۷۲۵)

سعدیا چندان که می‌دانی بگویی  
هرکه را خوف و طمع در کار نیست

یا در قصیده‌ای دیگر گوید:

که پیشش مدح گویند از قفا ذم  
ندانم بشنود نوئین اعظم؟  
الا گر هوشمندی بشنو از عم  
(همان: ۷۳۲)

حرامش باد ملک پادشاهی  
سخن شیرین بود پیر کهن را  
چنین پند از پدر نشنوده باشی

و نیز در قصیده‌ای با مطلع صریح و بی‌پرده زیر:

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی  
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی  
(همان: ۷۵۵)

سرانجام کار پند و نصیحت دلیرانه را به جایی می‌رساند که می‌گوید:

بی‌جهد از آینه نبرد زنگ صیقلی  
حق نیست این چه گفتیم؟ اگر هست گو بلی  
دانی که بی‌ستاره نرفته ست جدولی  
شاید گر این سخن بنویسی به هیکلی  
این است تربیت که پریشان مکن دلی  
بعد از تو شرمسار نباشم به محفلی  
(همان: ۷۵۶)

گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی  
حق گوی را زبان ملامت بود دراز  
تو راست باش تا دگران راستی کنند  
خاص از برای وسوسه دیو نفس را  
جز نیکبخت پند خردمند نشنود  
تا هرچه گفته باشمت از خیر در حضور

### مزد چوپانی و جزیت مسلمانی

گفته شد که شیخ در پی اصرار برادران جوینی به دیدار اباقاخان تن داد: «شیخ گفت: از بهر خاطر ایشان برفتم و به صحبت پادشاه رسیدم. در وقت باز گردیدن، پادشاه فرمود که مرا پندی ده! گفتم: از دنیا به آخرت چیزی نمی‌توان برد مگر ثواب و عقاب! اکنون تو مخیری. اباقا فرمود: این معنی به شعر تقریر فرمای. شیخ در حال این قطعه در عدل و انصاف بفرمود.

شهی که حفظ رعیت نگاه می‌دارد<sup>۷</sup> حلال باد خراجش که مزد چوپانی است

وگر نه راعی خلق است زهر مارش باد که هرچه می خورد او جزیت مسلمانی است  
اباقا بگریست و چند نوبت فرمود که من راعی ام یا نه؟ شیخ جواب می فرمود: اگر راعی ای  
بیت اول تو را کفایت و الا بیت آخر، تمام.

فی الجملة شیخ فرمود در وقت باز گردیدن این چند بیت بر او خواندم.

پادشاه سایه خدا باشد سایه با ذات آشنا باشد  
نشود نفس عامه قابل خیر گرنه شمشیر پادشا باشد  
هر صلاحی که در جهان باشد اثر عدل پادشا باشد  
ملکوت او صلاح نپذیرد گر همه رای او خطا باشد»

(همان: ۹۲۰)

واژه های رعیت، راعی، چوپان، جزیت مسلمانی و مزد چوپانی، افزون بر بیان طنزآلود شیخ  
در رفتار سیاسی پیشینیان جایگاهی ویژه دارد. در حکومت های پیشین که قدرت در یک شخص  
متمکز بود و تقسیم قوا به مفهوم امروزی چندان شناخته نبود، کوشش صاحبان ذوق و اندیشه  
بر آن بود که در زبان پند و طنز فاصله رأس هرم قدرت را با قاعده آن یعنی توده مردم کاهش  
دهند و با حذف واسطه های میانی که در نهج البلاغه به عنوان «حجاب» و «احتجاب» از آن ها  
یاد شده فرصت دیدن و شنیدن درد و رنج و ناله مردم را برای پادشاه بیش از پیش فراهم نمایند.  
«وَ أَحْفِضُ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ»: و در برابر رعیت فروتن  
باش و آنان را با گشاده رویی و نرم خوئی بپذیر. (نهج البلاغه، نامه ۴۶: ۳۲۰) و در بیانی دیگر  
برای رفع موانع دیدار رعیت با والی گوید: «وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تَطْوَلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رِعْيَتِكَ، فَإِنَّ  
اخْتِجَابَ الْأَوْلَادِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيْقِ، وَقَلَّةُ عِلْمِ بِالْأُمُورِ» و پس از این همه، فراوان خود را  
از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه ای است از تنگ خوئی و  
کم اطلاعی در کارها. (همان: ۳۳۷)

در این باره، نجم الدین رازی با اشاره به آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى  
وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (نحل/۹۰) وظایف پادشاه را در زمینه داد و دهش و  
رسیدگی به خویشاوندان و نیز پرهیز و پیشگیری از فحشا و منکر و بی داد، در سه حالت می بیند:  
«بدان که پادشاه را سه حالت است: اول حالت نفس با خویش، دوم حالت با رعایا، سیم حالت او  
با خدای خویش.» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۹: ۴۳۲) در این نوشتار کوتاه فرصت پرداختن به  
جزئیات این تقسیم بندی نیست. تنها به دو مورد بسنده می شود:



۱- ایتاء ذی القربی: «و ایتاء ذی القربی حق گزارى عموم رعایاست. چه رعیت پادشاه را به مثبت قرابت‌اند، بلکه به جای اهل و عیال‌اند ... هر انعام و احسان و انصاف و معدلت و ایادی و مکرمت و مدارا و مواسا و سیاست و حراست که پادشاه فرماید از صلۀ رحم و مروت و سلطنت است و اوتاد ثبات و دوام مملکت.» (همان: ۴۳۶)

و نیز گوید: «دیگر پادشاه چون شبان است و رعیت چون رمه بر شبان واجب است که رمه را از گرگ نگه دارد و در دفع شر او کوشد و اگر در رمه بعضی قوچ با قرن باشند و بعضی میش و بی قرن، صاحب قرن خواهد که بر بی قرن حیفی کند و تعدی نماید، آفت او زایل کند ... و هم‌چنین قوچ صاحب قرن ظالمان قوی دست‌اند از امرا و اجناد و اصحاب دیوان و ارباب مناصب و نواب و گماشتگان حضرت و عمال و رؤسا و قضات و رنود و اوباش و ... رعایا را به کلی به این‌ها باز نیاید گذاشت.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۹: ۴۳۸)

۲- و در تفسیر «وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» ابتدا مصادیق فحشاء و منکر و بغی را که ممکن است گریبان‌گیر پادشاه و دربار شود بر می‌شمرد و زیان حضور و نفوذ افراد تبه‌کار را کم از فساد شخص سلطان نمی‌بیند: «و اما فحشا و منکر و بغی پادشاه با رعیت آن است که در میان ایشان به فسق و فجور زندگانی کند و ایشان را بر فساد دارد ... و در عهد او اهل فساد قوت گیرند ... و عوانان و مردم فرومایه و بی اصل و غماز و نمام و مفسد و ظالم و غاشم و محتال در حضرت پادشاه بر کار شوند ...» (همان: ۴۳۹)

نجم‌الدین پس از برشمردن فهرستی دراز دامن از مفاسد گونه‌گون این جماعت اشاره می‌کند که اینان «ارباب حوائج را از درگاه دور دارند و احوال ایشان عرضه ندارند و خیرات و مبرات و صلوات و صدقات پادشاه را از مستحقان بریده گردانند.» (همان: ۴۴۰)

افزون بر دو بیت مورد بحث، در بوستان نیز به ابیاتی بر می‌خوریم که سعدی با تکیه بر نقش «رعیت»، ماندگاری و پایداری حکومت را در گرو پاسداشت حقوق آنان برمی‌شمرد:

رعیت نشاید به بی‌داد کشت      که مر سلطنت را پنهاند و پشت  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۳)

و یا:

رعیت چو بیخند و سلطان درخت      درخت ای پسر باشد از بیخ سخت  
(همان: ۴۲)

و نیز:

رعیت درخت است اگر پروری      به کام دل دوستان برخورداری  
 به بی رحمی از بیخ و بارش مکن      که نادان کند حیف بر خویشان  
 (همان: ۵۲)

### جزیه

مستند قرآنی جزیه آیه ۲۹ سوره توبه است: «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»

در این جا به آراء و دیدگاه‌های تنی چند از مفسرین و صاحب نظران می‌پردازیم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب «الأحكام السلطانية و الولايات الدينية» که با عنوان «آیین حکمرانی» به فارسی برگردانده شده‌است، دربارهٔ پرداخت کنندگان خراج و جزیه برخورداری دوگانه دارد. از یک سو محکومین حکم جزیه را مشرکین می‌داند و می‌گوید: «جزیه و خراج حقوقی هستند که خداوند از مشرکان به مسلمانان رسانده‌است. این حقوق در سه نکته با یکدیگر همسانی و در سه ویژگی با هم تفاوت دارند ... تفاوت‌های جزیه و خراج در سه ویژگی است. نخست این که جزیه حکمی منصوص، ولی خراج حکمی استنباط شده به اجتهاد است ... سوم این که جزیه در حالتی که کفر هم‌چنان استمرار داشته‌باشد ستانده می‌شود و با اسلام آوردن از شخص برداشته می‌شود. (صابری، ۱۳۸۳: ۲۹۳) اما در ادامه پس از تفسیر و تبیین آیهٔ یادشده (یعنی آیهٔ ۲۹ سوره توبه) سرانجام پرداخت‌کنندهٔ جزیه را از مشرک به اهل کتاب تغییر می‌دهد و می‌گوید: «به هر روی بر زمامدار مسلمانان واجب است جزیه را بر هر یک از افراد اهل کتاب که به ذمه در می‌آیند وضع کند تا به ازای آن در دارالاسلام باقی گذارده شوند ...» (همان: ۲۹۵)

قاضی بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل و اسرار التأویل» گوید: «و مفهوم الآیه يقتضی تخصیص الجزیه بأهل الکتاب و يؤیّده أن عمر رضی الله تعالی عنه لم یکن يأخذ الجزیه من المجوس حتی شهد عنده عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه أنه صلی الله علیه و سلّم أخذها من مجوس هجر و أنه قال: سنوا بهم سنه اهل الکتاب.» (بیضاوی، بی‌تا، ج ۳: ۷۸)

«مفهوم آیه اقتضا می‌کند که جزیه ویژهٔ اهل کتاب باشد و چیزی که آن را تأیید می‌کند این که عمر، خدای از او خشنود باد، از مجوسیان جزیه نمی‌گرفت تا این که عبدالرحمن بن عوف

حاضر شد و نزد وی شهادت داد که پیامبر (ص) از مجوس هَجْر (بحرین) جزیه گرفت. عمر نیز فرمان داد که با مجوس نیز هم‌چون اهل کتاب رفتار کنند.»

مؤلف کتاب «دولت و حکومت در اسلام» دربارهٔ جزیه گوید: «ریشه‌های مسألهٔ جزیه که اهل ذمه می‌پرداختند، شدیداً پیچیده و ناشناخته است. برخی از فقها آن را جبران خلاصی از مرگ می‌پندارند و برخی دیگر آن را در ازای زندگی در سرزمین‌های اسلامی قرار می‌دهند.» (لمبتون، ۱۳۸۹: ۴۹۱)

صاحب تفسیر تسنیم دربارهٔ زمان نزول سورهٔ توبه گوید: «این سوره پس از فتح مکه در سال نهم هجرت و پیش از حجه الوداع نازل شده.» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳: ۱۸۸) درون‌مایهٔ آیهٔ ۲۹ که در تفسیر تسنیم به تفصیل مورد بررسی واقع شده، بیانگر نبرد با گروهی از اهل کتاب است که طبق نظر مفسر دارای سه شرط زیر هستند: «۱- لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر، ۲- لا یحرمون ما حرم الله و رسوله، ۳- و لا یدینون دین الحق» (همان، ج ۳۳: ۴۶۸) و در مورد پرداخت جزیه گوید: «با اهل کتاب باید پیکار کرد تا حکومت اسلامی را به رسمیت شناخته و جزیه بدهند نه این که مسلمان گردند. غایت، اعطای جزیه و پذیرش حکومت و مقررات اسلامی است «حَتَّىٰ یُعْطُوا الْجِزِیَةَ» ولی با ایمان آوردن و مسلمان شدن برادر مسلمانان می‌گردند: «فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِی الدِّینِ» (همان، ج ۳۳: ۴۷۶).

بنابراین با توجه به آراء دانشمندان شیعه و سنی، پرداخت جزیه تنها شامل آن دسته از اهل کتاب می‌شد که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کردند و چنان‌چه مسلمان می‌شدند، از پرداخت جزیه معاف می‌گشتند و حکم دیگر مسلمین بر آنان جاری می‌شد. پیداست که هیچ‌آیه یا حدیثی گرفتن جزیه از مسلمانان اعم از تازه مسلمان و یا مسلمانان پیشین را روا نمی‌داشته‌است.

### جزیت مسلمانی

پرسش این جاست که به رغم منابع گوناگون تفسیری و تاریخی که جزیه را ویژهٔ اهل کتاب دانسته‌اند، چرا باز سعدی از جزیت مسلمانی سخن گفته است؟

با نگاهی به منابع تاریخی می‌توان دریافت که سپاه مسلمین در رویارویی با اهل کتاب که تمایلی به اسلام آوردن نداشتند، آن‌ها را وادار به پرداخت جزیه می‌کردند. گفتنی است که مالیات سرانه پیش از اسلام نیز چه از سوی امپراتوری روم و چه امیران ساسانی از مردم گرفته می‌شد؛

با این تفاوت که «جزیه در امپراتوری ساسانی ارتباطی به مذهب نداشت. لیکن باجی بود که طبقه بالا از طبقه پایین اجتماع می‌گرفت. طبقات ممتاز، اشراف و روحانیون و جنگاوران از پرداخت آن معاف بودند.» (دنت، ۱۳۵۸: ۱۹)

شاید داوری درباره شیوه‌های وصول جزیه در اسلام به دلیل تفاوت رویه‌ها در مناطق گوناگون چندان آسان نباشد. «در تمام منابع اسلامی صریحاً منعکس است که عرب‌ها در مصر و شام و عراق و خوزستان روش‌های مختلفی به کار بسته‌اند... ممکن نیست حتی یک فقیه یا مورخ اسلامی را یاد کرد که به طور قطع، موضوع وحدت روش در سرتاسر امپراتوری عرب را مطرح کرده‌باشد.» (همان: ۴۳)

چنان که گفته شد همه منابع اتفاق نظر دارند که هر که مسلمان می‌شد از پرداخت جزیه معاف می‌گشت و در زمینه پرداخت مالیات و خراج، همسو و همسان با دیگر مسلمین مشمول پرداخت خراج سالیانه اراضی می‌شد و به هر حال از پرداخت مالیات سرانه (جزیه) معاف می‌گشت.

اما در یک برهه تاریخی گویا نومسلمانان نیز مجبور به پرداخت جزیه گشتند. دانیل دنت، حجاج را آغازگر جزیه‌گیری از نومسلمانان می‌داند. وی ضمن این که مکرر می‌گوید: «قبول اسلام موجب معافیت از مالیات سرانه است» (دنت، ۱۳۵۸: ۷۱)<sup>۱</sup> ولی با تکیه بر منابع کهن تصریح می‌کند که نخستین کسی که از نومسلمان جزیه گرفت حجاج بن یوسف بود.» (همان: ۷۴)

حجاج (۷۵-۹۵/۶۹۴-۷۱۳ م) که از معروف‌ترین والیان عبدالملک بود، در مشرق خلافت برای بازگرداندن آرامش به دولت و مقابله با بحران مالی، نقش به‌سزایی داشت که آثار آن برای مدتی طولانی ادامه یافت.» (خزنده کاتبی، ۱۳۹۳: ۱۷۱)

چنان که از این عبارت پیداست، نقش دوگانه سیاسی و اقتصادی حجاج برای حکومت عبدالملک مروان، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.

نویسنده کتاب «خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری» با آوردن سه روایت از ابن عبدالحکم، طبری و جهشیاری گوید: «ظاهراً این سه روایت اذعان دارد به اینکه حجاج از تازه مسلمنان جزیه اخذ می‌کرد.» (خزنده کاتبی، ۱۳۹۳: ۱۷۶ تا ۱۷۷) اما در ادامه می‌کوشد که حجاج را از این اقدام ناپسند و غیرشرعی تبرئه کند و از جمله می‌گوید: «اما وضعیت حاکم در آن زمان که نشان دهنده نابسامانی اوضاع زراعی و رکود جباه خراج به سبب هجرت زارعین بود، حاکی از آن است که حجاج از ایشان جزیه نگرفته بلکه تنها خراج ستانده است. بنابراین واژه جزیه در روایات ابن عبدالحکم را نمی‌توان به مالیات سرانه تعبیر کرد؛ زیرا با

قرینه‌ای که دلالت بر این معنا کند مطابق نیست ... اما جهشیاری به وضوح اشاره دارد که حجاج از ایشان خراج گرفت... . در این جا تنها طبری است که در روایتی بدون اسناد، اشاره نموده به اینکه حجاج جزیه را به ذمیان نومسلمان پس داد. پذیرفتن این روایت به دلیل فقدان اسباب مثبت آن سخت و دشوار است.» (همان: ۱۷۶ تا ۱۷۸)

درباره نقد خزنه کاتبی نسبت به دیدگاه طبری، چند نکته شایان ذکر است: نخست آن که تحقیق ایشان چنان که در مقدمه آورده‌اند: «انتخاب حوزه جغرافیایی سواد، شام و جزیره به عنوان موضوع تحقیق به تفاوت میراث اداری ساسانی-بیزانسی برمی‌گردد.» (همان: ۴) بنابراین هرچند در بیان نظام اداری ساسانی، کل قلمرو این سلسله را تا پیش از سقوط توسط اعراب در نظر آورده‌است، اما در ذکر مصادیق و شواهد تنها به همان سه نقطه سواد، شام و جزیره بسنده کرده‌است و هیچ اشاره‌ای به ایران مرکزی، خراسان، ماوراءالنهر، سیستان و آسیای مرکزی ننموده‌است؛ در حالی که طبری براساس روند سال شمار، رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... کلیه قلمرو اسلامی در شرق و غرب را در نظر داشته‌است.

دوم این که رفتار سرکوبگرانه حجاج در عراق واکنشی به جنبش‌ها و حرکت‌های ضد اموی از سوی عبدالله بن زبیر، خوارج ازرقه و دیگر کسانی بود که از ضعف دولت مرکزی شام بهره جست‌ه بودند و حتی داعیه خلافت داشتند. در حالی در مشرق و ماوراءالنهر، کوشش‌ها در جهت گسترش قلمروهای تازه‌تر بود و به همین دلیل در این دو نقطه، دو رفتار متفاوت داشت. در عراق، روستائیان را که به شهر آمده بودند و بیم آن می‌رفت که به حرکت‌ها و جنبش‌های ضد اموی بپیوندند به روستاها برمی‌گرداند که هم بر رونق کشاورزی و شمار خراجگزاران بیفزاید و هم خطر پشتیبانی از مخالفین حکومت را فروکاهد.

سوم آن که خزنه کاتبی در جای دیگر کتاب خود با تکیه بر منابع گوناگون که در ادامه خواهیم آورد، تصریح می‌کند که اهل کتاب یا همان ذمیان دو نوع مالیات می‌پرداختند؛ یعنی خراج اراضی و جزیه سرانه. اما در نقد گزارش جهشیاری و ابن عبدالحکم مصری و طبری در تلاش است که این دو نوع مالیات را تنها به خراج که آن هم از اراضی گرفته می‌شد تقلیل دهد تا در پایان بتواند ثابت کند که اصلاً جزیه‌ای (مالیات سرانه) در کار نبوده‌است که حجاج به صورت غیرقانونی بر تازه مسلمانان تحمیل کرده‌باشد. هر چند که پذیرش روایت طبری را نیز به کلی مردود ندانسته بلکه سخت و دشوار پنداشته‌است.

«هشام بن عمار در روایتی از ولید بن مسلم آورده است که ابوعبیده با ساکنان بعلبک به پرداخت جزیه و تعیین خراج زمین‌هایشان مصالحه کرد ... ابوحفص دمشقی در روایت خود از سعید بن عبدالعزیز (و ۵۱۶۷ / ۷۸۳ م) نقل می‌کند که ابوعبیده با مردم حمص به همان شیوه بعلبک مصالحه کرد ... اهالی افامیه به پرداخت جزیه و خراج گردن نهادند ... اهالی فحل در مقابل پرداخت جزیه سرانه و خراج زمین، امان خواستند. ابوحفص دمشقی در روایت خود از مشایخ اهل علم نقل می‌کند عمرو بن عاص به اهالی سبسطیه و نابلس در ازای پرداخت جزیه سرانه و خراج زمین‌هایشان به آنان امان داد ...»

اهالی ایلیا از ابوعبیده به همان شیوه‌ای که با اهالی شهرهای شام در ازای پرداخت جزیه و خراج مصالحه شده بود امان و صلح خواستند ...» (همان: ۱۶۰-۱۵۹)

نویسنده سرانجام تأکید می‌کند که: «ملاحظه می‌شود که جزیه بر غیر مسلمان با نص قرآن یا با سنت پیامبر چنان که گذشت تعیین گردیده، چنان که در عهدنامه‌های صلح نیز آمده بود. اما در باب زمین، عمر بن خطاب بعد از مشاوره‌ها و مجادلات آن را فیء مسلمین به حساب آورد و در مقابل خراج آن را در دست صاحبش باقی گذارد لیکن با اسلام آوردن فرد، جزیه برداشته می‌شد، ولی خراج زمین باقی می‌ماند.» (همان: ۱۶۲)

بنابراین درباره اعتراض اهل کتاب نسبت به پرداخت خراج اراضی در حالی که دیگر مسلمین شهرها و بلاد مختلف به پرداخت همان نوع خراج ملزم بودند، چگونه ممکن است که افراد تازه مسلمان نسبت به خراجی که توسط حجاج بر آنان مقرر گشته بود معترض بوده باشند؟ مگر این که افزون بر خراج زمین‌ها، مبالغی دیگر به عنوان جزیه از آنان مطالبه کرده باشند که خشم آنان را برانگیخته باشد.

چنان که اشاره شد، یکی از اقدامات اصلاحی عمر بن عبدالعزیز ترمیم نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های دوره بیست ساله حجاج و برکناری عاملین وی بوده است. طبری درباره عزل جراح بن عبدالله والی ختلان که در تاجیکستان امروزی واقع بود، گوید: «جراح به عمر نامه نوشت و دو کس از عربان را فرستاد با یکی از وابستگان بنی ضبه به نام صالح بن طریق که مردی دین‌دار بود و کنیه ابوالصیدا داشت ... گوید دو مرد عرب سخن کردند و آن دیگری نشسته بود و عمر بدو گفت: مگر تو از جمله فرستادگان نیستی؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا سخن نمی‌کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! بیست هزار کس از وابستگان بی‌مقرری و روزی غزا می‌کنند. معادل آن‌ها از اهل ذمه هستند که مسلمان شده‌اند. اما جزیه از آن‌ها می‌گیرند. امیر ما مردی خشن

است که بر منبر ما می‌ایستد و می‌گوید: پا برهنه سوی شما آمده ام و اکنون تعصب قبیله دارم. به خدا یکی از قوم خویش را بیش از صد کس از دیگران دوست دارم... وی از جمله عمال حجاج بوده که ظلم و تعدی بسیار کرده.

عمر گفت: باید کسانی همانند تو جزو فرستادگان باشند. گوید: آن‌گاه عمر به جراح نوشت: بنگر هر که در قلمرو تو سوی قبله نماز می‌برد، جزیه از او بردار. گوید: چنان شد که کسان به مسلمانی رو آوردند. به جراح گفتند مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه‌دادن است. آن‌ها را امتحان کن که ختنه کرده‌اند یا نه؟ گوید: جراح این را برای عمر نوشت. عمر بدو نوشت که خدا محمد را به دعوتگری فرستاد نه ختنه‌گری. آن‌گاه عمر گفت: یکی مرد راستگوی را بیابید که درباره خراسان از او پرسش کنم. گفتند: چنین کسی را یافته‌ای، ابومجلز را بخواه. گوید عمر به جراح نوشت که بیا و ابومجلز را بیار ... « (طبری، ۱۳۷۵، ج نهم: ۳۹۶۰-۳۹۵۹)

در یک جمع‌بندی کلی، هر چند منابع گوناگون از جمله طبری، بلاذری<sup>۹</sup>، ابن اثیر<sup>۱۰</sup> و ... به رفتار خشن حجاج و جزیه گرفتن از مسلمانان اشاره کرده‌اند، اما با توجه به شهرت طبری و جایگاه رفیع تاریخ وی در میان کهن‌ترین منابع تاریخی، می‌توان پنداشت که سعدی در کاربرد ترکیب «جزیت مسلمانی» در شعر خود به گزارش وی نظر داشته‌است.

حجاج بین سال‌های ۷۵ تا ۹۵ هجری از سوی عبدالملک مروان، والی مشرق خلافت و سیستان و خراسان و... بود و با توجه به این که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ بر مسند خلافت تکیه‌زد و هنوز خاطره رفتارهای تند و خشن حجاج در گوشه و کنار عالم اسلامی در اذهان زنده بود، «در آغاز کارش توانست بقایای شاگردان حجاج و افراد مکتب او را از اداره کشور دور کند...» (طوقش، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۸۱)

اگر به کلیات سعدی مراجعه کنیم، دو تصویر متفاوت از سران بنی‌امیه در سروده‌های سعدی به چشم می‌خورد. از یک سو رفتار عمر بن عبدالعزیز در حکایت دیرآشنای بوستان:

یکی از بزرگان اهل تمیز      حکایت کند ز ابن عبدالعزیز  
که بودش نگینی در انگشتری      فرومانده در قیمتش جوهری  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۴)

و دیگر تصویری از حجاج بن یوسف ثقفی که در دو حکایت از بوستان به نظم آمده است:  
حکایت کنند از یکی نیکمرد      که اکرام حجاج یوسف نکرد

به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز      که نطعش بیانداز و خونش بریز  
(همان: ۶۳)

با این که فرزند آن پیرمرد حجاج را از بی‌دادگری برحذر داشت و یادآور شد که او محبوب مردم است و پشتیبان فراوان دارد:

پسر گفتش ای نامور شهریار      یکی دست از این مرد صوفی بدار  
که خلقی بدو روی دارند و پشت      نه رای است خلقی به یک بار کشت  
(همان: ۶۳)

اما حجاج نشنید و ناجوانمردانه پیکر پیرمرد را در خون کشید:

شنیدم که نشنید و خونش بریخت      ز فرمان داور که داند گریخت  
(همان: ۶۳)

در اینجا سعدی از زبان جهان‌دیده‌ای که پیرمرد را پس از قتل به خواب دیده است، گوید:  
بزرگی در آن فکرت آن شب بخفت      به خواب اندرش دید و پرسید و گفت  
دمی بیش بر من سیاست نراند      عقوبت بر او تا قیامت بماند  
(همان: ۶۳)

و در حکایت دیگر گوید:

کسی گفت حجاج خونخواره‌ای است      دلش همچو سنگ سیه پاره‌ای است  
نترسد همی ز آه و فریاد خلق      خدایا تو بستان از او داد خلق  
(همان: ۱۵۹)

پیداست که سعدی هر جا فرصتی دست داده، از سفاکی و ستمگری حجاج داد سخن داده است. از سوی دیگر، با این که زمامداری عمر ابن عبدالعزیز دولت مستعجل بود و دو سال و اندی (۹۹-۱۱۰ هـ) بیش نپایید، اما متون و منابع کهن و پژوهش‌های جدید، فهرستی از اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وی را برشمرده‌اند و از قضا بسیاری از اقدامات او در جهت اصلاح ستمگری و نامردمی‌های حجاج بن یوسف و دستیاران وی بوده است.<sup>۱۱</sup>

بنابراین جا دارد که سعدی با دیدن اباقاخان و مرور وحشی‌گری‌های مغول و فروپاشی دولت‌ها و حکومت‌های کهنسال ایرانی و غیرایرانی و کشتار بی‌شمار مردم ستمدیده در ضمیر خود، ناگاه حجاج بن یوسف ثقفی و ستمگری و جزیه‌ستانی بی دلیل او از تازه مسلمانان را پیش



چشم آورده باشد. به‌ویژه آن که می‌دید با یورش مغولان، به موازات نابودی مراکز اسلامی، به پشتوانه ایلخانان مغول، بودایی‌گری و بت‌پرستی روز به روز رونق می‌یابد و مسیحیت زخم خورده از جنگ‌های صلیبی جانی تازه می‌گیرد.

### نتیجه

تقریر دوم از تقریرات ثلاثه دیوان سعدی، گزارش «ملاقات شیخ با اباقا» است. این دیدار که پس از بازگشت شیخ از مکه در تبریز صورت گرفته‌است، نه به خواست و علاقه سعدی بلکه به اصرار برادران جوینی بوده‌است.

با این که در کارنامه شعری سعدی نمونه‌های زیادی از مدح و ستایش سلاطین و صاحب منصبان و وزرا دیده می‌شود و آن‌ها نیز بدو عنایت داشته‌اند و ارادت ورزیده‌اند، چرا سعدی برای دیدار با اباخان مغول که در آن روزگار از دروازه چین تا سواحل مدیترانه را زیر نگین داشته، بی‌میلی نشان می‌دهد؟

با جستجویی که در منابع تاریخی و ادبی صورت گرفت، به این نتیجه رسیدیم که ناخشنودی سعدی از خان مغول و بی‌میلی نسبت به دیدار وی، ریشه در رفتار سیاسی و عملکرد حکومتی او داشته‌است. اباقا از زمانی که بر اریکه قدرت تکیه زده، دست بودائیان و بت پرستان و مسیحیان را در جوامع اسلامی بازگذاشته و با تأسیس بت‌خانه و احداث کلیسا و ترویج مظاهر دینی آنان خشم مسلمین را برانگیخته‌بود.

از سوی دیگر حرص و طمع سیری‌ناپذیر مغولان و کارگزاران آن‌ها، هر روز مالیات تازه‌تری بر مردم ستم‌دیده و جنگ‌زده تحمیل می‌کرد و سعدی همواره این نابسامانی‌های افسارگسیخته را در سفر و حضر شاهد بود و فقر و درماندگی و بی‌پناهی مردم را با گوشت و پوست لمس می‌کرد.

دخالت‌های شحنگان مغول در فارس و به‌ویژه آزار علما و معتمدین محلی از دیگر عوامل رنج‌دیدگی و دل‌آزردگی شیخ از ایل خان مغول بود. هم‌چنین فروپاشی دولت‌های اسلامی در آسیا و خاورمیانه و رشد چشمگیر مظاهر بی‌دینی برای شاعر دین‌ورزی چون سعدی به شدت آزاردهنده و جانکاه بود.

بنابراین سعدی در دیدار خود با اباقا که آن را از سر اکراه پذیرفته بود، ناچار وی را به تازیانه سخن می‌نوازد و جایگاه او را در حد چوپانی که وظیفه اش نگهبانی از گله رعیت است فرومی‌کشد و بدین وسیله خشم و انزجار خود را از بیداد و ستم مغولان نشان می‌دهد.

دیگر رهاورد این نوشتار، گره‌گشایی از ترکیب طنزآمیز «جزیت مسلمانی» است که معلوم شد دست کم در روزگار بنی امیه و به فرمان حجاج بن یوسف رخ داده‌است.

### یادداشت‌ها

۱. ر.ک: ج. آ. بویل، ۱۳۷۹، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، صص ۳۳۴-۳۳۳ و نیز ر.ک: جورج لین، ۱۳۹۰، ایران در اوایل عهد ایلخانان، ص ۸۰.
۲. نیز ر.ک: مرتضوی، منوچهر. مسائل عصر ایلخانان. صص ۱۴۷-۱۴۶.
۳. نیز ر.ک: رنه، گروسه. امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، ص ۵۸۲.
۴. نیز ر.ک: رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ج ۲: ۱۱۱۴ و نیز ر.ک: رنه گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ۵۹۹.
۵. ر.ک: خیراندیش، عبدالرسول، ۱۳۹۴، فارسبان در برابر مغولان، ص ۸۰.
۶. نمونه آن را می‌توان در «حکایت شمس‌الدین تازی‌کو و رفتار وی با برادر سعدی و نامه‌نگاری شیخ به شمس‌الدین» در کلیات سعدی ص ۹۲۱ بازجست.
۷. در چاپ دیگر کلیات سعدی به تصحیح فصیح الملک شوریده ص ۲۹ آمده‌است: «شهی که پاس رعیت نگاه می‌دارد». سعدی، ۱۳۸۸، کلیات دیوان، انتشارات ادیب مصطفوی، شیراز.
۸. نیز ر.ک: همان، ص ۷۰ و ۷۴.
۹. ر.ک: بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ص ۵۹۴.
۱۰. ابن اثیر، عز الدین، تاریخ کامل، جلد ۷، ص ۲۸۷۶.
۱۱. طبری و نیز ر.ک: دینوری، امامت و سیاست، ۱۳۸۴ ص ۳۳۵-۳۳۴ و جعفریان، تاریخ خلفا، ۱۳۸۰: ۵۹۸-۵۷۹ و هم‌چنین طقوش، ۱۳۸۴، دولت امویان: ۱۸۲-۱۷۳.

### منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، (۱۳۷۰)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن اثیر، عز الدین (۱۳۷۴ ش). تاریخ کامل. برگردان سید حسین روحانی. ج ۷. تهران: اساطیر.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۷۶ ش). تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری. تهران: نشر نامک.
- الیاده، میر چا. (۱۳۹۸ ش). تاریخ اندیشه‌های دینی. ترجمه بهزاد سالکی. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- بشری، جواد. (۱۳۹۸ ش). احوال شیخ اجل سعدی. تهران: انتشارات تک‌برگ.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۳۷ ش). فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نشر نقره.
- بویل، ج. آ. (۱۳۷۹ ش). تاریخ کمبریج. ترجمه حسن انوشه. ج ۵. تهران: امیرکبیر.
- بیانی، شیرین. (۱۳۷۵ ش). دین و دولت در ایران عهد مغول. ج ۱ و ۲ و ۳. تهران: نشر دانشگاهی.

- بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد. (بی تا). انوار التنزیل و اسرار التأویل. لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۰ ش). تاریخ خلفا. قم: انتشارات دلیل ما.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳ ش). تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم. ج ۳۳. قم: اسراء.
- خزنه کاتبی، غیداء. (۱۳۹۳ ش). خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری. ترجمه حسین منصوری. تهران: انتشارات سمت.
- خیراندیش، عبدالرسول. (۱۳۹۴ ش). فارسبان در برابر مغولان. تهران: انتشارات آباد بوم.
- دنت، دانیل. (۱۳۵۸ ش). مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام. به ترجمه محمدعلی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی.
- دینوری، ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم. (۱۳۸۰ ش). امامت و سیاست. ترجمه سید ناصر طباطبایی. تهران: انتشارات ققنوس.
- رازی، نجم الدین ابوبکر بن محمد. (۱۳۸۹ ش). مرصاد العباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدی، افصح المتکلمین، مصلح الدین. (۱۳۵۶ ش). بوستان سعدی. شرح و تعلیقات. محمد خزائلی. تهران: انتشارات جاویدان.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۹ ش). بوستان سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۳ ش). کلیات دیوان. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۸ ش). کلیات دیوان. شیراز: ادیب مصطفوی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵ ش). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- طقوش، محمد سهیل. (۱۳۸۴ ش). دولت امویان. ترجمه حجت‌الله جودکی. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). مقالات قزوینی. ج ۳. تهران: اساطیر.
- گروه، رنه. (۱۳۷۹ ش). امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، ان.کی. اس. (۱۳۸۹ ش). دولت و حکومت در اسلام. ترجمه محمد مهدی فقیهی. تهران: انتشارات شفیعی.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب. (۱۳۸۳). الأحكام السلطانیة و الولايات الدینیة. ترجمه فارسی (آیین حکمرانی) حسین صابری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰ ش). مسائل عصر ایلخانان. تهران: انتشارات آگاه.
- نفیسی، سعید. (۱۳۸۳ ش). مسیحیت در ایران تا صدر اسلام. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۳ ش). جامع التواریخ. به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز.
- هوشنگی، لیلا. (۱۳۸۹ ش). نسطوریان. تهران: بصیرت.



دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۱/۱۵

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۳۰

## دستوری شدگی "هشتن" در متون ادب فارسی

احسان چنگیزی\*

### چکیده

در متون ادب فارسی، «هشتن» و ماده مضارع آن، «هل-»، با معانی واژگانی و نیز کارکرد دستوری برای بیان وجه به کار رفته است. از سوی دیگر، ماده ماضی این فعل به صورت «هلید» نیز به کار رفته که ساختی قیاسی است. در این مقاله، ریشه فعل در دوره باستان، هسته معنایی و سایر معانی آن در سه دوره زبان فارسی بررسی و روند تحول معنایی و تبدیل آن به صورت دستوری برای بازنمایی وجه توصیف شده است. ریشه «هشتن» در زبان اوستایی *harz* به معنی «رها کردن» است و در فارسی میانه و متون ادب فارسی به تدریج، علاوه بر معنی «رها کردن»، در معانی «گذاشتن»، «واگذار کردن»، «گماردن» و جز آن آمده است. افزون بر این، در فارسی میانه، این صورت زبانی طی روند دستوری شدگی به ابزاری برای بیان مفهوم وجهی اجازه بدل شده و چنین کارکردی در متون ادب فارسی تداوم یافته است. در متون ادب فارسی «گذاشتن» نیز مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده است. به تدریج، کاربرد «گذاشتن» برای دلالت بر این مفهوم غلبه پیدا کرده و «هشتن» منسوخ شده است.

### کلید واژه‌ها:

دستوری شدگی، ریشه فعل، وجه، وجه تجویزی، هشتن/هلیدن.

**Abstract****Grammaticalization of *Heštān* in Persian Literary Texts**

Ehsan Changizi\*

In Persian literary texts, the verb *hesht* and its present root *hel-* have been used with the mode of lexical meaning and grammatical function. On the other hand, the past tense of this verb is used in the form of *helid*. In this article, the root of this verb in ancient forms of Persian language, its main meaning, and other lexical meanings in three lingo-historical periods will be examined. In this examination, the process of semantic evolution and its changes to grammatical form will be described. *Hištān* is derived from the root *harz* in Avestan language, which means to abandon, to leave. In Middle Persian, this root meant to put, to assign, and to appoint. Moreover, the root was used to express the permission mode in Middle Persian. In Persian language *gozāshstan* is also used for conveying the permission mode. Historically, *gozāshstan* replaced *heštān* in expressing this mode.

**Keywords:** Grammaticalization, Helidan, Hištān, Modality, Prescriptive, Verb Root

\* Assistant Professor of Linguistics Department, Allameh Tabataba'i University, Tehran  
ehsan.changizi@atu.ac.ir

## مقدمه

زبان، بیانگر اندیشه، تفکر و احساس انسان است و در مطالعات دستورزبان، یکی از راه‌هایی که اندیشه انسان را در عالم زبان بازمی‌تاباند، «وجه» نام گرفته است. گویندگان و نویسندگان درباره محتوای جمله، نظرات و دیدگاه‌های گوناگونی دارند که در شیوه بیان آنها بروز و ظهور می‌یابد. این دیدگاه‌ها که وجه نامیده می‌شود، مفاهیم گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که عبارتند از: بیان واقعیت، قطعیت، اعتبار، امکان، ضرورت، استنتاج، احتمال، تأکید، تردید، توانایی، میل و خواست، آرزو، امر و فرمان، اجازه و مانند آن. پس، دیدگاه یا نگرش گوینده به وقایع و رویدادها که در شیوه بیان او متجلی می‌شود، وجه نام دارد. وجه دیدگاه گوینده را درباره محتوای جمله یا چگونگی وضعیت امور بیان می‌کند و با محتوای جمله همراه و مرتبط است. نظر و دیدگاه گوینده یا همان وجه، با ابزارهای زبانی گوناگون نشان داده می‌شود. گاهی وجه در صرف فعل بازنمایی می‌شود که آن را وجه فعلی<sup>۱</sup> می‌نامند (Bussmann, 2006: 754; Lyons, 1972: 307)؛ مانند صرف افعال بر اساس وجه آنها در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و متون ادب فارسی. هر وجه فعلی می‌تواند بر مفاهیم متعدد وجهی دلالت کند. از این منظر، در زبان فارسی، فعل را تنها دارای وجه اخباری<sup>۲</sup>، التزامی<sup>۳</sup> و امری<sup>۴</sup> دانسته‌اند که هر یک ساختمانی خاص دارد و بسته به بافت، بر مفهوم وجهی مشخصی دلالت می‌کند. گاهی وجه از طریق افعال وجهی یا صورت‌های واژگانی، همچون قیدها، یا ابزارهای نحوی بازنمایی می‌شود (Bussmann, 2006: 754).

آنچه در زبان‌شناسی وجه نام گرفته، در مطالعات ادب فارسی، در بحث «معانی»، تحت عنوان «کارکرد ثانویه جملات» یا «مقاصد و اغراض مجازی جملات» مطرح شده است (شمیسا ۱۳۸۶: ۸۱، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۷). از سوی دیگر، مسأله وجه در علم منطق به نحوی دیگر بیان شده است (اژه‌ای، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۷). در منطق، جملات را به دو گروه خبری و انشائی تقسیم می‌کنند و در مبحث «قضایای موجهه»، از ضرورت، امکان و امتناع قضایا سخن گفته و آن را «جهت» می‌نامند (همان: ۷۸-۸۰).

در زبان‌های ایرانی، مفاهیم وجهی با ابزارهای گوناگون بازنمایی شده‌اند. این ابزارها در روند تحولات زبان تغییر کرده و در هر مرحله، صورت‌ها و ابزارهای گوناگونی بیان مفاهیم وجهی را بر عهده گرفته‌اند. در دوره باستان، صرف فعل، رایج‌ترین ابزار بازنمایی وجه بوده و به تدریج، با ساده‌شدن صرف فعل و از میان رفتن برخی وجه‌های فعلی، ابزار دیگری جایگزین آن شد. صورت‌های واژگانی که معنی مستقل داشته‌اند، با از سر گذارندن تحولات معنایی و روند

دستوری‌شدگی<sup>۵</sup>، به تدریج برای دلالت بر نقش‌های دستوری از جمله وجه به کار رفته‌اند. یکی از مفاهیم وجهی، اجازه انجام کار است. در دوره‌های مختلف زبان فارسی، این مفهوم وجهی گاه در صورت فعل بازنمایی شده و گاه صورت زبانی دیگری برای بازنمایی آن به کار رفته است. در زبان اوستایی وجه در صورت فعل بازنمایی شده و هر وجه بر مفاهیم گوناگونی دلالت داشته است. یکی از کارکردهای وجه تمنایی<sup>۶</sup> فعل که آن را تجویزی<sup>۷</sup> نامیده‌اند، بیان مفهوم امر مؤدبانه و درخواست بوده است (Reichelt, 1911: 654):

1) *aθa imāṃ vačō drənjayōiš*

پس این سخنان را زمزمه کن

(تمنایی دوم شخص مفرد)

*aθa imāṃ vačō framruyā*

پس این سخنان را بخوان

(تمنایی، دوم شخص مفرد)

پس این سخنان را زمزمه کن، پس این سخنان را بخوان (یشت ۱۳، بند ۲۰).  
اجازه انجام کار نیز در ذیل مفهوم تجویزی قرار گرفته و در زبان اوستایی با فعل تمنایی نشان داده شده است:

2) *us tanūm Snayaēta*

تن پیشوند فعل بشوید

(تمنایی، میانه، دوم شخص جمع)

تنش را بشوید (= مجاز است / می‌تواند تنش را بشوید) (وندیداد ۵، بند ۵۴).

3) *mā-ča pasčaēta mazdayasna tām zām kārayən*

و - ادات کشت کنند / کارند زمین آن مزدیسان پس از آن

نهی تمنایی سوم شخص جمع

جمع

*mā āpō Hərəzayən*

ادات آب رها کنند

نهی تمنایی سوم شخص جمع

پس از آن مزدیسان در آن زمین کشت مکنند، آب رها مکنند (= اجازه کشت و کار و



آبیاری ندارند) (وندیداد ۶ بند ۲).

در فارسی میانه نیز، یکی از کارکردهای وجه تمنایی فعل بیان مفهوم تجویزی، یعنی امر مؤدبانه و درخواست است (Brunner, 1977: 208-209):

4) *yazē man duxt rāy*

دختر را من بستای

دختر مرا بستای (زند آبان نیایش، بند ۲؛ 33: Dhabhar, 1927).

در فارسی میانه، گاهی وجه اخباری فعل و ادات *hēb* یا *ēw* برای دلالت بر این مفهوم به کار رفته است (Brunner, 1977: 208-209):

5) *mard uzwān az saxwan ī nē abāyēd*

باید نه که سخن از زبان مرد

*guftan be ēw pahrēzēd.*

دوری کند بِ (پیشوند فعل) گفتن

انسان زبان را از سخنی که نباید گفت، دور دارد (روایت پهلوی، 10j1؛ Williams, 1990: 68-69).

گاهی مفهوم اجازه انجام کار با همین ساخت نشان داده شده است (Brunner, 1977: 208-209):

6) *Pit murdag ī wisp dām ... hēb xwarēnd.*

بخورند دام همه — مرده گوشت

گوشت مرده (ذبح شده) همه دام‌ها را ... بخورند (= مجازند که بخورند / می‌توانند بخورند) (Boyce, 1975: 56).

افزون بر این، مفهوم اجازه با واژه *pādixšāy* هم بازنمایی شده است (Brunner, 1977: 29):

7) *Mardē zan ī xwēš pad ān*

آن در خویش — زن مرد

*zamān be pādixšāy hištan K ...*

*a*

که رها کردن مجاز پیشوند زمان

مرد زمانی اجازه دارد زن خود را رها کند که ... (روایت پهلوی، بند 34d1؛ Williams, 1990/I: 142-143).

در متون ادب فارسی، با ساده شدن صرف فعل و از میان رفتن برخی وجه‌های فعلی و کارکردهای گوناگون آنها، از «هشتن/ هلیدن» برای بیان مفهوم وجهی اجازه استفاده شده که همزمان معانی واژگانی مختلفی نیز داشته است<sup>۸</sup>:

«رها کردن»:

۸) موسی! تو قوم خود را هشته‌ای / در پی نیکویی‌ای سرگشته‌ای (مولوی، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۵۱).

۹) چو قیصر که فرمان یزدان بهشت / به ایران بجز تخم زفتی نکشت (فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۵/۱۳۷۷: ۲۳۴۸۱).

۱۰) ورش همچنان روزگاری هلی / به گردونش از بیخ بر نگسلی (سعدی، به نقل از دهخدا، ۱۵/۱۳۷۷: ۲۳۵۱۴).

«گذاشتن» و «قراردادن»:

۱۱) گوید که شما را به چسان حال بکشتم/ اندر خمتان کردم و آنجای بهشتم (منوچهری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۵۱).

۱۲) از بند شبان‌روزی بیرون نهلدشان / تا خون برود از تنشان پاک، به یک‌بار (منوچهری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۷۲).

علاوه بر معانی واژگانی مذکور، «هشتن/ هلیدن» کارکرد دستوری برای دلالت بر مفهوم وجهی اجازه انجام کار نیز داشته است:

۱۳) ابوبکر بهل تا بگوید (ترجمه تفسیر طبری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۷۲).

نکته شایان توجه آن است که «هشتن/ هلیدن» با معنی مستقل «رها کردن»، چه تحولاتی از سر گذارنده که به صورتی دستوری برای بیان مفهوم اجازه بدل شده است. برای پی بردن به این تحولات، با توجه به داده‌های تاریخی زبان، باید معنی اصلی «هشتن/ هلیدن» معلوم گردد و سیر تحول آن تا متون ادب فارسی روشن شود. در این مقاله، پس از گذری بر مفهوم دستوری‌شدگی<sup>۹</sup>، به ریشه و معنی «هشتن» در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان اشاره کرده و سپس، انواع معانی آن را در فارسی میانه و متون ادب فارسی بررسی نموده و روند تحول معنایی این فعل و تبدیل آن را به ابزار دستوری برای بیان وجه، توصیف می‌کنیم. داده‌های این پژوهش، از متون اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و نیز برخی متون ادب فارسی گرد آمده است.

### دستوری‌شدگی

یکی از فرایندهای تغییر زبان است که طی آن صورت‌های واژگانی که در زبان معنی مستقل دارند، به تدریج، نقش دستوری بر عهده می‌گیرند و به قید، حروف اضافه، حروف ربط، نشانه‌های وجه و نمود، و دیگر ابزارهای دستوری بدل می‌شوند (Hopper et al., 2003: 18). در متون ادب فارسی، «شایست» و ماده مضارع آن، «شای-»، به معنی «شایسته و سزاوار بودن»، به عنوان صورت مستقل و معنی‌دار در صیغگان مختلف به کار می‌رفته است:

(۱۴) من زهم، امامی را نشایم (تاریخ بلعمی، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۳/۳۵۷).

(۱۵) ای آن که ملک هرگز بر تو بدل نجوید / ای آن که خسروی را از خسروان تو شایی (فرخی، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۳/۳۷۵).

از میان صیغگان این فعل، صورت سوم شخص مفرد در زمان مضارع، یعنی «شاید»، رفته‌رفته کارکرد دستوری بر عهده گرفته و بر مفهوم وجهی «احتمال و امکان» دلالت کرده و امروزه بدل به قید شده است (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۲۲۵):

(۱۶) شاید اگر ترقیات حاصله را اساس قرار دهیم، بتوانیم عقیده استاد ... را ... محل شبه قرار دهیم (انوری، ۱۳۸۱: ۵/۴۴۳۱).

دستوری‌شدگی با تغییر در ویژگی‌های معنایی صورت واژگانی یا واژه مستقل آغاز می‌شود (Hopper et al., 2003: 74-76). این صورت ابتدا چند معنا شده و در بافت‌های مختلف به کار می‌رود. ممکن است در دوره‌ای، معانی مختلف واژه در کنار یکدیگر کاربرد داشته باشند. گاهی ممکن است صورت اصلی واژه نیز در کنار صورت دستوری به کار رود<sup>۱۰</sup> (Hopper, 1991: 24). در فارسی امروز، «داشتن» فعل واژگانی است و معنی مستقل دارد. در عین حال، در برخی بافت‌ها به عنوان فعل کمکی در ساخت مضارع و ماضی استمراری نیز به کار می‌رود که برخی آن را ماضی یا مضارع ملموس نیز خوانده‌اند (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۵۶، ۶۱): «داشتم می‌خوردم» و «دارم می‌خورم». ممکن است صورت زبانی طی فرایند دستوری‌شدگی مقوله اصلی خود را از دست بدهد<sup>۱۱</sup> (Hopper, 1991: 30). در روند تحولات زبان فارسی، «شاید» با از دست دادن مقوله شخص و شمار، به قید بدل شده است.

گاهی زبان برای بیان مفهومی دستوری، مثلاً بیان مفهوم وجهی خاص، از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کند. به تدریج، یکی از آنها بر دیگری دیگر غلبه کرده و سایر صورت‌ها برای بیان آن مفهوم وجهی حذف می‌شوند<sup>۱۲</sup> (Hopper, 1991: 25).

### بحث و تحلیل

«هشت» از ریشهٔ *harz* و درجهٔ ضعیف<sup>۱۳</sup> آن *hərəz* در زبان اوستایی است (Bartholomae, 1961: 1792). در این زبان، با افزودن پسوند *ta* به *harz* یا *hərəz* صورت *haršta / hərəšta* ساخته شده (Bartholomae, 1961: 1792) که صفت فعلی گذشته<sup>۱۴</sup> است. *hərəšta* با حذف *a* پایانی و *r*، در فارسی میانه به *hišt* (MacKenzie, 1971: 43) بدل شده و در فارسی به صورت «هشت» بازمانده است. ریشهٔ *harz / hərəz* در زبان فارسی باستان به صورت *hard / hrd* به کار رفته است. *hard / hrd* با تبدیل *rd* به *l* در فارسی میانه به *hil-* بدل شده (MacKenzie, 1971: 43) و در فارسی نو نیز به صورت «هل-» بازمانده است (Cheung, 2007: 132-133؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۸). در فارسی، با افزودن تکواژ ماضی‌ساز «ید» به مادهٔ مضارع، صورت قیاسی «هلید» را ساخته‌اند. بدین ترتیب، «هل-» و «هشت» هر دو از یک ریشه‌اند که مادهٔ ماضی از صورت اوستایی ریشه و مادهٔ مضارع از صورت فارسی باستان آن بازمانده‌اند. این فعل در فارسی میانه و متون ادب فارسی معانی مختلف واژگانی داشته و کارکرد دستوری نیز حاصل کرده است.

### ترک کردن، رهاکردن

معنی اصلی ریشهٔ *harz* در زبان اوستایی «رها کردن، بیرون دادن، خارج کردن» است (Bartholomae, 1961: 1792) و در متون، تنها به همین معنی به کار رفته است. جملات زیر نمونه‌هایی از کاربرد این ریشه در متون اوستایی است:

- 17) *tā hərəzənti satvaēsəm antarə zəm asmanəmča ...*  
و - آسمان زمین در سدویس رها می‌کنند آنان  
*θrāθrāi pasvā vīrayā*  
مردم گوسفند نگهداری

آنان (فروهرها) ستارهٔ سدویس را در آسمان و زمین رها می‌کنند ... برای نگهداری گوسفندان و مردمان (یشت ۱۳، بند ۴۳).

- 18) *ava aētəm iristəm barayən*  
ببرند مرده این پیشوند فعل  
*avaθa nmānəm hərəzayən.*  
رها کنند خانه اینگونه

این مرده را (از خانه) دور کنند و اینگونه خانه را رها کنند (وندیداد ۸، بند ۲).

در فارسی باستان، ریشهٔ *hard / hr̥d* تنها با پیشوند *ava* و در همان معنی اصلی، «ترک کردن» و «رها کردن»، به کار رفته است (Kent, 1953: 190):

19) *wištāspa manā pitā hauw paraθwai*  
 پارت او پدر من گشتاسپ  
*awam kāra avaharda<sup>t</sup> hamiçiya abawa<sup>t</sup>.*  
 شد نافرمان رها کرد مردم او

گشتاسپ، پدرم، در پارت بود. مردم از او دست کشیدند (او را رها کردند). نافرمان شدند (کتیبۀ بیستون ۲، سطر ۹۳-۹۴).

در فارسی میانه، *hištan* به همین معنی به کار رفته است (MacKenzie, 1971: 43):

20) *mēnōg ī asmān ... guft ō Ahreman*  
 اهریمن به گفت آسمان مینوی  
*kū nūn ka andar āmad hē ā-t nē hilēm.*  
 رها کنم نه تو - آنگاه آمدی در که اکنون که

مینوی آسمان ... به اهریمن گفت: اکنون که وارد شدی، تو را رها نکنم (زادسپرم، فصل ۳، بند ۱؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۴۰، ۱۷۲).

21) *čē ohrmazd ud amahraspandān čārag ī ēn tīs*  
 کار این چاره امشاسپندان و اهرمزد زیرا  
*xwāhēnd ud ēn petyārag ēdōn bē nē hilēnd.*  
 رها کنند نه پیشوند اینگونه دشمن این و خواهند

زیرا اهرمزد و امشاسپندان این کار را چاره خواهند و این دشمن را اینگونه رها نکنند (کارنامهٔ ارشیر بابکان، بخش ۷، بند ۶؛ فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۷۱، ۷۰).

22) *u-š bē ō ohrmazd guft kū tō ... be šawē az Ēn*  
 این از بروی تو که گفت اورمزد به او - و  
*gēhān ... bē ō garōdmān ud man ēdar be hilē.*  
 رها کنی پیشوند اینجا من و بهشت به جهان

و به اورمزد گفت که تو از این جهان ... به بهشت می‌روی و مرا اینجا رها می‌کنی (روایت پهلوی، Williams, 1990: 97; 18d7).

هشتن تنها رها کردن امور عینی را در بر نمی‌گیرد، بلکه به معنی «رها کردن» یا «ترک کردن» انجام عمل یا امر ذهنی و انتزاعی نیز به کار می‌رود:

23) *ērbadestān kardan bē nē hilišn.*  
 نباید رها کرد نه پیشوند فعل هیربدستان رفتن

نباید رفتن به هیربدستان را رها کرد (دینکرد ششم، بند ۹۸؛ Shaked, 1979: 38-39).  
در متون ادب فارسی نیز هشتن به معنی «رها کردن» هم برای امور عینی و هم برای انجام  
عمل و امور انتزاعی به کار رفته است:

(۲۴) چون درآمد آن کدیور مرد زفت / بیل هشت و داس گاله برگرفت (رودکی سمرقندی،  
۱۳۷۶: ۱۵۸).

(۲۶) سوی مرزدارانش نامه نوشت / که خاقان ره رادمردی بهشت (فردوسی به نقل از  
لغتنامه).

(۲۷) نیک‌بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

(۲۸) این بصر و طرف بهل، وین نظر ژرف بهل / این ورق و حرف بهل، ای سخن لال بیا  
(اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۹۰).

(۲۹) در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند / آدم بهشت روضه دارالسلام را (حافظ،  
۱۳۸۷: ۹۳).

بدین ترتیب، معنی اصلی این صورت زبانی از دوره باستان تا متون ادب فارسی کاربرد داشته  
و افزون بر آن، در فارسی میانه رفته‌رفته با گسترده شدن حوزه معنایی آن و در بر گرفتن  
فرایندها و امور انتزاعی، نخستین تغییر در معنی اصلی آن پدید آمده است.

هشتن در همنشینی با واژه‌هایی که به حوزه معنایی حافظه و خاطره تعلق دارد، به مفهوم  
«فراموش کردن» و «ترک کردن» آمده که همان «رها کردن امری انتزاعی» است:

(۳۰) جز یاد تو در خاطر من نگذرد ای جان / با آنکه تو یکبارهم از یاد بهشتی (سعدی،  
۱۳۷۵: ۷۴۹).

(۳۱) نخواهی که باشی پراکنده‌دل / پراگندگان را ز خاطر مهل (خزائی، ۱۳۵۳: ۱۵۹).

### گذاشتن / قراردادن

«رها کردن» متضمن معنی «گذاشتن» است و رها کردن چیزی یعنی گذاشتن یا قراردادن آن در  
وضعیتی. از سوی دیگر، قراردادن یا گذاشتن چیزی به مفهوم رهاکردن آن است. به بیانی دیگر،  
مفهوم «رهاکردن» و «گذاشتن» همواره با یکدیگر همراهند و در بسیاری از بافت‌ها، می‌توان یکی  
از این دو فعل را به جای دیگری به کار برد. در بافت‌هایی که «هشتن» با عنصری همنشین شده  
که بر مفهوم مکان دلالت دارد، معنی «گذاشتن» و «قراردادن» بر «رها کردن» چیرگی دارد.<sup>۱۵</sup> در

جملات زیر از متون ادب فارسی، «هشتن» به این معنی به کار رفته است:

(۳۲) هر کس که فرمان کتاب و رسول و من برد، نه بیم بود برایشان اندر هرچ‌شان پیش آید، و نه ایشان اندهگن شوند بر هرچ واپس هشته باشند (یا حقی، ۱۳۵۵: ۷).  
(۳۳) به یک حمله از جایشان بگسلد / چو بگسستشان بر زمین کی هلد (فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۵/۱۳۷۷: ۲۳۵۱۴).

(۳۴) تو حاصل نکردی به کوشش بهشت / خدا در تو خوی بهشتی بهشت (سعدی، ۱۳۵۳: ۱۴۵).  
برای دلالت بر این معنی، غالباً «هشتن» با پیشوند «فرو» که معنی «زیر» یا «پایین» را بدان می‌افزاید، به کار رفته است:

(۳۵) روز دیگر برخاست و طعام برد مر یوسف را و به چاه فروهشت تا او بخورد (بلعمی، ۱/۱۳۷۸: ۲۰۴).

(۳۶) یوسف را از دوش فروهشت (میبدی، ۵/۱۳۷۱: ۱۹).

در برخی بافت‌ها نیز، «هشتن» به معنی «باقی گذاشتن» است:

(۳۷) همه خاک دارند بالین و خشت / خنک آنکه جز نام نیکی نهشت (فردوسی، به نقل از لغت‌نامه ذیل هشتن).

(۳۸) از وجودش اثر بجا نهلند / خاک او نیز در سرا نهلند (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۵۵۵).

(۳۹) پس بیوبارید ایشان را همه / نی شبان را هشت زنده، نی رمه (رودکی سمرقندی، ۱۳۷۶: ۱۶۸).

در فارسی میانه، گاهی *hištan* با موجود جاندار یا ضمیری که بدان ارجاع می‌کند، همشین شده و بر معنی «واگذار کردن» و «گماردن» دلالت کرده است:

40) *gōšōrōn ... wāng be kard kū-t sālārīh ī*  
— سروری تو - که کرد پیشوند فعل بانگ ... گوشورون  
*pad dāmān pad kē be hišt?*

گماردی پیشوند فعل که به آفریدگان بر

گوشورون ... فریاد زد که سروری بر آفریدگان را به چه کسی واگذار کردی (بر عهده چه

کسی گذاشتی)؟ (زادسپرم، فصل ۲، بند ۱۴؛ راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۸، ۱۷۰).

41) *yazad awē mard ī pad ān ēwēnag Pad*

به گونه آن به — مرد آن ایزد

*āmār ī mēnōgān pad dēwān nē hilēnd.*

گذارد نه دیوان به مینوی — داوری

ایزد[ان] آن مردی را که اینگونه است، در داوری مینوی به دیوان واگذار نکنند  
(دینکرد ۶ بند ۱۰۱؛ 40, 41: Shaked, 1979).

این مفهوم «هشتن» نیز در متون ادب فارسی رایج است:

(۴۲) امروز گفتم پیش عمر مشو، هم فرمان نکردی. بدان که این مردمان که اندر این  
شوری‌اند، کار به تو نهلند (بلعی، ۱/۱۳۷۳: ۵۶۹).  
(۴۳) جهان را بدان بازهل کافرید / وزو آمد این آفرینش پدید (فردوسی به نقل از لغتنامه،  
ذیل هشتن).

(۴۴) به منعمان بهل آواز چنگ رندان را / ترانه سبک از چارتای میکده بس (اوحدی  
اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۳۶).

### اجازه دادن

مفهوم اجازه انجام کار در شمار مفاهیم وجهی است و در زیرمجموعه درخواست و تمنا قرار می‌گیرد و می‌توان آن را وجه تجویزی نیز نامید. برای بیان این مفهوم در فارسی میانه، گاه از *hištan* استفاده شده است. این فعل طی روند دستوری‌شدگی در برخی بافت‌ها به ابزاری برای بیان وجه تجویزی یا اجازه انجام کار بدل شده است. دستوری‌شدگی با تحول معنایی آغاز می‌شود. تغییر معنایی «هشتن / هلیدن» و کاربرد آن برای اشاره به فرایند انجام عمل و امور انتزاعی و ذهنی، آغاز روند دستوری‌شدگی آن است. اگر «رهاکردن» یا «گذاشتن» قرار دادن امر انتزاعی برای انجام کار یا تحقق هدف مشخصی انجام شود، مفهوم اجازه انجام آن کار حاصل می‌گردد.

در روند تحول صورت زبانی، ممکن است در برخی بافت‌ها نتوان مرز دقیقی بین کارکرد اصلی و دستوری قائل شد. در فارسی میانه و متون ادب فارسی پس از اسلام، معنی اصلی و کارکرد دستوری «هشتن / هلیدن» به موازات یکدیگر در زبان رایج است و گاه برای *hištan* می‌توان هم مفهوم واژگانی «رها کردن» یا «گذاشتن» و هم مفهوم دستوری «اجازه دادن» را در نظر گرفت. این مرحله دیگری در دستوری‌شدگی این صورت زبانی است که طی آن رفته‌رفته، کارکرد واژگانی خود را از دست می‌دهد و بازنمایی مفهوم وجهی اجازه را حاصل می‌کند. در جمله ۵۱ که درباره چرایی ورود اهریمن به جهان است، آموزگار و تفضلی *hišt* را به معنی «رها کرد» دانسته‌اند و سپس، آن را «گذاشت داخل شود»، شرح کرده‌اند (آموزگار و



تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۶، ۷۷):

- 45) *ud agar abāz dāštan šāyist čē rāy ēg abāz Nē*  
 نه باز پس چرا توانا بود بازداشتن اگر و  
*dāšt? ud čim andar hišt?*  
 اجازه داد / رها کرد در چرا و داشت

و اگر [اورمزد] قادر بود [اهریمن را] باز دارد، چرا این کار را نکرد و چرا اجازه داد وارد شود؟ /  
 چرا او را رها کرد تا وارد شود؟ (دینکرد پنجم، فصل ۲۳، بند ۶، ۷).

- 46) *pāsdārīh ēn bawēd kē ēn tan diz Mānāg*  
 مانند دژ تن این که است این پاسداری  
*be kunēd ... u-š yazad*

ایزد او - و کند پیشوند فعل

*andar dārēd ud dēw*

دیو و نگاه دارد

*andar awiš nē hilēd.*

گذارد نه آن - در

پاسداری این است که [کسی] این تن را همچون دژی سازد ... در آن ایزد را نگاه دارد و دیو را در  
 آن قرار ندهد / اجازه ورود به دیوان ندهد (دینکرد ششم، E34a؛ 202-203؛ Shaked, 1979).

- 47) *hunarāwandīh ēd pahlom kē abāg Druz*  
 دروغ با که بالاترین این فضیلت  
*ī mēnōg kōšēd ... nāmčīšt ēn 5 Druz*  
 دروغ پنج این بویژه نبرد کند مینو -  
*andar ō tan nē hilēd ...*  
 گذارد نه تن در

بالاترین فضیلت آن است که کسی با دیو مینو نبرد کند ... به‌ویژه این پنج دیو را در تن  
 نگذارد / اجازه ندهد آن پنج وارد شوند (دینکرد ششم، بند ۲۳؛ 10-11؛ Shaked, 1979).

- 48) *wizihīdagīh ēd bawēd kē druz az tan be kard bawēd*  
 دور کرده شود تن از دروغ که است این جدایی  
*ud abāz ō tan Nē hilēd.*  
 گذارد نه تن به دوباره و

جدایی این است که دروغ از تن دور شود و دوباره در تن قرار نگیرد / اجازه بازگشت پیدا نکند (دینکرد ششم، بند ۳۲۰؛ 128, 129: Shaked, 1979).

49) *čim yazad dēn ēwāz Ō ērānšahr frēstīd u-š Abārīg*  
دیگر او - و فرستاد ایرانشهر به تنها دین ایزد چرا  
*pad āmōg ī dēwān be hišt?*

اجازه داد / رها کرد پیشوند دیوان — آموزه به / در

چرا ایزد دین را تنها به ایرانشهر فرستاد و به [سرزمین‌های] دیگر اجازه داد در آموزه دیوان باشند؟ / [سرزمین‌های] دیگر را در آموزه دیوان رها کرد / قرار داد؟ (دینکرد پنجم، فصل ۲۳، بند ۱۴؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۹-۷۸).

به تدریج، *hištan* در چنین بافت‌هایی معنی اصلی خود، یعنی «رها کردن» و «قرار دادن» را از دست داده و تنها کارکرد دستوری بیان وجه بر عهده گرفته است. در غالب جملات فارسی میانه، امری که اجازه انجام آن از طریق *hištan* صادر می‌شود یا همان هدف مشخصی که *hištan* تحقق یا عدم تحقق آن را مجاز می‌کند، به صورت مصدر کامل یا مرخم آمده است:

50) *u-šān Abarwēzihā ōbārdan nē Hilēd*

اجازه ندهند نه بلعیدن پیروزمندانه آنها - و

آنها (ایزدان) پیروزمندانه اجازه نمی‌دهند [دیوان جهان را] ببلعند (دینکرد پنجم، فصل ۲۴، بند ۲۱ الف؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۹۸-۹۹).

51) *šarm ān bawēd kē wināh nē hilēd kardan,*  
انجام دادن اجازه دهد نه گناه که است آن شرم  
*ud nang ān bawēd kē kirbag nē hilēd kardan.*  
انجام دادن اجازه دهد نه کار نیک که است آن ننگ و

شرم آن است که اجازه ندهد [مردم] گناه انجام دهند و ننگ آن است که اجازه ندهد [مردم]

کار نیک انجام دهند (دینکرد ششم، بند ۷؛ 6: Shaked, 1979).

52) *ardawān az ān dušxwār sahist ud pas az*  
از پس و به نظر آمد دشوار آن از اردوان  
*ān ardaxšēr nē hišt ō asb nišast.*

نشست اسب به اجازه داد نه اردشیر آن

آن [سخن] بر اردوان گران آمد و از آن پس، اجازه نداد اردشیر بر اسب بنشیند (کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۱، بند ۳۸؛ فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۱۸، ۱۹).

- «هشتن / هلیدن» در متون ادب فارسی نیز همین کارکرد وجهی را بر عهده داشته است:
- (۵۳) و پیغمبر علیه السلام نیت کرد که به مکه شود و حج کند. و ندانست که کس او را به مکه اندر نهلد که رسم نبود که کس را از مکه بازداشتندی ... مردمان مکه ... گفتند اگر حرب باید کردن حرب کنیم و ترا به مکه اندر نهلیم (بلعمی، ۱۳۷۳/۱: ۲۱۸).
- (۵۴) یزید ... یوسف را از عراق معزول کرد و خراسان و عراق منصور ... را داد ... یوسف سپاه عراق گرد کرد و از ایشان بیعت خواست تا منصور را به عراق اندر نهلد (بلعمی، ۱۳۷۳/۲: ۹۸۱).
- (۵۵) سخن دیو بند است در چاه دل / به بالای کام و زبانش مهل (خزائلی، ۱۳۵۳: ۳۱۲).
- (۵۶) آنکه ما را نمی‌هلد در شهر / سر، بهل، تا همی‌زند بر سنگ (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۴۹).
- در غالب جملات، کاری که اجازه انجام آن با «هل، هشت» بیان می‌شود، از طریق جمله پیرو و با حرف ربط «تا» یا «که» نشان داده شده است:
- (۵۷) نامه‌ها باید کردن و این جریده‌های خراج سوی ایشان فرستادن، تا هر موبدی به هر شهری دست کاردار خراج بدان جریده نگاه دارد و نهلد که چیزی بیش بستاند (بلعمی، ۱۳۷۲: ۱۶۵).
- (۵۸) یا مادر! تو ازین ترسای برمگرد، و بهل تا مرا بسوزانند (طبری، ۱۳۶۵/۷: ۲۰۰۶).
- (۵۹) گوید ای محمد، بهل تا فرزندان مرا ملک تمام شود (بلعمی، ۱۳۷۳/۱: ۵۳۵).
- (۶۰) نهشت از دلبران خود هیچ یک / که آرند هر باد پا را به تک (فردوسی، به نقل از لغتنامه، ذیل هشتن).
- (۶۱) تو روی از پرستیدن حق مپیچ / بهل تا نگیرند خلقت به هیچ (سعدی، ۱۳۵۳: ۳۳۴).
- (۶۲) بهل تا در حق من هر چه خواهند / بگویند آشنایان و غریبان (سعدی، ۱۳۷۵: ۷۰۲).
- (۶۳) دوستی زین عمل بیاد شود / دشمن خود مهل که شاد شود (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۵۳۷).
- (۶۴) به قیامت ار برآید تن من ز خاک محشر / دل من ز شرمساری نهلد که سر برآرم (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۷۴).
- (۶۵) حافظ ار جان طلبد غمزه مستانه یار / خانه از غیر بپرداز و بهل تا ببرد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۵۸).
- در متون ادب فارسی افزون بر «هشتن»، «گذاشتن» نیز مفهوم اجازه انجام کار را بازنمایی کرده است:
- (۶۶) و از بهر شفقت من این دین را رها مکن، که این دین حق است و بگذار تا ما را بسوزند و به بهشت رویم (طبری، ۱۳۵۶/۱: ۲۲۶).
- (۶۷) و چون مهمان ... بخواهد رفتن، یکبار و دوبار خواهش کن و تواضع نمای، مگذار که برود (عنصرالمعالی، ۱۳۷۷: ۷۰).

۶۸) خدای عزّ و جلّ این مرزبانی مرا به سوی آن داده است که تا مرزها را نگاه دارم و نگذارم که کسی را رنج یا زبانی رسد از کسی (نظام‌الملک، ۱۳۷۷: ۱۲۹).

۶۹) بگذار تا مقابل روی تو بگذریم / دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۹۵).

۷۰) محبت تو همی وزرم ای پری مگذار / که محنت تو بسوزاند اوحدی‌وارم (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۷۵).

به تدریج، صیغگان «گذاشتن» غلبه پیدا کرده و «هشتن» برای بیان مفهوم اجازه منسوخ شده است.

### نتیجه

در زبان‌های ایرانی باستان، وجه در ساختمان فعل بازنمایی شده است و هر یک از وجه‌های فعل کارکردهای گوناگونی داشته‌اند. یکی از کارکردهای وجه تمنایی فعل، بیان مفهوم اجازه بوده است. در فارسی میانه علاوه بر وجه تمنایی فعل، ابزارهای دیگری برای برای بازنمایی مفهوم اجازه به کار رفته است. این ابزارها همان صورت‌های واژگانی‌اند که ابتدا معنی مستقل داشته و سپس، با از دست دادن ویژگی‌های معنایی به تدریج، مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده‌اند. این روند، یعنی تغییراتی که در صورت زبانی پدید می‌آید و طی آن، صورت مستقل و معنی‌دار به عنصری برای بازنمایی مقولات دستوری مختلف از جمله وجه بدل می‌گردد، دستوری‌شدگی نام دارد. در این مقاله، معنی اصلی «هشتن/ هلیدن» و روند دستوری‌شدگی آن برای بازنمایی مفهوم وجه بررسی شد.

در متون ادب فارسی، «هشتن/ هلیدن» با معانی مختلف واژگانی به کار رفته است. «هشت» از ریشه *harz* در زبان اوستایی است و «هل-»، ماده مضارع آن، از *hard* که صورت دیگر این ریشه در فارسی باستان است. این فعل در متون فارسی میانه به صورت *hil-/hišt* آمده است. در متون ادب فارسی «هلید» نیز به عنوان ماده ماضی به کار رفته که صورت قیاسی است و با افزودن «ید» به ماده مضارع «هل-» ساخته شده است. هم در فارسی میانه و هم در متون ادب فارسی، این فعل با معانی واژگانی به کار رفته و همزمان به عنوان ابزار دستوری، مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده است.

هسته معنایی این فعل «رهاکردن» بوده و در متون هر سه دوره به این معنی آمده است. رهاکردن متضمن معنی گذاشتن و قراردادن است و این دو مفهوم همواره با یکدیگر همراهند. در

بافت‌هایی که عنصری با مفهوم مکان آمده، «هشتن» معنی «گذاشتن» و «قرار دادن» حاصل کرده است. «هشتن/ هلیدن» در مسیر تحول معنایی، علاوه بر رها کردن امور عینی، ترک کردن یا رها کردن فرایند انجام عمل و امور انتزاعی و ذهنی را نیز در بر گرفته است و این نخستین گام در جهت دستوری‌شدگی آن است. «هشتن» در برخی بافت‌ها بر مفهوم رها کردن به قصد انجام کار یا هدف مشخصی دلالت داشته و از این معنی، مفهوم «اجازه دادن» برای انجام عمل حاصل کرده و بدین ترتیب، طی روند دستوری‌شدگی به ابزاری برای دلالت بر مفهوم وجهی اجازه بدل شده است. این کارکرد دستوری در کنار کاربرد واژگانی «هشتن»، در فارسی میانه و متون ادب فارسی رواج داشته است. در متون ادب فارسی علاوه بر هشتن/ هلیدن، «گذاشتن» نیز مفهوم اجازه انجام کار را بازنمایی کرده است. به تدریج، این مفهوم وجهی در زبان فارسی با «گذاشتن» بیان شده و کاربرد «هشتن» برای بیان این مفهوم وجهی منسوخ شده است.

### یادداشت‌ها

1. mood
2. indicative
3. subjunctive
4. imperative
5. grammaticalization
6. optative
7. prescriptive

۸. در لغت‌نامه و فرهنگ سخن، نمونه‌های کاربرد افعال ماضی این فعل ذیل مدخل «هشتن» و نمونه افعال مضارع آن ذیل مدخل «هلیدن» آمده است.

9. grammaticalization
10. divergence
11. de-categorization
12. specialization
13. weak grade
14. past participle

۱۵. جمله ۱۷ این مقاله را، می‌توان چنین به فارسی برگرداند: آنان (فروهرها) ستاره سدویس را در آسمان و زمین قرار می‌دهند ... برای نگهداری گوسفندان و مردمان.

### منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری. تهران: ققنوس.
- اژه‌ای، محمدعلی. (۱۳۹۰). مبانی منطق. چاپ دهم. تهران: سمت.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ سخن. هشت جلد. تهران: سخن.

- اوحدی اصفهانی مراغی، رکن‌الدین. (۱۳۴۰). کلیات اوحدی اصفهانی. به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- آموزگار، ژاله، و تفضلی، احمد. (۱۳۸۶). کتاب پنجم دینکرد. تهران: معین.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۲). گزیده تاریخ بلعمی. به انتخاب و شرح رضا انزابی‌نژاد. چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، محمد بن محمد. (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح محمد روشن، دو جلد، تهران: سروش.
- بلعمی، محمد بن محمد. (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح و حاشیه محمد روشن. دو جلد. تهران: البرز.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ بر اساس نسخه تصحیح‌شده محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ پنجم. تهران: ققنوس.
- خزائی، محمد. (۱۳۵۳). شرح بوستان. چاپ دوم. تهران: جاویدان.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). وزیدگیهای زادسپرم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روشن، محمد. (۱۳۸۲). بخشی از تفسیری کهن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و سمت.
- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله. (۱۳۷۶). دیوان رودکی سمرقندی. بر اساس نسخه سعید نفیسی و ی. براگینسکی. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۷۵). غزلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۸۰). گلستان سعدی. از روی نسخه محمدعلی فروغی. چاپ چهاردهم. تهران: ققنوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). معانی و بیان. ویرایش دوم. تهران: میترا.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۶). ترجمه تفسیر طبری. به کوشش حبیب یغمائی. جلد اول و هفتم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۷۷). درس زندگی (گزیده قابوسنامه). انتخاب و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ ششم. تهران: علمی.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۷۸). کارنامه اردشیر بابکان. تهران: دانشگاه تهران.
- منصوری، یدالله. (۱۳۹۶). فرهنگ ریشه‌شناختی افعال زبان فارسی. تهران: آوای خاور.
- میدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدة الابرار. به اهتمام علی‌اصغر حکمت. جلد ۱ و ۵. تهران: امیرکبیر.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن. (۱۳۷۷). گزیده سیاست‌نامه. به انتخاب و شرح جعفر شعار. چاپ چهارم. تهران: قطره.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۵). گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم (تفسیر شنقشی). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Boyce, Mary. (1975). *A Reader in Manchaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*. Leiden: E. J. Brill.
- Bussmann, H. (2006). *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*. G. P. Trauth and K. Kazzazi (Trans. & Ed). London and New York: Routledge.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden-Boston: Brill.

- Dhabhar, E. B. N. (1927). *Zand-i Khürtak Avistāk*. Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Hopper, P. J. (1991). On Some Principles of Grammaticalization. In Traugott & Heine (Eds.). *Approaches to Grammaticalization*, Vol.1 (pp. 17-35), Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Hopper, P. J. & Traugott, E. C. (2003). *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. 2nd ed. New Haven: American Oriental Society.
- Lyons, J. (1972). *Introduction to Theoretical Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- MacKenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London and New York: Oxford Press.
- Reichelt, H. (1909). *Awestisches Elementarbuch*. Heidelberg: C. Winter.
- Shaked, Shaul. (1979). *The Wisdom of Sasanian Sages (Dēnkard VI)*. Colorado: Westview Press.
- Williams, A. V. (1990). *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān Ī Dēnīg (2 part)*. København: Kommissionær Munksgaard.





دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۷/۰۳

• تأیید ۹۹/۱۲/۰۲

## نسخه‌ای نویافته از نویسندگانی ناآشنا: کتاب حقیقت‌البیان فی شرافت‌الانسان

حسن حیدرزاده سردرود\*

ناصر نیکوبخت\*\*

### چکیده

داستان مناظره و محاکمه انسان و حیوان از دستمایه‌های مشترک آثار فلسفی، عرفانی و تعلیمی است که اگر از پیشینه احتمالی آن در کتب هند باستان چشم‌پوشی کنیم، ریشه در رسایل اخوان‌الرضا دارد. تا کنون نزدیک به ده روایت مترجم از این ژانر کهن به زبان فارسی شناخته و معرفی شده است که بر اساس مکتب فکری نویسندگان آن، به گونه‌های متفاوت و با دخل و تصرف‌هایی تنظیم و تدوین گردیده است. کتاب حقیقت‌البیان فی شرافت‌الانسان، روایتی نویافته از مؤلفی گمنام به نام محمد علی بن اسکندر شیروانی در عصر قاجار است که در آن نویسنده با صبغه‌ای عرفانی و با اقتباس از بعضی کتب تصوف، از زبان حکیمی از اقلیم شیروان به بیان اثبات شرافت انسان بر جمیع حیوانات پرداخته است. این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی کوشیده است یکی از میراث‌های ارجمند ادبی ایران زمین را از پرده خمول به منصفه ظهور برساند و ضمن آن مخاطبان اثر را با جنبه‌هایی از استعدادها و ظرفیت‌های وجودی انسان از دیدگاه عرفا آشنا سازد. نثر مؤلف از نمونه‌های نثر مصنوع عصر قاجاری، همراه با استشهادات فراوان به قرآن و حدیث و ابیات و عبارات عربی و مملو از اصطلاحات عرفانی و اشعار فارسی است. در این مقاله، محمدعلی شیروانی از شخصیت‌های گمنام دوره قاجار و آثار او معرفی گردیده و آن‌گاه تفاوت روایت او از داستان محاکمه انسان و حیوان با سایر روایات که عمدتاً زدن صبغه عرفانی به گفتگوی شخصیت‌هاست، تبیین شده است.

### کلید واژه‌ها:

شرافت‌الانسان، محاکمه انسان و حیوان، محمدعلی بن اسکندر شیروانی، نثر قاجاریه.

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول) hasanheidarzadeh@gmail.com

\*\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران. nikbakht1960@gmail.com

**Abstract*****Haqiqat al-Bayan fi Sharafat al-Ensan:*  
An Unfamiliar Author's New Manuscript**

Hassan Heidarzadeh Sardrud\*  
Naser Nikubakht\*\*

*Haqiqat al-Bayan fi Sharafat al-Ensan* is a mystical book of fiction whose main story is about animals complaining about human abuses to the king of the jinns, "King Dadbakhsh". This book was written by Mohammad Ali Ibn Iskandar Shirvani in 1250 AH and dedicated to Mohammad Shah Qajar. The main story of the book is rooted in the treatises of Ikhwan al-Safa, and in addition to this book, several other narratives have been known and published in Persian. Our aim in this research is to introduce this manuscript and its author and its stylistic coordinates, and distinguish it from other narrations. The research method is descriptive-analytical and its information is extracted from library sources. The research findings show that the main difference of Shirvani narrative is giving mystical color to the story by the dialogues of the characters. In this narration, the reason for the human's nobility over other animals has to do with having a divine spirit and the ability to know God. Other distinguishing features of the work include the abundance of references to Persian, Arabic, Quranic, and narrative verses and proverbs, as well as the use of artificial and obligatory style in general. A copy of the book contains nineteen miniature drawings that enhance its visual value, and printing the book will reduce the risk of loss. Two manuscripts of this book have been identified so far: The original, which is in the library of the Academy of Bucharest, and a copy, which is kept in the Malik Library of Tehran.

**Keywords:** Manuscript Editing, Mohammad Ali Ibn Iskandar Shirvani, Qajar Prose, Sharafat al-Ensan, Animals and Men on Trial

\* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payame noor University (Corresponding author), hasanheidarzadeh@gmail.com

\*\* Professor of Persian Language and Literature, Tarbiat Modares University, nikbakht1960@gmail.com

## ۱. مقدمه

دوره صد و سی ساله قاجار (۱۱۷۴-۱۳۰۴ هـ ش / ۱۷۹۴-۱۹۲۵ م) با آن که آغاز آشنایی جدی ایرانیان با مظاهر تمدن و پیشرفت تمدن اروپا و آغاز تحولات بنیادین در طرز تفکر و زندگی مردمان این سرزمین است، با این همه در این دوره، کم و بیش برخی از سنت‌ها و گفتمان‌های قدیم، به همان شیوه کهن هزار ساله (یا با اندکی تغییر) به راه خود ادامه می‌داد. یکی از این سنت‌های قدیم، تصوف خانقاهی بود که گویی بدون توجه به تحولات بنیادین غرب و تغییرات همه جانبه آن در عرصه علم و تکنولوژی و ساختار حکومت و سیاست (و حتی فلسفه و علوم اجتماعی)، مانند گذشته و در ساختار سنتی خود (مبتنی بر ارتباط مرید و مراد) ادامه حیات می‌داد. تصوف خانقاهی حداقل تا اواسط این دوره، با همان گستردگی پیشین خود در سرزمین‌های اسلامی و از جمله ایران حضور دارد. یکی از اصلی‌ترین سلسله‌های تصوف خانقاهی در ایران دوره قاجار، سلسه نعمت‌اللهی بود. برخوردار پادشاهان قاجار و فقهای دوره با این سلسله، پر فراز و نشیب بود. اما در دوره حکومت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هـ ق) اندک سکونی یافتند.<sup>۱</sup> از سویی دیگر، سبک بازگشت ادبی از اواخر حکومت صفویان و اوایل دوره زندیه در شعر آغاز شده بود. هر چند سرایت این جریان به نثر، کند و اندکی با تاخیر راه یافت، در اواسط دوره قاجار، سبک تصنع‌گرایانه منشیانیه در کل کنار نهاده شده بود. (ر.ک: دانشنامه جهان اسلام؛ ذیل «بازگشت ادبی») اما هنوز بودند افرادی که با همان سبک مصنوع و متکلف نفثه‌المصدر و ذره نادره، آثاری پدید می‌آوردند. کتابی که در این مقاله در پی معرفی آن هستیم، از این دو تحول اجتماعی و ادبی برکنار بوده و بر همان عهد و سیاق پیشین است: کتابی با جانمایه عرفان و تصوف و با همان سبک مصنوع و متکلف، اما از اواسط دوره قاجار. نام این کتاب، حقیقت البیان فی شرافت الانسان است که مولف گمنام، محمدعلی بن اسکندر شیروانی آن را در سال ۱۲۵۲ ق به محمدشاه قاجار تقدیم کرده است.

### ۱.۱. طرح مسأله

این کتاب که در پژوهش اخیر از آن به شرافت الانسان یاد می‌شود، کتابی ناشناخته از نیمه عصر قاجار از نویسنده‌ای ناشناخته است که بندرت نامی از او در کتاب‌های تذکره و تاریخ ادبیات فارسی به گوش رسیده است. مقدمه کتاب، بیان تاریخ عالم و تاریخ باستان ایران است. اما بعد از حدود سی - چهل صفحه، داستانی خیالی آغاز می‌شود که شخصیت‌های آن ترکیبی از انسان و

حیوان و جن است. حیواناتی که در طول تاریخ از آزار آدمیان در رنج بوده‌اند و امکان طرح شکوه علیه انسان نداشتند، با ظهور «ملک دادبخش» پادشاه عادل طایفه جنیان، فرصت را غنیمت شمرده، در عدلیه او علیه آدمیزاد طرح شکایت کردند. حیوانات با طرح ادله‌ای، بر اشرفیت آدمی بر دیگر مخلوقات تردید جدی روا داشتند و پادشاه با فراخواندن هفت حکیم برجسته و صاحب نام آدمیان از هفت اقلیم، به دفاعیه و اثبات مدعی آدمیان مبنی بر «اشرفیت آدمی بر سایر مخلوقات» گوش فرا می‌دهد و زمانی که حکیمان از اثبات مدعی خود در مانده می‌شوند و باید صحنه مناظره را به نفع حیوانات ترک کنند، حکیمی الهی از اقلیم هفتم، اقلیم شیروان، عنان سخن در دست می‌گیرد و با استدلال‌ات نقلی و عقلی، به حقانیت مدعی آدمیان مهر تأیید می‌زند. این مقاله، در پی معرفی این کتاب عرفانی - داستانی است که تنها دو نسخه خطی از آن تا کنون شناخته شده است. این اثر ارزشمند که مراحل تصحیح آن به اتمام رسیده، به زودی منتشر خواهد شد. با این مقدمه، مقاله در پی پاسخگویی به مسائل زیر است:

معرفی مؤلف ناشناخته کتاب، ساختار کلی کتاب، مختصات عمده سبکی کتاب، تفاوت‌ها و تمایزهای آن در مقایسه با آثاری که در این موضوع نوشته شده است.

### ۱.۲. پیشینه تحقیق

درباره کتاب *شرافت الانسان* و نویسنده آن حاج محمدعلی بن اسکندر شیروانی تا کنون هیچ تحقیقی انجام نگرفته است. این کتاب و نویسنده‌اش تا کنون ناشناخته مانده‌اند. فقط در فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس چندبار اسمی از او و کتاب مترجمش به نام *کیمیاء الشفاء* (یا طب کیمیونی) به میان آمده است. (حائری، ۱۳۴۹: ج ۱۰، ۱۴۷۴)

### ۱.۳. ضرورت تحقیق

کتاب *حقیقت البیان فی شرافت الانسان* حاوی داستانی دلکش و جذاب است: شکایت حیوانات از آزار آدمیان. اصل داستان ریشه در رسائل عربی *إخوان الصفا* دارد و چندین بازنویسی از این داستان به زبان فارسی از قدیم تا عصر حاضر انجام گرفته است. معرفی تفاوت این بازنویسی با دیگر کتاب‌های هم‌رده، کاری ارزشمند و در خور توجه است. پرده برداشتن از روی یکی از گنجینه‌های ارزشمند ادبی و معرفی نسخه‌های خطی اثر و خارج کردن آن از گمنامی و در منظر نقد و نظر محققان قرار دادن، امری مفید و ضروری می‌نماید. همچنانکه بسیاری از بزرگان بر

ضرورت شناسایی و تصحیح نسخ خطی به طور کلی اذعان کرده و آن را امری واجب در شناخت پیشینه تاریخ و تمدن و برآورد نقاط ضعف و قوت آن دانسته‌اند، (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۳۷۹؛ و فدایی، ۱۳۸۶: ۲۵) شناخت و تصحیح این کتاب نیز از این فواید خالی نیست. با شناسایی این کتاب، به صورت مستقیم و غیر مستقیم از گستردگی و سیطره تصوف و عرفان بر جهان ذهنی و زندگی روزمره ایرانیان در اواسط دوره قاجار مطلع می‌شویم. آگاه می‌شویم چگونه یک صوفی همزمان با تحول خیره کننده غرب - که برخی از مظاهر آن را در سفرنامه‌های ایرانیان از جمله سفرنامه‌های ناصرالدین شاه به اروپا می‌توان دید<sup>۲</sup> - هنوز به شیوه قرون میانی سفرهای دور و دراز صوفیانه انجام می‌دهد و چگونه هنوز همه امور را از چشم‌انداز عرفانی می‌نگرد.

## ۲. بحث و بررسی

### ۱.۲. زندگینامه محمدعلی بن اسکندر شیروانی

نویسنده کتاب، فردی گمنام است و با بررسی های به عمل آمده، در هیچ یک از منابع چاپی بعد از وی، نامی از او به میان نیامده است. نویسنده در آغاز و انجام این کتاب، خود را «محمدعلی بن اسکندر شیروانی» معرفی می‌کند که سیاح است و شرق و غرب عالم را درنوردیده. در آغاز کتاب می‌خوانیم: «ضعف بندگان الهی و اقل فقرای نعمت‌اللهی، العبد المذنب الجانی، محمدعلی بن اسکندر الشیروانی».

غیر از این کتاب، نویسنده، کتابی مترجم از ترکی عثمانی نیز دارد. وی در مقدمه آن اثر نیز خود را چنین معرفی می‌کند: «چنین گوید اقل فقراء و اضعف ضعفاء، سیاح وادی حیرانی و سیاح بحار پریشانی الحاج محمدعلی بن اسکندر شیروانی...» (نسخه خطی کیمیاء الشفاء، برگه ۲) نویسنده به سیاح یا جهانگرد بودن خود بیش از سایر خصوصیاتش توجه دارد و بر سلسه عرفانی «نعمت‌اللهی» نیز تأکید می‌کند.

پدر نویسنده ملاً اسکندر شیروانی از جمله علمای شهر شماخی شیروان بود که به فتوای مجتهدان به اجرای احکام شرع همت می‌گماشت. (نسخه خطی کشف المعارف، برگه ۱) او در سال ۱۱۹۹ق. از شهر شماخی مهاجرت کرد و در کربلا ساکن شد. کربلا در آن زمان دارالعلم دنیای شیعه بود. شاید یکی از علل مهاجرت وی، اوضاع نابسامان سیاسی و امنیتی این منطقه، یعنی شیروان و در کل آذربایجان فراتر از رود ارس بوده باشد. شهر شماخی در این اوان به دلیل زد و خورد قاجاریه و روسیه در این محل، به ویرانه‌ای تبدیل شده بود. (ر.ک: شیروانی، ۱۳۳۹: ۱۲۵) و

به تبع همین زد و خوردها و جنگ‌های بزرگ ایران و روس، آن منطقه به کلی از ایران منفک شد و تحت لوای دولت روسیه درآمد.

نویسنده کتاب ظاهراً به رسم برخی صوفیه، ازدواج نکرده و زن و فرزند نداشته است؛ چنانکه در بخش سبب تألیف *شرافت الانسان* می‌گوید: «چون این فقیر ... عمر گرامی را در سیاحت بلاد و طلب اقطاب و اوتاد به سر برد و طالب مال و منال و اهل و اولاد نگردیدم...»

برادر نویسنده حاج زین العابدین شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۴ق) ملقب به مستعلی شاه، از صوفیان و مؤلفان مشهور عصر قاجاری و سی‌ویکمین قطب دراویش نعمت‌اللهی است. او نویسنده سه کتاب مشهور: *بستان السیاحه*، *حدیقه یا حدائق السیاحه* و *ریاض السیاحه* است و البته آثار دیگری نیز دارد. (ر.ک: منفرد، ۱۳۹۳؛ و نصیر باغبان، ۱۳۹۲: ۲۸۴ به بعد) محمدعلی شیروانی چند بار در کتاب خود از برادرش یاد می‌کند. در بخش‌های آغازین این کتاب آمده است: «و بعد از چندی جناب اخوی را شور شوق طواف بیت‌الله الحرام، و فقیر را هوای سیاحت بلاد هند و سند و بیت‌الاصنام به سر افتاد».

باز در جایی دیگر از مقدمه کتاب، نویسنده به صراحت نام برادر خود را می‌آورد:

«...به شرف خدمت و فیض صحبت برادر بزرگوار و اخ صلبی نامدار، یعنی جناب قطب العارفین

**الحاج زین العابدین رسید».**

با اینکه حاج محمدعلی از برادر خود به اعزاز یاد می‌کند، متأسفانه در آثار پر حجم زین العابدین، هیچ‌گونه اشاره‌ای به او نیافتیم. علاوه بر این دو تصریح، نویسنده، چند بار در همین کتاب، صفحاتی از کتاب برادرش (*بستان السیاحه*) را - البته بدون ذکر نام منبع - در باب شناخت پیر و سپس در آداب مرید آورده است. در این باره سخن خواهیم گفت. این دو برادر نه تنها از نظر طرز زندگی صوفیانه و در سفر بودن و وابستگی به یک سلسله تصوف، هم‌مسلك هستند، سبک نویسندگی آنها نیز بسیار به همدیگر می‌ماند. چنین به نظر می‌رسد که نویسنده کتاب حاضر، خیلی زیاد تحت تأثیر برادرش حاج زین العابدین باشد. به عنوان نمونه بخشی از مقدمه همین کتاب را با بخشی از مقدمه کتاب *بستان السیاحه* کنار هم می‌آوریم تا شدت تأثیر نثر برادر بر برادر هویدا باشد. گاهی جملات و عبارات عین هم است.

از مقدمه کتاب حاضر:

«بر ضمایر ارباب دانش و بصایر اصحاب بینش مخفی نماناد که محرر این اوراق و مسوّد این اطباق، سیّاح وادی حیرانی و سبّاح بحار پریشانی، اضعف بندگان الهی و اقل فقرای

نعمت‌اللهی، العبد المذنب الجانی، محمدعلی بن اسکندر الشیروانی - بَصْرَةَ اللَّهِ بِغُيُوبِ نَفْسِهِ وَ جَعَلَ يَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ - معروض می‌دارد که بر ضمایر معرفت‌مآثر ارباب فضل و کمال، و بر سرایر مهرمدایر اصحاب وجد و حال مستتر نماناد که بنا بر اقتضای قضاهاى گردون و گردش سپهر بوقلمون، از وطن معهود، دور و از مسکن مألوف، مهجور گشته، در عراق عرب قریب به هیجده سال در عتبات عالیات عرش‌درجات، مجاور و بر این عطیه عظمی شاکر بود...»  
از مقدمه کتاب *بستان‌السیاحه*:

«اما بعد محرر این اوراق و مقرر این اطباق و مخلص درویشان و معتقد ایشان تراب اقدام اولیاء الله و کمترین بندکان نعمه الله الفقیر الحقیق الجانی ابن اسکندر زین العابدین شیروانی - بَصْرَةَ اللَّهِ بِغُيُوبِ نَفْسِهِ وَ جَعَلَ يَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ - معروض می‌دارد که بر ضمایر معرفت‌مآثر ارباب فضل و کمال و بر سرایر مهرمدایر اصحاب وجد و حال ظاهر و هویدا و روشن و پیدا خواهد بود که بنا بر اقتضای قضایای گردون بل بحکم حضرت بی‌چون از وطن ما مألوف دور و از مسکن معهود مهجور کشته در عتبات عالیات سکونت نمود و مدت مدید در خدمت والد و سایر علماء بتحصیل علوم رسمیّه و فنون ادبیّه مشغول بود...» (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳)

### مولد و منشاء و سفرهای نویسنده

محل تولد نویسنده شهر شماخی از شهرهای شیروان واقع در کشور آذربایجان کنونی و سال تولد او باید یک یا چند سال بعد از سال تولد برادر بزرگش بوده باشد. (۱۹۴ق). در مقدمه این کتاب، نویسنده می‌گوید که به اثر قضای آسمانی از مولد و منشاء خود دور شده است. در زندگینامه برادرش، این سال، یعنی سال مهاجرت از شماخی به کربلا ۱۱۹۹ق ذکر گردیده. (نسخه خطی کشف المعارف، برگه ۱) بنابراین خانواده وی در حدود چهار یا پنج سالگی او از شیروان به عتبات مهاجرت کرده‌اند. در کتاب حاضر تعلق خاطر نویسنده به مولد و منشأ خود به صورت مستقیم بیان نشده، اما در بخش مناظره حیوانات با حکیمان هفت اقلیم، نویسنده، یکی از هفت حکیم را منسوب به اقلیم شیروان می‌داند و هم اوست که استدلال‌اتش بر دعوی حیوانات غلبه می‌یابد. در حالی که حکمای دیگر اقلیم هفتگانه، موفق به چیرگی بر حیوانات نشده بودند. از همین یک نکته، می‌توان به شدت علاقه او به شیروان پی برد. باز از مقدمه کتاب برمی‌آید نویسنده بعد از مهاجرت خانواده‌اش از شماخی به کربلا، هجده سال مجاور عتبات می‌شود و در همان جا مقدمات علوم را نزد پدر و دیگر علما فرا می‌گیرد و تا بعد از مرگ پدر و

در واقع تا حمله وهابیان به عتبات عالیات و قتل و غارت شهر (۱۲۱۶ق) در آنجا مقیم بوده است.<sup>۳</sup> مؤلف در این سال‌ها گویا به دلیل ناامنی کربلا و نجف، آنجا را ترک گفته و سفرهای دور و درازش را در سال ۱۲۱۷ق آغاز کرده است. برادرش مدت اندکی قبل از او آغاز سفر کرده بود. سفر این برادر هم می‌تواند ناشی از این روحیه خانوادگی باشد یا منبعت از اهمیت سفر در تصوف تلقی گردد.<sup>۴</sup> به هر روی، نویسنده حدود ۲۷ سال در جغرافیای عالم اسلام از بنگال و هند گرفته تا استانبول و مصر و حجاز در سفر بوده و این سفر در سال ۱۲۵۰ با اقامت در شهر اردبیل در خدمت میرزا نصرالله<sup>۵</sup> و نوشتن این کتاب یا مقدمه آن به پایان آمده است. مؤلف بعد از بیان مسیر این سفر طولانی و شهرهایی که در این سفر دیده و اقامت داشته، خلاصه سفر را چنین می‌آورد:

«الحاصل، سفر هند دوازده سال و چند ماه، و سیاحت روم و مصر و شام و یمن در چهارده سال و هفت ماه منتهی گردید.»

درباره مدت زندگی و سال درگذشت نویسنده اطلاعاتی در دسترس نیست.

### شیوخ نویسنده

گفتیم که حاج محمدعلی بن اسکندر پیرو طریقه نعمت‌اللہی بود. او محضر مشایخ فراوانی را درک کرده بود. وی در ابتدای کتاب می‌گوید از عنفوان جوانی، محضر «السید الشہید و العارف السعید...، مستعلی شاه هندی» را درک نموده است. در جایی دیگر می‌گوید از محضر چهارده شیخ، در اطراف عالم (سه شیخ در هندوستان، دو شیخ در روم، یک شیخ در شام، دو شیخ در مصر، دو شیخ در مکه، یک شیخ در یمن، و سه شیخ در ایران) کسب فیض کرده است. نویسنده از بین مشایخ یاد شده، بیش از همه به حسینعلی شاه، مجذوبعلی شاه، و نصرت‌علی ارادت دارد و آنها را شمس و بقیه مشایخ را قمر معرفی می‌کند و درباره آنها می‌نویسد: «جناب «حسینعلی شاه» ... که در سپهر ولایت، مهر جلی، و در فلک خلافت، بدر منجلی است. اعرف عرفای زمان و اکمل مشایخ ایران...». «و ولی دیگر، العارف بالله و الفانی فی الله، جناب «مجدوبعلی شاه» است که فی الحقیقه مسلمین را مایه اسلام، و مؤمنین را پیرایه ایقان و اطمینان بود.» «ولی دیگر، العارف الکامل الجلی، جناب «نصرت‌علی» است.»<sup>۶</sup>

### ۲.۲. اثر دیگر نویسنده

محمدعلی بن اسکندر شیروانی غیر از این کتاب، ظاهراً فقط یک اثر دیگر دارد و آن متنی



مترجم است به نام ترجمه کیمیاء الشفا از ترکی به فارسی. در جلد دهم فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی، سه نسخه خطی از محمدعلی بن اسکندر شیروانی گزارش شده که ظاهراً سه نسخه از یک کتاب است:

قانون الشفا حاج محمدعلی بن اسکندر شیروانی فانی طب فارسی. شماره نسخه ۱۲۳۹.

کیمیا [رساله...] حاج محمدعلی بن اسکندر شیروانی فارسی. شماره نسخه ۱۴۷۶.

ترجمه کیمیاء الشفا = طب کیمونی از حاج محمدعلی بن اسکندر شیروانی فارسی. شماره نسخه ۱۴۷۵.<sup>۷</sup>

محمدعلی شیروانی در آغاز کیمیاء الشفا می‌گوید: در سال ۱۲۴۴ به اسلامبول رسیده، چهار سال در آنجا ماندم. در طول این سال‌ها، با رئیس الاطباء دربار عثمانی «سیدمحمد خراسانی» انس فراوان حاصل شد. روزی سیدمحمد خراسانی گفت که سلطان مراد اول «جد مرا به فرنگستان جهت تحصیل و تکمیل علم طب فرستاد و قرب سی سال جدم در فرنگ بود و علوم طب و تشریح را - کما هو حقه - تحصیل نمود. بالتخصیص طب «کیمیوی» را در خدمت حکیم جومانس... تحصیل و تکمیل کرده و لبّ لباب آن علوم... را انتخاب نموده به «کیمیاء الشفاء» مسمی فرمود.» بعد از شنیدن این سخن و شنیدن سخنانی درباره ارزش این کتاب از زبان این و آن، تصمیم گرفتیم این کتاب را از ترکی به فارسی برگردانیم: «الحاصل چون که آن کتاب به زبان ترکی بود به خاطر فقیر رسید که عبارات این کتاب را... به فارسی مزین ساخته» و آن را به خدمت فتحعلی شاه قاجار تحفه کند. (نسخه خطی کیمیاء الشفا، برگه ۳ و ۴)

ترتیب این کتاب بر اساس حروف الفباست و ۲۸ باب دارد و بعد از این مقدمه کوتاه، مترجم وارد ترجمه کتاب می‌شود. از این کتاب چند نسخه خطی در کتابخانه‌های کشور موجود است. نسخه‌ای از کتاب که مشاهده گردید در سال ۱۲۶۵ق. کتابت شده است و در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود با شماره ۳۳۸۳/۴. نسخه‌ای دیگر در کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان با شماره ۱۲۷ موجود است. در فهرست نسخ خطی کتابخانه سپهسالار نیز می‌توان از این کتاب نشان یافت.<sup>۸</sup>

### ۲.۳. حقیقت البیان فی شرافت الانسان

کتاب شرافت الانسان، با قصیده‌ای تحمیدیه که منسوب به علی (ع) است<sup>۹</sup> و با حمد خداوند آغاز می‌شود. این سرآغاز مثل بیشتر تحمیدیه‌ها، در سبک مصنوع و همراه با استشهاد فراوان آیات و احادیث و تضمین اشعار و تلمیح به قصص و به‌کارگیری انواع سجع و جناس است. در اینجا

نویسنده از غیر قابل ادراک بودن ذات باری، عالم صغیر بودن انسان، تسبیح گویی کل موجودات و غیره سخن می‌راند. در ادامه، نویسنده به نعت النبی(ص) روی می‌آورد. در این بخش علاوه بر ابیات دیگر شاعران، حدود هفتاد بیت از مدح النبی(ص) مقدمه مخزن الاسرار نقل می‌شود. در ادامه نوبت به مدح علی(ع) می‌رسد و تا برگه سیزده ادامه می‌یابد. بعد از این، فصلی در بیان برتری عشق، و عشق مجازی و حقیقی و چرایی واقع شدن شراب و ملایمات آن بر رمزی از عشق، به عنوان مقدمه می‌آید که بیشتر آن برگرفته از مقدمه لواح جامی است. (ر.ک: جامی، ۱۳۶۰: ۱۰۴ به بعد) آن‌گاه بخشی از ساقی‌نامه مشهور مولانا محمد صوفی مازندرانی آمده،<sup>۱۰</sup> سپس نویسنده با عنوان «در شطری از کیفیت احوال کثیرالاحتلال و سیاحت بلدان بر سبیل اجمال» وارد اصل مقدمه می‌شود که در بیان احوالات خودش است. در این بخش او از مشایخ اصلی نعمت‌اللهی خود یاد می‌کند و فشرده‌ای از سفرهای دور و درازش را می‌آورد. بخش بعدی کتاب «در دعای پادشاه اسلام» است. او در این بخش با نعت فراوان از محمدشاه قاجار یاد می‌کند: «السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَ الْخَاقَانُ بْنُ الْخَاقَانِ، قَهْرْمَانَ الْكُونِ وَ الْمَكَانِ... محمدشاه بن عباس‌شاه بن فتحعلی‌شاه قاجار - خَلَدَ اللَّهُ مُلْكَهُ...». این تنها جایی نیست که در این کتاب از محمدشاه یاد می‌شود. چند بار نیز در متن کتاب، از عدل و داد محمدشاه سخن به میان می‌آید. شایان ذکر است که اظهار علاقه به محمدشاه و مدح مبالغه‌آمیزش در این کتاب (و آثار برادرش) بی دلیل نیست. محمدشاه سیاست ضد صوفی‌گرایی فتحعلی‌شاه قاجار را ادامه نداد و در زمان او باز تصوف و خانقاه رونق گرفت. (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۳۶ به بعد) این شاه قاجار والی چند منطقه را از همین دراویش نعمت‌اللهی انتخاب کرد (همان: ۳۳۸) و برای برادر نویسنده یعنی مستعلی‌شاه نیز عواید دهاتی را وقف نموده و در خارج شیراز خانقاهی برایش ساخت. (هدایت، ۱۳۸۵: ج ۱۰، ۸۱۷۱؛ به نقل از: مرادی خلیج، ۱۳۹۵) در داخل داستان اصلی کتاب، «کشف» وزرا و بزرگان بارگاه ملوک را اغلب ظالم و فاجر می‌خواند. سپس می‌گوید «غیر از وزیر دوران ما» که گویا وزیر محمدشاه، حاج میرزا آقاسی مورد نظر است. حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه از صوفیان بود و گفته شده که شاه نسبت به او همچون مرید و مراد رفتار می‌کرد. (الگار، ۱۳۶۹: ۱۷۱؛ ملک ثابت، ۱۳۹۷؛ مطلبی، ۱۳۹۷) وی نقش بسیار زیادی در تعدیل برخورد با درویشان داشت و در دوره او باز تصوف رونق گرفت. (دایره المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ذیل مدخل «تصوف») به هر روی، این بخش کتاب با شعری طولانی که برگرفته از مثنوی جنات‌الوصول است (نورعلیشاه، ۱۳۴۸: ۱۲۳) در مدح محمدشاه پایان می‌یابد.

بخش بعدی کتاب، به قول نویسنده «سبب تالیف و موجب تصنیف این کتاب مستطاب» است. این بخش، بسیار مختصر است. (یک صفحه) در واقع از فصل بعدی، اصل متن کتاب آغاز می‌شود. این فصل با بیان آغاز آفرینش هستی و سبب خلقت آدم و عتاب و خطاب فرشتگان و خداوند شروع می‌شود و با بیان لغزش آدم و حوا و رانده شدنشان از بهشت و ناله آنها در زمین و ... ادامه می‌یابد. فصل بعد اختصاص یافته به بیان سرگذشت کیومرث و پسرش سیامک، اولین و دومین پادشاه پیشدادی ایران. در این بخش گاه از شخصیت‌های عجیب افسانه‌ای - جَنّی به نام مهیائیل و گاه از شخصیت‌های دساتیری مثل سلسله مهابادیان سخن به میان می‌آید.<sup>۱۱</sup> بسیاری از قسمت‌های این بخش برگرفته از کتاب *المعجم فی آثار ملوک العجم* است.<sup>۱۲</sup>

### ۲.۳.۱. نام کامل و هدف و زمان و مکان نوشتن کتاب

نویسنده درباره اسم کتاب چنین نوشته است که: «چون مقصود اصلی در این کتاب، بیان شرافت حقیقت انسان بر کل ما فی الامکان و منظور جلی تیبان فضیلت سلاطین جهان، خصوصاً رجان سلطان این زمان بر سایر حقایق انسان است، لهذا این کتاب را بر *حقیقت البیان شاهیه فی التلویح الی ترجیح المسالک النعمت اللّهیه* موسوم گردانید.» اما در بالای اولین صفحه نسخه اساس عنوان متفاوت و مختصر «*کتاب حقیقت البیان فی شرافت الانسان*» ثبت شده است. در نسخه بدل، جای عنوان کتاب خالی است (یا این که پاک شده است) و در پشت جلد با خطی که به نظر می‌رسد غیر از خط اصلی، و جدیدتر باشد، همان عنوان کامل نسخه اصلی درج شده است.

درباره هدف نویسنده از نوشتن کتاب، پیشتر در بخش «زن و فرزند نویسنده» توضیح دادیم که نویسنده در بخش مختصری که در سبب تألیف کتاب نوشته، چنین می‌آورد که چون زن و فرزند و طبیعتاً اولاد و یادگاری در جهان نداشته، این کتاب را تألیف کرده تا از او یادگار و باقیات الصالحات بماند. ظاهراً همان حس عمیق جاودانگی‌طلبی که در برخی ایام به سراغ هر انسان اندیشمندی می‌آید و او را در برابر نیست و نابود و هیچ شدن می‌آزارد، داعی نویسنده بر نوشتن کتاب بوده است. البته اهداف دیگر اجتماعی و اقتصادی نیز می‌توان بر آن متصور شد که نویسنده بدان‌ها پرداخته است.

درباره زمان و مکان تألیف کتاب، آنچه از گفته نویسنده در مقدمه برمی‌آید این است که کتاب یا مقدمه آن، در سال ۱۲۵۰ق. در شهر اردبیل نگاشته شده است: «و فی هذا الحال به تاریخ شهر

جمادی‌الآخر سنه ۱۲۵۰ خمسين و مائين بعد الف، در دارالارشاد اردبیل ... در خدمت لازم‌المسرت، العارف بالله... جناب میرزا نصرالله ... در کمال انبساط به سر می‌برد.» از سرنوشت نویسنده بعد از این تاریخ و این که در چه سالی و در کجا وفات یافته، فعلاً اطلاعی در دست نیست.

### ۲.۳.۲. موضوع و داستان اصلی کتاب

بیان تاریخ ایران تا کشته شدن سیامک به دست دیوان ادامه دارد. اما در برگه ۷۵ نسخه خطی، مؤلف بیان تاریخ را کنار گذاشته و داستانی بلند را آغاز می‌کند که خلاصه آن از این قرار است: بعد از کثرت نفوس آدمیان بر روی ربع مسکون، آنان عرصه را برای همه حیوانات تنگ نموده و آشیانه‌شان را نابود می‌کردند. روزی حیوانات در صحرائی جمع شده و هر کدام سرنوشت غم‌انگیز جور آدمیان بر خود را تعریف می‌کنند. نتیجه گفتگو چنین می‌شود که از آدمیان به «ملک دادبخش» پادشاه جنیان شکایت برند. شتر نماینده حیوانات می‌شود و به کشور جم‌آباد می‌رود. ملک دادبخش فرمان می‌دهد که از دیگر صنوف حیوانات نیز استطلاع نمایند که آیا آنان نیز از بنی آدم شاکی‌اند؟ بنابراین پیک‌هایی به سوی پادشاهان هوام و سوام و ضباع و جراد و پرندگان و آبریان می‌فرستد و آنان هر کدام نماینده‌ای برای طرح دعوا در دادگاه معرفی می‌نمایند: شتر نماینده حیوانات اهلی، روباه نماینده حیوانات جنگل و ... سپس ملک به آدمیان نامه می‌نویسد و آدمیان نیز هفت حکیم از هفت اقلیم به این دادگاه ملک جنیان اعزام می‌کنند. در هفت روز هفت جلسه دادگاه و مناظره آدمیان و حیوانات ادامه می‌یابد و در هر روز حکیمی از یک اقلیم به بیان برتری آدمیان و لزوم منقاد شدن دیگران بر او استدلال می‌کند. طی شش روز در نهایت آنان موفق به اثبات برتری نمی‌شوند. اما در روز آخر حکیم اقلیم شیروان اثبات می‌کند که انسان اشرف مخلوقات است.

بخش قابل توجهی از حجم داستان، قسمت دادگاه و مناظره حیوانات با حکمای بنی‌آدم است. (از برگه ۱۳۰ تا آخر کتاب). در این بخش ابتدا حیوانی به شکایت پیش می‌آید. وزیر ضمن معرفی آن حیوان به ویژگی‌های اساطیری و داستانی مربوط به او اشاره می‌کند. سخن با شکایت حیوانی شروع می‌شود و یکی از حکما بدان پاسخ می‌دهد. سپس آن حیوان سخن حکیم را رد و ایرادی به آن مترتب می‌داند و باز حکیم در پی رفع اتهام و ایراد برمی‌آید. مناظره معمولاً با جواب حیوانات به پایان می‌رسد و سیاق کلام طوری است که گویا آن حیوان پیروز مناظره بوده است. در این بخش هر کدام از حکمای هفت اقلیم بدین صورت ترتیب کلام می‌کنند که ابتدا با

خطبه‌ای کامل از نهج البلاغه حمد خدای را به جا می‌آورند و سپس مثل شاعران دیوانی، قصیده‌ای مدحیه یا ابیات مدحی می‌خوانند. قصاید عمدتاً از دیوان انوری انتخاب می‌شود. سپس حکیم بعد از عرض سلام و احترام به رفع ایرادات و شکایات حیوانات روی می‌آورد.

ماجرای دادگاه و محاکمه حیوان و انسان، ژانری بسیار قدیم است که اگر از پیشینه احتمالی هندی باستان آن صرف نظر کنیم،<sup>۱۳</sup> در متون اخوان‌الصفا ریشه دارد. اصل داستان در رساله هشتم رسائل اخوان‌الصفا (ر.ک: ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۲۰۳ تا ص ۳۷۷) آمده است. این داستان رسائل در طول تاریخ ادب کلاسیک ایران، حداقل ده بار به زبان فارسی ترجمه شده است. ما در مقاله‌ای دیگر این روایات را بررسی کرده‌ایم. (ر.ک: حیدرزاده سردرود، ۱۳۹۹: ۸۵-۱۱۵) سه ترجمه/روایت در قرن هشتم صورت گرفته: روایت بستان‌العقول زنگی بخاری، طرب‌المجالس حسینی هروی و کنوز‌الودیعہ ابن ظافر شیرازی.<sup>۱۴</sup> بقیه مربوط به دوره قاجار (و پهلوی) است: روایت محمدعلی بن اسکندر شیروانی با نام «شرافت الانسان»، روایت احمد وقار با نام «مرغزار؛ محاکمه انسان و حیوان»، روایت عبدالله مستوفی به نام «محاکمه انسان و حیوان». در سال‌های اخیر هم احمد اکبری مازندرانی در داستان «محاکمه انسان در محکمه حیوانات» باز این داستان را بازآفرینی نموده است (ر.ک: اکبری مازندرانی، ۱۳۸۶) و البته چند روایت و اقتباس جدید نیز وجود دارد.

### ۲.۳.۳. ارزش و تفاوت روایت کتاب حاضر

در این پژوهش کوشش شده اکثر روایت‌های موجود از این داستان مطالعه شود. روایت شیروانی از این داستان در واقع ترجمه و اقتباس از روایت ترکی عثمانی لامعی بورسوی است که خود، ترجمه همراه با تطویل بسیار روایت حسینی هروی در طرب‌المجالس می‌باشد. ظاهراً محمدعلی شیروانی در دوره اقامت استانبول بر این کتاب دست یافته و به ترجمه آن اقدام نموده است. (برای توضیحات بیشتر ر.ک: حیدرزاده سردرود، ۱۳۹۹) روایت کتاب حاضر متفاوت‌ترین روایت از داستان است. چرا که نویسنده در آن بسیاری از بخشها را حذف و شخصیت‌هایی دیگر را وارد داستان کرده است. علاوه بر این، نویسنده به اثر خود صبغه‌ای عرفانی بخشیده است؛ بدین گونه که گفتگوها و استدلال‌ها غالباً بستری عرفانی دارند. موردی که این کتاب را منحصر به فرد کرده و به ارزش آن افزوده، اشتغال یکی از نسخه‌ها (احتمالاً همان نسخه شاهی واقع در کتابخانه آکادمی شهر بخارست رومانی که برای تقدیم به محمد شاه تدارک دیده شده است) بر نوزده نقاشی رنگی و مینیاتوری زیباست. این نقاشی‌ها بخش‌هایی از ماجرای داستان اصلی کتاب را مصور نموده و بر ارزش بصری و جذابیت کتاب افزوده است.

#### ۲.۳.۴. منابع کتاب

غیر از آنکه داستان اصلی برگرفته از حکایت رسائل *إخوان الصفا* و روایت لامعی بورسوی است، در دیگر بخش‌ها نیز نویسنده متأثر از برخی نویسندگان است و مطالبی از برخی کتاب‌ها البته بدون نقل منبع می‌آورد. پیشتر گفتیم که صفحات آغازین کتاب عمدتاً برگرفته از *المعجم فی آثار ملوک العجم* است. تقریباً در بخش پایانی کتاب - که در مناظره بین هما و حکیم شیروان است - مباحث عرفانی مفصلی از زبان حکیم شیروان درباره تجلی، نفی صفات، توحید، ذکر و ... بیان می‌شود. این مباحث برگرفته از شرح *لوامع جامی* است. در کل، جامی یکی از محبوبترین شاعران و عارفان برای نویسنده است و در جابه‌جای کتاب، از آثار او مطالبی می‌آورد و در چندین مورد اسم او را ذکر می‌نماید. در ادامه همین بخش، سخن به شرایط مرید و مراد می‌رسد. مؤلف این مباحث را از صفحات مختلف کتاب برداشته است. <sup>۱۵</sup> در ادامه باز مباحث مفصل عرفانی نظیر: ذکر، فنا، تجلی و ظهور و... از زبان حکیم اقلیم شیروان در خطاب به هما بیان می‌شود. این مباحث سی صفحه‌ای، نقل قول از بخش‌های مختلف کتاب *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز* است. <sup>۱۶</sup> جالب است که این ویژگی، یعنی نقل قول مفصل از منابع سابق، در آثار برادر نویسنده نیز دیده می‌شود؛ مثلاً در آغاز کتاب *بستان السیاحه* بخشی از مقدمه برگرفته از *مصباح الیهدایه* عزالدین محمود کاشانی است. (ر.ک: شیروانی، ۱۳۱۵: ۱۲ و عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۵)

#### ۲.۳.۵. سبک شناسی اثر

سبک نویسنده، همان سبک مصنوع و متکلف است: لغات غیر مستعمل و غالباً عربی در آن زیاد است؛ شواهد شعری عربی و فارسی به حد وفور است؛ به گونه‌ای که صفحه‌ای از کتاب، از آنها خالی نیست؛ اکثر جملات حاوی ترادف، سجع و موازنه است. اما اصلی‌ترین مشخصه سبکی این کتاب، وفور استفاده از صفات ترکیبی است. این مشخصه به همین شدت در آثار برادر نویسنده مخصوصاً در *بستان السیاحه* هم دیده می‌شود. (ر.ک: ولی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۱۳) سپاس خورشیداقبتاس، آسمان شرف‌نصاب، فؤاد پاک‌اعتقاد، جان روشن‌نهاد، عقل قدسی صفات، مضمار فصاحت‌عنان، فضای بهجت‌لقا، ذات فلک‌پایه، درّی آسمان‌صفا، نمونه‌ای از صدها صفات ترکیبی بدیع است که در چند صفحه اول کتاب به کار رفته است. در بخش‌های زیادی، متن، تطویل و حشو دارد؛ به گونه‌ای که گاه یک پاراگراف بلند متن، حاوی یک معنی مختصر است.

اطناب که حاصل ذکر مفردات مترادف و یا جملات مترادف باشد، بسیار چشمگیر است. به این چند مثال توجه کنید: «مأنوس طبیعت و مألوف جبلت ایشان است»، «محرر این اوراق و مسوّد این اطباق»، «بنا بر اقتضای قضا‌های گردون و گردش سپهر بوقلمون»، «ناظمان مناظم سخنوری، و عالمان معالم نکته‌پروری، و مورخان بلاغت‌نشان، و منشیان فصاحت‌بنیان، چنین روایت کرده‌اند». این‌ها نمونه‌ای از اطناب‌های بخش «سبب تألیف کتاب» است. متن کتاب پر است از تشبیه و صنایع بدیعی لفظی و معنوی. همچنان‌که از مثال‌های پیشین نیز هویداست، به جرأت می‌توان گفت که هیچ سطری از کتاب، خالی از انواع سجع و ترصیع و موازنه و تجنیس نیست. به این مثال توجه نمایید:

«مهندسان قضا و قدر به امر خداوند اکبر این عالم را ترتیب، و نقاشان اشکال و صور، این چهار جوهر را ترکیب فرمودند و در عرض ابداع و فرش اختراع، نقوش بدیعه و صنایع منیعیه و اوضاع بدایع غریبه و طبایع عجیبه نمودند.»

استفاده از صنایع بدیعی معنوی نیز به همین قیاس است. محمدعلی شیروانی در بند بند کتاب از مراعات‌النظیر و تلمیح و تضمین و استشهاد به ابیات و امثال فارسی و عربی و آیات قرآنی و احادیث معصومان استفاده می‌کند که البته با توجه به بستر عرفانی کتاب چندان غریب نمی‌نماید. هنگام آوردن شعر در متن کتاب، نویسنده گاهی شاعر اشعار را معرفی می‌کند؛ مثلاً قبل از آوردن بیت، می‌نویسد: حافظ، مولوی یا مثنوی. حتی گاهی منبع شعر را نیز می‌آورد. البته غالباً چنین نیست. شاعرانی که بیش از همه از شعر آنها در این کتاب استفاده شده، نظامی، مولوی، جامی و حافظ هستند. هر فصل یا بخش کتاب - که مؤلف آن را «حقیقت» می‌نامد - با ساقی‌نامه‌های مندرج در آغاز بخش‌های اسکندرنامه نظامی یا ساقی‌نامه دیگران شروع می‌شود. در بیشتر موارد اشعار بدون دقت و به احتمال زیاد از حافظه نقل می‌شوند. گاهی برخی ابیات، ضعیف و سست هستند و به احتمال زیاد از خود نویسنده باشند. مؤلف، شعر نیز می‌سروده و در چندین جا اشعاری از خود آورده و با عبارت «لمحرره» آنها را مشخص نموده است. همین اشعار نشان می‌دهند او چندان استعدادی در شاعری ندارد. در نقل اشعار عربی نیز شاعر چندان دقیق و امانت‌داری نیست. در این گونه موارد گاه ضعف و کم‌بهرگی او در سواد صرف و نحو عربی آشکار می‌شود که مثلاً قاعده تطابق صفت و موصوف را رعایت نمی‌کند یا توجهی به اعراب قافیه ندارد. استشهاد به آیات قرآنی نیز با بی‌مبالاتی بسیار همراه است. مؤلف یا کاتب گاه کلماتی را از وسط آیه می‌اندازد، گاه اعراب کلمات را اشتباه درج می‌کند و مثلاً به جای ظالمون،

ظالمین ضبط می‌نماید. اوج بی‌مبالاتی آنجاست که گاه از ترکیب چند آیه، یک جمله عربی می‌نویسد که به گمانش باید آیه باشد. با این همه در یکی دو جا خطبه‌ای تحمیدیه از نهج‌البلاغه بیان می‌کند که درست و بدون دست اندازی در متن منبع است. اینجا مشخص می‌شود که نویسنده نه از حافظه بلکه از روی متنی، خطبه را استنساخ می‌نماید.

### ۲.۳.۶. نسخه‌های موجود

از کتاب شرافت‌الانسان فعلاً دو نسخه شناخته شده است و البته ممکن است در آینده نسخ دیگری از آن در کتابخانه‌های ایران و جهان فهرست شود:

۱. نسخه‌ای که هم اکنون در کتابخانه آکادمی شهر بخارست کشور رومانی با شماره ۳۸۶ در ۱۸۳ برگ و ۳۶۵ صفحه و در هر صفحه ۲۱ سطر موجود است و به همت سفارت جمهوری اسلامی ایران از این نسخه تصویری برابر اصل تهیه شده است. همانطور که گفته شد، ظاهراً این، همان نسخه‌ای است که مؤلف برای تقدیم به محمد شاه قاجار تدارک دیده. این نسخه با خطی نستعلیق بسیار خوانا، همراه با نوزده مینیاتور منحصر به فرد فراهم شده است. حاشیه چند صفحه آغازین این نسخه طلاکوب و دارای نقش گل و گیاه و خطوط اسلیمی است. نامی از کاتب نسخه در جایی نیامده است.

۲. نسخه کتابخانه ملک که با شماره اموال ۴۰۵۸ در کتابخانه و موزه ملک نگهداری می‌شود. کاتب این نسخه در پایان خود را چنین معرفی می‌کند: «محمد اسمعیل الاصفهانی» که در شب بیستم صفر در مسجد ایلچی محله احمدآباد اصفهان تحریر کتاب را به پایان برده است. سال تحریر بیان نشده و با قلمی که رنگ آن اندکی متفاوت است، سال ۱۱۱۹ نوشته شده که مسلماً غلط است. در صفحه پشت جلد با خطی شبیه خط کتاب و کمی درشت‌تر نوشته شده: «در دارالخلافه طهران ایتباع شد ۲۴ شعبان المعظم ۱۲۷۹». این تاریخ را نزدیکترین زمان، به زمان کتابت کتاب می‌توان در نظر گرفت. این نسخه ۵۲۱ صفحه و هر صفحه هفده سطر دارد.

هر دو نسخه، مخصوصاً نسخه اصلی، با خطی زیبا و خوانا تحریر شده‌اند. آیات قرآنی و خطبه‌های نهج‌البلاغه در نسخه اصلی در چند صفحه اول با رنگی متفاوت (قرمز) نگاشته شده است. در هر دو نسخه اغلب بر روی عبارات عربی (مخصوصاً آیات و احادیث) خط قرمز کشیده شده است تا این عبارات متمایز باشند. قبل از اشعار، کلمه «رباعی»، «مثنوی» و «بیت» به رنگ قرمز نوشته شده و بین مصرع‌های اشعار سه نقطه به شکل مثلث به رنگ قرمز گذاشته



شده تا فاصله مصرع‌ها مشخص گردد. در صورت تعداد ابیات زیاد، آن را داخل ستون تحریر نموده اند. اسامی خاص مثل اسم شهرها و مخصوصاً شیوخ نویسنده، گاه به رنگ قرمز نوشته شده و گاه بالای آنها خطی به رنگ قرمز کشیده شده. عنوان بخش‌ها نیز با رنگ قرمز است. در نسخه کتابخانه ملک، اعراب آیات به رنگ قرمز متمایز شده است. در هر دو نسخه، رسم الخط تقریباً همسان بوده و تفاوت چشمگیری از این نظر با هم ندارند. ویژگی‌های رسم الخطی هر دو نسخه همان ویژگی‌های متعارف نسخ دوره قاجار است.

### ۳. نتیجه

شناسایی و تصحیح نسخ خطی، از اصلی‌ترین و ضروری‌ترین کارهایی است که فرهیختگان ادبی و متخصصان دانشگاهی هر ملتی باید در جهت حفظ میراث پیشینیان و کمک‌گیری از این میراث برای ارتقای جامعه و استوار کردن بنیادهای هویتی خود بدان اهتمام ورزند. هر نسخه خطی که از گوشه‌های تاریک کتابخانه‌ها بیرون بیاید، بر گوشه‌ای از تمدن و فرهنگ ایران روشنایی خواهد انداخت. از این رو صرف وقت و همت در این زمینه همچنان ارزشمند و ادامه‌دار است. نسخ فراوانی از دوره قاجار باقی مانده است که به دلیل قریب‌الزمانی به دوره ما، مورد بی‌مهری واقع شده و کم ارزش تلقی می‌شوند. حال آن‌که ای بسا برخی از همین متون قریب‌العهد، خود محتوی میراث سده‌های بسیار متقدم بوده باشند. کتاب *شرافت‌الانسان* از این گونه کتاب‌هاست. این کتاب که با صبغه‌ای عرفانی با دستمایه قرار دادن یکی از ژانرهای کهن فارسی، یعنی محاکمه انسان و حیوان، به تبیین یکی از آموزه‌های قرآنی، یعنی کرامت انسان «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسرا/۷۰) پرداخته و با زبان داستان، از بسیاری بایستگی‌های انسان در مقابل سایر مخلوقات پرده برداشته است. این اثر نظیره‌ای موفق بر روایت اخوان‌الصفا و دیگر متن‌های مترجمی است که با هنرمندی خاص نویسنده همراه با اقتباس‌های بجا از کتاب‌های عرفانی فارسی مثل *لوامع جامی* و شرح گلشن راز شبستری و ... به انضمام مینیاتورهای منحصر به فردی در جهت تکمیل متن تحریر شده است. به‌علاوه نثر متکلف و مصنوع مؤلف با استشهادات فراوان آیات و احادیث و ابیات و امثال عربی و فارسی، با سایر روایات این داستان تفاوت فاحشی از نظر سبک نگارش دارد و جنبه‌ای از نثر متکلف دوره قاجار را آیینگی می‌کند؛ دیگر آنکه مؤلف با توجه به آنکه درویشی منسوب به سلسله نعمت‌اللهی است، به کتاب خود

صبغه‌ای عرفانی بخشیده و بسیاری از گفتگوها و احتجاجات حیوانات و حکیمان هفت اقلیم را تغییر داده و آنها را در گفتمان صوفیانه و عرفانی طرح کرده است. با شناسایی و چاپ این نسخه خطی، یکی دیگر از میراث ارزشمند کهن از خطر گمنامی و از بین رفتن نجات می‌یابد و همچنین جنبه‌ای از حیات معنوی ایرانیان که سیطره نگاه و روش و منش صوفیانه در عصر قاجار است، به گونه غیر مستقیم نمایانده می‌شود.

### یادداشت‌ها

۱. درباره فراز و فرود تصوف مخصوصاً سلسله نعمت‌اللهی در دوره قاجار بالاخص در دو دوره حکومت فتحعلی‌شاه و محمدشاه و ابعاد مختلف عقیدتی و سیاسی این امر ر.ک: الگار، ۱۳۶۹: ۱۷۲-۲۲۳؛ مرادی خلج، ۱۳۹۵: ابراهیم‌زاده، ۱۳۹۰؛ مطلبی، ۱۳۹۷ و سایر منابع مرتبط که بخشی از آن در فهرست منابع آمده است.
۲. ناصرالدین شاه سه سفر طولانی مدت به اروپا داشته و برخی مشاهداتش را از تحولات غرب مثل: تونل‌سازی، شبکه راه آهن درون شهری و برون شهری، باغ‌وحش‌های دریایی، موزه‌ها و سالن‌های نمایش چند طبقه را در قالب سه سفرنامه به رشته تحریر درآورده است. به عنوان نمونه ر.ک: ناصرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲.
۳. نویسنده در مقدمه کتاب در این باره چنین نوشته است: «...تا اینکه والد ماجد فقیر به جوار رحمت ربّ قدیر رخ نهاد و واقعه هایلّه آمدن طایفه وهابی روی داد، اکثر احباب، بلکه یکسر اصداقا شهید گردیدند.» وهابیان چندین بار به عتبات عالیات حمله کرده بودند. آنان در ذی‌قعدة ۱۲۱۶ به کربلا تاختند و بعد از تخریب بخش‌هایی از صحن و سرای امام (ع)، هزاران نفر را قتل عام کرده، اموال حرم و مردم را به غارت بردند. (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: عزیزاده موسوی، ۱۳۹۲: ۳۳۵ به بعد)
۴. درباره سفر در تصوف و عرفان ر.ک: محسنی‌نیا، ۱۳۹۲.
۵. میرزا نصرالله از معاصران صوفی و هم‌مسلك مؤلف است. وی اصالتاً اهل اردبیل بود. برادر مؤلف و نویسنده بستان‌السیاحه می‌گوید که او مدتی مقیم اصفهان و گهگاه مورد آزار معاندان بود تا اینکه عباس میرزا ولیعهد، او را برای تربیت فرزندش، محمد به تبریز فراخواند. بعد از اینکه محمد، ولیعهد شد، همچنان در خدمت او ماند. (شیروانی، ۱۳۱۵: ۶۷ و ۶۸) در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار مقام صدارت به او پیشنهاد شد. اما وی نپذیرفت. مدتی ساکن قم شده، باغات و قنات‌هایی در آنجا به عمل آورد. امیرکبیر او را به عراق تبعید نمود. اما بعدها ناصرالدین شاه او را بخشید. وی در سال ۱۲۷۴ق وفات نموده است. او به ترکی و فارسی شعر می‌سرود و دیوان شعر او چاپ شده است. (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۷ به بعد)
۶. سلسله نعمت‌اللهی منسوب به شاه نعمت‌الله ولی عارف معاصر حافظ است. در این مجال کوتاه، فرصت معرفی این طریقه و مشایخ آن از جمله این سه شیخ نیست. برای اطلاعات بیشتر می‌توان به منابعی که درباره سلسله‌های صوفیه و از جمله سلسله نعمت‌اللهی نوشته شده مراجعه کرد. از بین معتبرترین و مشهورترین منابع در این زمینه می‌توان از کتاب دنباله جستجو در تصوف ایران (زرین کوب، ۱۳۷۶) یاد کرد. در بخش‌های مختلف این کتاب از سلسله‌های تصوف مخصوصاً سلسله نعمت‌اللهی سخن گفته شده است. در کتاب تاریخ سلسله‌های

- طریقه نعمت‌اللهیه در ایران (همایونی، ۱۳۵۸) نیز درباره این سلسله و شعبات آن، به تفصیل بحث شده است.
۷. برای دیدن اطلاعات این کتاب به تارنمای زیر می‌توان مراجعه کرد:  
<http://www.aghabozorg.ir/BookListDetail.aspx?BookListId=20&VolumeNumber=12>  
 (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۵/۲)
۸. در تارنمای زیر اطلاعات ناقصی از این نسخه وجود دارد. کاتب این نسخه مهدی بن محمدکریم است:  
<https://motahari.ac.ir/fa/grid/5> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۳/۷)
- تنها تحقیق صورت گرفته بر روی این کتاب توسط مسعود کثیری با عنوان «بازبینی نسخه کیمیاء الشفا و تأثیرش در معرفی پزشکی غربی به پزشکان ایرانی» است. ر.ک: عطاء اللهی، ۱۳۹۷.
۹. بیت اول این قصیده هجده بیتی چنین است:  
 لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى  
 تَبَارَكَتْ نِعْمَتِي مَنِ تَشَاءُ وَتَمْنَعُ  
 (ر.ک. دیوان منسوب به امام علی (ع)، ۱۳۸۵: ۱۶۵-۱۶۴)
۱۰. ساقی نامه مولانا محمد صوفی مازندرانی با این ابیات آغاز می‌شود:  
 بیا ای دل مانده از کار و بار  
 به مستی و دیوانگی سر برآر  
 ندیدیم خیری ز فرزاندگی  
 نیستیم طرفی ز مردانگی (ر.ک: فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۴۰: ۴۷۹)
۱۱. «بعضی بر اینند که [کیومرث] از اسباط مهیائیل است و برخی گفته‌اند که از اولاد نوح و جمعی فرموده که خود حضرت آدم علیه‌السلام است. و قومی بر این اعتقادند که از طوایف مهابادیان است.» «مهابادیان» همچنانکه مؤلف می‌گوید طایفه یا تباری از انسان‌ها بودند که بنا بر افسانه‌ها قبل از حضرت آدم زندگی می‌گذراندند. ظاهراً از مجموعه‌های کتب دساتیری است. (ر.ک: هدایت، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۵۳؛ و ملکم، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۶)
۱۲. مثلاً به این عبارت کتاب توجه کنید: «مُلک قلندری را به از مملکت اسکندری می‌دانست. ذلّ غربت و هوان کُربت را بر سریر سلطنت و مسند چاربالش دولت ترجیح می‌داد.»  
 علاوه بر محتوا حتی جمله آخر تقریباً عیناً برگرفته از کتاب المعجم است: «ذلّ غربت و هوان کربت را بر عزّ سریر سلطنت و متکای چاربالش دولت رجحان نهادی.» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳)
۱۳. بحثی که در مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب نیز بدان اذعان شده است و با توجه به اهتمام و سابقه‌ای که هندیان در نوشتن کتاب از زبان حیوانات دارند، مستبعد به نظر نمی‌رسد. ر.ک:  
 The Animals Lawsuit Against Humanity(2005); Translated by Anson Lytner and Rabbi Dan Bridge; Kentucky: Fons Vitae; p viii.
۱۴. روایت کنوزالودیه در سال ۱۳۹۸ به صورت مبسوط معرفی شده است. (ر.ک: باغستانی، غزاله و مرتضایی، سید جواد، ۱۳۹۸)
۱۵. این بخش با جمله زیر شروع می‌شود: «شرایط مقام شیخی در عد و حصر نباید، لیکن با این ارکان که مذکور شد، باید که بیست صفت در او به کمال موجود باشد...» و با این جمله به پایان می‌آید: «و در این کلام اشاره و ایمایی است به قسم ثالث از ذکر، غیر از دو قسم که چهر و سر است، و آن قسم ثالث است که مرد در نفس خود ذکر نماید به وضعی که نداند آن را مگر حق - سبحانه و تعالی.» این هفت هشت صفحه نیز برگرفته از صفحات مختلف بستان‌السیاحه است. ر.ک: (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳۸۱ و ۳۸۳؛ ۴۳۵-۴۳۷)

۱۶. این بخش که با این جمله شروع می‌شود: «چنانکه اسم الله مشتمل و مقدم بر جمیع مراتب و مظاهر است. و به موجب اتحاد مظهر و ظاهر، جمیع حقایق الهیّه و کونیه در صورت انسان کامل به ظهور آمده.» و با این جمله پایان می‌یابد: «بعد الفناء، سالک در تجلّی ذاتی به بقای حق باقی گردد و خود را محیط مطلق بی تعین جسمانی و روحانی بیند، و علم خود را محیط به همه ذرات کاینات مشاهده نماید، و متّصف به جمیع صفات الهی گردد.» برگرفته از صفحات مختلف این منبع است: اسیری لاهیجی، ۱۳۱۲: ۱۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۷۳، ۷۸، ۹۳، ۱۱۱ و ...

### منابع

- ابراهیم‌زاده، عبدالرضا و ندافی شهری، زهره (۱۳۹۰)، تصوف در عصر قاجار، تهران: هورمهر.
- اردبیلی، صدرالممالک (۱۳۸۶)، دیوان، به کوشش جواد نوربخش، تهران: اسوه.
- اسیری لاهیجی، محمدبن یحیی (۱۳۱۲)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تحقیق میرزا محمد ملک الکاتب، بمبئی: [بی‌نا].
- اکبری مازندرانی، احمد (۱۳۸۶)، محاکمه انسان در محکمه حیوانات، تهران: پرسمان.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- باغستانی، غزاله و مرتضایی، سید جواد (۱۳۹۸)، «بررسی و نقد ترجمه محاکمه انسان و حیوان رسائل اخوان الصفا مندرج در کنوز الودیع»، نشریه آینه میراث، ش ۶۶، صص ۱۶۹-۱۸۴.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۶۰)، لوامع و لوائح: در شرح قصیده ابن فارض، با مقدمه ایرج افشار، تهران: کتابخانه منوچهری.
- حائری، عبدالحسین (۱۳۴۹)، فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۰، تهران: کتابخانه مجلس.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل الله (۱۳۸۳)، المعجم فی آثار ملوک العجم، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حیدرزاده سردرود، حسن (۱۳۹۹)، «جریان‌شناسی و تبارشناسی ترجمه و اقتباس از داستان «محاکمه انسان و حیوان» رسائل اخوان الصفا در زبان فارسی (و ترکی)»، نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز، س ۷۳، ش ۲۴۲، صص ۸۵-۱۱۵.
- دایرة المعارف فارسی (۱۳۸۱)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران: امیرکبیر.
- دیوان منسوب به امام علی (ع) (۱۳۸۵) ترجمه سید فضل الله میرقادری، شیراز: انتشارات نوید.
- رسائل اخوان الصفا (۱۴۰۵ق)، ج ۲، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- زنگی بخاری، محمدبن محمود (۱۳۷۴)، بستان العقول فی ترجمان المنقول، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر (۱۳۳۹)، ریاض السیاحه، تصحیح اصغر حامد ربانی، تهران: کتابفروشی سعدی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۵)، بستان السیاحه یا سیاحت نامه، تهران: چاپخانه احمدی.
- \_\_\_\_\_، نسخه خطی کشف‌المعارف، کتابخانه، موزه و مرکز نگهداری اسناد مجلس شورای اسلامی، به شماره

۶۴۵۹۲ شماره قفسه ۴۲۷۱.

- عزالدین محمود کاشانی (۱۳۸۸)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح علامه همایی، تهران: نشر هما.
- عطاءاللهی، بنت‌الهدی (۱۳۹۷)، «گزارش اولین همایش بین‌المللی بزرگداشت پروفیسور فواد سزگین در استانبول»، نشریه میراث علوم اسلام و ایران، س ۷، ش ۲، پاییز و زمستان ۹۷، صص ۱۸۷-۱۹۴.
- عزیززاده موسوی، مهدی (۱۳۹۲)، درسنامه وهابیت، تهران: سازمان حج و زیارت.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۳۴۰)، تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فدایی، غلامرضا (۱۳۸۶)، آشنایی با نسخه خطی و آثار مکتوب، تهران: سمت.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۶۹)، آرای در تمدن اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
- محاکمه انسان و حیوان: از رسائل اخوان‌الرضا (۱۳۲۴)، ترجمه عبدالله مستوفی، تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی.
- محسنی‌نیا، ناصر و علی‌بخشی، اکرم (۱۳۹۲)، سفر در تصوف و عرفان با تکیه بر متون اسلامی، تهران: آیت اشراق.
- محمدعلی بن اسکندر شیروانی، نسخه خطی کیمیاء الشفا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۷۸۴۱۵.
- \_\_\_\_\_، نسخه خطی طب کیمیونی یا کیمیاء الشفا، کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، شماره بازیابی ۱۲۵.
- \_\_\_\_\_ نسخه خطی حقیقه البیان الشاهیه فی التلویح الی ترجیح المسالک النعمه اللهیة، کتابخانه موزه ملک، شماره اموال ۴۰۵۸.
- \_\_\_\_\_ نسخه خطی حقیقه البیان الشاهیه فی التلویح الی ترجیح المسالک النعمه اللهیة، کتابخانه آکادمی بخارست، رومانی، ش ۳۸۶.
- مرادی خلج، محمد مهدی و پیروزان، هادی (۱۳۹۵)، «رویکرد طریقت نعمت‌اللهیة به ساختارهای سیاسی- مذهبی دوره محمدشاه قاجار»، پژوهشنامه علوم تاریخی، ۸۵ ش ۱، بهار و تابستان ۹۵، صص ۹۶-۱۱۴.
- مطلبی، مسعود و ایزدی اودلو، عظیم (۱۳۹۷)، «بررسی مناسبات صوفیان با نهاد سلطنت در دوره‌های صفویه و قاجاریه»، نشریه سپهر سیاست، س ۵، ش ۱۸، صص ۱۰۵-۱۲۴.
- ملک ثابت، مهدی و کاظمی زهرانی، مرضیه (۱۳۹۷)، «وضعیت اجتماعی متصوفه نعمت‌اللهی در عصر قاجار»، نشریه پژ- وهشنامه عرفان، س ۹، ش ۱۹، صص ۱۸۵-۲۰۸.
- ملکم، سر جان (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- منفرد، افسانه (۱۳۹۳)، «بستان السیاحه»، مندرج در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۶۲)، سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ، با مقدمه عبدالله مستوفی، اصفهان: انتشارات مشعل و غزل.
- نصیر باغبان، حسین (۱۳۹۲)، «زندگینامه خودنوشت حاج زین العابدین شیروانی...»، مجله آینه میراث، س ۱۱، ش ۱، بهار و تابستان ۹۲.
- نورعلیشاه و رونق‌علیشاه و نظام‌علیشاه (۱۳۴۸)، جنات الوصال، به سعی دکتر جواد نوربخش، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.
- وقار، احمد (۱۳۷۲)، محاکمه انسان و حیوان، تصحیح محمد فاضلی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

- ولی‌پور، عبدالله و همتی، رقیه (۱۳۹۷)، «بررسی ویژگی‌های سبکی بستان‌السیاحه»، نشریه نشر پژوهی ادب فارسی، ش ۴۴، پاییز و زمستان ۹۷، صص ۲۰۳-۲۲۵.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵)، تذکره روضه‌الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲)، مجمع‌الفصحاء، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- همایونی، مسعود (۱۳۵۸)، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، تهران: شرکت چاپ پنگوئن.
- *The Animals Lawsuit Against Humanity*, Translated by Anson Lytner and Rabbi Dan Bridge; Kentucky: Fons Vitae.

دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۸/۰۲

• تأیید ۹۹/۱۲/۰۸

## شمس و طغرا، سازگاری در پیوند و پیکار کهنه و نو

محمد راغب\*

### چکیده

نخستین رمان تاریخی فارسی، شمس و طغرا (کرمانشاه: ۱۲۸۸-۱۲۸۹ ش./۱۳۲۷-۱۳۲۸ ق.) اثر محمدباقر میرزا خسروی (۱۲۶۶-۱۳۳۸ ق.)، در زمان سلغریان روی می‌دهد و فضایی فراهم می‌آورد تا در شش زمینه: روابط زبانی و بینامتنی، گونه ادبی، نظام روایتگری، شخصیت‌پردازی، زمان و مکان و سیاست و سازگاری، پیکاری میان اندیشه‌ها، شگردها و شکل‌های کهنه و نو درگیرد. مسأله اصلی اینجاست که در جریان شکل‌گیری ادبیات نوین فارسی، شمس و طغرا چه جایگاهی دارد؟ آیا اثری نوگراست یا همچنان پایبند سنت؟ آیا می‌توان نگارش آن را گشودن راهی تازه در فضای داستان‌نویسی فارسی دانست؟ از یک سو، با وجود همه نوگرایی‌ها، باز هم ساخت شکلی تازه همچون سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ زین‌العابدین مراغی ممکن نیست. زیرا که اثر، فاقد قهرمانی مسأله‌دار است. اما از سوی دیگر، تصویر دنیای معاصر نویسنده به شکلی دیگر بر رویدادها بازتابانده شده و از خلال آن، تعارضات موجود در جامعه بازتابی شده است؛ تعارضاتی که با سازگاری یک‌سویه به فرجام می‌رسد. در واقع، اگرچه رمان تاریخی شکلی تازه بر نمی‌سازد، اما آیین‌های است در مقابل دنیای معاصر. در مجموع، تقریباً در همه زمینه‌های برشمرده، پیکارها بر پیوندها می‌چربند و شمس و طغرا را نمی‌توان اثری نوگرا دانست.

### کلید واژه‌ها:

رمان تاریخی، رمانس، روایتگری، شخصیت‌پردازی، گونه ادبی، سیاست و سازگاری.

**Abstract*****Shams o Toghra: Compatibility of the Old and the New***

Mohammad Ragheb\*

The first Persian historical novel, *Shams o Toghra* (Kermanshah: 1288-1289 AH / 1327-1328 AH) by Mohammad Baqer Mirza Khosravi (1266-1338 AH), takes place in the time of the Salghurids and provides a setting for the struggle between old and new ideas, techniques, and forms in six areas of linguistic and intertextual relations, literary genre, narration system, characterization, time, place, politics and compatibility. The main question is what is the position of *Shams o Toghra* during the formation of modern Persian literature? Is it a modern or traditional work? Is it opening a new way in the field of Persian fiction? On the one hand, in spite of all the innovations, it is still not possible to create a new form, such as the *Siyahat-Name-ye Ibrahim Beyg* by Zain al-Abedin Maraghi, because the work lacks a complex hero. On the other hand, the image of the author's contemporary world is reflected in the events and through it, the existing conflicts in the society are represented—Conflicts that end in one-sided compatibility. In fact, although the historical novel does not create a new form, it holds a mirror to the contemporary world. Generally, in almost all of the areas listed, the struggles are overpowering, and *Shams o Toghra* cannot be considered a modernist work.

**Keywords:** Historical Novel, Romance, Narration, Characterization, Literary Genre, Politics, Compatibility

\*Assistant professor Shahid Beheshti University. Tehran. Iran. m\_ragheb@sbu.ac.ir



## درآمد

ایران در عهد مشروطیت (۱۲۸۵-۱۳۰۴) همچنان گرفتار مشکلات فراوان داخلی و خارجی بود. محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۲۷ق.) هم با استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس اوضاع را بدتر کرد. اما با این همه، چنین زمانه‌ای به دلیل فقدان قدرتی مسلط، مستعد ابداع و رشد انواع مختلف ادبی بود. تکرر دیدگاه‌های سیاسی موافق و مخالف، فضا را مشتاق بروز شکل‌های تازه‌تر کرد. در زمینه ادبیات داستانی تا پیش از سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴) باید از شکل‌گیری رمان تاریخی (شمس و طغرا (۱۲۸۸-۱۲۸۹)) و رمان اجتماعی (تهران مخوف (۱۳۰۱)) سخن گفت و در داستان کوتاه هم، یکی بود و یکی نبود (۱۳۰۱) جمالزاده جهش اولیه را ایجاد کرد تا بعدها به دست هدایت، داستان کوتاه فارسی در معنای واقعی متولد شود؛ همو که بوف کور (۱۳۱۵) را هم به عنوان نخستین رمان مدرن فارسی آفرید. در واقع، با اهمیت یافتن نثر در کنار شکوفایی دو جریان تازه روزنامه‌نویسی و ترجمه، ادبیات داستانی فارسی قدم در راه رشد نهاد و اندک اندک بستری مناسب برای ظهور رمان و گونه‌های نزدیک بدان فراهم آورد.

رمان تاریخی، فضا را برای بروز اشکال جدی‌تر رمانی فراهم آورد و با تکوین عادت رمان‌خوانی، سهم بزرگی در تغییرات ادبی دوران ایجاد کرد. برخی، آن را به شکل غیرمستقیم ناشی از تزلزل سیاسی و آشفتگی روزگار می‌دانند که سرشار از درون‌مایه‌های رایج زمانه چون: استقلال‌خواهی، ملی‌گرایی و امنیت طلبی بود (غلام، ۱۳۸۱: ۱۶). در واقع، فارغ از آموزش تاریخ، این گونه ادبی، دارویی برای معضلات جمعی ملت شکست‌خورده بود که در محاصره مشکلات داخلی و خارجی باید تاب می‌آورد. شمس و طغرا از محمدباقر میرزا خسروی نخستین نمونه است در کنار آثار چون: عشق و سلطنت (با عناوین عشق و سلطنت: فتوحات کوروش کبیر (همدان ۱۲۹۷ش./۱۳۳۷ق.)، ستاره لیدی (کرمانشاه ۱۳۰۳ش./۱۳۴۳ق.) و سرگذشت شاهزاده خانم بابلی (کرمانشاه ۱۳۱۰ش./۱۳۵۰ق.) اثر شیخ موسی نثری کبودرآهنگی (۱۲۶۱-۱۳۳۲ش.)، دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (جلد اول: بمبئی ۱۲۹۹ش./ جلد دوم: تهران ۱۳۰۴ش.) اثر صنعتی‌زاده کرمانی (۱۲۷۳-۱۳۵۲ش.)، داستان باستان یا سرگذشت کوروش کبیر (تهران ۱۲۹۹ش./۱۳۳۹ق.) اثر میرزا حسن خان بدیع نصرت‌الوزاره (۱۲۵۱-۱۳۱۶ش.) و ...

محمدباقر خسروی (۱۲۶۶-۱۳۳۸ق.) فرزند شاهزاده محمد رحیم میرزا، پسر محمدعلی میرزا دولت‌شاه، فرزند ارشد فتحعلی شاه قاجار بود. خسروی که رئیس دارالانشای علاءالدوله، حاکم کرمانشاه، بود، بعداً همراه با او که حاکم فارس شد، به شیراز رفت. شمس و طغرا رهاورد این

دوره است. در فهرست آثار او ترجمه اثری از جرجی زیدان و رمان‌های چاپ‌نشده درباره حسینقلی خان جهانسوزشاه هم دیده می‌شود. (مرتضاییان آبکنار، ۱۳۸۷: ۹۰-۹۱؛ میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۲/۳). شمس و طغرا (کرمانشاه: ۱۲۸۸-۱۲۸۹ ش. ۱۳۲۷-۱۳۲۸ ق.) در سه جلد شمس و طغرا، ماری ونیسی و طغرل و همای نوشته شده است. داستان مجلد نخست عشق شمس (از خاندان های آل بویه و ملوک شبانکاره)<sup>۱</sup> بر طغرا (دختری از تبار مغول) را بازگو می‌کند. بعدها شمس همزمان به وصال ماری ونیسی و آیش خاتون (آخرین اتابک سلغری) هم می‌رسد. جلد سوم هم ماجرای عشق طغرل (پسر شمس و ماری) و معشوقش (همای) است (برای اطلاع از پیشینه پژوهش نک: آربن‌پور، ۱۳۵۱: ۲۴۰-۲۵۲؛ آزند، ۱۳۸۵: ۴۵۳؛ بالایی، ۱۳۷۷: ۳۵۲-۳۶۱؛ علوی، ۱۳۸۶: ۱۹۲؛ غلام، ۱۳۸۱: ۲۱۵-۲۵۷؛ کامشاد، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۶؛ مرتضاییان آبکنار، ۱۳۸۷: ۹۰-۹۸؛ میثمی، ۱۳۷۲: ۲۱؛ میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۷۷؛ همو، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۴؛ یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۸۵/۲-۲۳۳).

آتش پیکار کهنه و نو که در تحولات مشروطه جرقه خورده بود، خود را در پیوستگی دوسویه شمس و طغرا به‌خوبی نشان می‌دهد؛ رمان تاریخی که فاقد قهرمان مسأله‌دار است و نمی‌توان از نظر شکلی آن را دقیقاً در قلمرو نوین رمان تعریف کرد، از مهم‌ترین اشکال بینابینی است که پیوندهای نزدیکی با گذشته و روزگار خود دارد: از یک سو، با رمان های تاریخی و ماجراجویانه والتر اسکات و الکساندر دوما که شاید به میانجی آثار جرجی زیدان به فارسی رسیده باشند، ارتباط دارد؛<sup>۲</sup> از سوی دیگر، پیوندهای عمیقی با رمانس فارسی و افسانه‌هایی چون امیرارسلان و داستان‌های نظامی در آن دیده می‌شود. چنانکه خود در مقدمه می‌گوید: «... این کتاب، رمانی است آمیخته با بعضی وقایع تاریخی و مطالب جغرافی و دقایق اخلاقی» (خسروی، ۱۳۴۳: ۲۱). اکنون مسأله اینجاست که در دوره‌ای که زمانه آستن شکل‌های تازه است، رمان تاریخی و بالاخص شمس و طغرا چه جایگاهی در جریان نوگرایی دارد و تا چه حد می‌توان آن را اثری پیشتاز دانست و به‌عنوان رمانی که اسلوب‌های جدید پایه می‌گذارد، بازشناخت. برای بررسی این مسأله در اینجا عرصه‌های پیوند و پیکار نو و کهنه را در زمینه‌های مختلفی بررسی می‌کنیم تا بتوانیم موقعیت آن را در میانه این جدال دریابیم. هر یک از عناوین زیر نشان‌دهنده زمینه‌هایی است که سوگیری اثر را یادآور می‌شود:

### ۱- روابط زبانی و بینامتنی:

خسروی نثری فصیح و تمیز دارد. از مترادفات و سجع و موازنه به شکلی متعادل بهره می‌برد و عدم تکرار و حذف به قرینه از مشخصات نثر اوست. بدین ترتیب، او در داستانی مربوط به گذشته‌های دور، از زبانی نو برای بیان دنیای تازه و ضرورت‌های آن استفاده نمی‌کند و از ابزار کهنه برای داستان‌گویی بهره می‌برد. همچنین خسروی با نشانه‌های اختصاری به منابش (حبیب‌السیر، فارس‌نامه ناصری، آثار العجم، جام جم، سیاحت‌نامه ابن بطوطه و کلیات سعدی) ارجاع می‌دهد (خسروی، ۱۳۴۳: ۲۲) و زبانش گاه سعدیانه و گاه یادآور متون تاریخی، به‌ویژه تاریخ جهانگشا، تاریخ بیهقی و ... است:

«... از در ایلی و انقیاد درآمد» (همان: ۳۱/۱) متأثر از تاریخ جهانگشای،<sup>۳</sup>

«بکشید و ببندید این سگ را» (همان: ۲۲۴/۱) متأثر از تاریخ بیهقی،

«این مال را به خواجه بخشیدیم که با کمال دلگرمی مشغول خدمت ما باشد» (همان:

۳۰۵/۱) متأثر از تاریخ بیهقی،

«حال که سایه خبر سلطان به این نواحی افتاد» (همان: ۳۲۲/۱) متأثر از تاریخ بیهقی،

«سر او را که سبکتر است، برگرفته به درگاه فرستید» (همان: ۲۲۹/۱) متأثر از چهارمقاله،

«به گناه اندک عقوبت‌های بزرگ می‌نماید» (همان: ۲۵۹/۱) متأثر از کلیله و دمنه.

به طور کلی، جوشش شعر در میان نثر، فراوان است؛ چه اشعار سعدی و فردوسی و چه شعرهایی که عشاق در میانه داستان‌ها برای هم می‌سرایند. استفاده از شعر، به خصوص اشعار فردوسی، سنت رایج رمانس‌هاست (هاناوی، ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳: ۳ و ۱۳). البته می‌توان آمیزش نظم و نثر را نشانه آخرین گرایش‌ها به شعر در نوشتار متعلق به دنیای داستانی دانست. همچنین زبان به نسبت پاکیزه و تا حدی ادبی جلد اول به کندی به سوی زبان معمول مردم حرکت می‌کند؛ برای نمونه: «آخ من کی آدم می‌شوم» (همان: ۳۹۶/۱-۳۹۷). اما این سادگی زبانی به عامه‌پسندی رمانس‌های فارسی مربوط است نه به شکل رمان که نیازمند زبانی تازه و ساده است.

فارغ از سبک نثر، رابطه بینامتنی محکمی هم با سنت داستانی فارسی دیده می‌شود و مضمون‌ها، بن‌مایه‌ها و شیوه‌های روایی فراوانی از گذشته به وام گرفته شده‌اند:

عشق در یک برخورد و بیان رمزی آن به معشوق در لحظه (همان: ۴۶-۴۷)، شکلی است متأثر از تمامی صحنه‌های عاشق شدن سنتی فارسی اما در این ابراز عشق و نمایش آن، نقش رمان‌های عاشقانه غربی به‌ویژه فرانسوی هم دیده می‌شود؛ در واقع، این مورد را می‌توان دورگه دانست.

«فردا او را با خود به شکارگاه بیاور که او را نیکو بیازماییم. سوغونجاق بیرون آمد شمس را بدید و گفت بشارت باد که ایلخانی تو را به شکارگاه خواسته» (همان: ۲۹۶/۱) یادآور آزمودن فرخی سیستانی در شکارگاه است (چهارمقاله). هر دو قهرمان استعدادی شگرف دارند که در نگاه نخست به چشم نمی‌آید اما با رفتن به شکارگاه - البته هر یک به نوعی - اثبات می‌شود. شکل داستان کشته شدن کلیچه (همان: ۱/ فصل ۲۹ و ۳۵) که از کانونی‌سازهای متنوعی روایت می‌شود، یادآور شیوه روایت کشته شدن قائد ملنجوق در تاریخ بیهقی است. بازداشت برای وصول مال دیوانی بارها در تاریخ بیهقی روایت شده است. کنش‌های عیارانه هم به وفور دیده می‌شود.

مارگیز، خالوی ماری، قصری به سبک فرنگیان برای شمس می‌سازد (همان: ۲۰۵/۲) که به شکلی یادآور سمنار و باغ خورنق در هفت‌پیکر نظامی است؛ با این تفاوت مهم که مارگیز کشته نمی‌شود.

مبادله غزل‌های عاشقانه (همان: ۳۸/۳ و ۴۴-۴۵) که در آثار داستانی فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی، عراقی و ده‌نامه‌ها فراوان است. طغرل «در ظرف شش ماه یک ساله می‌نمود» که همگان را به یاد رستم می‌اندازد (همان: ۲۰۶/۲).

افزون بر اینها، هزار و یک شب هم منبع الهامی برای خسروی بوده است: گردش مخفیانه شبانه سلطان (همان: ۳۱۴/۱)، اسیری شمس به دست فرنگیان (همان: ۳۵۱/۱)، حضور شمس در آتن (همان: ۳۵۹/۱)، داستان طوطی سخنگو (همان: ۱۵/۲)، داستان ورود مارگیز (همان: ۲۰۰/۲)، داستان عیسی و دمشق خاتون<sup>۴</sup> (همان: ۲۸۳/۳) و... که گاه یادآور رمانس‌های فارسی نیز هستند. نمونه دیگر، به دنبال آهو رفتن قهرمان (همان: ۲۰/۲) است که نویسنده به شکلی معکوس از آن بهره می‌جوید؛ در اینجا بر خلاف هزار و یک شب قهرمان گم نمی‌شود و برایش هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد. اما در بازگشت درمی‌یابد قافله بر جای مانده‌اش اسیر دزدان شده است. این شکل انحرافی را می‌توان با سنت روایی فرعی به جای اصلی (نک: راغب، ۱۳۹۳) توجیه کرد. خرده‌روایت‌هایی همچون اظهار عشق آبش خاتون به شمس در لحظه عروسی شمس و طغرا (خسروی، ۱۳۴۳: ۵۶/۲) هم می‌تواند نماینده سنت داستانهای مکر زنان باشد. اما نجابت قهرمان اسطوره‌ای، خواننده را از پیچیدگی‌های مواجهه با چنین صحنه‌هایی دور می‌کند. چنین قهرمانی که قهرمان اجتماع است، حتی به اندازه شخصیت‌های هزار و یک شب هم

فردیت ندارد که در دام مکر زنان بیفتد. روی هم رفته، در یک داوری کلی، گرایش به سوی گزینش از گنجینهٔ عظیم سنت بسیار جدی به نظر می‌آید.

## ۲- گونهٔ ادبی:

ساختار این رمان تاریخی بیشتر برگرفته از گونه‌های ادبی سنتی مانند: رمانس، عجایب‌نامه، جغرافیای تاریخی، تاریخ و سفرنامه است. در آغاز جلد نخست رویکرد روایی به سنت تاریخننگاری / جغرافیای تاریخی نزدیک‌تر است. اما در جلد سوم آشکارا تاریخ، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و کاملاً از شگردهای رمانس پیروی می‌شود؛ در واقع، در حاشیهٔ دوری از تاریخ به روایت داستانی عاشقانه می‌پردازد. به همین دلیل هم در بخش‌های اولیهٔ کتاب، جریان رویدادها کند و فاقد هیجان جدی است. اما در بخش‌های پایانی روایت شتاب می‌گیرد. زیرا نویسنده اندک اندک گونه‌ای را که در بستر آن رویدادها را پیش می‌برد، به درستی شناخته است و کمتر از مرزهای آن تخطی می‌کند. به طور عام، در بازه‌های زمانی طولانی، نویسنده روایت تاریخ را از یاد می‌برد. اما به یک‌باره با گزارشی کوتاه می‌خواهد به قواعد گونهٔ انتخابی خود پایبند بماند. اما چاره‌ای جز درافتادن به دامان رمانس ندارد. روش عیاری، رویکرد قالب حرکت قهرمانان است و استفادهٔ فراوان از بن‌مایه‌های رمانس‌ها مؤید این معناست. رمانس‌ها- که در زمانهٔ خود از نظر شکلی و مضمونی آثاری پیشرو بودند و جهان را به صورتی متفاوت از تصویر موجود در ادبیات رسمی نشان می‌دادند- با پیدایی در شکل رمان تاریخی دریچه‌ای تازه به هستی و به دنبال آن دنیای روایت نمی‌گشایند و بیشتر بخش سنتی و ارتجاعی زمانه و یا بعدها خواست حکومت‌ها را بازنمایی می‌کنند. آنها تنها از روش‌های کهن برای بازنمایی دنیای معاصرشان استفاده می‌کنند. سفرهای دور و دراز قهرمانان مانند رفتن شمس به بیت‌المقدس (همان: ۳۴۹/۱) از سنت رمانس‌ها و همچنین عجایب‌نامه‌ها پیروی می‌کند. یکی از شخصیت‌ها به نام عیسی که به حاج سیاح شهرت دارد (همان: ۲۶۶/۳) و همزمان ما را به یاد حاج سیاح و ارمینیوس وامبری (درویش دروغین) می‌اندازد، یادآور قهرمانان این گونه آثار است؛ بمب درست می‌کند (همان: ۳۱۹/۳) و از کیمیا برای تبدیل مس به زر (همان: ۳۲۷/۳) بهره می‌گیرد. همچنین بدیهی است که سفر به مناطق مختلف و درج اطلاعات دربارهٔ شهرها و اینیه در کتب جغرافیای تاریخی به وفور دیده می‌شود. این آثار حاوی مهمترین عنصری هستند که رمان تاریخی در مسیر روشنگرانهٔ خود در پی آن بوده است و آن، آموزش از طریق سرگرمی است. در واقع، رمان تاریخی گونه‌ای ابزار

آموزشی تازه اما ناکارآمد است برای دنیای جدید. این ناکارآمدی به چهارچوب سنتی چشم‌اندازش به جهان روایت و از طریق آن به قلمرو سیاست برمی‌گردد. برای نمونه، به هیچ وجه نمی‌توان آنها را با کتاب احمد- با همهٔ نقص‌ها و کسالت‌باریش - مقایسه کرد؛ آموزش پیشرو و نوگرایی طالبوف، نوید جهانی تازه و البته آرمانی را می‌دهد که شمس و طغرا و عمدهٔ رمان‌های تاریخی فاقد آن هستند.

پیش‌تر گفتیم رویکرد وام‌گرفته از کتب جغرافیای تاریخی به سفر مربوط است. اما این بدین معنی نیست که قالب سفرنامه، به شکل جدی چهارچوب روایت شمس و طغرا را می‌سازد. به ظاهر، نوگرایی روایی در مسیر رسیدن به رمان از ایستگاه سفرنامه می‌گذرد؛ انگار که روایت برای حرکت نیاز به نقشه از پیش تعیین‌شدهٔ مسیر جغرافیایی/روایی دارد. معمولاً شکل‌های واقعی انتقالی از قصه به رمان مانند مسالک‌المحسنین و ... حاوی چنین ساختارهای سفرنامه‌واری هستند. اما شمس و طغرا به کلی فاقد چنین رویکردی است و سفر در آن بیشتر جنبهٔ عیارانه و ماجراجویانه دارد تا سیاحت به معنای درک فرایندهای درونی اجتماعی که قهرمان بدان پا می‌گذارد. به سادگی می‌توان سفر قهرمان را در قالب سفرهای عجیب و غریب قهرمانان رمانس‌های فارسی بررسی کرد نه در چشم‌انداز نوگرایی آثار پیشرو پیش و پس از خود نظیر سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ و دیگران.

پیرنگ این اثر همچون سایر رمان‌های تاریخی بر بنیاد دو عنصر اصلی نهاده شده است: عشق و ماجراجویی. در چنین پیرنگ‌هایی تصادف هم نقش بسیار مهمی دارد که در نمونه‌های رمانتیک فرنگی و رمانس‌های فارسی به فراوانی یافت می‌شود. این عنصر عشق توأمان از آثار فارسی و فرنگی سرچشمه یافته است. عشق مایهٔ انگیزش قهرمانان است. اما عاشق و معشوق در شمس و طغرا با هم عقد شرعی کرده‌اند و تقریباً پیوسته در کنار یکدیگر هستند. ولی اخلاقیات عرفی زمانه، اجازهٔ وصال را بدان‌ها نمی‌دهد و آنها تا زمان ازدواج رسمی از وصال هم بهره‌ای نمی‌برند. در واقع، کوشش قهرمان را می‌توان معطوف به رعایت اخلاق اجتماع توصیف کرد که گامی لرزان در آستانهٔ جهان تازه است. همین مسأله که فراقی متفاوت از ادبیات کلاسیک در پیش چشم داریم، نشانهٔ تغییر مهمی است. فراق جدید، داغی پنهان از شهوت و مسائل جنسی دارد که پدیده‌ای نوین است. این تازگی به فردیت اندکی که قهرمان این آثار نسبت به گذشته به دست آورده، مربوط می‌شود.

مکرراً گفتیم که شمس و طغرا را می‌توان بیشتر در گونهٔ رمانس‌های فارسی دسته‌بندی کرد.

زیرا دارای ویژگی‌های بنیادین آن (برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های رمانس، نک: هاناوی، ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳) است. اما از آنجا که در هنگامه تحول متولد می‌شود، شکلی تازه است که فاقد برخی ویژگی‌های رمانس است: عبارات آغازین کلیشه‌ای معمول را ندارد. حضور راوی و نقال در داستان آشکار نیست. رؤیاپردازی، مداخله قوای طبیعی / فراطبیعی و شرح پیکارها و هم‌وردی‌های تن به تن به شکلی که در رمانس‌ها دیده می‌شود، در آن کمتر به چشم می‌آید. افزون بر رمانس فارسی، حماسه و منظومه غنایی داستان‌گوترین شکل‌های رمان‌واره ادبیات سنتی ما هستند. حماسه‌ها (به ویژه شاهنامه فردوسی) به میانجی رمانس فارسی و منظومه‌های غنایی (به ویژه آثار نظامی) در بستر رمان رمانتیک فرانسوی در رمان‌های تاریخی این دوران به حیات خود ادامه می‌دهند. بدیهی است با توجه به ویژگی‌های گونه‌ای شمس و طغرا نمی‌توان آن را در قالب رمان از نوع سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ دسته‌بندی کرد. با گونه تقریباً هم‌عصرش، رمان اجتماعی، هم تفاوت‌های بسیاری دارد؛ توصیف صحنه آغازین تهران مخوف (۱۳۰۰) مرتضی مشفق کاظمی خود به سادگی نشانگر تفاوت عمیقش با شمس و طغرا است.

در شمس و طغرا واقع‌گرایی رمان‌گونه ضعیف است و نقش فراوان تصادف در پیرنگ رویدادها امکان نزدیک شدن به واقعیت را از بین می‌برد. گاهی نویسنده با طرح رویدادهایی به ظاهر بی‌اهمیت می‌خواهد اعتماد خواننده را به واقعی بودن داستانش جلب کند؛ برای مثال شمس که چنین بی‌محابا خرج می‌کند، پیش‌تر گنجی یافته است. در واقع، نویسنده شخصیت‌ها را بر مبنای انگیزه‌های درونی به حرکت و انمی‌دارد تا کنش‌هایشان حقیقی جلوه کند، بلکه به کمک خرده‌پیرفت‌های ابداعی و ناگهانی این کار را انجام می‌دهد. حتی بستر تاریخی رویدادها نیز که می‌تواند ظرفیت واقع‌گرایی اثر را افزایش دهد، گسسته‌تر از آن است که به کار آید. البته نویسنده که رویکردی سنتی در نوشتار دارد، می‌کوشد پیوندهای زبانی و روایی را که از دنیای کهن به وام گرفته، واقع‌گرایانه ارائه کند؛ او رویدادها را در عهده‌ی مطرح می‌کند که این شگردهای روایی کهنه، قالب معمول روایتگری بوده است و برای عرضه بن‌مایه‌های عاشقانه اثر هم دوره‌ای بهتر از عهد شیخ شیراز نمی‌توان یافت. در واقع، رویکردهای واقع‌گرایی اثر به جای ایجاد پیوندهای واقع‌گرا با جهان معاصر خوانندگان، با رفتن به گذشته‌ای دور، استفاده از شگردها و سنت‌های قدیمی را توجیه می‌کنند؛ زیرا نویسنده که از دامن سنت بیرون نیامده است، توان ارائه این شکل رمانتیک را در دنیای معاصرش ندارد، پس به سراغ چنین شکلی می‌رود.

گاهی نویسنده فراموش می‌کند که داستانی را در قرن هفتم روایت می‌کند و آگاهانه یا ناآگاهانه به سیاق رمان تاریخی رویدادها را در بافت فرهنگی جامعه زمان خودش می‌پراکند؛ برای نمونه، هما در غزلی «طغرل» را در قافیه به ضم سوم می‌خواند (همان: ۴۵/۳)، در حالی که در عصر سعدی به کسر خوانده می‌شد. نویسنده با زبان طغرل به این اشتباه اشاره می‌کند. اما آن را غلط رایج می‌داند (همان‌جا)؛ در حالی که این غلط رایج عصر نویسنده است<sup>۵</sup> نه دوران سعدی. اما تعداد چنین مواردی بسیار اندک است. یکی از دلایلی که سیاست اجازه بروز در متن نمی‌یابد، فقدان چنین شکل‌هایی در مقیاس وسیع است؛ زیرا نویسنده کمتر رویدادهای گذشته را در ظرف فرهنگی - سیاسی روزگار خود می‌بیند. فارغ از این، کمتر بخش روایی متن، ارزش‌های معمول ادبیات واقع‌گرا را چه در شکل سنتی و چه در شکل نوگرا بازنمایی می‌کند.

صحنه چوگان‌بازی و هنرنمایی شمس (خسروی، ۱۳۴۳: ۹۶/۱-۹۸) نمونه خوبی است برای مقایسه از چشم‌انداز روایت/توصیف با صحنه‌های مسابقه سوارکاری در نانا (۱۸۸۰م) اثر امیل زولا و آنا کارنینا (۱۸۷۸م). اثر لف تولستوی که لوکاچ آن را تحلیل کرده است (نک: لوکاچ، ۱۳۸۶: ۱۳-۶۶).<sup>۶</sup> از همان آغاز «ناگاه از سر میدان آفتابی طلوع کرد» (خسروی، ۱۳۴۳: ۹۶/۱) رویکرد استعاری-تمثیلی سنتی و اغراق‌آمیز نویسنده را بر ملا می‌کند که نشان می‌دهد اثر به جهان حماسی تعلق دارد و پیوندی با دنیای تازه رمان ندارد. در میانه، سیب انداختن طغرا به سوی شمس و گرفتن و بوسیدن آن، جلوه رماتیک داستان را که متأثر از رمان‌های الکساندر دوما تواند بود، آشکار می‌کند. اما پرسش و پاسخی که به دنبال آن می‌آید،<sup>۷</sup> به کلی بیانگر تأثیرپذیری از حاضر جوابی‌های معمول ادبیات سنتی فارسی است؛ هنرنمایی‌های شمس هم یادآور رمانس‌های فارسی است. خلاصه اینکه کمتر جنبه واقع‌گرایی جدی‌ای در آن دیده می‌شود و کل رویداد هم خصلتی نمایه‌ای می‌یابد که قدرت شمس را توصیف می‌کند و البته عشق طغرا را آشکار. شاید اگر تأکید بر دومی بیشتر می‌بود، داستان بیشتر به سوی رمان گرایش می‌یافت. همچنین با حذف این صحنه، لطمه چندانی هم به فضای گفتمانی اثر وارد نمی‌شد. زیرا قطعه‌ای اصیل در ساختار داستانی نیست.

### ۳- نظام روایتگری:

راوی عموماً دانای کل است. اما بیشتر رویدادهای طرف ایرانی ماجرا را روایت می‌کند و کمتر روایت کاملی از بیگانگان ارائه می‌شود. به زبان دیگر، کانونی‌سازی بیشتر از سوی شمس و



اطرافینش است و این معلول دو مسأله می‌تواند باشد: نخست ایران‌دوستی نویسنده و دوم جنسیت مردانه و فاعلانۀ قهرمان ایرانی. البته گاه برخی شخصیت‌ها قصه خود را می‌گویند. اما امکانات و توانش روایتگری ویژه‌ای در معنای مدرن آن دیده نمی‌شود. بیان ذهنیت اشخاص نسبت به رمانس فارسی بیشتر است. اما باز هم شکلی سنتی است و راه و روش تازه‌ای ندارد. گفتگوها پختگی لازم را ندارند و فاقد بار دراماتیک و یا حتی روایی ضروری هستند. نامه‌ها گاه ابزار پیوند پیرفت‌ها و گاه اطلاع‌دهنده (در معنای پرایی) هستند و همچون گفتگوها نقش مهم و ویژه‌ای ندارند و در ادامه سنت کلاسیک قصه‌گویی ایرانی هستند. بذریه‌های داستانی<sup>۱</sup> معمولاً به سادگی و شتاب فراوان ثمر می‌دهند. به همین دلیل پیرنگ ساده می‌شود و به تبع آن، ساختار داستان‌ها بسیار قابل پیش‌بینی است. برای مثال، سعدی نامه‌ای به قهرمان می‌دهد که اگر روزی به اسکندریه افتادی به شیخ ابوالحسن شاذلی بده. قهرمان نیز مطابق سنت رمانس فارسی اتفاقاً بدان دیار می‌افتد و این نامه گره مشکلی بزرگ را به راحتی می‌گشاید (همان: ۳۸۵/۱).

این سادگی طرح پیرنگ را می‌توان در ساختار ساده پیرفت داستان‌ها و گره‌افکنی‌ها و گره‌گشایی‌های آن به وضوح مشاهده کرد: به طور عام، طرح همزمان چند گره برای نویسنده مقدر نیست و در موارد بسیار اندکی این اتفاق می‌افتد. هر گره به تنهایی پیرفتی از داستان را به پیش می‌برد و با پایان یافتن آن، زنجیروار گره بعدی آغاز می‌شود. در واقع، به سادگی می‌توان حدود پیرفت را مشخص کرد؛ چون گره‌ها به صورت شبکه‌ای و درهم‌تنیده افکنده و گشوده نمی‌شوند. گره‌گشایی‌ها بسیار ساده و قصوی هستند و به هیچ‌وجه پیچیدگی رمانی ندارند. حتی در موارد فراوان گره‌افکنی‌ها پیش از افکنده شدن، گشوده می‌شوند. این شیوه ساده و صرفاً زنجیره‌ای ترکیب پیرفت‌ها خاص رمانس فارسی است نه رمان. اما در مسیر رشد رمان فارسی و رمان‌نویس گاه شاهد نمونه‌های ساده‌ای هستیم که با دو گره طرح می‌شوند: شمس که از دست مغولان فرار کرده و به دربار فاطمیون پناه برده است، اسیر فرنگیان می‌شود و ملک‌زاده مصر نیز عاشق همسرش می‌شود (همان: ۳۵۰-۳۵۵). و نیز در جلد دوم عشق دوگانه آبش خاتون و ماری ونیسی به شمس. این گره‌های عاشقانه دو یا سه‌سویه به شمس که صفحات بسیاری از کتاب را اشغال کرده است، قابلیت تبدیل شدن به گرهی بنیادین و سپس تبدیل قصه به رمان را داشته است. اما از آنجا که فردیتی در رفتار و ذهنیت شمس و زانش دیده نمی‌شود، قصه به رمان ارتقا نمی‌یابد. در واقع، فقدان شخصیتی که بتواند به این پیرنگ ساده عمق دهد، مانع ترقی اثر به رمان شده است.

شیوع شکل‌های مکرر، مهمترین خصلت قصه است. همچنین پیرفت‌های تکراری - تنها با جایگزینی کنشگران تازه - بسیار شایع‌اند. این رویکرد روایی هم در متون حماسی مانند شاهنامه رایج است و هم در رمانس‌های فارسی مثل سمک عیار. برای مثال، عشق طغرل و هما نسخه‌ ضعیفی از شمس و طغراست؛ طغرل هم مانند شمس البته به شکلی دیگر خانواده‌ هما را نجات می‌دهد (همان: ۵۲/۳-۵۳). معمولاً این شکل‌های موازی پس از شهرت جلد اول سر برمی‌آورند. اما در اینجا می‌توان نقطه شروع رشته رخداد‌های جلد دوم و سوم را به وضوح در جلد‌های قبلی دید. از دیگر نمونه‌های تکرار پیرفت‌ها این است که نویسنده می‌خواهد در اوج خوشی‌ها که مشکلات حل شده‌اند، مصیبتی تصادفی را وارد پیرنگ کند تا بتواند داستان را ادامه دهد (برای نمونه، مرگ ناگهانی طغرا و محمد). اما در این موارد قهرمانان اصلی به مراد و کامشان می‌رسند و این مصیبت تأثیری پیوسته و دامنه‌دار بر آنها نمی‌گذارد. همین‌جاست که می‌گوییم شخصیت‌ها ثبات ندارند. در گونه‌های رمانی کنش‌های مطرح در اثر، بر روحيات قهرمان تأثیر می‌گذارد. اما در اینجا هیچ اثر جدی و دنباله‌داری دیده نمی‌شود. یکی دیگر از این پیرفت‌های تکراری مرگ پدر یا مادر عروس و داماد تازه است تا بازماندگان با هم ازدواج کنند (همان: ۳۲۶/۳). همچنین انگار نویسنده تعهدی داده است که فرجامی خوش برای آنها که دوستشان دارد تعیین کند و سایرین را به کام مرگ بکشاند. به طور کلی، مهمترین شگردها در حوزه مضمونی ازدواج رخ می‌دهد. افزون بر این، هر چه به پایان اثر نزدیکتر می‌شویم، از آنجا که گرهی وجود ندارد، نویسنده به سراغ گره‌سازی برای شخصیت‌های فرعی مثل غیبت عیسی، فرزند مریم رومی و امیدوار، (همان: ۲۶۰/۳) می‌رود.

#### ۴- شخصیت‌پردازی:

توصیف شخصیت، سنتی است و گاه مبتنی بر ساختارهای روایی شعری به‌ویژه آثار نظامی. قهرمانان بسیار تک‌بعدی و بی‌نهایت اخلاقی هستند. شمس نمونه اسطوره‌ای پهلوان نجیب ایرانی است که تمامی محاسن بشری و حتی بالاتر از آن را هم داراست. او در همه چیز بهترین است و ذکاوتی بی‌اندازه دارد که شخصیتی مافوق طبیعی بدو می‌بخشد. حتی سرچشمه خوبی‌های دیگران نیز هست؛ برای مثال، شخصیت شهوت‌دوستی مثل آیش خاتون وقتی به کیمیای ازدواج او آزموده می‌شود، جنبه‌های خوش برتری می‌یابند. همچنین همه افراد و رویدادها دست به دست هم می‌دهند تا بهترین اتفاق‌ها برای قهرمان اصلی بیفتد. برای نمونه، ماری ونیسی علی‌رغم ازدواج اولیه، باید مطابق نگاه سنتی برای ازدواج آتی با شمس باکره بماند (همان: ۷۹/۲).

فاصله زمانی اولین باری که نام ماری ونیسی را می‌خوانیم (همان: ۳۸۴/۱) تا آغاز جلد دوم که نام او بر عنوان کتاب نقش بسته، بسیار کوتاه است. در واقع، مطابق سنتِ قصه شخصیت‌ها تنها اندکی پیش از نقش مهمی که قرار است بر عهده گیرند، ساخته و روانه داستان می‌شوند، بدون اینکه بر مبنای انگیزش‌های درونیشان حرکت کنند. در نتیجه، شخصیت‌ها هیچ‌گاه به شکل جدی پرداخت نمی‌شوند و تهی از هر فردیتی هستند. زیرا تنها در پیوستگی با کنش‌ها به وجود می‌آیند. یعنی ذات شخصیت وابسته به کنش اوست نه به قوام فردیتش. اما در رمان عکس این مسأله اتفاق می‌افتد و شخصیت است که کنش‌ها را از قیل مسأله‌داریش برمی‌سازد. همه اینها نشانگر عدم استقلال شخصیت‌ها و وابستگی بیش از حد آنها به پیرنگ است. در واقع، حیات و ممات دیگر شخصیت‌ها بسیار وابسته به دخالت‌های عامدانه نویسنده در پیرنگ داستان برای پیشبرد اهداف شخصیت اصلی است؛ مثلاً با مرگ طغرا، مادر او و پدر شمس هم می‌میرند (همان: ۱۸۰/۲) زیرا نویسنده دیگر با آنها کاری ندارد، پس به واقع حذف می‌شوند. این عدم استقلال، اجازه بروز تنوع شخصیت‌ها و در عین حال چندآوایی رمان‌گونه را به اثر نمی‌دهد. چنین قهرمانی را نمی‌توان در معنای لوکاجی اهریمنی دانست. این رفتار اخلاقی ناب و شکل یکنواخت قهرمان، مختص حماسه است نه رمان و نشان می‌دهد که قهرمان اثر، نماینده اجتماع خود است نه قهرمانی منزوی در جهانی گسسته. می‌دانیم که شخصیت یکی از مهمترین سازه‌های شکل‌دهنده پیرنگ در رمان است. تضادهای درونی شخصیت (نتیجه مسأله‌داری قهرمان) با اجتماع بیرونی (بازتابیده در پیرنگ) رمان را می‌سازد. مسأله قهرمان حماسی بی‌مسأله این اثر، مشکلات قومی- وطنی است که سده‌ها قبل نیز به شکلی مشابه وجود داشته است. تفاوت عمده‌اش با رمانس‌ها همین بازنمایی تضادهای تاریخی موجود در بطن جامعه است که رمانس‌ها کمتر با آن سر و کاری دارند. در اینجا هم قهرمان فرد نیست، بلکه جامعه‌ای است توده‌وار و یک‌پارچه که به دنبال پاسخ به نیاز مهم روزمره‌اش است.

بار عاطفی و نوستالژیک نیز متعلق به رمان است و در قصه خبر چندان از آن نیست. زیرا امری است مربوط به شخصیت نه پیرنگ. سوز و گدازهای عاشقانه تکراری معمولی قهرمانان در شمس و طغرا جایی برای ظهور فردیت باقی نمی‌گذارد. اما در یک مورد طغرا به شمس می‌گوید که دیگر آن عشق پرسوز قدیمی را در خود نمی‌یابد و عشقی بامتانت دارد و راجع به ارزش عشق ماری ونیسی سخن می‌گوید (همان: ۱۱۰/۲-۱۱۱)؛ او آرامش بی‌حسادت عجیبی دارد (همان: ۱۲۸-۱۲۹)؛ بچه‌ای ندارد و سردی جنسیتش در نگاه منفی به رابطه جنسی و خودآرایی

مشهود است؛ همه اینها او را به سوی شخصیتی متمایز و رمان‌وار پیش می‌برد. اما بدون آغازی جدی، این فرایند با مرگ او در زلزله (همان: ۱۸۰/۲) ناتمام می‌ماند. همچنین نشانه‌هایی دیده می‌شود مبنی بر آنکه شمس هم به آبش و ماری بی‌تمایل نیست. حسادت‌ها و دشمنی‌های بسیار کوچکی نیز میان هووهای سه‌گانه دیده می‌شود. آبش که در مرکز رویدادها نیست و کمتر بدو پرداخته می‌شود، رگه‌هایی بسیار مهمی از فردیت دارد و ماری که تنها گاهی کتاب می‌خواند (همان: ۱۱۴/۲)، از تیپ سنتی معشوق مطیع متمایز نیست. در کل، حتی طغرا هم که امکان ضعیفی در ارتقا به مرتبه شخصیت رمان دارد، بدین درجه نمی‌رسد.

البته برخی شخصیت‌ها نظیر آبش خاتون و یا سوغانجاق، منش روشنی ندارند و خوبی یا بدی‌شان بر یک روش پیش نمی‌رود. اما با توجه به ساخت بسیار سنتی اثر نمی‌توان این مسأله را به رنگارنگی و تنوع شخصیت‌ها در رمان مربوط دانست. بلکه بیشتر نمودار بی‌ثباتی و عدم پرداخت دقیق آنهاست. این نکته چنانکه تودوروف (۱۳۸۸: ۴۴-۴۸) درباره هزار و یک شب گفته، معلول این مسأله است که کنش‌ها خصلت‌ساز نیستند؛ یعنی اینکه رفتارهای شخصیت را نمی‌توان همبسته انگیزه‌های درونی او به شمار آورد و با توجه به کنش نتیجه گرفت که او واجد چه صفات مثبت یا منفی درونی است.

شخصیت‌های منفی هم از این قاعده مستثنا نیستند. اما برخلاف داستان کهن، گاه انگیزشی مختصر برای کنش‌های بدشان مشاهده می‌شود. اما انگیزش هم به قول پراپ سازه‌ای نوظهور در قصه (پریان) است (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۵۵). این شخصیت‌های منفی دوست‌نداشتی که بنا بر سنتی بسیار کهن، زشت هم هستند، بیش از همه نشان می‌دهند که قهرمان اثر، قهرمان اجتماع است. شخصیت‌های فرعی هم همچون رمانس گاه برای مدت‌های طولانی فراموش می‌شوند. زیرا در داستان هیچ اهمیتی ندارند و تنها کاتالیزورهای کم‌ارزشی هستند که در پیشرفت داستان نقش ناچیزی دارند.

قهرمان رمان تاریخی ما در رویدادهای تاریخی حضور مؤثر و واقعی ندارد. زیرا شخصیت اصیل تاریخی نیست. اما بعدها اندک اندک دیگر نویسندگان جرأت می‌یابند تا قهرمان اصلی خود را از میان شخصیت‌های واقعی تاریخی برگزینند. شاید پایان این کتاب با مرگ سعدی-که شخصیت مهمی در جریان رویدادها نیست- راه را به دیگر نویسندگان نشان می‌دهد که استفاده از خود شخصیت‌های تاریخی ممکن است کتاب را خواندنی‌تر کند.

در این کتاب، زنان در بستری سنتی نمایانده می‌شوند؛ بنابراین، چندهمسری با توجه به دیدگاه‌های واپس‌گرایانهٔ زمانه نه تعجبی دارد و نه نیاز به درج شاهدهی. فارغ از این، گاه در پس پرده مسائل جنسی، مایهٔ انگیزش قهرمان است؛ شمس و طغرا با یکدیگر ازدواج شرعی کرده‌اند، اما ظاهراً قهرمان نجیب اسطوره‌ای ما هنوز مهر از او برنگرفته است (همان: ۳۸۸/۱). گویی تمامی پیرفت‌های رمان در مقابل این پیرفت، فرعی هستند که قهرمان باید با معشوقش به صورت رسمی ازدواج کند تا بتواند از الة بکارت کند که سرانجام این مهم انجام می‌شود (همان: ۵۷/۲-۵۹). فقدان گره جدی سبب می‌شود تا چنین مسال‌های به صورت ضمنی به‌عنوان گره اصلی مطرح شود. به طور کلی، نویسنده بسیار از جذابیت‌های جنسی رمان‌های عاشقانه استفاده می‌کند. برای نمونه، آبش به شمس کتاب الفیه شلفیه هدیه می‌دهد (همان: ۱۳۶/۲) و طغرا هم این کتاب را برای ماری می‌فرستد (همان: ۱۴۶/۲-۱۴۷). بوسهٔ همزمان هووها بر شمس و التماس اینکه زن سوم را هم بگیرد (همان: ۱۶۰/۲-۱۶۱)، ظاهراً نشان‌دهندهٔ این است که گمشدهٔ نویسنده، روابط متنوع حلال بهشتی است. ظاهراً این رمانوارهٔ عامه‌پسند برای مردان نوشته شده است و برای زنان تنها می‌تواند واجد ارزش آموزشی در زمینهٔ اطاعت از همسر باشد. ریشهٔ همهٔ این مسائل جنسی را می‌توان در انگیزه‌سازی‌های کاذب نویسنده برای شخصیت‌ها در ساختار پیرنگ دانست. آنها هرگز به سطح مسال‌های واقعی ارتقا نمی‌یابند، بلکه تنها شبه‌انگیزه‌های میهمی هستند که برای باورپذیری چهارچوب پیرنگ به داستان افزوده شده‌اند؛ برای نمونه، جدا از سردی جنسی طغرا که می‌تواند دلیل موجه ازدواج‌های دیگر شمس باشد، فردوس نیز آرایش را نمی‌پسندد (همان: ۲۵۱/۳) و رابطهٔ عجیبی با شوهرش دارد: «فردوس... هیچ نمی‌دانست که این محبت مفرط او به محمد و این کراحت از همخوابگی با او چه معنی دارد.» (همان: ۱۳۵/۳). بعدها محمد در حجله بدون هیچ عمل جنسی (همان: ۲۱۰/۳) با نیش افعی می‌میرد (همان: ۲۰۷/۳-۲۰۸). سپس فردوس عاشق ملک‌زادهٔ مصری می‌شود که شباهت بسیاری با محمد دارد و با او ازدواج می‌کند. همچنین ناتوانی آبش خاتون (البته به دلیل زن بودن)<sup>۹</sup> در حکمرانی، شباهتی با شاهان قاجار دارد. در واقع، تصویری که نویسنده از آبش خاتون برمی‌سازد، مبتنی بر همان انگاره‌های سنتی است که مداخلهٔ زنان را در سیاست بدعتی می‌داند که اسباب نابودی حکومت را فراهم می‌آورد.

### ۵- زمان و مکان:

رویدادها در بازه زمانی ۶۷عق. (همان: ۲۵/۱) تا مرگ سعدی در ۹۱عق. (همان: ۳۴۰/۳) اتفاق می‌افتند. همین درج تاریخ‌ها بیشتر نشانگر شکل رمان تاریخی است تا رمانس. اما پس از مرگ آبش خاتون در ۸۵عق. (بته‌کن، ۱۳۸۳: ۵۷۶/۲)، رویدادهای فرعی غلبه می‌یابند و ساختار داستان به صورت کامل از شکل رمان تاریخی فاصله می‌گیرد و در قالب رمانس ادامه می‌یابد. به طور کلی، گذر زمان غیر واقعی و قصوی است و خواننده آن را احساس نمی‌کند؛ برای مثال، ناگهان می‌فهمیم شمس غیر از طغرل، سه فرزند دیگر از ماری دارد (همان: ۲۲۰/۲). یا در نیم صفحه شخصیت‌ها به مکه می‌روند (همان: ۲۱۲/۳). حتی پیر شدن شخصیت‌های داستان هم باسماه‌ای است و خواننده درک روشنی از گذر زمان ندارد. همه اینها به تمرکز بیش از حد نویسنده بر قهرمان برمی‌گردد.

روی هم رفته، رویدادها بیشتر در روال خطی خود سیر می‌کنند و زمان‌پریشی‌ها بسیار ساده و بدون تأثیر خاصی بر داستان هستند. گذشته‌نگرها تنها ارزش اطلاعاتی دارند و فاقد بازنمایی‌های خاص رمانی هستند و موارد بسیار اندکی برای توصیف حالت و یا گرم کردن تنور روایتگری استفاده می‌شوند. بیشتر گذشته‌نگرها حرف تازه‌ای در ساختار روایی ندارند و بیشتر برای سرعت گرفتن روایت به کار می‌روند؛ مثلاً دمشق خاتون از رویدادهای داستانی که پیش‌تر برای خوانندگان روایت شده، آگاهی ندارد. اما طی خوابی (همان: ۳۰۲/۳) که به نوعی گذشته‌نگر محسوب می‌شود، از همه رویدادها باخبر می‌شود.

آینده‌نگرها هم جز در مسیر پیشگویی‌های شخصیت‌های داستانی جایی ندارند. فارغ از این، تنها نمونه‌های بسیار اندکی از آینده‌نگرها وجود دارند که در گذشته‌نگر روایت شده‌اند؛ مثل تعبیر خواب مادر دمشق خاتون که گفته می‌شود از کسی غیر از شوهرش باردار خواهد شد (همان: ۳۰۷/۳). در کل، نویسنده توانایی کار با زمان را ندارد و رویکردش به زمان، نشان از جهان سنتی داستان فارسی دارد.

مکان‌های شمس و طغرا به کتب تاریخی و جغرافیای تاریخی وابسته هستند. اما به دلیل حضور شخصیت‌های ساختگی غیر تاریخی فراوان، گونه‌ای از مکان‌های رمانس‌های عامیانه هم در آن رشد کرده‌اند؛ در اینجا مکان جز در بستر زمان تاریخی اهمیتی ندارد و مکان‌هایی که قهرمان خارج از حوزه تاریخ و در نقاط تاریک تاریخ بدان‌ها سفر می‌کند، به سیاق رمانس‌ها به راحتی قابل حذف یا تغییرند. مکان‌های متعلق به گونه سفرنامه در این گونه رمان‌های تاریخی

بسیار کمتر از سایر رمان های هم عصر آنها مثل سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ دیده می‌شود. سفرنامه‌نویسی کلید ورود به دنیای تازه رمان فارسی است که در شمس و طغرا تأثیری جدی گذاشته است. بیان کسالت‌بار جزئیات مکانی (همان: ۱۸۴/۱) هم نه پیروی از سنت رمان‌نویسی غربی است و نه برگرفته از سنت سفرنامه‌نویسی ایرانی بلکه ریشه در وام‌گیری‌های رمان تاریخی از کتب جغرافیای تاریخی دارد. شهر نیز در قصه به معنای واقعی وجود ندارد، در حالی که در رمان مرکز توجه است. زیرا محل بروز فردیت قهرمان است.

شخصیت های قصه در مکان هایی که در ساختار پیرنگ اهمیت چندانی ندارند و تنها مبتنی بر ترتیب خطی زمانی پیرنگ به عنوان بستر ساده توصیفی رویدادها مطرح شده‌اند، حرکت می‌کنند. اما شخصیت های رمان نه در مکان ها که در موقعیت هایی که در زمانی خاص، مسأله فردیشان در پیرنگ ایجاب می‌کند، حضور می‌یابند. در شمس و طغرا با چنین پدیده‌ای کمتر مواجه‌ایم؛ برای نمونه، سال ها بعد از آغاز داستان، شمس اتفاقی بر در خانه التاجو- همانجایی که در آغاز داستان، طغرا را از آتش نجات داده- می‌نشیند و هما، عروس آینده‌اش، را در یک سالگی می‌بیند (همان: ۱۹۶/۲). بدین ترتیب، خوانندگان شاهد حضور دوباره این خانه در داستان هستند. این استفاده از مکان که به فضاسازی های رمانی تعلق دارد اما نویسنده به طور جدی آن را پیگیری نمی‌کند، نشانه تلاش های کم‌مایه خسروی برای گذار از قصه به رمان است.

#### ۶- سیاست و سازگاری:

سیاست زمانه در معنای واقعی آن در این اثر وجود ندارد و تنها نشانه‌های بسیار اندکی از آن دیده می‌شود؛ برای نمونه، در ابتدای جلد دوم به بهانه ماری ونیسی از ونیز و ریاست جمهوری (همان: ۱۴۹/۲-۱۵۰) و یا در جای دیگر، از حفظ ثروت ماری در غیابش یاد می‌شود (همان: ۲۰۲/۲) که این هر دو طعنه‌ای هستند به تفاوت های ایران و غرب. همچنین هر جا از ستم ها و نامردمیهای کارگزاران یاد می‌شود، می‌تواند یادآور افعال عمال دولت قاجار باشد. فقدان سیاست به معنای دقیق کلمه و به صورت آشکار در متن، یکی از بنیادی‌ترین تفاوت های این اثر با سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ است و شاید به همین دلیل شاهد حضور قهرمان مسأله‌دار دنیای تازه نیستیم. غیاب سیاست روز در اندیشه شخصیت ها و به تبع آن عدم وجود قهرمان مسأله‌دار، یکی از ویژگی های شایع عمده رمان های تاریخی است. از همین رو، آنها را رمان در معنای واقعی نمی‌دانیم و در مقوله رمان عامه‌پسند طبقه‌بندی می‌کنیم. محدود بودن توجه منتقدان و

عامه مردم بدان‌ها صرفاً در یک دوره زمانی خاص، مؤید این دیدگاه تواند بود. این آثار تجلی خواست‌های درونی و بیان‌نشده‌ی عمومی مردم زمانه خود هستند. در نتیجه، با تغییر نسل و تفاوت ارزش‌ها و دلبستگی‌ها میزان خوانندگان آنها کاهش می‌یابد. تبیین خواست‌های عمومی مردم بدون پذیرش وضعیت نابسامان زمانه در یک اثر با بیان گسستگی قهرمانی منزوی در یک رمان که به دلیل سیاست‌های حاکم بدین روز افتاده است، مرز اصلی این شکل هاست.

اما همه آنچه گفته شد بدین معنا نیست که نمی‌توان پرهیبی از بازنمایی زمانه را در این اثر یافت. شباهت وضعیت پراگتاش عصر تاریخی رویدادهای داستانی با دوره نویسنده آشکار است. کتاب در غره رجب سال ۱۳۲۵ق، تألیف (خسروی، ۱۳۴۳: ۲۱/۱) و به قولی در سال بعد منتشر شد (یاسمی، ۱۳۴۳: ۱۹/۱)؛ یعنی پیش از یوم التوب (به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه) نوشته شده است. اما برخی تاریخ چاپ مجلدات سه‌گانه را به ترتیب ۲۳ شوال ۱۳۲۷ق، ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ق. و ۲۳ رجب ۱۳۲۸ق، ذکر کرده‌اند (آرین‌پور، ۱۳۵۱: ۲۴۱/۲). به هر حال، آشفتگی زمانه و کشاکشی که میان گروه‌های متخاصم شکل گرفته بود، اوضاع عجیبی برمی‌سازد که قابل قیاس با عهد سلغریان است. اندکی پس از مشروطه فارغ از تضادهای داخلی، زد و خوردهای مرزی با عثمانی (کسروی تبریزی، ۱۳۶۳: ۴۲۳/۱-۴۲۷ و ۴۷۷/۲-۴۷۹) و پیمان روس و انگلیس در سال ۱۲۸۶/۱۹۰۷ برای تقسیم ایران (همان: ۴۵۸/۲-۴۶۲) اوضاع داخلی را پیچیده‌تر کرد. این وضعیت هم با زمانه سلغریان شباهت‌هایی دارد؛ ایران در توبره مغولان حالتی نیمه مستعمره دارد و فارس در چنگ ترکمانان سلغری است. اما کورسوی امیدی منشعب از اندیشه آزادی‌خواهی و استقلال در میانه این رویدادهای نابسامان دیده می‌شود که در پیروزی‌های ساده و واهی شاهزاده دیلمی داستان، شمس، جلوه می‌یابد. در واقع، به شکلی مضمیر توصیه می‌شود که صبر و سازگاری مثلاً در مسئله دین و نژاد عاقبت بر خواهد داد. شاید کتاب نویدی برای آینده بهتری است که ایران از زیر ضرب محمدعلی شاه و بیگانگان خارج می‌شود و علی‌رغم نابسامانی موجود، فرصت آسایش فرامی‌رسد؛ آسایشی که به یاری قهرمانی با سازگاری یک‌طرفه به دست خواهد آمد؛ حتی انگار که زمانه به انتظار رضاخانی است که همچون امیرارسلان پیدا شود و بر مادر فولادزره غلبه کند. در واقع، به نوعی شمس، پرهیب منجی آینده ایران را در خیال مجسم می‌کند. بازتاب ساده‌دلانه این کاستی‌ها و کژاندیشی‌ها را هم در اثر آشکارا می‌توان دید.



زمینه‌های سیاسی مشترک دیگری هم دیده می‌شود که از نظر سیاسی محافظه‌کارانه ارائه شده‌اند؛ سلغریان منتسب به ترکمانان دشت قبچاق هستند و همچون قاجارها ترک‌نژادند. نویسنده نمی‌تواند از سلسله حاکم آشکارا بدگویی کند، پس با بازنمایی پنهان آنها در قالب سلغریان تاریخ را بازآرایی می‌کند. قاجارها هم زیادی اهل مصالحه و سازگاری با بیگانگان هستند درست مثل سلغریان که سیادت خوارزمشاهیان و ایلخانان مغول را به راحتی می‌پذیرند، اما می‌دانیم که بالاخره به زودی کار این سلسله تمام می‌شود؛ چیزی که نویسنده درباره قاجارها نمی‌داند، اما از آنجا که بازنمایی خالصی دارد، انگار که آن را پیش‌بینی می‌کند. در واقع، رویکرد محافظه‌کارانه و اصلاح‌طلبانه اساس پیروزی های مردمی است (شمس در طرف مردم ایستاده است) و همانطور که رابطه تاریخی سلغریان و مغولان منتهی به نابودی آنها می‌شود، وابستگی قاجاریه به بیگانگان هم دوران آنها را به پایان خواهد رساند.

تشابهات ایدئولوژیک را نباید تنها در نمونه‌های آشکار روساختی مشاهده کرد، بلکه گاه در زیرساخت روابطی همگرا دیده می‌شود. در نگاه اول ممکن است به نظر آید که ما با رمانسی از نوع امپراتورسلطان مواجه‌ایم. اما تفاوت اصلی، بازنمایی واقعاً تاریخی است؛ مسأله این نیست که صرفاً شخصیت‌ها در یک دوره تاریخی بارگذاری شده‌اند و زمان کلی اثر تاریخی است، بلکه مسأله تشابه سیاسی میان دو دوره تاریخی ظاهراً متنافر است. به زبان دیگر، در رمانی که با زمانه خود معاصریت تاریخی ندارد، تضادهای سیاسی - اجتماعی موجود روزگار به خوبی بازتاب یافته و روح تاریخ معاصر حفظ شده است. رویه سطحی رمانتیک اثر، مانع از بازنمایی بنیان‌های سیاسی مشترک چشم‌اندازهای تاریخی نیست. حتی همین نگاه رمانتیک هم برگرفته از روحیه زمانه در نگاه به حال و گذشته و آینده است و شکلی از واقع‌گرایی را دربردارد.

در این کتاب دو تعارض بنیادی جامعه ایرانی در قالب گره‌های داستانی طرح افکنده شده‌اند: تعارض مهم نژادی میان شمس و طغرا و تعارض کم‌اهمیت‌تر مذهبی (شیعه و سنی) میان طغرل و هما (همان: ۳۷/۳). راه حل، مبتنی بر سازگاری است. اما همراه با تسلط بالنسبه آسان فرجامین ابرمرد ایرانی شیعه.<sup>۱۰</sup> این سادگی گشایش گره‌ها و تعارضات، نشانی دیگر از رویکرد قصّوی روایت است.

شمس مغولان را دشمن، کافر و نشانه «خشم و بی‌عنایتی خداوند» می‌داند و معتقد است که به دلیل دوری از اسلام واقعی، مسلمانان به اسارت گرفتار آمده‌اند (همان: ۲۸/۱-۳۰). اما بعد عاشق دختری مغول می‌شود که خود او هم از مغولان دل خوشی ندارد و مسلمان شده است

(همان: ۵۱/۱)؛ دختری که با داستان های شاهنامه هم آشنایی دارد (همان: ۸۶/۱). مسلمانی کیمیایی است که مس وجود بیگانگان را طلا می کند. محمد و هما هم به راحتی شیعه می شوند (همان: ۱۸۹/۳-۱۹۰). حتی عیسی، پسر مریم رومی و امیدوار، هم عاشق دمشق خاتون، دختر بیغو بهادر، از نژاد مغول می شود که او هم بعدها مسلمان می شود (همان: ۲۷۸/۳). انگار شاه پیرنگهای این رمان همگی مبتنی بر عشق به دختری بیگانه از نظر نژادی یا مذهبی است. این دختران به سرعت تغییر مذهب می دهند یا از نژاد خود اعراض می کنند. بدین ترتیب، هیچ وقت پیرنگ به شکلی واقعی محل گره افکنی ها و گره گشایی های جدی نیست.

این سازگاری معطوف به پیروزی در جزئیات رفتار سیاسی شمس و خاندانش (همان: ۱۴۸/۱-۱۵۰) تصویر شده است؛ برای نمونه، خنجر نیاکان دیلمی به راحتی به مغولان هدیه داده می شود (همان: ۱۸۷/۱). اما بعدها دوباره بازگردانده می شود (همان: ۳۲۵/۱). این بازگشت نشان می دهد که با در پیش گرفتن سازگاری، امکان پیروزی وجود دارد. سازگاری نژادی میان مغول و تاجیک در جلد اول آشکارتر است و شاید انتخاب دوران پرتلاطم سلغریان فارس برای روایت داستان بر همین مبنا بوده است. دورانی که مثل مدارا و سازگاری اهل فارس با مغولان است و مانع ویرانی فارس می شود. سازگاری مذهبی در جلدهای بعدی بیشتر دیده می شود اما در جلد یک هم نشانه هایی اندکی وجود دارد: سعدی در گفتگو با شمس که شیعه دوازده امامی است، از سب خلفا توسط شیعیان - پس از کنار گذاشتن تقیه - اظهار بیزار می کند و آن را عامل تفرقه مسلمانان می داند (همان: ۱۶۲/۱).

روشن است که اگرچه رویدادها در قرن هفتم هجری اتفاق می افتند، اما نویسنده به مشکلات زمانه خویش نظر دارد. زمانه، زمانه استیلای مغولان بر ایران است و فارس در ید قدرت سلغریان که خود ایرانی نیستند و از زمره ترکمانانند. موقعیت شمس - بازمانده شاهنشاهیان دیلمی - در میانه این دو گروه متعارض غیر ایرانی، به نوعی یادآور گرفتاری دراز مدت مردم ایران در میان قدرت های بیگانه به ویژه روسیه و انگلیس است. شمس، الگوی آرمانی هر ایرانی تواند بود که باید در میانه تعارضات میان قدرت های مسلط با سازگاری ایرانی به مقصود خود (طغرا) برسد. اساساً نویسنده، این دوره تاریخی را برای بیان و القاء همین مطلب برگزیده است. اما سازگاری قهرمان ایرانی با مغولان تا آنجا پیش می رود که در قیامی به حق بر علیه مغولان، به طرفداری از مغولان برمی خیزد (همان: ۲۲۵/۱). طرفه اینکه سرکرده آشوبگران ضد مغول، دوستش، پهلوان محمد، است (همان: ۲۲۶-۲۲۵/۱) اما شمس یکسر در جناح مقابل

مردم می‌ایستد (همان: ۲۲۹/۱). رویکرد اصلاح‌طلبانه شمس که در این اثر به شکل ضمنی تمجید می‌شود، حتی در ایران معاصر خودمان هم تقبیح می‌شود. اما روشنفکر اندوهگین ایرانی می‌داند برای حفظ انسجام ملی چاره‌ای جز سازگاری خفت‌بار وجود ندارد؛ سازگاری‌ای که ممکن است از رهگذر ملی‌گرایی به دامان فاشیسم بیفتد. در واقع، از هر دو سو، بن‌بستی را می‌توان در نظر داشت. این مسأله مهم که می‌توانست مسأله جدی قهرمان باشد، به دلیل تک‌آوایی صرف اثر و ساختار قصه‌وارش به هیچ وجه دنبال نمی‌شود و به قهقرا می‌رود. قهرمان قصه ما از آنجا که به ساحت رمان راه نیافته است، فاقد فردیت قهرمان رمان در چنین موقعیت تراژیک است و نه اندوهی دارد و نه خیره به آینده بر حسرت انفعالش اشک می‌ریزد. بلکه عاشقانه به دنبال معشوق است، معشوقی که اگر آن را استعاره‌ای از ایران بدانیم، نام و نژادی مغولی دارد. اما به کیمیای عشق شمس مسلمان می‌شود و از مغولان تبری می‌جوید. شمس دوباره در انتخاب نام فرزندش از ماری ونیسی - زنی غربی و نه مغول یا عرب و یا حتی ایرانی - سراغ نام مغولی «طغرل» می‌رود (برای اهمیت نام‌های قهرمانان در رمانس‌ها نک: هاناوی (۱۳۹۳)، ۱۰). فرزندى که نژاد مغولی ندارد، اما نام مغولی شاید نماینده توان متکثر او در سازگاری‌های آینده‌اش باشد. کار خسروی شبیه کار فردوسی است که به نمایندگی از ایرانیان برای اسکندر، تباری ایرانی می‌سازد؛ توهمی تاریخی که در گذاری هزار ساله هم برطرف نمی‌شود. اما شاید هم ابزاری باشد برای گسترش اندیشه سازگاری ایرانی که هویت ملی را قرن‌ها یکپارچه نگاه داشته است.

البته این سازگاری‌ها در موقع مقتضی تبدیل به خنجری بر پشت مغولان می‌شود؛ شمس به سپاه مغولان پشت می‌کند و به مصریان که اسماعیلی هستند، می‌پیوندد (همان: ۳۲۳/۱). اما نباید از یاد برد که ایرانگرایی شمس به هیچ‌وجه افراطی نیست. به طور کلی، ایران‌دوستی افراطی عرب‌ستیز تا پیش از عصر رضاخان در ادبیات کمتر دیده می‌شود. ایران دلخواه نویسندگان پایان عصر قاجار، ایرانی اسلامی و شیعه با یادآوری گذشته شکوهمند پیش و به‌ویژه پس از اسلام است.

این سازگاری ایرانی حتی در ساختار پیرنگ و به‌ویژه فرجام اثر نیز تأثیر می‌گذارد؛ برای نمونه، در پایان کتاب ناف‌های فرزندان طغرل و هما و فردوس و ملک‌زاده را برای هم می‌برند که پیشاپیش نوید خرده‌پیرنگ‌های عاشقانه بعدی را می‌دهد. اما این چرخه عشق دیگر دنبال نمی‌شود. زیرا دو تعارض اصلی نژاد و مذهب پیشاپیش حل شده است؛ همگی هم‌مذهبنده

هم‌نژاد (جز ملک‌زاده مصری که کیمیای شیعه‌گری او را خودی کرده است). به دلیل همین تنوع مذهب و نژاد، نویسنده توجه زیادی به زبان‌های مختلف فارسی، عربی و ترکی شخصیت‌های داستان دارد؛ مسأله مهم زبان، هم در عصر نویسنده اهمیت دارد هم در عهد سعدی.<sup>۱۱</sup>

### نتیجه

محمدباقر میرزا خسروی (۱۲۶۶-۱۳۳۸ق.) در خانواده‌ای اشرافی بزرگ شد و پدرش نوه فتحعلی‌شاه قاجار بود. اما خود از مشروطه‌خواهانی بود که انجمن ولایتی کرمانشاه را بنیاد گذاشت. خاستگاه خانوادگی او و کوشش‌هایش برای فراروی از آن را می‌توان در اثر مشهورش، شمس و طغرا (کرمانشاه: ۱۲۸۸-۱۲۸۹ش./۱۳۲۷-۱۳۲۸ق.) مشاهده کرد که نخستین رمان تاریخی فارسی خوانده شده است. رویدادهای داستان به عهد سلغریان بازافکنده شده‌اند؛ نه تنها به دلایل ساده‌ای چون سکونت در شیراز، هم‌عصری با سعدی و ...، بلکه در کنار آنها دلیلی وجود دارد که با روح تاریخ مرتبط است. خسروی در حین پیکار میان کهنه و نو-جدال میان شکل‌های حماسه/رمانس و رمان (شکل متناسب با دنیای تازه)، به عصر سعدی می‌رود و در پناه سنگر سنت، به سمت نوگرایی حرکت می‌کند. نتیجه این منازعه، گشایش راهی تازه در ادبیات فارسی و فراروی واقعی از عرصه سنت به ساحت تجدد نیست. اگرچه شمس و طغرا رو به پیش دارد، اما در واقع، به پس حرکت می‌کند و عناصر سنتی بر پدیده‌های نوگرا پیروز می‌شوند. نوآوری‌های نویسنده نمی‌تواند فضایی فراهم سازد تا دنیای تازه را قالب‌بندی کند؛ کاری که پیش از او زین‌العابدین مراغی به دلیل وجود قهرمان مسأله‌دار در سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ انجام داده بود. اگرچه نمی‌توان منکر پیشگامی خسروی در برخی زمینه‌ها شد، اما در گذار به سوی شکلی نو با توجه به هر شش حوزه مورد بررسی کامیاب نیست و کار او در حد همان قالب سنتی می‌ماند که آویزه‌هایی تازه دارد. همچنین می‌توان گفت سه سامانه موازی تضاد و مصالحه در کنار هم کار می‌کنند و با هم‌افزایی، مفهوم سازگاری را غالب می‌کنند: نخست «سامانه داستانی» که قهرمان با جذب دختری از میان مغولان در آنها نفوذ می‌کند و به پیروزی می‌رسد؛ دوم «سامانه نویسنده» که نویسنده‌ای از خاندان شاهی قاجار، مشروطه‌خواه است<sup>۱۲</sup> و سوم «سامانه تاریخ» که خود انقلاب مشروطیت و به تفاهم رسیدن با حاکمیت است. در هر سه سامانه نوعی سازگاری موقتی برای چاره‌جویی دیده می‌شود. ترکیب این سامانه‌ها که بازتاب تقابل سنت و تجدد است، قالب شمس و طغرا را برمی‌سازد.

## یادداشت‌ها:

۱. مادر شمس، دختر ملک نظام‌الدین حسنویه است (خسروی، ۱۳۴۳: ۹۹/۱)، شخصیتی تاریخی که اهمیت چندانی هم ندارد (نک: حسن حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۲۶۵/۱).
۲. این احتمال وجود دارد که ایرانیان معاصر به واسطه زبان‌های عربی و ترکی با جهان روشنفکری اروپایی آشنا شده باشند و حتی بسیاری از ترجمه‌ها از فرانسه به دستگیری این زبان‌های اسلامی انجام شده باشد.
۳. درون مایه این صفحات نخستین هم شباهت زیادی با نگرش جوینی دارد.
۴. در اینجا یکی از شخصیت‌ها در مقام کانونی‌ساز داستان را روایت می‌کند که پدیده تازه‌ای هم نیست و در هزار و یک شب بارها استفاده شده است.
۵. برای نمونه، قاننی در قصیده‌ای در مدح ناصرالدین شاه چنین می‌سراید:  
ای زلف تو پیچیده‌تر از خط ترسل      بر دامن زلف تو مرا دست توسل  
... قاننی مه‌راس ازین چرخ ستمکار      کز لاشه عصفور بنهراسد طغرل
۶. این دو رمان کمتر از یک دهه بعد از شمس و طغرا نوشته شده‌اند.
۷. پرسید: این سیب از کجا آمد؟ گفت: از این درخت چیدم. گفت: درخت ناژوست. گفت: باشد. چون خدا بخواهد ناژو سیب بار آورد.» (خسروی، ۱۳۴۳: ۹۷/۱).
۸. مقصود کنش‌های ساده‌ای است که در ساختار داستان کار گذاشته می‌شوند تا بعدها از آنها برای گسترش‌های فرعی داستان استفاده شود.
۹. برای نمونه دیدگاه‌های سنتی درباره نقش زنان در قدرت نک: نظام‌الملک طوسی، ۱۳۸۷: فصل چهل و دوم.
۱۰. دقیقاً همین مسأله تا روزگار ما هم ادامه می‌یابد و می‌توان آن را در آثار عامه‌پسندی چون رؤیای نیمه‌شب (۱۳۹۳) حجت الاسلام مظفر سالاری هم دید که در همراهی با گفتمان حاکم تا سال ۱۳۹۷ هشتاد بار چاپ شده است (نک: راغب، ۱۳۹۸: ۷۶-۷۹).
۱۱. می‌دانیم که هر تغییر شگرفی در زبان و ادبیات فارسی از دوره بازگشت تا امروز پیوندی مثبت یا منفی با سعدی داشته است (برای مشاهده فهرستی از مجادلات نوگرایان با سعدی، نک: عابدی، ۱۳۹۱).
۱۲. شاید بتوان یکی از دلایل این سازگاری‌های محافظه‌کارانه را در این نکته دانست که خسروی مشروطه‌خواه قاجاری، همچون مغولان و سلغریان ترک‌نژاد است.

## منابع:

- آرین‌پور، یحیی (۱۳۵۱)، *از صبا تا نیما*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۵)، *تجدد ادبی در دوره مشروطه*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- بته‌کن، علی (۱۳۸۳)، «آبش خاتون»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- بالایی، کریستف (۱۳۷۷)، *پیدایش رمان فارسی*، ترجمه مهوش قویمی و نسرین دخت خیاط، تهران: معین-انجمن ایران شناسی فرانسه.

- پراپ، ولادیمیر (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۸)، «انسان-حکایتها و هزار و یک شب»، بوطیقای نثر (پژوهشهایی نو درباره حکایت)، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور، تهران: نی.
- حسن حسینی فسائی (۱۳۶۷)، فارس‌نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر.
- خسروی، محمدباقر (۱۳۴۳)، شمس و طغرا، به کوشش غلامرضا رشیدیاسمی، تهران: کانون معرفت.
- راغب، علی (۱۳۹۸)، بازنمایی قهرمان در رمان‌های فارسی پرفروش از ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۷، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم اجتماعی گرایش جامعه‌شناسی، به راهنمایی محمدرضا جوادی یگانه و سارا مزینانی شریعتی، تهران: دانشگاه تهران.
- راغب، محمد (۱۳۹۳)، «گسترش پیرنگ در خطوط فرعی داستانی در قصه‌های ایرانی و هندی»، مجله نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، شماره دوم، بهار و تابستان.
- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۴۳)، «شرح حال خسروی»، شمس و طغرا، تهران: کانون معرفت.
- عابدی، کامیار (۱۳۹۱)، «جدال با سعدی در عصر تجدد»، شیراز: مرکز سعدی‌شناسی دانشنامه فارس.
- علوی، سیدمجتبی آقازرگ (۱۳۸۶)، تاریخ و تحول ادبیات جدید ایران، ترجمه امیرحسین شالچی، تهران: نگاه.
- غلام، محمد (۱۳۸۱)، رمان تاریخی، تهران: چشمه.
- کامشاد (۱۳۸۴)، حسن، پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، تهران: نی.
- کسروی تبریزی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
- لوکاچ، جورج (۱۳۸۶)، «توصیف یا روایت؟»، نویسنده، نقد و فرهنگ، ترجمه علی‌اکبر معصوم‌بیگی، تهران: نشر دیگر.
- مرتضاییان آبکنار، حسین (۱۳۸۷)، معرفی و بررسی آثار داستانی و نمایشی از ۱۲۵۰ تا ۱۳۰۰ شمسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۷۲)، «دوران ترجمه و اقتباس ادبی در ایران (۱۲۹۳-۱۳۲۹)»، نشر دانش، ترجمه مجید ملکان، شماره ۷۵، فروردین و اردیبهشت.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، صد سال داستان نویسی در ایران، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۷)، سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نظام‌الملک طوسی (۱۳۸۷)، سیرالملوک، به کوشش هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هاناوی، ویلیام (۱۳۹۲ و ۱۳۹۳)، «ویژگی رمانسهای پیش از عصر صفوی (۲) و (۳)»، کتاب ماه ادبیات، ترجمه ابوالفضل حری، آذر و خرداد، شماره ۱۹۴ و ۲۰۰.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)، دیداری با اهل قلم، تهران: تهران

دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۱/۱۹

• تأیید ۱۴۰۰/۰۲/۱۹

## ضرورت تصحیح دوباره نزهت نامه علائی

معصومه سام خانیانی \*

جمیله اخیانی \*\*

محرم اسلامی \*\*\*

مهدی محبتی \*\*\*\*

### چکیده

نزهت نامه علائی نوشته شهردان بن ابی الخیر رازی، به عنوان یکی از نخستین دانشنامه های پارسی، در دسته مهم ترین نثرهای فارسی جای می گیرد. این اثر را یک بار در سال ۱۳۶۲ فرهنگ جهانیور تصحیح و چاپ کرده است؛ اما با توجه به اهمیت متن و نابسامانی های چاپ مذکور، از جمله استفاده نکردن مصحح از همه نسخه های موجود، انتخاب ضبط های نامناسب، نادرستی ضبط نسخه ها، بی توجهی به ویژگی های سبکی متن، پایبند نبودن به حفظ امانت در ضبط نسخه ها، اشتباه خواندن نسخه ها و حذف واژه یا اصطلاحی مهم از متن، رعایت نکردن علائم سجاوندی، غلط های املائی، نداشتن هیچ گونه شرح و فهرستی و... تصحیح دوباره ای می طلبد. در مقاله حاضر ضمن معرفی نزهت نامه به عنوان منبعی از اطلاعات بکر و تبیین وجوه اهمیت آن، برخی از اشکالات تصحیح یاد شده مانند: استفاده نکردن از همه نسخه های موجود، انتخاب ضبط های نامناسب، نادرستی ضبط برخی نسخه ها، بی توجهی به ویژگی های سبکی متن و در نتیجه دور کردن متن از کهنگی و اصالت نخستین، پایبند نبودن به حفظ امانت در ضبط نسخه ها، اشتباه خوانی نسخه ها، حذف واژه یا اصطلاحی مهم از متن و... را نشان داده ایم و نیز با معرفی ده نسخه جدید شناسایی شده از کتاب و باز نمودن اهمیت این نسخه ها برای برطرف کردن موارد ابهام متن، بر ضرورت ارائه تصحیح منقح تری از کتاب تأکید کرده ایم.

### کلید واژه ها:

تصحیح، شهردان بن ابی الخیر رازی، نزهت نامه علائی.

m.samkhanian@ymail.com

\*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان. ایران.

j\_akhyani@znu.ac.ir

\*\*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان. ایران. (نویسنده مسؤول)

meslami@znu.ac.ir

\*\*\*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان. ایران.

mohabbati@znu.ac.ir

\*\*\*\*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان. ایران.

**Abstract**

**The Necessity of Re-editing Nozhatnāmeḥ ‘Alāi’**

Masumeh Samkhaniani\*  
 Akhyani, Jamileh\*\*  
 Eslami, Moharram\*\*\*  
 Mahdi Mohabbati\*\*\*\*

*Nozhatnāmeḥ ‘Alā’i* by Shahmardan ibn Abi al-Khair Razi, one of the first Persian encyclopedias, belongs to the most important class of prose writing. Farhang Jahanpur edited and published this work in 1983, but due to the importance of the text and the problems and the deficiencies in it, it needs to be re-edited. The present paper identifies certain deficiencies in the previous versions such as not referring to all existing editions, relying on inappropriate editions, lack of accuracy of some editions, ignoring stylistic characteristics of the text resulting in distancing from originality, lack of textual fidelity in recording, and misreading the text. This identification is coupled with introducing *Nozhatnāmeḥ* as the first encyclopedia containing original source of information and explaining its importance. The study also emphasizes the necessity of presenting a more proper correction of the book by introducing ten new manuscripts from the book and representing the importance of these editions in clarifying the ambiguities in the text.

**Keywords:** Editing, Shahmardan ibn Abi al-Khair Razi, *Nozhatnāmeḥ ‘Alāi’*

\*Ph.D. Candidate in Persian Language and Literature. University of Zanjan. Iran.  
 m.samkhanian@ymail.com

\*Associate Professor of Persian Language and Literature. University of Zanjan. Iran  
 (Corresponding Author) j.akhyani@znu.ac.ir

\*\*\*Associate Professor of Persian Language and Literature. University of Zanjan. Iran.  
 meslami@znu.ac.ir

\*\*\*\*Associate Professor of Persian Language and Literature. University of Zanjan. Iran.  
 mohabbati@znu.ac.ir



## مقدمه

نزهت‌نامه علائی - یکی از نخستین دانشنامه‌ها به زبان پارسی - در اواخر قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم هجری توسط شهردان بن ابی‌الخیر رازی، یکی از منشیان دربار خاصیک ابوکالیجار گرشاسف بن دشمنزیار کاکویه، حاکم یزد (بین سالهای ۴۸۸-۵۱۳) و برای او نوشته شد. شهردان علاوه بر نزهت‌نامه، تألیفات دیگری نیز داشته که در همین اثر از آنها نام برده است: *البدایع* که نسخه‌ای عربی از نزهت‌نامه است با تفاوت‌هایی، *روضه المنجمین*، خلاصه‌ای از تاریخی که پیروزان معلم از پهلوی به پارسی درآورده، و *حل الرموز السماویة اجل من الكنوز الدنیایویة* در اعداد مادون العشره.

جهان‌پور نزهت‌نامه را پیش از انقلاب، تصحیح و برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ چاپ کرده و مقدمه‌ای مفصل بر آن نوشته است. متن اصلی کتاب شامل یک مقدمه و دو قسم است که هر قسم شش مقاله و هر مقاله چندین باب دارد و در ۵۷۳ صفحه تدوین شده است. مصحح در فهرست آغازین کتاب، صفحه ۵۷۴ به بعد را به فهرست‌های ضمیمه اختصاص داده که البته هیچ‌گاه به چاپ نرسیده است.

از آنجا که نزهت‌نامه از نخستین دانشنامه‌های پارسی است، انتظار می‌رود از آن به‌عنوان مرجعی اصیل برای پژوهش‌های مربوط به علوم کهن استفاده شود. اما با بررسی‌های انجام‌شده به نظر می‌رسد نزهت‌نامه در جامعه علمی نسبتاً گمنام است. گواه ما مقاله ارزشمند مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی درباره علم جانورشناسی است که در بحث از پیشینه این علم و آثار نوشته‌شده در این زمینه، از نزهت‌نامه نامی برده نشده است؛ درحالی‌که قسم نخست این کتاب اطلاعات فراوانی درباره جانوران دارد (نک: قلندری، ۱۳۸۸: ۱۷/ ۳۹۴-۴۰۵). نمونه دیگر مقاله‌ای درباره خواب‌گزاری به زبان پارسی است که مؤلفان آن از نزهت‌نامه، که از قدیمی‌ترین اسناد در این موضوع است، یاد نکرده‌اند (عیوضی و ملایی، ۱۳۹۸) و همچنین است برخی پژوهش‌ها درباره علم فراست (ر.ک: مولوی، ۱۳۷۹: ۹/ ۶۰۶-۶۰۸ و نیز ر.ک: عالم زاده و معینی نیا، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۳۷ و رضوی برقی و عالم‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۹-۲۰۰) و ...

مطالعه نزهت‌نامه، هم اطلاعات بکر فراوانی را در آن نشان می‌دهد و هم متأسفانه نقاط تاریک و مبهم دارد. از این رو احیا و ارائه متنی منقح و معتبر با تصحیح تازه از آن ضروری می‌نماید. در مقاله حاضر با روش توصیف و تحلیل متن ابتدا به معرفی کتاب و اهمیت آن می‌پردازیم و سپس با ارائه نمونه‌هایی از اشکالات و نواقص تصحیح فعلی و معرفی دست‌نویس‌های تازه‌تر از این اثر، ضرورت تصحیح مجدد آن را نشان می‌دهیم.

### پیشینه تحقیق

آنچه در باره نزهت‌نامه نوشته شده بسیار محدود است: جهان‌پور مصحح کتاب، در سال ۱۳۶۳ مطالب مقدمه را در قالب دو مقاله با نام «نزهت‌نامه علائی: اثر شهردان بن ابی‌الخیر راز» (۱ و ۲) در مجله ایران‌نامه منتشر کرده است. وی در این دو مقاله به بررسی نزهت‌نامه از نظر سبک‌شناسی، نسخه‌شناسی، تاریخ نگارش و مأخذ مؤلف پرداخته و نیز روضه‌المنجمین اثر دیگر مؤلف و نسخه‌های خطی آن را معرفی کرده است.

«باورها و آیین‌های عامیانه نباتی در نزهت‌نامه علائی» از رحمان ذبیحی (۱۳۹۶) در دو ماهنامه فرهنگ، دیگر مقاله چاپ شده در باره این کتاب است. نویسنده مقاله چهارم نزهت‌نامه درباره باورهای مربوط به گیاهان، کشاورزی، شیوه‌های هواشناسی و... را بررسی کرده است. اما درباره اشکالات تصحیحی نزهت‌نامه تاکنون پژوهشی منتشر نشده است.

### معرفی نزهت‌نامه علائی

مؤلف در مقدمه، کتاب را به صورت اجمالی معرفی می‌کند: قسم نخستین «در خواص و منافع و طبایع مردم و حیوانات از سیاح و وحوش و بهایم و طیور و هوام و حشرات و اشجار و نبات و احجار و جواهر و اجساد» (شهردان، ۱۳۶۲: ۸) و قسم دوم «در چند نوع خواص و طبایع و فواید از علم حسابی و نجومی و شناختن و دانستن و چند حکایت و همچنین از اعمال پراکنده که به صنعت دست بپیوندند» (همان: ۱۰). از فهرست و مقدمه مشخص می‌شود که با دانشنامه‌ای تقریباً جامع مواجهیم که در آن از بسیاری از علوم متداول زمان سخن رفته است و برخلاف آنچه درباره «تدوین و نگارش آن تحت تأثیر ابن‌سینا با تقسیم‌بندی علوم رایج روزگار» (ذبیحی، ۱۳۹۶: ۳۰) گفته شده، نویسنده در گردآوری مطالب از منابع گوناگون پیرو پیشینیان نبوده است. چراکه نه از طبقه‌بندی‌های چهارگانه متداول آن روزگار خبریست و نه از مباحث فلسفی پیرامون موضوعات. با اینکه شهردان به کتاب‌های ابن‌سینا دسترسی داشته و حتی تلویحاً دانشنامه وی را به دلیل زبان و مطالب دشوارش نقد کرده است (شهردان، ۱۳۸۲: ۲-۳؛ نیز شهردان، ۱۳۶۲: ۲۲)، اما مقایسه نزهت‌نامه با شفاى ابن‌سینا که خود نوعی دانشنامه است، مشخص می‌کند که شهردان نه تنها در تقسیم‌بندی علوم تحت تأثیر ابن‌سینا نبوده، بلکه به نظر می‌رسد از مطالب وی بهره نبرده و اثر مستقلی فراهم کرده است.

نزهت‌نامه شامل دو بخش علوم طبیعی (قسم نخست و بخشی از قسم دوم) و علوم ریاضی (قسم دوم) است. به نظر می‌رسد شه‌مردان در این دسته‌بندی‌ها بیشتر به آراء اخوان‌الصفاء توجه داشته (ر.ک: اخوان‌الصفاء، ۱۳۹۶: ۱/ ۹۰-۹۳) و علوم عملی را تاحدی براساس نظریات آنها بنا نهاده است. از بیشتر علوم مقدماتی (به جز علوم زبانی) سخن گفته، علوم دینی و شرعی را حذف کرده (به استثناء علم تعبیر خواب) و از علوم فلسفی نیز فقط در منطق و حساب و هندسه و نجوم بسیار ابتدایی و مختصر سخن گفته و به موسیقی و علوم الهی نیز نپرداخته است. شاید یکی از دلایل این سکوت خودآگاه متن را بتوان در مخاطب آن دانست. در سراسر کتاب از نوع انتخاب مطالب تا میزان مباحث فلسفی مشخص می‌شود که روی سخن شه‌مردان بیشتر با مخاطب عام است؛ مخاطب عام غیر متخصصی چون حاکم یزد که باید قادر به درک مطالب متنوع کتاب باشد (ر.ک: شه‌مردان، ۱۳۶۲: ۵۵۸-۵۵۹). دلیل دیگر آن می‌تواند هدف اصلی وی از فراهم آوردن این کتاب باشد که گردآوری خواص پدیده‌های مختلف از حیوانات، گیاهان، اجبار، فلزات، اعداد، حروف و... است و چون در علوم شرعی و الهی اطلاعاتی همگون و یا همساز با خواص موجودات نمی‌دیده، از آوردن آنها در کتاب خودداری کرده است.

### اهمیت نزهت‌نامه

نزهت‌نامه علائی از لحاظ تاریخ نثر فارسی در دوره گذار بین سبک مرسل و فنی جای می‌گیرد. به نظر می‌رسد رأی جهان‌پور که نزهت‌نامه را مربوط به آغاز دگرگونی متن فارسی تشخیص داده است (ر.ک: ۱۳۶۲: ۱۰۶-۱۰۷)، دقیق‌تر از نظر بهار باشد که آن را متعلق به دوره سامانی می‌داند (۲/۱۳۸۶: ۵۲ و ۱۶۲). استفاده از واژگان عربی ساده، استفاده از واژگان یا ترکیبات مترادف در کنار یکدیگر مانند: «بُخست نکند و آواز ندهد» (شه‌مردان، ۱۳۶۲: ۷۹) و «بِگَاه هیجان و وقت گشن کردن» (همان، ۴۹)، تأثیرپذیری از برخی ویژگی‌های نحوی عربی در حد اعتدال، همچون انواع مفعول مطلق‌ها: «و سیاه باشند سخت سیاه» (همان: ۳۰۹)، «و نظر [به] آفتاب دارد نظری پسندیده» (آکسفورد/۲: ۳۵) از ویژگی‌های آن است.

استفاده از قید درزودی به جای بزودی، حذف گاف میانجی در کلمه‌های مختوم به های غیر ملفوظ مانند نوشتن خانه به جای خانگی، تازه به جای تازگی و سیکی خواره به جای سیکی خوارگی، حذف ی نشانه کسره بعد از کلمات مختوم به الف، همچون دست‌ها کارد به جای دسته‌های کارد، حذف یکی از دو «ه» به هنگام جمع بستن کلمات مختوم به «ه» با علامت «ها» مانند:

پارها گوشت به جای پاره‌های گوشت، کاربرد «که» در معنی «از»: «و آن وقت زخمش صعب‌تر باشد که آن وقت که زنده باشد» (آکسفورد/د: ۱: گ ۶۱)، «و اگر همچنان بگیرند که آب مشک بید بهتر آید» (شهمردان، ۱۳۶۴: ۲۲۴)، استفاده از واژه‌های خاص محلی و بومی با توجه به مناطقی که مؤلف در آنها مدتی زیسته است، همچون واژه کھیج اصفهانی به جای زالزالک، کندس (نوعی میوه) و مازو (بلوط) و... که از زبان مردم طبرستان وام گرفته است و... را هم می‌توان در زمره ویژگی‌های زبان‌شناختی آن ذکر کرد.

نزهت‌نامه همچنین به دلیل ارائه اطلاعات متنوع از دانش‌های گوناگون، اهمیت مردم‌شناسی نیز دارد. آداب و رسوم مردم در رویارویی با حوادث طبیعی از جمله مواجهه با خشکسالی، چنانکه کهن‌ترین سند موجود از رسم عروسی آب است (شهمردان، ۱۳۶۲: ۲۹۰، و رک: صداقت کیش، ۱۳۸۲: ۳۶)، برخوردهای خرافی در مواجهه با برخی بیماری‌ها، مانند توصیه به وارونه نشستن عقرب‌گزیده بر خر برهنه و گفتن در گوش خر که وی را کژدم گزیده است برای بهبود! (شهمردان، ۱۳۶۲: ۷۷)، ریشه‌یابی برخی ضرب‌المثل‌ها از جمله «خاک مرده پاشیده بودن بر جایی» که ریشه آن را می‌توان در این عبارت یافت: «خاک گور یک مرد و یک زن مرده بر مرد خفته فشانی، گران خواب شود و بیدار نگردد تا آنگاه که آب بر رویش فشانی و بشویی» (همان، ۳۸)، بازتاب باورهای متداول زمانه مؤلف درباره زنان از جمله کمتر بودن تعداد دندان‌های زن نسبت به مرد و نیز ناتوانی زنان در «به هر دو دست کار کردن» به دلیل نقصان خلقت (ر.ک: ۱۳۶۲: ۳۶)، همچنین بازتاب باورهای زمانه اهالی برخی مناطق که ذیل خاصیت شهرها گردآوری شده مانند: «هرکه در تبت شود پیوسته خرم و خندان باشد» (همان، ۳۱۰-۳۱۱) و نیز چهره‌شناسی عامیانه از جمله اینکه: «چشم ازرق بی‌حرکت خدای تعالی اندر آن شرم نیافریدست، حکم کن بر اندکی یقین و ضعف ایمان و زنا...» (همان، ۴۰۹) و... که درخور پژوهش‌های دقیق هستند.

علاوه بر اینها استنباط‌های دقیق از آثار تاریخی، رمزگشایی از برخی داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی و نخستین اثر درباره خواب‌گزاری به زبان فارسی از دیگر وجوه اهمیت این کتاب است.

### تأثیر و تأثر نزهت‌نامه و متون دیگر

پیش از هر چیز باید یادآور شد که نزهت‌نامه، نخستین دانش‌نامه در دانش خواص به زبان فارسی است. مجموعه اطلاعاتی که در این متن گرد آمده، گاهی بصورت کلی و یکجا در برخی

متون پیشین بوده و گاهی در آثار جداگانه. از مهم‌ترین آنها که مأخذ بسیاری از متونی همچون نزهت‌نامه است آثار زیر است:

حیوان ارسطو، تاریخ طبیعی از پلینی، *الحيوان* جاحظ، *منافع حیوان* بختیشوع، *رسائل اخوان الصفا*، مقولات ارسطو، *التفهیم بیرونی* و ...

علاوه بر این‌ها، شهردان از برخی از مأخذ خود مستقیماً نام برده است:

*خواص موازین* جابرین حیان (ر.ک: شهردان، ۱۳۶۲: ۳۲)، *تنگلوشا* از ابوبکر وحشی (ر.ک: همان، ۹۷) و *کتاب حیل* که از آن در موضوع تلاویح و کیمیا و زرگری استفاده کرده است (ر.ک: همان، ۱۶۲)، *رساله فراست* از افلیمون (همان، ۴۰۶)، *رساله آثار علوی* از ابوحاتم اسفزاری در علم جوشناسی و... (همان، ۴۲۴)، *تاریخ پیروزان معلم*، کتابی که پیروزان معلم از پهلوی به پارسی دری ترجمه و شهردان نیز آن را خلاصه کرده است (همان، ۳۴۲). افزون بر این مؤلف از کتاب‌های دیگر خود نیز بهره برده که مهم‌ترینش *البدیع* یا *البدایع*، نسخه عربی از نزهت‌نامه، با تفاوت‌هایی است (ر.ک: شهردان، ۱۳۶۲: ۸). دیگری *روضه المنجم* که از «روی کتاب ابوالحسین صوفی اختیار کرده است» (ر.ک: همان، ۲۹۳). *سه‌دیگر حل الرموز السماویه اجل من الكنوز الدنیویه* که در انتهای مقاله دوازدهم از آن استفاده کرده است (ر.ک: همان، ۵۶۷-۵۶۹). وی گاهی نیز از برخی آثار یاد می‌کند، اما نمی‌توان گفت که عیناً از آنها هم استفاده کرده است یا خیر؟ از جمله: *تواریخ پهلوی* و *سرودنامه پهلوی* (همان: ۳۲۹)، *شاهنامه بلخی* و *شاه‌کارنامه رستم لاریجی* (همان: ۳۴۲)، آثار جابرین حیان در کیمیا همچون *رساله (سبعین، خواص موازین، مائه و اثنی عشر، صندوق الحکمه، الاجساد السبعه، المجردات)* (همان: ۵۰۶) و آثار محمدبن زکریای رازی (*الاسرار، سر الاسرار، اثناعشر*) (همانجا) و ...

از دگرسوی، نزهت‌نامه این اهمیت و سندیت را داشته که بر آثار پس از خود نیز تأثیر گذاشته و تاحدی جریان‌ساز باشد. در دستة دانش‌نامه‌ها می‌توان به چند اثر اشاره نمود: *فرخ‌نامه جمالی* (۱۳۴۶) که به استقبال از نزهت‌نامه نوشته شده، اما سعی مؤلف بر این بوده که هرچه از قلم شهردان جای افتاده در کتابش بگنجانند (جمالی یزدی، ۱۳۴۶: ۵)، *نوادرالتبادر لتحفه البهادر* (۱۳۸۷) که چه در ساختار و چه در استفاده مختصروار از مطالب نزهت‌نامه بسیار مشابه آن است (برای نمونه این صفحات از دو کتاب را مقایسه کنید: دنیسری، ۱۳۸۷: ۲۱۸ و شهردان، ۱۳۶۲: ۳۶؛ و دنیسری، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۹، ۲۱۵-۲۵۴، ۲۵۷-۲۶۵ و...)، *منافع حیوان* مراغی (۱۳۸۸) که به ادعای مؤلفش ترجمه‌ای از *منافع حیوان* عربی (ابوسعید بن بختیشوع، ۱۳۹۲) است، اما در ساختار

بسیار شبیه نزهت‌نامه است و بارها و بارها از مطالب آن استفاده کرده، بدون اینکه از آن نامی بیاورد (ر.ک: مراغی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۵) و مقایسه کنید با شهردان، ۱۳۶۲: ۳-۶) و جهان‌نامه (۱۳۴۲) که مؤلف آن اثر شهردان را مطالعه نموده و از مطالب و تحلیل‌های وی در کتابش استفاده کرده است (برای نمونه ر.ک: بکران، ۱۳۴۲: ۸۲ و شهردان، ۱۳۶۲: ۳۱۴-۳۱۵). نیز تأثیر نزهت‌نامه بر عجایب‌نامه‌هایی که از این دوره به بعد رواج چشم‌گیری داشتند، قابل بررسی است.

### ضرورت تصحیح دوباره نزهت‌نامه علائی

متأسفانه تصحیح فعلی نزهت‌نامه با اشکالات و نواقص فراوان، شایسته کتابی با این اهمیت نیست و تصحیح منقحی از کتاب بایسته به نظر می‌رسد. در ادامه به مهمترین اشکالات آن می‌پردازیم.

### استفاده نکردن از همه نسخه‌های موجود

طبق مقدمه جهان‌پور (۱۳۶۲: ۳۷) وی ده نسخه از نزهت‌نامه را شناسایی اما فقط از پنج نسخه برای تصحیح استفاده کرده است. پنج نسخه مذکور عبارتند از:

نسخه کتابخانه بودلین در دانشگاه اکسفورد شماره ۱۴۸۰، نسخه کتابخانه دوگال در گوتای آلمان به شماره ۱۰، نسخه کتابخانه جانورشناسی بلاکر در مونترال کانادا، نسخه ناقص کتابخانه چستر بییتی در دبلین شماره ۱۱۵ و نسخه دیگری در کتابخانه چستر بییتی در دبلین شماره ۲۵۵ (جهان‌پور، ۱۳۶۲، مقدمه: ۳۸-۴۰).

پنج نسخه‌ای که مصحح آنها را شناسایی کرده و بدون ذکر هیچ دلیلی از آنها استفاده نکرده، عبارتند از: نسخه کتابخانه مجلس در تهران، شماره ۷۸۴، نسخه کتابخانه ملک در تهران، شماره ۸۵۹، نسخه کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته، شماره ۱۳۵۸، نسخه کتابخانه وین II517 و نسخه‌ای که سعید نفیسی در کتاب محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی از آن یاد کرده که در کتابخانه محمد لشکری نگاهداری می‌شود (همان: ۳۷).

مصحح هیچ‌گاه مستقیماً از شیوه تصحیح خود سخن نمی‌گوید. اما با تورق کتاب مشخص می‌شود که روش وی التقاطی بوده و به تشخیص خود هر پاره‌ای از هر نسخه‌ای را درست‌تر دانسته، در متن گذاشته و موارد اختلاف را به پاورقی برده است. اما همیشه در این کار دقیق و حتی امانت‌دار نبوده و در مواضع بسیاری اختلاف نسخه‌ها ذکر نشده و گاهی هم ضبط هیچ نسخه‌ای عیناً در متن نیامده است.

در پی همین اشکال، نگارندگان به نسخه‌های تازه‌ای از نزهت‌نامه دسترسی یافته‌اند که می‌تواند برخی از ابهامات تصحیح پیشین را برطرف سازد. بر این اساس علاوه بر نسخه‌های آکسفورد (قدیمی‌ترین و کامل‌ترین نسخه موجود از نزهت‌نامه که تنها قسمت‌هایی از مقاله دوازدهم در آن افتاده است، موجود در دانشگاه تهران به شماره ۱۲۲۵-ف، به خط نسخ، بی‌کا و به تاریخ ۷۰۴ ق در ۱۷۶ برگ ۲۲ سطری. نسخه ای با خطی تقریباً شتابزده نوشته شده، اما یکی از پرمراجعه‌ترین نسخه‌هاست به دلیل حاشیه‌هایی که در اطراف آن به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی نوشته شده است. نشانه‌هایی از رسم‌الخط قدیمی در آن به چشم می‌آید که تا حدی بر اصالت متن و وفاداری کاتب دلالت می‌کند. به دلیل این ویژگی‌های مهم و برخی علت‌های دیگر اصلی‌ترین دست‌نوشته برای تصحیح همین نسخه است)، گوتا (موجود در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۷۹۳-ف. بی‌کا و بی‌تا به خط نسخ و در ۱۶۷ برگ. قسمت‌هایی از مقاله دوم و دوازدهم و انجام نسخه افتادگی دارد. اما تقریباً از کامل‌ترین نسخه‌های موجود است. رسم‌الخط آن قدیمی و مشابه با نسخه آکسفورد است) و مک‌گیل (= مونترآل موجود در آرشیو سایت رسمی دانشگاه مک‌گیل. این نسخه در ۲۹۲ صفحه است. اما تا صفحه ۱۲۷ متعلق به متن نزهت‌نامه است. کتابت نسخه را سایخ‌الشیرازی مرشدی با خط نسخ زیبایی در تاریخ ۸۰۷ هجری به اتمام رسانده است. تصاویر زیبا و رنگی از جانوران و گیاهان از امتیازهای خاص آن است؛ گرچه در موضعی نقش حیوانات و به همراه آن بخش‌هایی از متن نیز پاک شده است. قسمت‌هایی از مقاله اول، دوم و هفتم و به‌صورت کامل مقاله یازدهم و دوازدهم در نسخه نیست، اما در خاتمه کتاب نوشته شده است). ۹ نسخه دیگر در کتابخانه‌های ایران شناسایی شده که در فهرست دنا (درایتی، ۱۳۸۹/۱۰: ۶۶۵) ثبت گردیده است<sup>۱</sup>:

۱. نسخه کتابخانه ملک تهران شماره ۸۶۵، بی‌کا، به خط نسخ خوانا، در قرن هشتم هجری و در ۱۲۶ برگ ۲۱ سطری. متن در بیشتر مواضع از قسم دوم افتادگی دارد، در توضیح منازل قمر از مقاله هفتم بسیاری از مطالب جابجا نوشته شده و مقاله پایانی کتاب نیز ناقص است. با وجود این، از آنجا که بیشتر نسخه‌های موجود از نزهت‌نامه خلاصه شده و کاتبان چندان به متن اصلی وفادار نبوده‌اند و نیز با توجه به اندک بودن نسخه‌های نزدیک به روزگار تألیف کتاب، نسخه مذکور می‌تواند از جمله نسخه‌های اصلی تصحیح در نظر گرفته شود.

۲. نسخه کتابخانه مجلس، شماره ۶۴۰۳/۳، بی‌کا و به خط نستعلیق در قرن ۱۰ هجری و در ۲۷ صفحه ۲۳ سطری بسیار تمیز و خوانا که البته در میانه ۶ برگ به خطی شتابزده و متفاوت

دارد و پس از آن به همان خط نخستین ادامه می‌یابد. این نسخه بسیار ناقص از فهرست مطالب کتاب در مقدمه شروع شده و مقاله اول و قسمتی اندک از مقاله دوم و بخشی از مقاله هشتم را شامل می‌شود. مناجات‌نامه‌ای نیز در نیمی از یک صفحه به خط نسخ عربی گنجانده شده است.

۳. نسخه کتابخانه مرعشی قم، شماره ۶۷۶۵ بی‌کا، به خط نسخ کتابت‌شده در قرن ۱۲ در ۱۴۸ برگ ۱۹ سطری. نسخه‌ای ناقص که مطالب در آن بی‌نظم و آشفته و بخش‌هایی نیز خلاصه‌وار نوشته شده است با افتادگی‌هایی در قسم نخست، انتهای مقالات هفتم و ابتدای مقالات هشتم.

۴. نسخه کتابخانه مجلس، شماره ۶۴۷۱/۵، به خط نستعلیق کاتبی لطف‌الله نام در ۱۰۹ برگ ۲۷ سطری نوشته شده در ۱۰ رمضان ۱۱۷۶. نسخه تصاویر برخی از گیاهان و حیوانات را دارد. مقاله چهارم و پنجم در ابتدا آمده است. پایان نسخه ناقص است و مطالب خلاصه شده‌اند.

۵. نسخه کتابخانه مجلس، شماره ۶۸۵۶ بی‌کا، به خط نسخی تمیز و خوانا و به تاریخ قرن ۱۳ هجری قمری در ۱۱۲ برگ ۲۷ سطری. این نسخه کهنگی‌های کتابت و رسم‌الخطی نسخه‌های قبل از قرن دهم را ندارد. بیشتر قسمت‌های نسخه کامل است. اما برخی قسمت‌های کوتاه حذف شده، نیز مقاله یازدهم ناتمام مانده و از اواسط مقاله دوازدهم ادامه یافته است.

۶. نسخه کتابخانه ملک ۸۵۹ بی‌کا و به خط نستعلیق در ۱۳۶ برگ ۱۹ سطری در سال ۱۲۲۳ هجری قمری. کاتب آگاهانه در موضعی از نسخه دست برده و به تشخیص خود خلاصه کرده (گ ۱۴۵) یا چیزهایی بر متن افزوده است؛ مانند شماره‌گذاری‌هایی به صورت اول، دویم، سیم و... که در باقی نسخه‌ها نیست. مقاله یازدهم نیز ناقص تمام شده، مطلبی در قدح عدل دارد که در نسخه‌های پیشتر نبوده و در نوع نهم از مقاله دوازدهم ادامه می‌یابد. چند صفحه پایانی نسخه از طرف راست صفحه بریدگی دارد و تمام جملات ناقص مانده است.

۷. نسخه کتابخانه دانشگاه بوعلی همدان، شماره ۲۲۳، به کتابت نجفعلی بن محمد قزوینی و خط نستعلیق در ۱۶۹ برگ ۱۳ سطری به تاریخ هفت شعبان ۱۲۲۶ هجری قمری. این نسخه طبق تصریح خود کاتب خلاصه شده است (گ ۱۷۱)، واژه‌ها عیناً ضبط نشده، مانند استفاده از حامله بجای آبستن (گ ۱۸) و ...، انتهای مقاله هفتم افتاده (گ ۱۱۵-۱۱۶) و مقاله هشتم نیز بسیار ناقص است.



۸. نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، شماره ۱۰۶۸۵، در ۱۱۰ برگ ۲۱ سطری به خط نستعلیق نه‌چندان تمیز از کاتبی محمدباقر نام به تاریخ ۱۲۴۶ هجری قمری. این نسخه شبیه نسخه ملک ۸۵۹ است و به نظر می‌رسد از روی آن نوشته شده است. کاتب علاوه بر پایان نسخه نام خود و تاریخ کتابت را در لابلای متن هم نوشته است (برگ ۸۶).

۹. نسخه کتابخانه مسجد اعظم قم، شماره ۱۰۱۳، به خط نسخ بی‌تا و بی‌کا و در ۱۸۸ برگ ۱۶ سطری. نسخه‌ای ناقص با افتادگی ابتدا و انتهای متن. نیز مقالت اول، دوم و بخشی از مقاله‌های سوم و یازدهم را ندارد.

۱۰. نسخه کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳۵۰۶ عکس و ۳۵۰۷ عکس، از روی نسخه اصل JF 156، بی‌تا و بی‌کا، به خط نستعلیق مجموعاً در ۱۳۲ برگ ۱۵ سطری؛ در برگ نخستین این نسخه نام منافع حیوان نوشته شده که خلاصه‌ای از نزهت‌نامه اصلی است. توسط زین‌الدین محمد بن حسین موصلی حنفی در سال ۷۲۰ نوشته شده و گویا نسخه مذکور نیز به نام منافع حیوان معروف بوده است. نسخه خلاصه‌ای از پنج مقالت اول از نزهت‌نامه اصلی، چند برگ از آغاز مقاله هفتم و همچنین مقاله علم فراست را بصورت نامنظم شامل می‌شود. نسخه وین در دو بخش مجزا نمایه شده است که در بخش دو برگ ۲۹ بابتی از جمله ۴۴ باب پنجاهی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاد جرجانی در نصیحت به فرزندش گیلان‌شاه را دارد که نشان می‌دهد بخش‌هایی خارج از کتاب نیز بر آن افزوده شده است.

۱۱. نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۷۸۴، بی‌کا و بی‌تا در ۱۸۷ برگ ۱۹ سطری به خط نستعلیق. بخش‌هایی از مقاله دوم برای تصویرگری خالی گذاشته شده، اما هیچ تصویری بر آن نقش نشده است. قسمت‌های دیگری (بیشتر در قسم دوم و مقالت هفتم) سطر به سطر و بریده‌بریده خالی مانده که به نظر می‌رسد کاتب قادر به خواندنشان نبوده و برای افزودن در آینده آن را باز گذاشته است. مقاله یازدهم کاملاً حذف شده. مقاله دوازدهم ناقص و انجام کتاب نیز افتاده است.

علاوه بر این‌ها نسخه دیگری نیز هست که در فهرست دنا ثبت نشده است:

نسخه کتابخانه ملی تهران، شماره ۵-۹۴۶۰، بی‌تا و بی‌کا به خط نستعلیق در ۱۵۹ صفحه ۱۵ سطری. نسخه‌ای ناقص که از ابتدا تا مقاله پنجم و میانه‌های توضیح کاهو را دارد. نسخه‌ای تقریباً خلاصه‌شده که مانند نسخه همدان در برخی مواضع تغییراتی در اسم‌ها و عنوان‌ها داده

است (گ ۳۲ و ۳۳). به نظر می‌رسد این نسخه کتابتی ناقص از روی نسخه همدان باشد و یا هردو از روی نسخه مشترک دیگری کتابت شده باشند.

در این میان از برخی متون چاپ‌شده که اشتراکاتی با نزهت‌نامه دارند، مانند منافع حیوان از ابراهیم مراغی، آثار علوی ابوحاتم اسفزاری و روضه‌المنجم نیز می‌توان در تصحیح نزهت‌نامه استفاده کرد.

### انتخاب ضب‌های نامناسب

مصحح گاه ضب نامناسبی را برگزیده که سبب ابهام متن گشته است. چنانکه شفیع‌کدکنی (۱۳۸۹: ۵۷۹) نیز تصریح کرده است: «در غالب موارد نسخه‌بدل‌ها و حاشیه درست است و متن نزهت‌نامه، به روایت جهان‌پور، غلط فاحش و آشکار دارد که به هیچ‌وجه قابل تصور و تعقل نیست. معلوم نیست معنی تصحیح متن درین‌گونه کارها چیست؟» در ادامه نمونه‌هایی از این گزینش‌های نادرست را می‌بینیم:

«و چنان که سگ چون سایه او بر سایه گفتار افتد و به تمامت در او مستغرق شود، اگرچه بر بلندتر جایگاهی باشد، به زیر افتد و گفتار او را بگیرد و این در باب مساوات و برابری است» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۱).

در کهن‌ترین نسخ یعنی آکسفورد (۱: گ ۱۳)، ملک ۸۶۵ (گ ۲۲) و مک‌گیل (گ ۱۳) و همچنین در متن عربی خواص موازین (۲۰۰۹: ۲۷۱-۲۷۳) بجای «مساوات»، «مسامت» آمده است. در چهار نسخه جهان‌پور جز نسخه D هم «مسامت» ضب شده که در بدل گذاشته شده است. ظاهراً جهان‌پور مساوات و برابری را در معنای معمولشان یافته و از معنای مسامت در این موضع غافل شده است. حال آن که مسامت: «تعت فاعلی از مسامته مقابل و موازی چیزی قرار گیرنده، روبرو و مقابل شونده» (لغت‌نامه) است. در عبارت نزهت‌نامه منظور از مسامت همان «مقابل و موازی چیزی قرار گیرنده» است و «برابری» نیز در این موضع در برابر و مقابل معنا می‌دهد.

«پاکیزه و خویشتن‌آرای سه‌اند: اسب و طاووس و خرو» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۶).  
در نسخه‌های گوتا (۱: گ ۲۱)، مجلس ۶۴۰۳ (گ ۱۵۱) و کتاب منافع حیوان (۱۳۸۸: ۶۰) به جای «پاکیزه» «باکبر» نوشته شده است. ملی و همدان هم «متکبر» دارند. باقی نسخ یا پاکیزه است و یا این بخش را ندارند. جهان‌پور بدون نوشتن اختلاف نسخه‌ها ضب پاکیزه را پذیرفته است. به نظر می‌رسد ضب «باکبر» بر پاکیزه برتری داشته باشد؛ چراکه در همین کتاب

خروس با «عجب و کبر» توصیف می‌شود:

«عجبی و کبری در خروس باشد و بدان ماند که بخویشتن خرم است» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۱۵۲).  
 - «طوس فروماند و گفت: فرزندان شاه با خسرو کشتی گیرند. هر که او را بیفکند، پادشاهی او راست. کیکاوس گفت: «او خرد است و کشتی گرفتن به پادشاهی چه تعلق دارد؟» طوس گفت: «این کار از آن بهرام گور بزرگ‌تر است که او تاج از میان دو شیر برگرفت؟ اگر خسرو نیز کشتی گیرد چه عجب؟» بر این پیمان بنهادند و هر سه پسر بیامند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۲۸).

پاره مشخص شده در عبارت بالا در نسخه مک‌گیل (گ ۸) چنین آمده است:

«این کار از آن بزرگتر است که بی این براند اگر خسرو کشتی گیرد چه عجب».

چنانکه می‌دانیم داستان بهرام گور مربوط به بخش ساسانیان است و ماجراهای وی منطقاً نمی‌تواند مورد استناد کاوس که مربوط به بخش پهلوانی و پیش از بهرام است قرار گیرد. بنابراین گزینش مصحح در این مورد درست نیست.

- «وزن دانگی زهره و یک حبه مشک سوده کسی نیک ببوید که بسر ماه بیفتد منفعت کند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۶۰).

جمله با این ضبط مبهم است و مشخص نیست که منظور از «به سر ماه بیفتد» چیست؛ حال آنکه نسخه D ضبط بهتری دارد:

«دانگی زهره کرک و یک حبه مشک با هم مصروعی را که سر ماه بیفتد سود دارد» (همان: ۶۰).

و منظور از سر ماه افتادن همان بیماری صرع است. این گزینش وقتی قوت می‌گیرد که در صفحه ۸۰ ضبط متن شبیه همین نسخه است:

«از سم او انگشتی سازند و مصروع که بسر ماه بیفتد با خویشتن دارد نیفتد» (همان).

- «و سیکی و سرکه را کی اندر خم باشد هرچند آن را بپوشند و باد جنوب آید فایده نکند و دُرد به زبر آرد و تیره گرداند. و مردم بامداد چون از خواب برخیزند و باد جنوب آمده باشد، بدان ماند کی روی او به گل و لعاب گاو اندر گرفته‌اند.» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

در نسخه مک‌گیل (گ ۷۸) و البته نسخه‌های دیگر جهان‌پور (B D) به جای «گل»، «کلیز» نوشته شده است و کلیز، گل‌یز است به معنای آب دهان حیوان و انسان است که مؤلف برای کاستن از غرابت واژه، مترادف آشنا و پرکاربرد آن را آورده است. در نسخه ملک ۸۶۵ (گ ۱۷۸) نیز گل‌یز گاو نوشته شده است.

- «و بربط خود پهلوی نهاد در روزگار او درین شبهتی نیست» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۱۵). شفیعی کدکنی (۱۳۸۹: ۵۷۹) در مقاله‌ای درباره «باربد و بربط» که اصلی‌ترین مأخذ نزهت‌نامه است، درباره «پهلوی» می‌نویسد:

«نسخه‌بدل‌های پای صفحه چنین است: "پهلود نهاد، بهلودن نهاد، بهلوط نهاد" و ما متن را به‌قرینه معنی و تمام نسخه‌بدل‌ها اصلاح کردیم و احتمال اینکه پهلوی به معنی پهلود آمده باشد، بسیار بعید است.»

با مراجعه به متن نزهت‌نامه چند نکته مشخص می‌شود:

(۱) در هیچ نسخه‌بدلی بهلودن نیامده است. بلکه نسخه‌بدل‌ها به ترتیب پهلود نهاد، بهلود نهاد و بهلوط نهاد است.

(۲) شیوه جهان‌پور در ضبط‌های پاورقی چنین است که ابتدا ضبط انتخابی خود را می‌نویسد و در ادامه بدل‌ها را می‌گذارد. ضبط انتخابی او در این پاره از نسخه B و پهلود است و آنچه در متن گذاشته شده، «پهلوی»، درواقع اشتباه تایپی است که شوربختانه این اشکال در سراسر متن به چشم می‌خورد.

(۳) اما نکته مهم دیگر شکل ناآشنا تر واژه باربد در نسخه آکسفورد، بهلوط/ پهلوط است. گرچه تبدیل حرف دال و ت/ط به یکدیگر در زبان فارسی غیرطبیعی نیست و حتی امکان ویژگی لهجی نیز وجود دارد، اما گمان تصحیف واژه یا اشتباه کاتبان که ممکن است قرابت بیشتری بین بربط و بهلوط حس کرده باشند نیز بی‌مناسبت نخواهد بود؛ چراکه این شکل از واژه در متون دیگر سابقه‌ای نداشته است.

(۴) و در آخر یکی از اصلی‌ترین ایرادهای تصحیح جهان‌پور، یک‌دست نبودن انتخاب‌های وی از نسخه‌هاست. سه صفحه پس ازین قسمت باز هم از باربد نام برده می‌شود که در کمال تعجب می‌بینیم ایشان ضبط تصحیفی «پهلوی» از نسخه آکسفورد را بر ضبط‌های G و M که پهلود است ترجیح داده‌اند: «و نام تقدم هر نوعی یک تن را بوده است... و مثل زنند چون حکمت لقمان حکیم و جادوی بلیناس و شاعری عرب از امرؤالقیس و پارسی دری از رودکی و مطربی پهلوی و حلم احنف قیس و ...» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۱۸).

- «و پارسیان اقلیم را کشور خوانند و هر کشوری را نامی نهاده‌اند: اول ارزه، دوم ورسوه، سوم فردیس، چهارم وندغش، پنجم وبرز، ششم درجرش، و هفتم حنتره» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۰۷-۳۰۸).

جهان‌پور این بخش را از نسخه B انتخاب کرده است که غلط‌ترین ضبطها را دارد؛ برای نمونه ضبط آکسفورد چنین است: «اول ارزه، و دوم سیوه و سوم وردمش، چهارم ویددفش، پنجم ووربرشت، ششم وورجرست، و هفتم حنبرث نامی» (۲: گ ۷). ضبط بسیاری از نسخه‌ها در این نام‌ها که شکل پهلوی خود را حفظ کرده‌اند، تحریف شده است. جهان‌پور که در مواضعی به روش تصحیح قیاسی عمل کرده، در این بخش به شکل درست واژه‌ها التفاتی نکرده است. حال آنکه با مراجعه به متن اصلی اوستا به شکل درست آنها می‌توان رسید: «مهر توانا بر «آرزهی»، «سوهی»، «فرددفشو»، «ویددفشو»، «واورویرشتی»، «واورویرشتی» و بر این کشور «خونیرث» درخشان - پناهگاه بی‌گزند و آرامگاه ستوران - بنگرد» (اوستا، ۱/۱۳۹۶: ۳۵۶؛ نیز بنگرید به: همان: ۳۸۵، ۳۹۹-۴۰۰ و...). همچنین در زمانی نزدیک‌تر به شهردان، دیباچه شاهنامه ابومنصوری نیز نام پهلوی هفت اقلیم را بدین ترتیب دارد: آرزه؛ سوت، فرددفش، ویددفش، ووربرست، وورجرست، خنرس بامی (ر.ک: ابومنصور، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

### نادرستی ضبط نسخه‌های جهان‌پور

در بخش‌هایی از متن چاپی اشکال‌هایی وجود دارد که با نسخه‌های تازه برطرف می‌شود؛ از جمله:

- «و همچنین ارزی‌ز در قسمت مشتری است و معتدل است، جسد او گرم و خشک است بر طبع برج قوس و روح او سرد و تر بر طبع عقرب» (شهردان، ۱۳۶۲: ۵۶۲).

در مقاله پایانی کتاب، در بخش «گفتار در معادن» هر کدام از فلزات به یکی از سیاره‌ها منسوب شده و طبع آنها با توجه به خانه این سیارات معین شده است. ارزی‌ز منسوب به مشتری است و طبع جسد او بر اساس برج قوس و طبع روح او بر اساس برج عقرب آمده است. اما خانه مشتری دو برج قوس و حوت است که در نسخه آکسفورد به اشتباه بجای حوت، عقرب نوشته شده و جهان‌پور متوجه این خطا نشده است. در نسخه مرعشی به جای طبع عقرب طبع حوت آمده (گ ۱۲۲) و همین ضبط درست است.

- «سقطفروش مانند قمارباز و خرابات» (شهردان، ۱۳۶۲: ۴۹۲).

در این پاره از متن معطوف کردن اسم مکان، خرابات، به شغل و حرفه اشتباه است و از میان تمام نسخه‌ها تنها نسخه همدان ضبط درست را دارد: «سقط فروش مانند قمارباز و خراباتی» (گ ۱۵۸).

مقاله دهم نزهت‌نامه در آثار علوی بوده و تماماً از روی کتاب ابوحاتم اسفزاری نوشته شده است. ما نیز در تصحیح این بخش، از نسخه چاپ شده کتاب کمک گرفته و اشکالات واضح و یا مواضع مهم اختلافی را برای ارائه متنی درست‌تر ثبت نمودیم؛ از جمله:

- عنوان فصل نهم این مقاله در نسخه چاپی چنین نوشته شده است: «فصل نهم: اندر شمس و ذات الذوایب» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۳۲). آنچه از عنوان متن و توضیحات آن مشخص است «ذات الذوایب» باید طبق رساله آثار علوی «ذات الذوانب» باشد (ابوحاتم، ۲۵۳۶: ۲۳) که جمع «ذو ذنب» بوده، هر چند جمع این واژه «ذوات الاذناب» ثبت شده (ر.ک: دهخدا) و شکل درست این اصطلاح نیز همین است.

- «و چون آن بخارات که در زیر زمین تولد کند و راه نیابد که بر هوا آید، به سبب آن حرارت که در وی باشد قصد بالا می‌کند و زمین صلب بود و راه ندهد و چون بخار بسیار شود آن زمین را به جنبیدن گیرد تا آنگاه که جایگاهی از او بشکافد و آن بخارات بدان شکافتگی برآید و آن اضطراب ساکن گردد و باشد که قوت آن بخار با قوت زمین شکافی بود. پس این اضطراب و زلزله روزهای بسیار بماند. آنگاه اگر بخار غالب شود، زمین را بشکافد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۴۴).  
موضع مشخص شده در رساله آثار علوی «مکافی» است (ابوحاتم، ۲۵۳۶: ۴۱) که درست‌تر می‌نماید.

- «و اتفاق است میان حکما که به سبب هوای عالم به بسیط روی زیق چون به سبب هوای سخت سرد زمستان است به بسیط آب» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۴۹).  
در رساله آثار علوی به جای «به سبب»، «نسبت» نوشته شده (ابوحاتم، ۲۵۳۶: ۵۰) و ضبط آکسفورد و تصحیح جهان‌پور اشتباه است.

- «و بخار کبریت بغایت گرم بود و چون بر چیزهای لزج بگذرد، رطوبات آن چیزها را گرم گرداند و با خویشتن سوی بالا برد و چون آن رطوبات جامد لون آن چیز باشد، آن لون باطل شود و سپیدی که عدم الوانست آنجا بماند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۵۰).

واژه مشخص شده در نسخه‌های BM «جامد» است در G «حایل» و در آکسفورد «حامد» که همه نادرست بوده و بر اساس ضبط رساله آثار علوی این کلمه «حامل» است (ابوحاتم، ۲۵۳۶: ۵۲) و باقی ضبطها تحریف واژه مذکورند.

- «آنگاه زال و جمله سپاه بیامدند و به شهر قم لشکرگاه ساختند و افراسیاب به شهر ری بود و نشان یافتند که به همدان از تخم شاهان یکی است. او را قباد خوانند... رستم با تنی چند سوی

همدان راند... چون این خبر به افراسیاب رسید، بزرگی بود قلون نام، او را چهار هزار سوار نامزد کرد و به مشکوه فرستاد و یک‌شبانہ ترتیب طلایه دیگر فرمود» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۲۰-۳۲۱). واژه «یک‌شبانہ» در نسخه‌ها پیوسته نوشته می‌شود: یکشبانہ. واضح است بدخوانی و بی‌دقتی کاتبان می‌توانسته تمام نقطه‌های این کلمه را درهم‌ریخته و «بکستانہ» یا «بکستانہ» تبدیل شود به «یکشبانہ»! در نسخهٔ ملک ۸۶۵ «بکستانہ» نوشته شده (گ ۱۹۹) و کشتانہ/کستانہ «نام دهی است میان ری و ساوه و به نام‌های قسطانہ، بستانہ و کشتانہ نیز ثبت شده است» (دهخدا). چند سطر پایین‌تر نیز نام این ده به شکل درستش نوشته شده است: «رستم چندانک توانست بکشت و سوی کشتانہ راند و گفت: فسوس باشد اگر این صید را رها کنم و این قوم بمانند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۲۱). بنابر روایت شهمردان، روستای کشتانہ مکان مهمی بوده. چراکه نخستین نبرد تن‌به‌تن رستم و افراسیاب در همین جای رخ داده است.

#### بی‌توجهی به ویژگی‌های سبکی متن

در تصحیح متون کهن، توجه به ویژگی‌های سبکی اثر بسیار مهم است. چراکه اصالت اثر و کهنگی زبان آن را حفظ می‌کند. از جمله ویژگی‌های سبکی نزهت‌نامه که مصحح بدان توجه نداشته، عبارت است از:

#### وجود فاصله بین دو صفت یک موصوف

یکی از ویژگی‌های سبکی نزهت‌نامه، وجود فاصله بین دو صفت یک موصوف است که معمولاً یکی قبل از فعل و دیگری بعد از فعل می‌آید؛ مانند موارد زیر:

«و سرو درازی ندارد و از دندان پیل قوی‌تر است و سر تیز دارد و ستبری تمام و بدین سبب زخم صعب تواند کردن» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۵۵).

«هر جانوری را که خصی کنند بوی او خوش شود مگر مرد خصی که بویی دیگرگونه دهد ناخوش» (همان: ۳۸-۳۹).

در زیر نمونه‌هایی از این عدم توجه مصحح را در تصحیح می‌بینیم:

- «و زبانی دارد کوتاه برگردیده» (همان: ۵۱).

با توجه به ویژگی سبکی کتاب، نسخهٔ آکسفورد صحیح‌تر است:

«و زبانی کوتاه دارد برگردیده» (گ ۱: ۱۹).

- «و هندوان گویند اگر زبان پیل باشگونه و مقلوب نبودی» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۵۱) که باید چنین باشد:

«و هندوان گویند اگر زبان پیل باشگونه نبودی و مقلوب» (آکسفورد/د: ۱: گ ۱۹).

- «پس اگر به دست آید و شکم برکنند رودگان و شکمش از طعام خشک و خالی شده باشد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۵۸)

که این ضبط درست است:

«پس اگر به دست آید و شکم برکنند رودگان و شکمش از طعام خالی باشد خشک شده» (آکسفورد/د: ۱: گ ۲۱).

#### کاربرد صفتی واژه «صعب»

واژه «صعب» که معمولاً به صورت قید به کار می‌رود، در نزهت‌نامه کاربرد صفتی دارد؛ چنانکه در موارد زیر می‌بینیم:

«نیز چون موش بیند نیک بدو در می‌نگرد و دنبال همی جنباند و بدان همی ماند که اندیشه صعب می‌کند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۹؛ نیز: آکسفورد/د: ۱: گ ۱۸).

«و با مار دشمنی صعب دارد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۵۴؛ نیز: آکسفورد/د: ۱: گ ۲۰).

«در ماوراءالنهر چون یکی را غنده بزند، پلیدی مردم را بخورد او دهند و در تنور گرم کنند، نیک شود و این دردی صعب است» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۵).

مصحح بدون توجه به این ویژگی سبکی کتاب، ضبط قیدی آن را برگزیده است:

- «پیل چون صعب مانده شود، کتفش به روغن و آب گرم بمالند ساکن گردد» (همان: ۵۴).

چنانکه اشاره شد، با توجه به شواهد کاربرد این واژه ضبط آکسفورد ارجح است:

«پیل چون مانده صعب شود، کتفش به روغن و آب گرم بمالند ساکن گردد» (آکسفورد/د: ۱: گ ۲۰).

#### پایبند نبودن به حفظ امانت در ضبط نسخه‌ها

مصحح گاه چندان به ضبط‌های مختلف نسخه‌ها پای‌بند نبوده و اختلاف‌ها را به دقت و درستی ثبت نکرده است. این کوتاهی در ضبط دقیق نسخه‌ها سبب شده تا با متنی قابل اعتماد مواجه نباشیم. نمونه‌های زیر از این گونه‌اند:



- «چون گوشش راست ایستاده باشد، همه آوازه‌ها شنود و بیدار است و چون گوش فراز افکند، آوازه‌ها بر او پوشیده ماند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۸۵).  
در آکسفورد به جای «بیدار است»، «پیدا است» آمده (۱: گ ۳۰)؛ اما مصحح آن را ثبت نکرده است.

- «چون در این مقالت از چند گونه از کتاب فلاحت فصلی درآورده شد از چند باب و چند فصل دیگر بدان پیوندیم» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۲۴۰).  
در ضبط آکسفورد چنین است:

«در این مقالت چند گونه از کتاب فلاحت فصلی درآورده آمد. چند باب و چند فصل دیگر بدان پیوستیم» (۱، گ ۷۵)  
که برای این اختلاف‌ها نسخه بدلی داده نشده است.

- «محک نیلی بر نزدیکی اقران و دوستان و دوستی بزرگان یاری دهد ... محک سبز بر هر درختی که ببنند، بر بسیار آرد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۲۸۲).  
ضبط آکسفورد چنین است:

«محک نیلگون بر نزدیکی اقران و دوستان و دوستی بزرگان یاری دهد ... محک گندارنگ بر هر درختی که ببنند، بر بسیار آرد» (۱: گ ۸۶).

و باز هم این تفاوت‌ها نموده نشده است. درحالی که ثبت این واژه‌ها می‌تواند در شناخت و رهگیری قدمت آنها در متون کهن تأثیرگذار باشد.

- «چنانک عنکبوت خرد - که آن را «فهد» خوانند - چون بر خداوند تب رُبُع ببنند، از او باز برَد لکن به دبری و اگر ذراریج به یاری آن برند، به زودی باز برَد؛ این در باب تعلیق است» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۱).

نسخه‌های مک‌گیل (گ ۱۲) و ملک ۸۶۵ (گ ۲۲) این عبارت را اضافه دارند که در نسخه‌بدل‌ها ثبت نشده است:

«و سقمونیا دفع صفرا کند و سکنجبین ساکن گرداند؛ این در ذوق و خوردنی است».

- «خایه او خشک کنند و بسایند و شب یمانی و مازو با آن یار کنند و در میان قیضه شمشیر نهند و مردی در گردن افکند، به ساعت بر دشمن مظفر شود» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۱۱۴).

واژه مشخص شده در نسخه آکسفورد «قیبعه» (۱: گ ۳۸) است که مصحح در این موضع هیچ نسخه‌بدلی ارائه نکرده و علاوه بر چنین اشتباهی می‌توان دریافت که وی این کلمه را

درست تشخیص نداده است. قبیعه در لغت‌نامه بدون هیچ شهادی «بند شمشیر و کارد یا پوشش فلزی که بر سر قبضه شمشیر است» تعریف شده که ضبط درست این واژه در متن می‌تواند شاهد خوبی برای ثبت در فرهنگ‌های لغت باشد.

### اشتباه خواندن نسخه‌ها

«رستم لارجانی محدث شاه گرد نامه‌ای ساخته است و دعوی همی‌کند که از اول عهد کیومرث تا پادشاهی شمس‌الدوله ابوطاهر بن نوبه که همدان داشت، باز خواهیم گفتن» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۴۲).

در تصحیح فعلی نام اثر، «گردنامه» نوشته شده است و از آنجایی که در سراسر متن، علائم سجاوندی به درستی اعمال نشده، چنین ضبطی ابهام‌برانگیز شده است. بنا به توضیح مصحح در مقدمه، وی شاه را مضاف‌الیه محدث و نام اثر را «گردنامه» تشخیص داده است (همان: مقدمه: ۸۳ و ۸۴). خطیبی در مقاله‌ای (۱۳۹۴) آن را «شاه‌کرد نامه» خوانده و به اشتباه پنداشته جهان‌پور آن را شاه‌گردنامه دانسته و این اشکال را از یک غفلت ساده در نسخه‌خوانی دانسته است. پیش از خطیبی، خالقی‌مطلق (۱۳۶۳) نیز اظهار نظر کرده و ابتدا «گرد» را زائد و شاهنامه را درست می‌داند (۱۳۶۳: ۵۱)، اما بعداً نظر خود را رد کرده و همچون جهان‌پور آن را گردنامه دانسته و شاه را مضاف‌الیه محدث (۱۳۹۰).

به نظر نگارندگان، اشکال در بخش دوم این واژه یعنی «کرد» است که باید «کار» باشد و واژه مذکور «شاه کارنامه». از آنجا که برخی نسخه‌ها شاه را «شاهان» ضبط کرده‌اند، «شاهان کارنامه» هم می‌تواند درست باشد. مهمترین دلیل بر درستی این تصحیح در اطلاق به متون گردآوری‌شده اسطوره‌ای و حماسی ایرانی، کاربرد این واژه در کهن‌ترین اثر مکتوب حماسی یعنی مقدمه شاهنامه ابومنصوری است: «و خواندن این نامه، دانستن کارهای شاهان است و بخشش کردن گروهی از ورزیدن کار این جهان و سوذ این نامه هر کسی را هست و رامش جهان است و انده‌گسار انده‌گنان است و چاره درماندگان است و این را شاهان کارنامه از بهر دو چیز خوانند: یکی از بهر کارکرد و رفتار و آیین شاهان تا بدانند و در کنذایی با هرکس بتوانند ساختن و دیگر کی اندر او داستان‌هاست کی هم به گوش و هم به گوش خوش آید» (ابومنصور، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

«همچنانکه مار پوست باز گذارد، دیگر حیوان را همی‌باشد. همچنانکه شتر موی باز هلد و

گاو کوهی که سُرُو بیفکند و مرغ خانگی همچین که از تخسیر بیرون آید (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۵-۴۶).

نسخه گوتا «تخسیر» را «تخسیر» نوشته (۱: گ ۲۱) که احتمالاً نقطه‌ای در کتابت افتاده، اما مصحح آن را «تحسین» خوانده است. در نسخه مرعشی چنین آمده:

«و گاو کوهی شاخ بیفکند و مرغ پر» (گ ۱۲)

کاتب در این نسخه هم زبان را به روزگار خود نزدیک‌تر و روان‌تر ساخته و هم با این تغییرات به نوعی واژه غریب «تخسیر» را توضیح داده است.

ضمناً در همین نسخه «خانگی» نوشته نشده است. نسخه آکسفورد و مک‌گیل هم خانگی را ندارند. مصحح نسخه بدل هم نیاورده و گویا این واژه را از خود افزوده است.

- «پیه او بگذازند و با روغن زنبق بر روی کنند. هر که او را ببیند، دوست دارد و درست کنند و زن بخورد، فربه شود» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۶۴).

براساس آنچه در نسخه چاپی آمده، این ضبط طبق نسخه گوتاست. اما با بررسی این نسخه دریافتیم که ضبط گوتا (۱: گ ۲۷) نیز چون آکسفورد (۱: گ ۲۳) و مک‌گیل (گ ۲۰) «در بست (کنند)» است و بست همان پست و آرد است. بنابراین مصحح هم نسخه گوتا را بد خوانده و هم انتخاب نادرستی داشته است.

- «چنانکه از سنگ آن گرامی‌تر که گویند آئینه‌وارست و یا چون برگ مورد و دانه نارست» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۶).

مصحح این واژه را در تمام نسخ «آئینه‌وار» خوانده است. اما حداقل در دو نسخه متقدم ما (آکسفورد: ۱/ گ ۷ و ملک ۸۶۵: گ ۹) و نسخی چون مرعشی (گ ۲)، مجلس ۶۸۵۶ (گ ۴)، همدان (گ ۴) و ملی (گ ۸) «آبدارست» نوشته شده و فقط در نسخه گوتا «آئینه دار» آمده است.

- «و بارها گوشت بزرگ به یک‌بار فرو برد و بته خاید» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۴۸).

متن بالا درباره غذا خوردن شیر است که مصحح «بارها» خوانده، حال آنکه منظور «پاره‌ها» است. در نسخه خطی «پ» «ب» نوشته شده و «ه» در واژه «پاره» با اتصال به «های» جمع حذف شده و همین سبب اشتباه مصحح گشته است.

در همین سطر اشتباه دیگری در «بته خاید» رخ داده که بر اساس ضبط G بوده و ضبط درست از نسخه‌های OM و «بته‌خاید» (بنخاید) است.

- «ارواح چهارند و از بهر آن گویند که چون بر آتش نهند، بروند و گویند روح دارند و دو آن است که بسوزد و ببرد و این ژویه و نوشادر است و دو آن است که نبرد الا آنکه آتش در او افتد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۲۵۵-۲۵۶)

آنچه در این بخش به چشم می‌آید، اشتباه مصحح در خواندن دو واژه «ببرد» و «نبرد» است که باید ببرد/بیزد و نبرد/نیزد خوانده شود. پریدن یا پختن، تبخیر شدن معنی می‌دهد که البته بردن در این موضع بسیار بی‌معنی و نامناسب با بافت معنایی کلام است و نهاد هم آتش نیست که بتوان آن را توجیه کرد. ضبط یکی از نسخه‌های ما یعنی ملک ۸۶۵ (گ ۱۶۰) نیز «بسوزد و بیزد» بوده که گواه محکمی بر این ادعای ماست.

- «حیوان: ناطق گویا چون مردم، عکس ناطق سه گونه است: آنچه از رحم بیرون آید، آنچه از خایه برخیزد و آنچه تولد از عقوبات کند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۶۴).

واژه مشخص شده «عفونات» باید باشد. چنان که ضبط نسخه آکسفورد (۲: گ ۲۵) این گونه بوده و نسخه ملک ۸۶۵ (گ ۲۳۳) نیز «عفونت» است.

### حذف واژه یا اصطلاحی مهم از متن

گاهی انتخاب مصحح، سبب شده واژه‌ای مهم به بدل رفته و از متن اصلی حذف شود:

- «مردی مجهول حاضر بود. گفت به یک قطره آب زیادت و نقصان پیدا آید و در وزن تفاوت کند. وجه آن است که هر دو به یک ثقبه زرگران بکشند و به وزن راست بدانند» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۷۳).

در آکسفورد بعد از ثقبه «و شمس آهنج» آمده (۲: گ ۳۳)، در نسخه ملک نیز «سقساهنگ» (گ ۲۵۲) نوشته شده است که می‌تواند تصحیف شفشاهنگ باشد و به هر روی، به صورت درست واژه یعنی شفشاهنج و شفشاهنگ نزدیک است. به نظر می‌رسد ضبط درست آکسفورد نیز «شمس آهنج» باشد که شمس نوشته شده و می‌تواند نشانگر ریشه و شکل متفاوت این واژه باشد که در گذشته نیز کاربرد داشته و کمتر بدان توجه شده است.

در نسخه چایی با حذف «شمس آهنج» از متن اصلی و گذاشتن آن در بدل از نسخه‌های آکسفورد و گوتا، سبب شده تا شکل کمیابی از یک واژه نادیده گرفته شود.

- «هر روز چندان جانور به گلو فروبرد که عدد آن نباشد» (شهمردان، ۱۳۶۲: ۱۶۸).

خواننده آگاه حتماً منظور از «عدد آن نباشد» را درمی‌یابد و متوجه می‌شود که کلمه‌ای چون

«پیدا» از متن جاافتاده است. اما با مراجعه به نسخه آکسفورد درمی‌یابیم بی‌دقتی در خوانش این نسخه سبب چنین نقصی در متن شده است:

«هر روز چندان جانور را به گلو فروبرد که عدد آن خدای عزوجل داند» (آکسفورد/۱: گ ۵۳).

### اشکالات دیگر

وجود برخی غلط‌های املائی (ر.ک. شهردان، ۱۳۶۲: ۶، ۲۵۱)، فاصله‌گذاری‌های اشتباه (همان: ۶۰، ۵۹، ۷۳ و...)، تکراری نوشتن کلمات (ر.ک. همان: ۳۹، ۹۲ و...)، رعایت نکردن علائم سجاوندی (ر.ک. همان: ۱۳۶۲: ۳۴، ۴۸ و...) و... از دیگر اشکالات کتاب است. علاوه بر اینها، نداشتن هیچ گونه شرح و تعلیق و فهرست - که برای چنین کتاب‌هایی ضروری می‌نماید - از نواقص مهم این تصحیح است. هرچند جهان‌پور در ابتدای پیشگفتار وعده «فرهنگی نیز از لغات نادر این کتاب و همچنین ضمائم درباره نام افراد و محل‌هایی که در کتاب ذکر شده» (همان: ۱۷) نیز داده است، اما این وعده هیچ‌گاه تحقق نیافته است.

### نتیجه

بر اساس داده‌های این مقاله تصحیح فعلی نزهت‌نامه تصحیح منقحی نیست و اشکالات فراوان دارد. بخشی از مهمترین اشکالات تصحیح فعلی که در مقاله حاضر به آن پرداخته شده عبارت است از:

۱. استفاده نکردن از همه نسخه‌های موجود؛
۲. انتخاب ضبط‌های نامناسب؛
۳. نادرستی برخی ضبط‌های نسخه‌های مصحح؛
۴. بی‌توجهی به ویژگی‌های سبکی متن؛
۵. پایبند نبودن به حفظ امانت در ضبط نسخه‌ها؛
۶. اشتباه خواندن نسخه‌ها و حذف واژه یا اصطلاحی مهم از متن؛
۷. نادیده گرفته شدن اهمیت واژه‌شناسی کتاب با ثبت بی‌دقت نسخه‌ها.

از آنجا که نزهت‌نامه قابلیت بالایی برای انواع پژوهش‌های تاریخی، علمی، ادبی، اساطیری، ادبیات عامه و... دارد، تصحیح مجدد کتاب برای در دسترس نهادن متنی پیراسته از خطا و آراسته به توضیحات، فهرست‌ها و ... برای درک و استفاده بهتر از آن ضروری است. شیوه پیشنهادی ما در

تصحیح نزهت‌نامه، برگزیدن نسخه اساس است. از آنجایی که اقدم نسخ (آکسفورد) با فاصله ۲۰۰ ساله از زمان تألیف آن است و بیشتر نسخه‌های قرن دهم به بعد خلاصه‌شده با دستبردهای فراوان‌اند، بهتر است به جای شیوه التقاطی، به نسخه آکسفورد وفادار مانده و آن را احیا نمود و نسخه‌های اصلی دیگر که به پیش از قرن دهم تعلق دارند و وفاداری کاتبان آنها در مقابله با آکسفورد مشخص شده است - مانند دست‌نویس‌های ملک ۸۶۵ (قرن ۸)، مک‌گیل (۸۰۶ هجری)، گوتا (بی‌تا اما با نشانه‌های قدمت) برای مقابله و بدل مستقیم انتخاب شوند. در صورت برتری بدل‌ها نیز می‌توان در پاورقی بدان اشاره و در مواردی هم که مشکل متن با این نسخه‌ها برطرف نمی‌شود، به تمام دست‌نویس‌های دیگر مراجعه کرد. همچنین در صورت ابهام و افتادگی واضح از نسخه آکسفورد، می‌توان موارد لازم را در قلاب گذاشته و در متن اصلی گنجانده.

### یادداشت:

۱. دو نسخه ملک ۸۵۹ و مجلس ۷۸۴ را هم بناچار در این قسمت معرفی می‌کنیم، چراکه از جمله نسخه‌های شناسایی شده جهان‌پور است که از آنها استفاده‌ای نکرده است.

### منابع

- ابومنصور موفق هروی (۱۳۸۳) «دیاچه شاهنامه ابومنصوری»، به کوشش رحیم رضازاده ملک، نامه انجمن، ش ۱۳، ص ۱۲۱-۱۶۶.
- اخوان الصفا (۱۳۹۶) رسائل؛ نسخه برگردان دستنویس ۲۱۳۰، ج ۱، تهران: میراث مکتوب.
- اسفزاری، ابوحاتم (۲۵۳۶) آثار علوی، چاپ محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اوستا (۱۳۹۶) چاپ جلیل دوست‌خواه، ج ۱، تهران: مروارید.
- بختیشوع، ابوسعید (۱۳۹۲) منافع الحيوان، از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره ۲۷۸۲، تهران: انتشارات سفیر اردهال.
- بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲) جهان‌نامه، چاپ محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶) سبک‌شناسی، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.
- جابر بن حیان (۲۰۰۹) مجموعه من رسائل جابر بن حیان، چاپ پل کراوس، با مقدمه عبدالرحمن بدوی، پاریس: داربیلیون.
- جمالی یزدی، مطهر بن محمد (۱۳۴۶) فرخ‌نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- جهانپور، فرهنگ (۱۳۶۳) «نزهت‌نامه علائی: اثر شهردان بن ابی‌الخیر رازی (۱)، ایران‌نامه، شماره ۸، ص ۵۷۵-۵۹۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳) «نزهت‌نامه علائی: اثر شهردان بن ابی‌الخیر رازی (۲)»، ایران‌نامه، شماره ۹، ص ۸۷-۱۰۷.

- خالقی مطلق، (۱۳۶۳) «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه (۱)»، ایران‌نامه، شماره ۹، ص ۲۶-۵۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰-الف). «شاهنامه پیروزان». در: فردوسی و شاهنامه‌سرایی (گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۹۶۳-۹۶۴.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۴) «یادداشت‌های شاهنامه‌شناسی»، گزارش میراث، دوره دوم، سال نهم، شماره سوم و چهارم، ص ۱۵-۱۶
- درایتی، مصطفی (۱۳۸۹) فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱۰، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دنیسری، شمس‌الدین محمد ایوب (۱۳۸۷) نوادر التبادر لتحفة البهادر، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ذیحجی، رحمان (۱۳۹۶) «باورها و آیین‌های نباتی عامیانه در نزهت‌نامه علائی»، فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۵، شماره ۱۸، ص ۲۹-۴۶.
- رضوی برقی، سید حسن؛ عالم‌زاده، هادی (۱۳۸۴) «ترجمه‌ای کهن از رساله فراست فخر رازی، ترجمه لطف‌الله عزیزالهروی»، تاریخ علم، سال چهارم، شماره چهارم، ص ۱۳۹-۲۰۰.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹) موسیقی شعر فارسی، تهران: آگه.
- شهردان ابن ابی‌الخیر رازی (۱۳۸۲) روضه المنجمین، چاپ جلیل اخوان‌زنجانی، تهران: میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲) نزهت‌نامه علائی، چاپ فرهنگ جهانپور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۲۴۶) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی آستان قدس رضوی، شماره ۱۰۶۸۵، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد.
- \_\_\_\_\_ (۷۰۴) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی آکسفورد، شماره ۱۲۲۵؛ دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی گوتا، شماره ۷۹۳؛ دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (ق ۱۳) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۶۸۵۶ مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۷۸۴، مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (ق ۱۰) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۶۴۰۳/۳، مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۷۶) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۶۴۷۱/۵، مجلس شورای اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (ق ۱۲) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مرعشی قم، شماره ۶۷۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۰۱۳) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، شماره ۱۰۱۳.
- \_\_\_\_\_ (۸۰۶) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه مک‌گیل؛ <http://congress.4kia.ir>.
- \_\_\_\_\_ (۱۲۲۳) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۸۵۹.
- \_\_\_\_\_ (ق ۸) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۸۶۵.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا) نزهت‌نامه علائی، نسخه کتابخانه ملی، شماره ۵-۹۴۶۰.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی وین، شماره ۳۵۰۶-۳۵۰۷؛ دانشگاه تهران.

- \_\_\_\_\_ (۱۲۲۶) نزهت‌نامه علائی، نسخه خطی همدان؛ دانشگاه بوعلی همدان.
- صداقت‌کیش، جمشید (۱۳۸۲) «قنات‌های مقدس ایران»، کتاب ماه هنر، شماره ۵۷ و ۵۸، ص ۳۴-۴۲.
- عالم‌زاده، هادی؛ معینی‌نیا، مریم (۱۳۸۴) «علم فراست در منابع اسلامی»، تاریخ علم، سال چهارم، شماره چهارم، ص ۱۲۵-۱۳۷.
- عیوضی، زینب و علیرضا ملایی‌توانی (۱۳۹۸) «بررسی تغییرات مذهبی رساله‌های تعبیر خواب از دوره تیموری به عصر صفوی و قاجار»، مطالعات تاریخ اسلام، پیاپی ۴۲، ص ۱۱۱-۱۲۹.
- قلندری، حنیف (۱۳۸۸) «جانورشناسی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۷، صص ۳۹۴-۴۰۵، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- لغت‌نامه دهخدا.
- مراغی، محمود بن ابراهیم (۱۳۸۸) منافع حیوان، چاپ محمد روشن، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مولوی، محمدعلی (۱۳۷۹) «افلیمون»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، صص ۶۰۶-۶۰۸؛ دسترسی در ۱ بهمن ۱۳۹۸، به نشانی: [www.cgie.org.ir/fa/publication/entryview/10037](http://www.cgie.org.ir/fa/publication/entryview/10037).



دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۱/۱۵

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۵

## سامانه‌های چندرسانه‌ای و دیجیتال در مطالعات اوستایی

صبا لطیف پور\*

### چکیده

در پژوهش حاضر، با شرح لزوم ارائه نسخه‌ای جدید از متن اوستا، به بررسی و مقایسه مطالعاتی پرداخته می‌شود که در زمینه رقمی کردن یا به صورت دیجیتالی درآوردن<sup>۱</sup> این کتاب در دنیا در حال انجام است به قصد رسیدن به امکان تهیه نسخه‌ای جدید از آن. مشاهده، مقایسه و تحلیل ما را در شیوه مطالعه تاریخی- توصیفی این پژوهش یاری می‌رساند. طی بحث به معرفی دو مرکز اصلی خواهیم پرداخت که در حال انجام مطالعات چندرسانه‌ای و دیجیتال روی نسخ متن اوستا هستند. دو مؤسسه مذکور در شهرهای لندن و برلین و با همکاری نهادها و افرادی از سراسر جهان در حال پیشبرد مطالعات چندجانبه خود هستند. پژوهش‌های جاری در این زمینه در این دو دانشگاه شباهت‌ها و افتراقاتی با یکدیگر دارند که تعدادی از آنها را نیز بر خواهیم شمرد. چنین کار بزرگی با موانع متعددی روبه‌رو است و رسیدن به ویراست جدیدی از اوستا را با تأخیر و دشواری مواجه می‌سازد. اما چه بسا که با شناخت بیشتر پژوهشگران این حوزه نسبت به چنین طرح‌هایی و همکاری‌های آنان، روند دشوار و طولانی دستیابی به ویراستی درست‌تر از کتاب اوستا تسهیل شود.

### کلید واژه‌ها:

اوستا، یسنا، چندرسانه‌ای، دیجیتالی کردن.

**Abstract****Utilization of Digital and Multimedia in Avestan Studies**

Saba, Latifpour\*

In this paper we discuss the necessity of presenting a new version of the *Avesta*. Also we present and compare the ongoing studies and efforts in digitalizing this book with the aim of representing a new edition. We use the historical-descriptive method in this article, and implement observations, comparisons and analyses. We will also present two main institutes that are working on digitalization of the *Avesta*. The two mentioned institutes are located in London and Berlin and numerous Institutions and individuals are collaborating with their extensive studies and efforts. Such a big project faces several obstacles. It is hoped that the corporation of scholars and experts in this field will facilitates the creation of a better and edited version of the *Avesta*..

**Keyword:** *Avesta*, Yasna, Multimedia, Digitalize

\* Assistant professor, Advanced Research Institute of Art, Iranian Academy of Arts.  
Teran. Iran. sabalatifpour@gmail.com

## مقدمه

اوستایی از خانوادهٔ زبان‌های شرقی ایرانی و در دستهٔ زبان‌های باستانی ایران طبقه‌بندی می‌شود. پیشینهٔ مطالعه روی این زبان به سدهٔ هجدهم میلادی بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون دسته‌بندی‌های مختلفی برای متونی که از این زبان بر جای مانده، ارائه شده است. خواندن و ترجمهٔ متون اوستایی همواره با دشواری‌های بسیاری روبرو بوده و ترجمهٔ بسیاری از واژگان کلیدی همواره مورد بحث زبان‌شناسان، عالمان دینی زرتشتی و محققان تاریخ و فرهنگ واقع شده است؛ واژگانی که تفاوت در پذیرش معانی برای آنها می‌تواند معنای متن را به کلی تغییر دهد. گاه برای یک واژه یا ترکیب معانی بسیار متعدد و دور از یکدیگر ارائه شده است که پذیرش هر کدام از آنها می‌تواند به تغییر باورها در زمینهٔ متون مورد بحث منجر گردد.

می‌دانیم که اوستا از حدود هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح، سلسلهٔ متون آیینی بوده که در آیین‌های مردمانی خوانده می‌شده است که امروزه آنان را تحت عنوان زرتشتیان می‌شناسیم. نظر غالب بر این است که این متون تا سدهٔ پنجم یا ششم میلادی، یعنی دوران ساسانیان مکتوب نشده بودند و به صورت شفاهی و نسل به نسل انتقال داده می‌شدند. پس از به نگارش در آمدن متن اوستا، تا مدت زمانی اوستا همچنان به صورت شفاهی انتقال پیدا می‌کرد. اما رفته رفته دیگر لزومی به از بر کردن این متن‌ها دیده نشد و موبدان اجراکنندهٔ مراسم تنها بخش‌هایی از آن را به حافظه می‌سپردند و بقیه را از روی نوشتهٔ اوستایی می‌خواندند. احتمالاً به تدریج میزان متنی که از بر می‌شد، کمتر شده است. امروزه، دست‌کم در ایران، موبدان بخش بسیار کمی از متن را به حافظه سپرده و بقیهٔ آن را از روی کتاب می‌خوانند.

نخستین ترجمه از متن به دست آمده از اوستا را دوپرون<sup>۱</sup> در سدهٔ هجدهم میلادی (دوپرون ، ۱۷۸۱) ارائه کرد. سپس با وقفه‌ای نسبتاً طولانی راسک<sup>۲</sup> در اواسط سدهٔ نوزدهم، مطالعه روی این متون را ادامه داد. کتاب او به‌عنوان یکی از نخستین آثار در زمینهٔ مطالعهٔ زبانی که متن اوستا با آن نوشته شده است، علیرغم محدودیت‌هایش، از اهمیت بالایی برخوردار است. او با معرفی و آوانویسی حروف اوستایی، معرفی برخی واژه‌های مهم و روند تحول تعدادی از واژگان اوستایی تا فارسی نو کار خود را آغاز کرد و حالات صرفی اسم‌ها و افعال را، تا جایی که شناخته بود، معرفی کرد. (راسک، ۱۸۲۶) گلدرن، اشیپگل<sup>۳</sup>، دارمستر<sup>۴</sup> و بارتولومه<sup>۵</sup> از محققانی بودند که کارهای آنها تحول زیادی در مطالعات اوستایی ایجاد کرد. گلدرن، محقق آلمانی، کار خود را با بررسی وزن‌های شعری در اوستای نو شروع کرد (گلدرن، ۱۸۷۷) و نقطهٔ عطفی در این زمینه در

مطالعات پیش و پس از آن به وجود آورد. اونشان داد وزن‌های اوستای نو با وزن‌های متون ودایی و گات‌ها در ارتباطند. گلندر پس از آن با مقایسه تعدادی از نسخه‌های اوستای پارسیان، ویراست خود را از اوستا ارائه داد که مورد قبول زرتشتیان و ایران‌شناسان واقع شد. او در حین مطالعه روی نسخ تعدادی مقاله ارزشمند نیز در این زمینه منتشر کرد. او در این مرحله و پس از مطالعات گسترده روی متون ودایی، هر یک از متون اوستایی و ودایی را در جایگاه فرهنگی و اساطیری سرزمین خود مورد بررسی قرار داد. اشپیگل آلمانی نیز در مطالعات خود نسخه‌های اوستا را مورد توجه قرار داد. او برای فهم بهتر اوستا، متون پهلوی و پازند را نیز مورد مطالعه قرار داد. او شاگردان مهمی نیز در زمینه مطالعات اوستایی تربیت کرد و تعدادی از متن‌های دستنویس اوستا را نیز با توجه به تفاوت‌هایشان با یکدیگر منتشر کرد. از نکات مهمی که او برای نخستین بار مورد توجه قرار داد تأثیرات پهلوی در اوستا بود. کارهای اشپیگل و وسترگارد تقریباً همزمان و مکمل و یاری‌رساننده یکدیگر بودند. اشپیگل برای سنت نوشتار اوستا اهمیت درخوری قائل شد. اما در بخش تفسیر متون بر اساس وادها تا اندازه‌ای به خطا رفت. اما باید یادآور شد که نخستین اثر در معرفی دستور زبان اوستایی کار او بوده است. اشپیگل یک دستور زبان تطبیقی از زبان‌های ایرانی کهن نیز تألیف کرد که در نوع خود اثری بسیار ارزشمند و قابل‌اتکا بود که راه را برای درک زبان و فرهنگ دوران پیش از نگارش این متون می‌گشود. دارمستتر با ترجمه‌ای که از متن اوستا ارائه داد، گام مهمی در مطالعات اوستایی برداشت. او مطالعات گسترده‌ای نیز روی آیین‌های زرتشتیان انجام داد که علاوه بر ثبت گزارش‌ها به درک بهتر او از متون و باورها کمک کرد. این محقق به تفاوت‌های اجرای آیین‌ها در ایران و هند نیز نظر داشت. بسیاری از مفاهیم آیینی زرتشتی را دارمستتر بود که برای نخستین بار شناساند. اما متأسفانه برخی یافته‌های او در زمان خودش مورد توجه قرار نگرفتند و این مسأله پیشرفت مطالعات اوستایی را تا اندازه‌ای دچار تأخیر کرد. بارتولومه که به ضرورت تلفیق سنت بومی پارسیان هند با روش‌های کلاسیک غربی و زبان‌شناسی تطبیقی در تفسیر متون اوستایی واقف بود، زمینه‌ای تازه در نگرش به زبان‌شناسی اوستایی ایجاد کرد. او اوستایی را در بیکره زبان‌های هندواروپایی مورد بررسی قرار داد و شیوه‌هایی نو برای تحلیل زبان‌شناختی زبان‌های هندوایرانی وضع کرد. بررسی‌های او در واج‌شناسی و ارجاع به زبان مرجع هندوایرانی از اهمیت فراوانی برخوردار است. اما مهم‌ترین و اثرگذارترین کار او *واژه‌نامه ایرانی باستان* است. بارتولومه در کار خود به ویراست گلندر بسنده نکرد و تا جایی که به نسخ دسترسی داشت، آنها را نیز مد نظر قرار

داد و بعدها با دسترسی به متونی جدید، مکملی نیز بر آن افزود. اهمیت این اثر برای کسانی که در این حوزه مشغول مطالعه هستند کاملاً روشن است. او مطالعات خود را روی متون گاهانی متمرکز کرد. در سده نوزدهم اختلاف اصلی بر سر فهم اوستا این بود که آن را بر اساس ترجمه پهلوی بفهمیم یا بر اساس زبان‌شناسی مقایسه‌ای و مقایسه‌اش با سنسکریت متون ودایی. مکتب خوانش مقایسه‌ای - تطبیقی را گلندر و مکتبی که پیرو خوانش اوستا بر پایه ترجمه پهلوی آن بود یا مکتب سنتی را اشپیگل و دارمستر نمایندگی می‌کردند. با گذشت زمان و در پی مباحثی شیوه فهم اوستا بر اساس مطالعه تطبیقی چیره شد. در سده‌های بیستم و بیست‌ویکم میلادی مطالعات اوستایی با شناخت بیشتر از زبان‌های هم‌خانواده به اوج خود رسید و امروزه و در چند دهه متأخر تحولات وسیعی به خود دیده است. در ابتدای قرن بیستم مطالعات آندریاس<sup>۷</sup> باب جدیدی را در نظریات مربوط به زبان اوستایی گشود. او در سال ۱۹۰۲ این تئوری را مطرح کرد که اوستای موجود حاصل کار یک گروه موبدان کم‌آگاه بوده است که در زمان ساسانی با دانشی کم اوستای اشکانی را رونویسی کرده‌اند و به سبب اغلاطی که در خوانش از اوستای اشکانی مرتکب شده‌اند، امروز نیاز به بازسازی متن اوستا وجود دارد (آندریاس، ۱۹۰۲ (۱۹۰۳)). اما چندی بعد هنینگ<sup>۸</sup>، بیلی<sup>۹</sup> (نک همو، ۱۹۵۸، ۱۵۱-۱۶۰)، بنونیست<sup>۱۰</sup> و مورگشتیرنه<sup>۱۱</sup> تحقیقاتی را منتشر کردند که بسیاری از نتایج پیشین را زیر سؤال برد؛ مثلاً بیلی و دیگران بر این نظر پافشاری کردند که خط اوستایی خط بسیار دقیقی است و نمی‌توانسته حاصل کار موبدانی ناآگاه باشد. این گروه از صاحب‌نظران از اساس، در اصل وجود نسخه اشکانی تردید کردند. برخی دیگر از اندیشمندان مانند هنینگ و مورگشتیرنه نیز بودند که اصل وجود اوستا در زمان اشکانی را زیر سؤال نبردند، اما در اهمیت آن تردیدهای جدی مطرح کردند. پس از آن افرادی مانند دوشن-گیمن<sup>۱۲</sup> با استفاده از نظریات آندریاس در کنار دیگر مطالعات، پیشرفت‌های فراوانی در این حوزه مطالعاتی حاصل کردند. هومباخ<sup>۱۳</sup> (۱۹۵۹) و گرشویچ<sup>۱۴</sup> (۲۰۰۷) نیز در قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم آثاری منتشر کردند که گام‌های بزرگی برای تکمیل شناخت ما از متون اوستایی به شمار می‌آید. آثار هوفمان<sup>۱۵</sup> نیز با رویکرد چندجانبه‌نگر خود باعث پیشرفت در این حوزه شده‌اند؛ از جمله شناخت ارزش آوایی نشانه‌های خط اوستایی. نظریات کلنیز در ۱۹۹۸ مبنی بر این که اوستای موجود از یک سنت آیینی می‌آید و ارتباطی با اوستای بزرگ ساسانی ندارد (کلنز، ۱۹۹۸) نیز اتفاقی تعیین‌کننده بود.

## روش و ابزار اجرای پژوهش

روش اصلی در پژوهش حاضر شیوه تاریخی-توصیفی است، بدان معنا که با مطالعه سرگذشت متنی که امروزه با نام اوستا در دست داریم و نیز با معرفی سابقه پژوهش‌های انجام‌شده بر روی این متن تاریخی از زمان بازخوانی و ترجمه آن، به بررسی روندی می‌پردازیم که مطالعات جدید، با بهره‌گیری از ابزارهای فنی نوین در این زمینه پی گرفته‌اند. از سوی دیگر این مطالعه را می‌توان نوعی موردپژوهی در نظر گرفت. زیرا تنها به بررسی متن اوستا و به‌ویژه بخش یسنا از آن خواهیم پرداخت، در کنار معرفی شیوه‌هایی که برای تدوین ویراستی جدید از آن در حال اجرا است. زمینه مورد نظر در این گفتار همان‌گونه که اشاره شد، کتاب بزرگ اوستا و بخشی از آن به نام یسنا است. داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، مطالعه سایت‌ها و اطلاعات برخط مؤسسه‌ها و نیز مکاتبه با محققانی صورت گرفته که مسئول پروژه‌های مذکور یا بخشی از تیم کاری آنها هستند.

مطالعه تاریخی، تقسیم‌بندی و مقایسه، ابزارهایی هستند که در مقاله حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند، بدین صورت که با نگاهی به مطالعات روزآمد دیجیتال و چندرسانه‌ای در زمینه کتاب اوستا و زبان اوستایی، روش کار، مراحل انجام طرح، شیوه تحقیق و اجرا و نیز نتیجه حاصل از آنها را بررسی و در نهایت با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد.

## ضرورت انجام تحقیق

دنیای ایران‌شناسی و زبان‌شناسی امروزی، به اهمیت کتاب اوستا و نقش درک درست آن در فهم فرهنگ ایران کهن به‌درستی پی برده است. به همین جهت است که تلاش‌هایی برای رسیدن به ویراستی جدید از این کتاب کهن در جریان است. متأسفانه چنین پژوهش‌هایی در بیرون از مرزهای ایران جریان داشته و پژوهشگران ایرانی نقش کمتری در این روند دارند و گاه اطلاع اندکی نیز از چگونگی مطالعات مذکور در اختیار دارند. در این صفحات می‌کوشیم چند طرح اصلی که در آنها با استفاده از ابزارهای به‌روز تلاش برای ارائه نزدیک‌ترین ویراست به نسخه اصلی اوستا ادامه دارد را معرفی کنیم و به ویژگی‌ها، چیرستی، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها در روش‌هایشان و فرآیند پیشرفت کار در آنها بپردازیم. آگاهی این‌چنین از مطالعات جدید اوستایی در جهان به پژوهشگران و دانشجویان این حوزه کمک می‌کند که علاوه بر اندیشه درباره چرایی و اهمیت چنین پژوهش‌هایی، طرح‌های احتمالی برای مطالعات مشابه را پرورده یا در این طرح‌های بزرگ مشارکت کنند.

## یافته‌ها

بر اساس تاریخچه‌ای که درباره مطالعات اوستایی در جهان از ابتدا تا کنون ذکر شد و نیز با در نظر گرفتن اشتباهاتی که گلندر در ویراست خود از اوستا دچار آنها شده است و درباره آن بیشتر سخن خواهیم گفت، میان صاحب‌نظران این رشته تصمیم بر آن شد که ویراستی جدید از اوستا ارائه شود. جا دارد یادآوری کنیم که هنگامی که درباره اشتباهاتی که به ویراست گلندر راه یافته‌اند سخن می‌گوییم، قصد بر نادیده‌انگاشتن ارزش کار او نیست. چرا که بر هر پژوهشگر در حوزه مطالعات زبان‌های باستانی ایران روشن است که ویراست او از اوستا چه خدمتی به مطالعات اوستایی کرده است. اما گذشته از آن که در هر کاری اغلاطی راه می‌یابد، با گذر زمان و کشف دست‌نویس‌های تازه، روزنه‌ای جدید در مطالعات اوستایی گشوده شده که لزوم بازنویسی ویراستی از آن را روشن‌تر ساخته است.

گذشته از مباحث زبانی، تقسیم‌بندی متون اوستا نیز در چند دهه اخیر مورد توجه صاحب‌نظران و پژوهشگران بزرگ این حوزه واقع شده است. گفتیم که آخرین ویرایش پذیرفته‌شده از متن اوستا را گلندر در سده نوزدهم میلادی ارائه کرد که تا به امروز نیز نزد دانشگاهیان مورد پذیرش و ارجاع است. اما مطالعات در دو سه دهه اخیر نشان می‌دهد که می‌توان این متون را به شکلی کاملاً متفاوت طبقه‌بندی و ارائه کرد و حتی متفاوت خواند.

به راستی هم که دستیابی به ویراست جدیدی از اوستا لازم است. تقریباً تمامی نسخه‌هایی که گلندر برای کارش مورد بررسی قرار داده است، نسخه‌های هندی بوده و نسخه‌های ایرانی تا زمان او چندان شناخته نشده بودند و چند نسخه ایرانی موجود هم در کتابخانه‌های هند بوده‌اند و این در حالی است که نسخه‌های ایرانی از اصالت بیشتری برخوردارند و برای رسیدن به خوانشی درست‌تر مطالعه آنها ضروری است. گلندر علاوه بر عدم دسترسی به بسیاری از نسخه‌های قدیمی و مهم، تعدادی از آنها را نیز در دسترس داشته که به اهمیت آنها پی نبرده و به همین سبب در ارائه ویراست خود کمتر به آنها تکیه کرده است. برخی اشتباهاتی که به سبب شکل خط در نسخه‌های هندی اتفاق افتاده‌اند، در نسخ ایرانی قدیمی‌تر وجود نداشته‌اند و این سبب راهیابی برخی خوانش‌های نادرست از حروف و در نتیجه کلمات در ویراست گلندر شده است. امروزه با در دست بودن تعداد زیادتر از نسخه‌ها ما آسان‌تر می‌توانیم نسخه‌های هم‌خانواده را تشخیص دهیم و پی ببریم کدامیک از نسخه‌ها اولویت زمانی داشته‌اند و این راهی است برای رسیدن به خوانش درست‌تر که گلندر آن را در اختیار نداشته است. بسیاری از شجره‌هایی که

گلدنر برای نسخه‌ها تشخیص داده است، امروزه مورد بحث و بازبینی قرار گرفته است. علاوه بر این گلدنر نیز پیرو وسترگارد<sup>۱۶</sup> (نک وسترگارد، ۱۸۵۲-۱۸۵۴) در هنگام بررسی متون وندیداد، وندیدادهای پهلوی را به وندیدادهای ساده ترجیح داده است، در حالی که تحقیقات بعدی از جمله کارهای اشیگل و سپس تحقیقات جدیدتر نشان دادند که ارزش و اعتبار وندیدادهای ساده نیز به اندازه وندیدادهای پهلوی است (کانترا، ۲۰۰۱، ۲۰۱-۲۰۲). دیگر این‌که در زمان گلدنر برخی نشانه‌های آوایی که بعدها هوفمان<sup>۱۷</sup> آنها را شناخت، تشخیص داده نمی‌شدند، مانند صورت‌های مختلف «ش» (نک همو، ۱۹۷۵-۱۹۷۶).

سال‌ها بود که پژوهشگران و صاحب‌نظران با مطالعه متن اوستا به این نتیجه رسیده بودند که ویراست پیشین کفایت و دقت لازم را برای پاسخگویی به نیازهای مطالعاتی موجود ندارد. تصمیم به ارائه نسخه جدیدی از اوستا، هم‌زمان شد با مقاله‌ای از دکتر مزداپور در سال ۱۳۸۷ که در آن وجود نسخه‌های جدیدی از اوستا را گزارش کرده بود. این روند با تشویق زرتشتیان به معرفی اوستاهایی که در کتابخانه‌های خود داشتند و سفرهای آلبرتو کانترا<sup>۱۸</sup> به ایران ادامه پیدا کرد. حال، با یافتن نسخه‌های متعدد از این کتاب، گام بزرگی در راستای رسیدن به ویراست جدید برداشته شده است.

مطالعات پیشروی امروزی در زمینه متون اوستایی را می‌توان در دو حوزه زبانی و آیینی دسته‌بندی کرد؛ یعنی مطالعاتی که به حوزه آموزش زبان و بررسی زبان‌شناسانه اوستا و زبان اوستایی می‌پردازد و پژوهش‌هایی که اوستا را بر اساس نحوه به‌کارگیری آن در آیین‌های زرتشتی مورد بررسی قرار داده و ویراست جدیدی از این کتاب را مد نظر دارد. هدف ما در این گفتار، معرفی اجمالی فعالیت‌هایی است که در این حوزه صورت می‌گیرد و امید بر آن است که با گام‌های بزرگی در چند زمینه از جمله مطالعات چندرسانه‌ای و دیجیتالیزه کردن اوستا به ارائه ویراست جدیدتری از اوستا بیانجامد. بسیاری از این مطالعات جدید هنوز در ایران چندان شناخته شده نیستند و دانشجویان و حتی گاه پژوهشگران از گستره چنین مطالعاتی کمتر اطلاع دارند. شاید آنان، به‌عنوان متخصصانی از سرزمین خاستگاه متن اوستا، با امکانات و دسترسی‌های خود و با علم دقیق‌تر به چگونگی چنین مطالعاتی تشویق به همکاری با مؤسسات مربوطه شوند تا گامی به ویراست کامل‌تر کتاب اوستا نزدیک‌تر شویم.

امروزه مطالعات و پژوهش‌های عمده در زمینه کتاب اوستا و مطالعات اوستایی در شهرهای لندن، برلین و دانشگاه‌هایی در اسپانیا و هلند در حال انجام است. البته در چند شهر دیگر نیز



پژوهش‌هایی صورت می‌گیرد که بخش بزرگی از آنها در همکاری با طرح‌های اصلی مذکور هستند. دو پروژه اصلی در زمینه مطالعات دیجیتال بر اوستا، دانشگاه سوآس<sup>۱۹</sup> در لندن و دانشگاه آزاد برلین<sup>۲۰</sup> هستند.

در ادامه دو طرح جاری اصلی روی نسخه‌های اوستا را معرفی کرده و به چگونگی اجرای آنها جهت دستیابی به ویراست جدیدی از این کتاب می‌پردازیم.

۱. نخستین طرح مربوط به مطالعاتی است که در لندن و در دانشگاه سوآس در حال انجامند. دانشگاه مذکور در حال حاضر مطالعات خود را بر بررسی اوستا بر اساس آیین‌ها متمرکز ساخته است. مهم‌ترین پروژه‌ای که اکنون در این حوزه در دانشگاه مورد ذکر در حال انجام است «مویا»<sup>۲۱</sup> نام دارد که مخفف «طرح چندرسانه‌ای یسنا»<sup>۲۲</sup> است. در این طرح با تمرکز بر خوانش اوستا بر اساس آیین‌های درحال برگزاری، متن اوستا بر اساس آداب یسناخوانی یا همان یژشن مورد بررسی و طبقه‌بندی قرار می‌گیرد. یسنا یا یسناخوانی مراسمی است که در آن موبدان زرتشتی با خواندن بخش یسنا از اوستا به اجرای مراسم با آداب و اعمال ویژه‌ای می‌پردازند. به دلیل آن که این آیین دینی مانند بسیاری از آیین‌های دینی دیگر در سراسر دنیا در حال کوچک شدن، خلاصه شدن و ساده‌تر شدن است، روندی که در اجرای مراسم آن می‌بینیم، به شکلی مداوم در حال تغییر و مختصرسازی بوده و حتی گمان ناپودی آن می‌رود. این آیین امروزه از شهری به شهر دیگر و از یک جامعه زرتشتی به نهاد زرتشتی دیگر متفاوت است. مثلاً پارسیان هند (چه به دلیل داشتن آزادی بیشتر برای برگزاری مراسم خود و چه به سبب استحکام اجتماعشان) آیین را بهتر حفظ کرده‌اند. اما در ایران، در جامعه زرتشتی امروزه این آیین بسیار خلاصه شده است، تعداد موبدان اجراکننده آن کاهش یافته و متنی که در مراسم خوانده می‌شود نیز کوتاه‌تر شده است.

گروهی که روی طرح «مویا» کار می‌کنند، در چهار بخش کلی در حال تحقیق و تکمیل بررسی‌ها هستند. بخش نخست به بررسی اجراها و آموزش‌های آیین‌های یسناخوانی می‌پردازند. حاصل تحقیقات در این بخش، فیلمی کامل از اجرای مراسم کنونی یسنا همراه با زیرنویس‌هایی به صورت فراداده<sup>۲۳</sup> خواهد بود که شامل آوانویسی متن اوستا، ترجمه انگلیسی آن و اطلاعاتی کلی از بخش‌های مهم مراسم است. در بخش دوم مجموعه‌ای از ابزارهای الکترونیک برای ویرایش اوستا فراهم می‌آید که در آن گروه‌هایی از دانشگاه‌های ترپر<sup>۲۴</sup> (برای تولید ابزار آوانویسی و تولید کتاب)، بیرمنگام<sup>۲۵</sup> (برای تولید نسخه و مقابله) و

مونستر<sup>۲۶</sup> (برای بخش دیجیتالی و تحلیل داده‌ها) همکاری می‌کنند تا ویراستی جدید از یسنا را فراهم آورند. در بخش سوم، آوانویسی جدیدی از متن اوستا ارائه خواهد شد که بر پایه‌ی نسخ متعدد مکشوفه از این کتاب بوده و حاصل کار با استفاده از یک نرم‌افزار هوشمند تطبیق داده شده و درست‌ترین خوانش ممکن را به خواننده ارائه می‌کند. این نرم‌افزار قابلیت آن را خواهد داشت که محققان و پژوهشگران از سراسر دنیا بتوانند نسخه‌های خود را در آن بارگزاری کرده و به پدیدآمدن دست‌نوشته‌ای کامل‌تر یاری رسانند. هدف در بخش چهارم، به‌دست‌دادن یک نسخه نهایی با استفاده از تحلیل شواهد نسخه‌های موجود است که با تجزیه و تحلیل‌های آیینی، فلسفی، انتقادی و زبانشناسی و در نظر داشتن نمایی کلی از داده‌های جمع‌آوری شده ارائه خواهد شد.

به طور کلی شاید بتوان گفت پروژه‌ای که در دانشگاه سواس در حال انجام است، با تلفیق جدیدترین شیوه‌های دیجیتالیزه کردن اطلاعات، تحلیل‌های زبان‌شناسانه و نیز ثبت دقیق سنتی‌ترین آیین‌ها تلاش دارد به دستاورد اصلی خود نائل شود که فراهم‌آوردن نسخه‌ای درست‌تر و قابل‌تکیه‌تر از بخش یسنای اوستا است.

پژوهشگران طرح مذکور امیدوارند به درک بهتر متن اوستا که ترجمه‌ها و تحلیل‌های آن تاکنون با دشواری‌ها و موانع فراوانی روبه‌رو بوده است، با استفاده از بستری که در آن مورد استفاده قرار می‌گرفته و می‌گیرد یعنی مراسم آیینی، یاری رسانند و نتایج حاصل از تحقیقاتشان پاسخگویی به برخی پرسش‌های مربوط به معنا و عملکرد اوستا (یا دست‌کم بخشی از آن یعنی یسنا) باشد. در نهایت نسخه‌ای جدید از یسنا معرفی خواهد شد که حاصل تلفیق بررسی نسخ مختلف، تحلیل‌های زبان‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، مطالعات فرهنگی، استفاده از امکانات روز دیجیتال و بررسی مراسم یسناخوانی و جزئیات آیینی آن خواهد بود. راهبری و ریاست این طرح بر عهده‌ی پروفسور آلموت هیتتسه<sup>۲۷</sup> است و گروه‌های پژوهشی مختلفی از سراسر دنیا با آن همکاری دارند. حاصل این طرح، با همکاری بخش «مطالعات علوم انسانی دیجیتال دانشگاه کمبریج»<sup>۲۸</sup> در سال جاری میلادی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. این طرح، ثبت کامل برگزاری آیین یسنا به‌عنوان سنتی در خطر را نیز انجام می‌دهد. آیین یزشن به راستی در خطر نابودی است. مراسم یسناخوانی که امروزه در ایران اجرا می‌شود، در واقع مراسمی است که از بین رفته بوده و بار دیگر مورد بازسازی قرار گرفته است. حتی در هند و در میان پارسیان نیز اکنون این آیین بسیار به‌ندرت برگزار می‌شود و درخواست برای اجرای آن به طور مداوم کمتر

می‌شود و این احتمال وجود دارد که تا چندی دیگر این آیین به کلی به فراموشی سپرده شود. یکی از مسائلی که در طرح «مویا» مورد توجه قرار می‌گیرد آن است که در بسیاری از موارد، نسخه‌های اوستا و به طور مشخص نسخه‌های یسنا، از روی نوشته‌های پیشین رونویسی نمی‌شده است، بلکه به نسبت استفاده‌ای که در آیین داشته است، توسط یک موبد خوانده می‌شده و موبد دیگری آن را می‌نوشته است. بدین سبب است که نیرنگ‌ها اهمیت خاصی در متن می‌یابند و گاه متن به نسبت اختلاف‌های اندک در نوع برگزاری آیین در مکتب‌ها یا شهرهای مختلف دارای تفاوت‌هایی است. از زمانی که موبدان ارتباط بیشتری با یکدیگر یافتند و مشغول سفر به شهرهای یکدیگر شدند، یک‌دستی بیشتری در آیین‌ها و در نتیجه در خوانش‌ها و نوشته‌های اوستا به وجود آمد و حتی اشتباهات رایج میان دسته‌ای از برگزارکنندگان مراسم در میان دیگر زرتشتیان نیز گسترده شد. در نتیجه یک نوع خوانش یا یک نوع اشتباه مشترک میان چند نسخه، لزوماً نشان‌دهنده این نکته نیست که آن نسخه‌ها به یک شجره‌نسخ تعلق داشته‌اند، بلکه می‌تواند بدان معنا باشد که موبدان برگزارکننده آیین‌هایی که این نسخه‌ها را تهیه می‌کرده‌اند، با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند. در نظر داشتن چنین مواردی، به ارائه نسخه‌ای دقیق‌تر از یسنا (دست‌کم از لحاظ آیینی) یاری می‌رساند. در اینجا است که بحث جالب تبارشناسی نسخه‌ها به میان می‌آید و با کشف نسخ متعدد، احتمال دستیابی به برداشتی درست‌تر از روند رونویسی نسخ فراهم می‌شود.

هدف از ویرایش اوستا و ابزارهایی که در این طرح به کار رفته‌اند آن است که در نهایت نسخه‌ها به صورت الکترونیک آوانویسی شده و حتی به صورت الکترونیک مقابله شوند. در صورتی که بخش‌هایی این طرح به انجام برسد، می‌توان به نتایج جالبی برای تشخیص صحت، دقت، اهمیت و تقدم نسخه‌ها دست یافت.

۲. پروژه دوم، طرحی است که در دانشگاه برلین در حال انجام است و برخلاف طرح پیشین بخش زیادی از نتایج حاصل از آن برای استفاده عموم روی شبکه جهانی اینترنت گذاشته شده است. این طرح «آدا»<sup>۲۹</sup> نام دارد که مخفف «بایگانی دیجیتال اوستا»<sup>۳۰</sup> است. طرح «آدا» نخست در دانشگاه سالامانکا<sup>۳۱</sup>ی اسپانیا آغاز و سپس در برلین پی گرفته شد. این طرح نیز قصد دارد در پی ویراست گلندر که آن را ناکافی می‌داند، ویراست جدیدی از متن اوستا ارائه دهد. دلایلی که مدیران این طرح برای لزوم ارائه ویراست جدیدتری از گلندر به دست می‌دهند، عبارتند از: گلندر به نسخ معدودی دسترسی داشته و در دهه‌ها و به‌ویژه یک دهه

اخیر، نسخه‌هایی از اوستا به دست آمده که او هرگز آنها را نمی‌شناخته است؛ از آنجا که گلندر بسیاری از نسخه‌ها را شخصاً بررسی نکرده و متکی بر تحقیقات همکاران یا شاگردان خود بوده است، خطاهای متعددی در ویراست او راه یافته‌اند و حتی اگر خود، شخصاً تمامی آنها را بررسی می‌کرد نیز احتمال بروز چنین درصدی از خطا وجود داشت؛ روش‌های نقد متن از زمان گلندر تحولات زیادی به خود دیده‌اند و نظریات جدیدی در این زمینه مطرح شده‌اند که راه را برای تفسیرهای درست‌تر باز می‌کنند؛ گلندر تمامی خوانش‌هایی را که در دست داشته ثبت نکرده و در بسیاری از موارد تنها به خوانش نسخی که از نظر او از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند بسنده کرده است (نک کانتر، ۲۰۱۲). به تمامی این دلایل است که چنین طرحی در مرحله اجرا است و به تدریج و با تکمیل هر بخش از آن سایت مجموعه به روز می‌شود تا زمانی که امکان گردآوری کارها برای فراهم کردن یک ویراست جدید فراهم شود. در طرح «آدا» که برای گردآوری آن تلاش بسیاری شده است، نسخه‌های متعددی از هند و ایران گردآوری شده‌اند. بسیاری از نسخه‌ها در کتابخانه‌های پارسیان هند هستند و دسترسی به آنها مقدور نیست مگر با اقامت‌های طولانی‌مدت. در ایران تعداد زیادی نسخه در چند سال اخیر با تشویق مدیران این طرح و همکاری اساتید این رشته و زرتشتیان مطلع در شهرهای مختلف از کتابخانه‌های شخصی بیرون آمده یا دست‌کم اجازه تصویربرداری از آنها گرفته شده و به بدنه طرح افزوده شده‌اند. ده‌ها پژوهشگر در سراسر دنیا به دیجیتالیزه کردن نسخه‌های تازه یافت شده پرداخته‌اند و حاصل کار آنها به توالی در سایت مجموعه گذاشته می‌شود.

اکنون می‌توان روی سایت «بایگانی دیجیتال اوستا» نسخه‌ها و حتی بندها را بر اساس این موارد به سادگی زیر جست: بر اساس بند، بر اساس کتابخانه‌ای که در آن بوده یا هستند و بر اساس نوع متن. چنین طرحی و حاصل آن که اکنون در دسترس هر پژوهشگر علاقمندی قرار دارد، مقدمه‌ای است بر هدف غایی و نهایی آن که ارائه ویراست جدیدتر، دقیق‌تر و درست‌تری است از آنچه تا کنون با آن سروکار داشته‌ایم. یکی از تفاوت‌های طرح «آدا» با پروژه «مویا» در آن است که «آدا» نه تنها نسخه‌های یسنا، بلکه تمامی نسخ اوستای موجود را برای ارائه ویراست خود مورد مطالعه قرار داده، به یسنا بسنده نکرده و همچنان در پی یافتن نسخه‌های جدید و دیجیتالیزه کردن آنها است. مدیریت پروژه «آدا» بر عهده آلبرتو کانتر استاد اسپانیایی دانشگاه برلین است که این طرح را از زمان اقامت خود در دانشگاه سالامانکا آغاز کرده بود.

### نتیجه

با بررسی کوتاه تاریخ مطالعات اوستایی در جهان، شناخت روندی که متن این کتاب از زمان حضور در آیین‌ها تا نگاشته شدن و غیر از آن طی کرده است، دیدیم که به چه سبب، با وجود ویراست ارزشمند گلندر از کتاب اوستا، لزوم ارائه ویراستی جدیدتر و معتبرتر از آن همچنان حس می‌شود. پژوهشگران امروزی حوزه مطالعات اوستایی، پس از رسیدن به این نتیجه مهم در صدد آن بر آمدند که راه دراز و دشوار رسیدن به ویراستی بهتر را پیش رو بگیرند. دیدیم که در حال حاضر دو مرکز مهم در جهان هستند که در آنها پروژه‌هایی با تمرکز بر ارائه ویراست نوی اوستا در حال انجام است. پس از معرفی و بررسی پروژه‌هایی که با استفاده از ابزار رقمی یا دیجیتال در تلاش برای رسیدن به نسخه‌ای درست‌تر از ویراست کتاب اوستا هستند، می‌توانیم شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را بدین شرح خلاصه کنیم:

#### ۱. شباهت‌ها:

**الف)** در هر دو طرح فوق‌الذکر نوشته‌های ابتدا یا انتهای بندها یا همان نیرنگ‌ها نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند (نک کانترا، ۲۰۰۱، ۲۰۰). نیرنگ‌ها گاه به اوستایی، گاه به پهلوی، گاه به گجراتی و گاه نیز به پازند هستند. نیرنگ‌ها در نسخه‌های خطی متعددی دیده می‌شوند، اما عمدتاً در متون آیینی‌تر (منظور متونی است که تا دورانی متأخر در مراسم آیینی خوانده می‌شده یا می‌شوند) یعنی یسنا، ویسپرد و وندیداد به چشم می‌خورند. اهمیت نیرنگ‌ها از آن جهت است که اغلب با کمک به درک بهتر متن در قالب آیینی که اوستا در آن خوانده می‌شده است، ما را در تشخیص درست‌تر بسیاری از مفاهیم و خوانش درست بسیاری واژگان یاری می‌رساند.

**ب)** اشتراک دیگر این دو طرح که مهم‌ترین و در واقع تنها پروژه‌های فعال در زمینه ثبت دیجیتالی اوستا و آیین‌های اوستایی هستند، در آن است که هر دو، رویکرد آیینی<sup>۳۳</sup> به متن را برگزیده‌اند و رویکرد تفسیری<sup>۳۳</sup> را برای رسیدن به نتیجه مطلوب کافی نمی‌دانند. چرا که دست‌نوشته‌هایی که امروزه در اختیار داریم، برگرفته از اوستای بزرگ کهن نیستند و حاصل تکرار مراسم آیینی‌اند.

**۲. تفاوت‌ها:**

**الف)** از تفاوت‌های دو پروژه آن است که «مویا» تمرکز اصلی خود را بر یسنا و آیین‌های مربوط به آن یعنی یسنا، ویسپرد و ونیدیداد گذاشته است؛ در حالی که در «آدا» دیگر بخش‌های متن اوستا نیز مورد توجه قرار دارد.

**ب)** تفاوت دیگر آن است که در «آدا» تنها متن و آوانویسی مورد توجه است و حاصل کار آن هم در نهایت ارائه یک متن خواهد بود. در حالی که در «مویا» روخوانی و اجرای مراسم نیز مد نظر است و علاوه بر ثبت دست‌کم یک نمونه از آن، آوانویسی مطابق خوانش آیینی نیز ارائه می‌شود و به عبارتی پروژه‌ای چند رسانه‌ای محسوب می‌شود.

**یادداشت‌ها**

1. digitize
2. Abraham Hyacinthe Anquetil-Duperron
3. Rasmus Rask
4. Spiegel
5. Darmesteter
6. Bartholomae
7. Friedrich-Carl Andreas
8. Henning
9. Bailey
10. Benveniste
11. Morgenstierne
12. Jacques Duchesne-Guillemin
13. Humbach
14. Gershevitch
15. Hoffmann
16. Westergaard
17. Hoffmann
18. Alberto Cantera
19. SOAS
20. Freie Universität Berlin
21. MUYA
22. The Multimedia Yasna Project
23. metadata
24. Trier
25. Birmingham
26. Münster
27. Almut Hintze
28. Cambridge Digital Humanities
29. ADA
30. The Avestan Digital Archive
31. Salamanca

32. liturgical  
33. exegetical

## منابع

- مزداپور. کتابون (۱۳۸۷) «چند دستنویس نویافته اوستا»، نامه ایران باستان. سال هشتم. شماره ۱ و ۲. صص ۳-۱۹.

- Andreas. K. F. (1902) "Die Entstehung des Awesta-Alphabetes und sein ursprünglicher Lautwert," *Verhandlungen des XII. Internationalen Orientalisten-Kongresses in Hamburg 1902*. Leiden. 1903;
- Bailey. H. W. (1958) *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*. Oxford ;
- Bartholomae, Chr. (1878) *Das altiranische Verbum in Formenlehre und Syntax dargestellt*, Munich;
- Ibid (1906) *Zum Altiranischen Wörterbuch. Nacharbeiten und Vorarbeiten*, Strassburg,;
- Bartholomae. Chr. (1904) *Altiranisches Wörterbuch*. Strasburg, with additions and corrections in *Zum Altiranischen Wörterbuch*, Strasburg. 1906;
- Cantera, Alberto (2001) *Aula Orientalis*, vol 29, pp. 199-243;
- Ibid (2012) "Los manuscritos de Yasna con traducción pahlaví e instrucciones rituales (abāg zand ud nērang)", *ESTUDIOS FILOLÓGICOS*, vol. 37, pp. 503-523;
- Darmesteter, J. (1892-1893) *Le Zend-Avesta I-III*. Paris;
- Duperron, A. H. (1781) *Zend-Avesta: ouvrage de Zoroastre, contenant les idées théologiques, physiques & morales de ce législateur, les cérémonies du culte religieux qu'il a établi, & plusieurs traits importants relatifs à l'ancienne histoire des Perses : traduit en françois sur l'original zend, avec des remarques ; & accompagné de plusieurs traités propres à éclaircir les matieres qui en sont l'objet*. A Paris: Chez N.M. Tilliard. Librairie;
- Geldner, K. F. (1877) *Über die Metrik des jüngeren Avesta*, Tübingen;
- Ibid (1889-1896) *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*. Stuttgart. 3 vols;
- Gershevitch, I. (2007) *The Avestan Hymn to Mithra*. Cambridge;
- Hoffmann. K. (1975-76) *Aufsätze zur Indoiranistik*. vol. I-II. Wiesbaden;
- Humbach, H. (1959) *Die Gathas des Zarathustra I-II*. Heidelberg;
- Insler. S. (1975) *The Gāthās of Zarathustra*, Tehran and Liège;
- Kellens. Jean (1998) "Considérations sur l'histoire de l'Avesta". *Journal Asiatique*. 286.2. p. 451-519;
- Ibid (2009) "Philology and the History of Religions in the Study of Mazdaism". *History of Religions*. Vol. 48. No. 4 (May 2009). pp. 261-269;
- Rask, Rasmus (1826) *Über das Alter und die Echtheit der Zend-Sprache und des Zend-Avesta, und Herstellung des Zend-Alphabets Nebst einer Übersicht des gesammten Sprachstammes*, Dunker und Humblot, Berlin;
- Ibid (1834) *The Zend Language: The Zend Avesta (from the translations of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland vol. III)*, J. L. Cox and Son, Printers to the Royal Asiatic Society, London;
- Reichelt, H. (1911) *Avesta Reader*. Strasburg. repr. Berlin. 1968;
- Westergaard, N. L. (1852-1854) *Zendavesta or the Religious Book of the Zoroastrians I*, Copenhagen;

**منابع برخط:**

- <http://ada.usal.es/> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۵)
- <https://ada.geschkult.fu-berlin.de/> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴)
- <https://github.com/Multimedia-Avesta/> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰)
- <https://multimediasna.wixsite.com/muya> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱)
- <https://www.orinst.ox.ac.uk/avestan> (تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵)



دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۱/۱۵

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۰

## تأثیر عاطفه اندوه بر زبان شعر حزین لاهیجی (با تأکید بر ردیف در غزلیات)

یوسف محمدنژاد\*

مریم بختیاری\*\*

### چکیده

عاطفه اندوه از جمله مهم‌ترین مضامین در غزل‌های سبک هندی است. این مضمون در غزلیات حزین لاهیجی نیز بسیار برجسته و پرکاربرد است و به شکل‌های مختلف در زبان شعر او نمود یافته است. شاعر می‌کوشد این حس خود را با انواع ترفندها و ابزارهای زبانی مانند: به‌کارگیری دقیق واژگان، تلفیق متناسب در محور هم‌نشینی، ساخت ترکیبات جدید، تقابلهای متضادها و تصویرسازی‌های متنوع به خواننده منتقل کند. انتقال این غم و اندوه از طریق ردیف‌های اشعار حزین برجسته‌تر است. وی با به‌کارگرفتن انواع «ردیف»، خواننده را در درک تجربه شخصی خود شریک می‌سازد. هدف مقاله پیش رو، بررسی و تحلیل چگونگی استفاده از این ترفندهای زبانی برای انتقال مفهوم موردنظر به مخاطب است. نظریه «هم‌نشینی» و «جانشینی»، چارچوب تحلیلی نویسندگان مقاله برای نیل به این هدف بوده است. نتایج این پژوهش که به شیوه مطالعه کتابخانه‌ای و روش تحلیل متن انجام شده، نشان می‌دهد حزین با انتخاب ردیف‌های مناسب و هم‌خوان با سایر واژگان، ترکیبات و گروه‌های جمله در قالب تقابل، پرسش‌های تأکیدی، ایجاد تناسب بین نوشتار و مفهوم، کاربرد افعال متناسب و مانند آن توانسته ضمن تبیین دقیق مفهوم «اندوه»، عاطفه اندوه را در مخاطب برانگیزد و او را در این تجربه با خود همراه سازد.

### کلید واژه‌ها:

اندوه، جانشینی و هم‌نشینی، حزین لاهیجی، سبک هندی.

\* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) mnezhad.y@gmail.com  
\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س) mbakhtiari329@yahoo.com

**Abstract****The Impact of Depression on the Poetic Language of  
Lahiji Hazin  
(With Emphasis on Radif in Hazin's Ghazaliat)**

Yousef Mohammadnezha Alizamini\*  
Maryam Bakhtiyari\*\*

Depression is one of the most important themes in the lyrics composed in the Indian style. This is also conspicuous and applicable in Hazin Lahiji's lyrics. The poet has tried to transfer his personal depressive feelings to his readers by the use of various techniques and devices such as using accurate vocabularies, proper combination on the syntagmatic axis, creating new combinations, conflicts and contrasts, and through miscellaneous imagery especially by the means of all types of Radif in his own lyrics. The aim of this article is to study and analyze the method by which Hazin Lahiji has used these linguistic devices for the transmission of the mentioned concepts to his readers. Studying the syntagmatic and paradigmatic relations formulate the analytic approach for the authors of this paper. This research has been conducted based on collecting data in the library and by use of text analysis. It is concluded that Hazin was successful in evoking depression in the audience, and shared his own experience with them through selecting appropriate and harmonious Radifs with other vocabularies, combinations and groups in sentences in the forms of contrasts, emphatic questions, creating proportion between the concept and the written text, and the application of appropriate verbs.

**Keywords:** Depression, Paradigmatic and Syntagmatic, Hazin Lahiji, The Indian Style

\* Assistant Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies. Tehran. Iran.  
mnezhad.y@gmail.com (Corresponding Author)

\*\* PhD candidate in Persian language and literature, Al-Zahra University. Tehran. Iran.  
mbakhtiyari329@yahoo.com

## مقدمه

عاطفه و احساس از عناصر مهمی هستند که شعر بدون آن‌ها متولد نمی‌شود. عاطفه واکنشی است که انسان در برابر تجربیات درونی و محیطی از خود نشان می‌دهد. شفيعی کدکنی در تعریف عاطفه می‌گوید: «منظور از "عاطفه"، اندوه یا حالت حماسی یا اعجابی است که شاعر از رویداد حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شریک باشد» (۱۳۸۶: ۲۴). تولستوی نیز در بیان عاطفه به این موضوع اشاره می‌کند که فعالیت هنر بر بنیاد این احساس آدمی قرار دارد که انسان با گرفتن شرح احساسات انسان دیگر از راه شنیدن یا دیدن می‌تواند همان احساسی را که شخص بیان کننده و شرح دهنده دریافته است، تجربه کند (۱۳۶۴: ۵۵-۵۶).

شعر، عرصه انتقال دریافت‌های عاطفی است. جریان مستمر یک عاطفه در گستره شعر سبب برجستگی‌ها و بسامدهایی می‌شود که نمود آن در زبان آشکار است. «در شعر، دریافت عاطفه»، «استمرار عاطفه» و «چگونگی انتقال عاطفه» اصلی است قابل توجه و بررسی (دهرامی و عمرانیور: ۱۳۹۲). «دریافت عاطفه»ی اندوه، ممکن است تحت تأثیر عوامل گوناگونی مانند: بیماری، غم جدایی از یاران و دوستان، دوری از وطن، حسرت و سوگ، ناامیدی از مردمان روزگار، جامعه ریاکار و ... باشد. از سویی، ابزارهای بیانی، بدیعی و موسیقایی مختلفی دست به دست هم می‌دهند تا احساس را در گستره شعر به جریان بیندازند و جریان «انتقال عاطفه» را ممکن سازند.

از ابزارهای مهم در چگونگی انتقال عاطفه، توجه به روش‌های به‌کارگیری زبان است (شفيعی کدکنی: ۱۳۸۳: ۹۱). چگونگی ترکیب واژگان با توجه به روابط هم‌نشینی و جانشینی، انتخاب مناسب افعال، اسامی و صفات با توجه به مضمون، توجه به نوع جملات و دقت در انتخاب جایگاه ارکان و عناصر جمله، نمونه‌هایی از به‌کارگیری زبان در انتقال عاطفه و مفهوم مورد نظر می‌باشد. بررسی این مهم در «ردیف»‌های غزل که ممکن است شامل: اسم، جمله، گروه اسمی، حرف و فعل باشد، هم از نظر صرفی و هم از نظر نحوی قابل توجه است؛ مثلاً وقتی یک رکن جمله در جایگاه ردیف در غزل قرار می‌گیرد، لازم است دیگر ارکان و کلمات آن جمله در هماهنگی معنایی و زیبایی‌شناختی با آن انتخاب و ترکیب شوند. در پژوهش حاضر برآنیم تا تأثیر کارکردهای ترکیب و گزینش واژگان در انتقال عاطفه‌اندوه را در غزلیات حزین لاهیجی بررسی کنیم. این بررسی با تکیه بر نظریه هم‌نشینی و جانشینی رومن یاکوبسن

خواهد بود. در این پژوهش به این پرسش پاسخ خواهیم داد که «حس اندوه» چگونه در «ردیف»، در ارتباط با دیگر اجزای موجود در غزل در یک هماهنگی زبانی و معنایی قرار می‌گیرد؟ و شاعر از چه ابزارها و ترفندهای زبانی بهره می‌برد تا مفهوم مورد نظر را به شکلی متناسب‌تر و ملموس‌تر به مخاطب انتقال دهد. نسخه مورد استفاده دیوان اشعار حزین لاهیجی به تصحیح ذبیح الله صاحبکار است و اعداد کنار ابیات شماره غزل می‌باشد. در این پژوهش تمامی ۹۱۲ غزل موجود در دیوان مورد بررسی قرار گرفته اند.

### ۱. اندوه در غزل سبک هندی: دلایل و زمینه‌ها

شعر غنایی را می‌توان بستر و تجلی‌گاهی دانست که شاعر در آن به انعکاس احوالات روحی - روانی خود اعم از دردها و رنج‌ها، شادی‌ها، شکایت‌ها، حسرت‌ها و ... می‌پردازد. غزل یکی از قالب‌های مطرح در این نوع ادبی است. «یاکوبسن در مدل ارتباطی خود نقش عاطفی را در غزل دنبال می‌کند. در این مدل جهت‌گیری پیام به سوی خود گوینده است. این نقش از احساس خاص گوینده به وجود می‌آید» (یاکوبسن، ۱۳۸۱: ۷۱). به دلیل انعکاس احساسات شخصی در این قالب، عنوان «شعر شخصی» را نیز برای آن به کار برده اند (حاکمی، ۱۳۶۴: ۶۵). در میان احساسات شخصی به کار رفته در غزل، عاطفه حزن و اندوه و سوز و گدازهای عاشقانه و عارفانه بسامدی زیادی دارد. اندوه، عاطفه‌ای است که همواره با انسان و زندگی او عجین بوده است. «غم‌گویی با شعر فارسی پیوندی ازلی دارد و کمتر شاعری است که به جلوه‌های مختلف آن نپرداخته باشد» (داودی مقدم، ۱۳۹۰). این حس با توجه به دوره‌های شعر فارسی و اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در برخی از دوره‌ها کمتر و در برخی دیگر بیشتر نمود یافته است.

در قرن دوازدهم که مصادف با رواج سبک هندی (اصفهانی) است، کاربرد عاطفه اندوه به بیشترین حد خود می‌رسد. «شاعر سبک هندی موجودی تناقض‌آمیز است. از سویی به هنر و استعداد و قریحه خویش می‌نازد و از دیگر سو پیوسته سخن از درماندگی، یأس و بی‌کسی، تنهایی و خموشی سر می‌دهد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۶۰). آنچه موجب می‌شود «غزل این دوره که به نام "عصر غزل" نیز شناخته می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۶) با اندوه و درد آمیخته شود، علاوه بر مسائل شخصی از جمله مهاجرت و دوری از وطن، «وجود جامعه فردگرا در پرتو جریان‌های اجتماعی و تراژیک عصر صفوی بود. فردگرایی حاکم و تفکر تراژیک و منزوی، خلاء جهان بینی جمعی را به دنبال دارد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۵۸). هرچند با حمله مغول، ایران شاهد چنین

فضای اندوه‌باری بود، اوضاع در دوره صفوی با انواع بیدادگری‌ها، فتنه افغان‌ها، کشتارها و تعصبات شدید مذهبی وخیم‌تر شد. این فضا بر جامعه ادبی بی‌تأثیر نبود و به شکل‌های مختلف در متون ادبی، به‌خصوص در غزلیات این دوره بازتاب یافت. به‌طوری‌که تأثیر آن حتی در انتخاب «تخلص» شعرای این دوره نیز دیده می‌شود. تخلص معمولاً با اندیشه و افکار و مفهوم شعر شاعر هماهنگی دارد. «انتخاب تخلص‌هایی چون: اسیر، حزین، کوهی، وحشی، حقیر، مسکین، مجروح، مجرم، تائب، چاکر، [آرزو، آشوب، شیدا، فانی، تنها، اشکی، وحشت] و ... با بار معنایی غم و اندوه و رنج، گویی لازمه شاعری شاعران این سبک بوده است» (داودی مقدم، ۱۳۹۰). شاعران این دوره تمام هنرنمایی‌ها را انجام می‌دهند تا میزان تأثیر شعر در مخاطب را به بالاترین حد خود برسانند. این تأثیر زمانی که به‌طور مستمر و منظم در گستره غزل به‌کار رود، می‌تواند در مخاطب اثرگذار باشد. کروچه می‌گوید: «چیزی که در آثار هنری کاذب یا ناقص موجب اکراه می‌شود این است که با تصادم چندین حالت روحی مختلف روبه‌رو شویم» (۱۳۸۸: ۸۳). «حوزه پرعمق هر شعری باز یافتن وحدت در سطح عاطفی است» (تادیه، ۱۳۹۰: ۳۰۴).

## ۲. تجربه اندوه در غزلیات حزین

تجربه در دریافت، از جمله دلایلی است که سبب جریان و ماندگاری بهتر عاطفه در غزل می‌شود. در میان آثار ادبی نیز آنچه موجب خلاقیت‌گوبنده و زمینه‌ساز خلق اثر ادبی فاخر می‌شود، آفرینش مبتنی بر تجربه زیسته صاحب اثر است که با بیانی ویژه و خاص او تقویت و تکمیل می‌گردد. این امر موجب می‌شود که عاطفه بروز یافته از تجربه‌های شخصی، ساخته و پرداخته تصورات و ذهنیت‌های غیرمرتبط نباشد. در خصوص شعر حزین باید گفت: «شوریدگی و سوزی که حزین دارد، از عشقی راستین سرچشمه گرفته است و چنان نیست که تنها به‌خاطر ساختن مضمون و نشان دادن بلندپروازی باشد. از این نظر است که غزل او در میان شاعران از نظر مضمون‌های عاشقی کم‌نظیر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۹۸).

در غزلیات حزین مخاطب با شاعر همراه می‌شود. چراکه تمام سوزوگدازهای موجود در آن‌ها برآمده از تجربه واقعی شاعر است نه عبارت‌پردازی صرف و لفاظی شاعرانه. از جمله مهم‌ترین تجربه‌های شخصی ناخوشایند شاعر و دلایل اندوه‌گینی شاعر که به شکل‌های مختلف در اشعارش بروز و ظهور پیدا کرده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- بیماری، دوری از وطن: سواد هند خاطر خواه باشد بی‌کمالان را / نماید خانه تاریک روشن

چشم عریان را (۵۰)

- از دست دادن یاران: ای خسته بی‌قرار چونی؟/ بی‌مونس و غمگسار چونی؟ یاران چه شدند و دوستداران؟/ بی یار درین دیار چونی؟ (۸۶۰)
- غم روزهای از دست رفته: رخنه‌های دلم از گرد کدورت شده پر/ یاد آن روز که چاک قفسی داشتمی (۸۹۶)
- شکوه و شکایت از مردم زمانه: در دوره آدم ندهد مردمی امروز/ بر باد دهد ناخلف ارث پدری را (۷۵)
- دلگیری و ملالت از جامعه ریایی و دلتنگی برای پهلوانان ملی: چه بود سراب دهر که گذشتن از دو کون/ در پیش پای همت مردان به نیم جو/ در کشوری که حکم به زور شکستگی ست / گرز گران رستم دستان به نیم جو (۷۹۴)

### ۳. پیشینه پژوهش

بررسی نویسندگان مقاله حاضر نشان می‌دهد با وجود انجام برخی مطالعات در خصوص اشعار حزین لاهیجی که ذیلاً به شماری از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود، تا کنون پژوهشی که مستقلاً به بررسی و تحلیل ویژگی‌ها و کارکردهای زبانی اشعار او بپردازد، انجام نشده است.<sup>۱</sup> محمدحسن داوودیان (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «مضامین اخلاقی در شعر حزین لاهیجی» تنها به بررسی این مضامین پرداخته است. «نگاهی به برخی ویژگی‌های ادبی و فکری در غزلیات حزین لاهیجی»، حاصل تحقیق جلیل مشیدی (۱۳۸۱) در خصوص اشعار حزین لاهیجی بوده است. وی در این مقاله کوشیده تحلیلی سبک‌شناسانه از غزلیات حزین تنها در دو بُعد ادبی و فکری، بدون توجه به جنبه زبانی آن ارائه دهد. احمدرضا کیخای فرزانه (۱۳۹۱) نیز در تحقیقی سبک‌شناختی با عنوان «تأثیرپذیری سبکی حزین لاهیجی از حافظ شیرازی» به استقبال‌هایی که حزین از ابیات حافظ کرده، پرداخته است. البته فریده داوودی مقدم (۱۳۹۰) مقاله‌ای نسبتاً مرتبط‌تر با موضوع این پژوهش تحت عنوان «بازتاب غم، رنج و ناامیدی در سبک هندی (با تکیه بر غزلیات طالب آملی)» نگاشته که در آن تنها به آوردن برخی ابیات و شواهد شعری در ابراز اندوه و رنج شاعران سبک هندی، بدون بررسی‌های زبانی، بسنده کرده است. همچنین کتاب طرز تازه نوشته حسین حسن‌پور با وجود آنکه به بررسی غزلیات چند شاعر سبک هندی می‌پردازد، تحلیلی از غزلیات حزین لاهیجی ارائه نمی‌کند. افزون بر این، یک فصل از کتاب نقد ادبی در سبک هندی، تألیف محمود فتوحی، به بررسی شعر و زندگی حزین لاهیجی اختصاص دارد. اما در این کتاب نیز بحثی مرتبط با موضوع این مقاله ارائه نمی‌شود.

#### ۴. مبنای نظری: جانشینی و هم‌نشینی

وحدت معنایی و لفظی بین واژه‌ها، عبارات و جمله‌ها باعث می‌شود تا بیش از پیش به تناسبات و ارتباطات توجه شود. این امر حاصل پیوند میان اجزای کلام در دو محور جانشینی یعنی انتخاب (selection) و هم‌نشینی و ترکیب (combination) است. «محور هم‌نشینی همان محور افقی کلام است که اجزای کلام با یکدیگر هم‌نشین و ترکیب شده‌اند و محور جانشینی محور عمودی کلام است که در آن اجزا جانشین یکدیگر و به جای هم انتخاب شده‌اند. رابطه جانشینی و هم‌نشینی نخستین مرتبه توسط فردینان دو سوسور مطرح شد» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۳۸). بعدها یاکوبسن آن را وارد حوزه ادبیت می‌کند و برای تحلیل‌های ادبی از آن سود می‌برد. یاکوبسن برای تشخیص مشخصه ذاتی ادبیات از سایر متن‌ها، از نوع به کارگیری واژگان بر روی محور هم‌نشینی و جانشینی سخن می‌گوید. از دیدگاه وی، شیوه انتخاب یک واژه از میان واژه‌های کم و بیش معادل یکدیگر بر روی محور جانشینی و چگونگی ترکیب بر روی محور هم‌نشینی صورت می‌گیرد. وی در مقاله ای با عنوان *linguistics and poetics* به بررسی این مهم می‌پردازد (یاکوبسن، ۲۰۰۰: ۳۰). در این مقاله همچنین به این موضوع اشاره می‌شود که شاعر با اعمال این دو پیوند (انتخاب و ترکیب) و با بهره‌گیری از عواطف و احساسات، می‌تواند سبک شخصی، امیال و اولویت‌های موضوعی و مفهومی را نشان دهد. افزون بر این یاکوبسن به این موضوع نیز اشاره می‌کند که بحث واقع‌گرایی و بیان تجربیات و دریافت‌های شخصی، در محور هم‌نشینی و ترکیب اجزا اهمیت بسیار زیادی پیدامی‌کند (یاکوبسن، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

غزل به عنوان مهم‌ترین قالب شعر غنایی که مبین احساسات و عواطف شخصی شاعر و مبتنی بر تجارب زیسته اوست، از این دیدگاه قابل بررسی و تحلیل است. چنانکه پیش‌تر گفته شد، «اندوه» یکی از مضامین اصلی در غزلیات سبک هندی، به ویژه غزلیات حزین لاهیجی است که به شکل‌های مختلف در زبان شعر او نمود یافته و شاعر کوشیده است این حس خود را با انواع ترفندها و ابزارهای زبانی که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد، به خواننده منتقل کند و او را تا حد ممکن در درک این تجربه شخصی همراه خود سازد. مقاله پیش رو دربردارنده بررسی و تحلیل چگونگی بازتاب عاطفه اندوه در زبان شعری حزین لاهیجی بر اساس این نظریه زبان‌شناختی است. برای این منظور، همه غزلیات حزین لاهیجی، شامل ۹۱۲ غزل مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت که حاصل آن مقاله حاضر است.

### ۵. زبان و انتقال عاطفه

زبان از مهم ترین ابزارها برای برقراری ارتباط است. به این ترتیب شعر، به نوعی حاصل باورها و اندیشه‌های شاعر است. دیچز «میزان موفقیت شاعر را بسته به دو عامل می‌داند: خود او با ماده و جهان خارجی تا چه اندازه مانوس بوده و با کدام وسیله این ارتباط را جان‌دار و زبان‌دار ساخته است؟» (۱۳۸۵: ۲۹۹) شعرا درصدد احساس خود را به کمک کلام مخیل و انواع ترفندهای بیانی بیان کنند. به همین روی از تمام امکانات، اعم از انتخاب وزن و هم‌خوانی آن با مضمون، واج‌آرایی، موسیقی میانی، درونی، کناری، کاربرد صورت‌های بیانی، بدیعی و... بهره می‌برند تا به هدف غایی خود که همان انتقال معانی و مضامین به مخاطب است، دست یابند. همه این موارد در گستره زبان قابل بررسی و تحلیل است. زبان از عناصر مهم و بنیادین شعر، وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌ها و احساسات گوینده است و دارای بخش‌ها و اجزای متعددی است که در انتقال مفاهیم و معانی مورد نظر کارکردهای اساسی دارد. شاعر زبان را ابزاری می‌داند که باید هیجان‌ات ذهنی و عاطفی، احساسات و اندیشه خود را از طریق آن منتقل کند؛ شاعر باید واژگان را به گونه‌ای گزینش و ترکیب کند که حس غالب را منعکس و برجسته سازد. توجه و تأمل در صورت‌های صرفی و نحوی (کاربرد واژگان و ایجاد ترکیبات در ساختار و پیکره تقابلات یا تناسبات/ مراعات نظیر) از مباحث مهم در ارزیابی زبانی هستند.

در بحث‌های صرفی و نحوی، عوامل زیادی در گزینش دخیلند؛ از جمله «مسائل برونی زبان مثل شخصیت و حالات روحی شاعر، مخاطبان، محیط شاعر، اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۳۲) و نیز «مسائل درونی زبان مانند: عوامل ساختاری واژه، شگردهای بلاغی، موسیقی، اصول هم‌نشینی و همسازهای واژه‌ها با یکدیگر و تداعی‌هایی که هر واژه ممکن است سبب آن‌ها شود» (عمران‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۷). از این رو درک دقیق شاعر از موقعیت و توانمندی و تبحر وی در گزینش و ترکیب واژگان برای ایجاد فضای زبانی و بیانی متناسب با القای حس و عاطفه و اندیشه نهفته در شعر اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ از میان دنیایی از الفاظ، او باید واژگانی را برگزیند که با کنار هم قرارگرفتن به بهترین نحو ممکن بتوانند احساس و عاطفه موجود در شعر را انتقال دهند. هر واژه ممکن است بالقوه چندین نقش و کارکرد متنوع داشته باشد. البته این امر زمانی به فعلیت می‌رسد که با سایر واژگان و ترکیبات به هم آمیزد و در نحو تأثیرگذار باشد و کارکرد نحوی متناسب با زبان ادبی و بیان عاطفی بیابد.



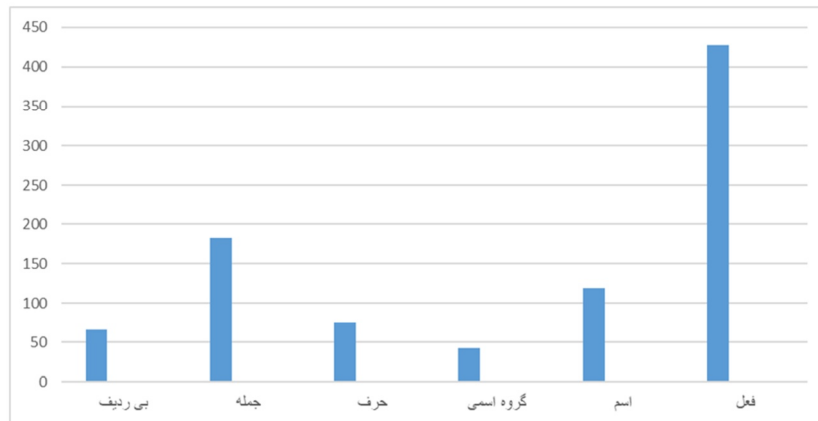
### ۶. ردیف در غزلیات حزین

شاید بتوان گفت در بررسی غزل آنچه در کانون توجه قرار می‌گیرد، «ردیف» است و در مواجهه با غزل نخستین چیزی که به چشم مخاطب می‌آید، واژگان، گروه‌ها و جملاتی هستند که در گستره غزل ستون‌وار چیده شده‌اند. «اگر واژه یا عبارت تکرار شونده در وسط یا اول کلام باشد، چندان جلب توجه نمی‌کند. ولی موقعیت خاص ردیف در پایان شعر، تأکید و تمرکز را بر روی آن بیشتر می‌کند» (طالبیان و اسلامیت، ۱۳۸۴: ۱۵). شاعر، اسم، فعل یا جمله‌ای را به صورت کامل یا ناقص به عنوان ردیف برمی‌گزیند. همین امر در انتخاب واژگان دیگر و ساختار نحوی تأثیر می‌گذارد و دقت و وسواس بیشتر شاعر را می‌طلبد؛ به گونه‌ای که «ردیف» در اثر هم‌نشینی با واژگان و ترکیبات مناسب، معنی و احساس مدنظر را به بهترین وجه نشان دهد.

ردیف، جزئی از موسیقی کناری شعر است؛ «همگون کاملی است که از تکرار یک عنصر دستوری یگانه: واژه، گروه، بند یا جمله با توالی یکسان و با نقش‌های صوتی، صرفی، نحوی و معنایی یکسان بعد از قافیه پدید می‌آید» (حق‌شناس، ۱۳۷۰: ۵۹). واژگان و عبارات مشترکی که در پایان ابیات می‌آیند، برجسته‌تر از سایر کلمات هستند و این برجستگی زمانی مضاعف می‌شود که با مضمون و دیگر واژگان و ترکیبات موجود هم‌خوانی داشته باشد. این خود نوعی هارمونی را سبب می‌شود. «هراندازه که ردیف متناسب با معنا باشد، تداعی و درک آن برای خواننده آسان‌تر است» (فیاض منش، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

«ردیف در غزل سبک هندی عمومیت دارد و در بیشتر موارد کم‌پیشینه یا به کلی بی‌پیشینه است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۷). در غزلیات حزین ردیف به گونه‌های فعل، جمله، گروه‌های اسمی، اسم و حرف، قابل تقسیم است. کاربرد ردیف فعلی سبب نوعی پویایی در فضای شعر می‌شود. به این ترتیب شاعرانی که بسامد ردیف‌های فعلی در اشعارشان زیاد است، اهل پویایی، حرکت و تجزیه هستند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۱۳). بسامد بالای ردیف‌های فعلی در غزلیات حزین می‌تواند نشان‌دهنده زندگی پرتحرک و مسافرت‌ها و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی وی باشد. کاربرد جملات ناقص بعد از ردیف فعلی، بسامد بالایی دارد. بدین ترتیب، برجسته‌سازی قسمت‌های دیگر که به نوعی مکمل ردیف محسوب می‌شوند، همراه با القای مفهوم اصلی شعر نمایان‌تر می‌شود. حزین از عهده به کارگیری ردیف‌های طولانی به نیکی برآمده است و توانسته مضامین شعرش را با توجه به این ردیف‌ها هماهنگ گرداند. نوع انتخاب ردیف در غزلیات حزین که بیان‌کننده آزرده‌گی و تألمات روحی و درماندگی شاعر است، به خوبی برجسته و قابل لمس است.

نمودار ۱- غزلیات مردف و غیرمردف حزین لاهیجی به تفکیک فعل، اسم، گروه اسمی، حرف و جمله



در غزلیات حزین، ردیف‌های فعلی و اسمی بیان‌کننده‌اندوه کاربردی وسیع و با حس درونی کاملاً مشابهت دارند. ردیف‌های زیر، نمونه‌هایی از این موارد هستند:

می سوخت ۱۹۲، سوخت ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، سوختیم ۳۵، ۳۶ سوختن ۷۴۷، سوخته ۸۰۰، بسوزد ۳۳۳، گله دارد ۴۴۱، رفته باشد ۳۰۷، اسیر است ۲۵۴، داغ ۵۹۳، خورم دریغ ۵۹۴، رفت حیف ۵۹۵، اشک ۶۰۳، شومد اشک ۶۰۴، نمی‌دانم نمی‌دانم ۶۳۲، نرسیدیم ۶۶۳، چه فایده؟ ۸۰۱، شکسته ۸۰۶، که می‌گیریم ۶۶۶، می‌زند خونم ۶۸۷، می‌ترسم ۷۱۳، فروچکم ۶۹۶، ۷۰۲، در خاکم ۶۹۲، چرا باشم؟ ۶۷۲، چه نویسیم؟ ۶۹۱، نگشایی ۸۲۷، نرسیدیم ۶۶۳، نکردی ۸۲۱، نیایی ۸۵۵، رسید آخر کار ۵۴۵، چه خبر داشته باشد؟ ۳۱۵، هیچ ندارد ۴۳۷، هیچ ۲۸۱، ۲۸۰، نمی‌دارد ۳۹۲، کرد، که کرد؟ یار کرد ۴۰۶، شمع تو خواهیم شد ۳۲۷، بنمای ۸۵۴، برنمی‌آری؟ ۸۵۱، به سر نمی‌آید ۳۰۰، فروختیم ۷۲۳، به سر رفت ۱۸۳، از دست رفت ۱۸۲، رفته باشد ۳۰۷، نفرستاد ۴۵۰، برنمی‌خیزد ۴۶۵، افتاده ست ۱۶۲، گریخت ۲۳۶، نگه نداشت ۲۱۷، می‌شکند ۳۵۰، خبرنداشت ۱۵۲، پریشان ۷۳۹، برنمی‌خیزد ۴۶۵، چه دهی؟ ۸۸۷، چه گشاید؟ ۳۶۹، شمع ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، به خون تپد ۳۴۰، ندید کس ۵۵۶، بخش ۵۶۲، می‌کشم ۶۳۷، ای ساقی ۸۶۸، ای قمری ۸۷۱، گرفته ۸۱۳، تهی ۸۳۴، برون رفتم ۶۷۶، خرابم ۷۲۹، به سررفت ۱۸۳، چه توان کرد؟ ۴۸۴، مددی ۸۵۳، کجایی؟ ۸۶۴، ۸۶۳، چه کنم؟ ۷۰۱ و ...)

- نسرين بر گلگون قبا از جلوه جانم سوخته      سودای مشکین طره اش سود و زبانم سوخته  
- اشک دمامم از نظر بارم به خون زان غرقه ام      دریای آتش در جگر دارم از آنم سوخته

- برگ سفر روی وطن دیگر ندارم هیچ یک  
 - چون شمع سودای کسی افزود آتش بر سرم  
 - نقص عیار من حزین نبود اگر افغان کنم  
 - پرواز بالم ریخته برق آشیانم سوخته  
 - نام محبت برده ام کام و زبانم سوخته  
 - در بوته هجران او تاب و توانم سوخته (۸۰۰)

شاعر با آوردن ردیف «سوخته» و ترکیبات و صفاتی که مرتبط با آن به کار گرفته شده، در ساخت فضاهای اندوهگین شعر بسیار مؤثر عمل کرده است؛ به طوری که با وجود آنها تصویر سوختن در ذهن مخاطب محسوس می‌شود. با هم آمدن ترکیباتی مانند «سودای مشکین طره، اشک دمام، جگر سوخته، دریای آتش و ریخته بال» باعث شده تا شعر رنگ و بویی پرحرارت و جانکاه به خود بگیرد. وجود واژگان و عباراتی، مانند: غرقه، کام و دهان سوخته با مضمون شعر همخوانی دارد. در بیت سوم، شاعر دوری از وطن را با تصویر «پرنده بال و پر ریخته و آشیان سوخته» به خوبی محسوس کرده است. ذکر کلمه «مشکین» در کنار «سوخته»، مفهوم خاکستر را به ذهن متبادر می‌کند. واژه های «سودا، مشکین و طره»، تداعی کننده رنگ سیاه و در نتیجه حس غربت و درماندگی اند که با ردیف کاملاً همخوانی دارد. همه اینها در کنار هم سبب برجستگی بیشتر مضمون و ردیف موجود شده است. در ادامه به بررسی بیشتر ردیف و کاربردهای آن در خلق و انتقال مضمون درد و اندوه خواهیم پرداخت.

## ۷. بحث و بررسی

واژه‌ها در شعر، ابزاری هستند برای آفرینش فضایی که با اندیشه و عاطفه شاعر همخوان باشند. برجس درباره به کارگرفتن واژگان در متن ادبی می‌گوید: «آفریننده اثر ادبی کلماتش را وادار به اضافه کاری می‌کند. به این ترتیب نه تنها معنای فرهنگ لغت که صدها معناهای دیگر به ذهن متبادر می‌شود. ادبیات را می‌توان سخت‌کوشی کلمات تعریف کرد. ادبیات بهره‌کشی از کلمات است» (۱۳۷۷: ۱۲). تبادل معناهای مختلف با هم‌نشین شدن در کنار سایر اجزاء ظهور می‌کند. شاعر برای این که ردیف را برجسته سازد، از تمامی امکانات استفاده می‌کند. همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، هر نوع امکانی در ذیل مجموعه بزرگ زبان قابل بحث و بررسی است. از مهم‌ترین گونه‌های مورد کاربرد در محور هم‌نشینی، «تناسب» است. تناسب «هارمونی خاصی است که میان کلمات ایجاد می‌شود». «از صناعی که به گونه ای با تناسب در ارتباط هستند، می‌توان به "مراعات نظیر"، "تضاد و تقابل" و "ارصاد و تسهیم" اشاره کرد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۱۰۷). «تقابل و تضادها» گاه ساختار کلی شعری را بنیان می‌نهند؛ به گونه‌ای که بدون این نوع

ترکیبات و هم‌نشینی‌ها معنایی منتقل نمی‌شود. این صنعت به وسیله ارتباط مفهومی دیگر واژگان غم‌بار، از پایه های اصلی شعر حزین است که عمیقاً تحت تأثیر احساسات و عواطف او سروده شده است.

### ۷.۱. تقابل‌ها

در عرصه پژوهش‌های زبانی و ادبی، بررسی و تحلیل تقابل، همواره مبنای برخی مطالعات بوده است. «لاینز معتقد است تقابل‌های دوتایی یکی از مهم‌ترین اصول حاکم بر زبان است و در تولید معنا نقشی بنیادین دارد» (چندلر: ۱۳۸۶: ۱۵۹). در مقابل تقابل‌های سماعتی<sup>۲</sup> و معنوی<sup>۳</sup> که با اندک توجه در بافت قابل شناسایی است، گاهی تقابل‌ها جنبه تاویلی<sup>۴</sup> پیدا می‌کنند. اوصافی که سبب ایجاد این نوع تقابل می‌شوند، گاه آن قدر پوشیده‌اند که با چندین واسطه و با تأمل و واکاوی متن شناخته می‌شوند (یوسفی و بختیاری، ۱۳۹۶: ۱۶۸).

- در قید غم خاطر آزاد کجایی؟ تنگست دلم، قوت فریاد کجایی؟  
- دیرست که رفتی و ندارم خبر از تو باز آ دل آواره خوشت باد کجایی؟  
- ای ناوک تأثیر که کردی سفر از دل می‌خواست تو را ناله به امداد کجایی؟  
- رسوای جهان می‌کنم هند جگر خوار غم پرده در افتاده دل شاد کجایی؟  
- با آن که نیاوردی یک بار ز ما یاد ای آن که نرفتی دمی از یاد کجایی؟ (۸۶۴)

در این غزل، شاعر با آوردن واژگان و عباراتی در قالب تقابل‌ها و هم‌نشین کردن آن‌ها با ردیف «کجایی» که مضمونی دال بر القای دوری و نشان‌دار کردن دو قطب این تقابل دارد، استغائه و فاصله عاشق را با معشوق که در وضعیتی بهتر هست، محسوس‌تر نشان داده است. شالوده و بنیاد بسیاری از غزل‌های حزین بر پایه همین تقابل‌ها است. حزین با به‌کارگیری تقابل بر آن است تا با قرار دادن معشوق در قالبی آزاد و رها، اسارت و دوری خود را با تأکید بیشتری نشان دهد. این نوع فاصله‌گذاری و تقابل‌ها در گستره غزل به کار می‌رود و این گونه نیست که تنها بین دو واژه و در یک بیت خلاصه شده باشد. این تقابل‌ها را می‌توان در ترکیبات زیر یافت: در قید غم، دل تنگ، نداشتن توان برای فریاد کشیدن  $\neq$  خاطر آزاد/ بی خبر از همه جا (در معنای مقید)  $\neq$  دارنده دل آواره (در معنای آزاد)/ نیازمند یاری (تأثیرپذیرفته)  $\neq$  ناوک اثرگذار/ یاد نشده  $\neq$  یاد شده (نرفته از یاد)

- به قید جسم ز جان جهان چه می‌دانی؟  
 - نگشته در ره یوسف، سفید دیده تو را  
 - تو را که صیرفی عشق بر محک نزده است  
 - چو طفل، در طلب مدعا فشانی اشک  
 - مدام لعل لب خویش در دهن داری  
 - حدیث زاهد دم سرد بسته گوشت را
- تو دل نداده‌ای از دلستان چه می‌دانی؟  
 غبار رهگذر کاروان چه می‌دانی؟  
 عیار چهره زرد خزان چه می‌دانی؟  
 بهای این گهر رایگان چه می‌دانی؟  
 حرارت جگر تشنگان چه می‌دانی؟  
 ترانه من آتش زبان چه می‌دانی؟ (۸۲۴)

نوع تلمیح، تشبیه، واژگان و تعبیرات و چگونگی قرار گرفتن آنها در گستره این غزل، مفهوم «دوری» را القا می‌کند. شاعر با نشان دادن وضعیت معشوق در تقابل با وضعیت عاشق، حسرت ناشی از ردیف «چه می‌دانی؟» را برجسته کرده است. همچنین با اشاره به داستان حضرت یوسف و به‌کارگرفتن «کاروان رهگذر» دوری و بی‌اعتنایی و بی‌دردی (ندانستن درد عشق) معشوق را ملموس کرده است. رنگ «زرد» در این شعر علاوه بر نشان دادن چهره معشوق، با قرارگرفتن در کنار «عیار»، نشان‌دهنده اصالت و از طرفی میزان خلوص عشق است. در بیت بعد، شاعر با ذکر یک تشبیه (طفل یتیم) بی‌فایده بودن طلب و تمنا را از آنچه هیچ‌گاه به دست نخواهد آمد، نشان می‌دهد. «لعل لب» معشوق، نشان‌دهنده تری و تازگی است که در تقابل با «حرارت جگر» عاشق قرارگرفته است. همچنین «دم سرد» که مبین مفهوم ناامیدی و کم‌اثری سخن است، در مقابل «آتش زبانی» که بیان‌کننده نوعی شور و هیجان و پویایی است، از تقابل‌هایی هستند که همراه با ردیف «چه می‌دانی» که بیانگر دوری و بی‌خبری است، به خوبی فاصله را نشان می‌دهند.

## ۷.۲. منظورشناسی جملات پرسشی و امری

غزل، حدیث نفس است که با شرح عاطفه و احساس پی‌ریزی شده است. گاهی شاعر برای اینکه ساختار را از کاربرد صرف و از بیان درد و رنج یکدست خود خارج کند، بر آن است با به‌کارگرفتن جملات پرسشی، وجود مخاطب را در غزل خود نشان دهد. گاهی هم طرف پرسش البته خود شاعر است. در ژرف‌ساخت جمله پرسشی، سؤال صرفاً برای کسب خبر استفاده نمی‌شود؛ بلکه نقش‌ها و مفاهیم متعدد قابل انتقال است. در این میان البته باید در نظر داشته باشیم که پرسش آن هنگام که بر عواطف خواننده دلالت کند، سخنی مؤکد است که با جمله عاطفی وجه اشتراک پیدا می‌کند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

جملات پرسشی در غزلیات حزین با قرار گرفتن در جایگاه ردیف، ذهن مخاطب را با یک جهش تازه روبرو می‌کند که سبب می‌شود مخاطب در طی غزل جانی تازه بگیرد. در این گونه موارد، پرسش برای تأکید و تصدیق همان حالت اندوه است، منتهی با ساختاری متفاوت:

- طیب من چرا از خسته جان خود نمی‌پرسی؟
- مگر آگه نه‌ای از سوختن ای شمع بی‌پروا
- نسیم آشفته می‌گوید سراغ نافه چین را
- شکار خسته می‌داند عیار سختی بازو
- توان پرسیدنی وز ناتوان خود نمی‌پرسی؟
- که از پروانه آتش‌به‌جان خود نمی‌پرسی؟
- چرا احوال ما را از زبان خود نمی‌پرسی؟
- چرا از زخم دل زور کمان خود نمی‌پرسی؟ (۸۶۶)

تقابل‌های موجود در این غزل نشان‌دهنده تحسر شاعر است که در قالب پرسش بیان شده است: بی‌درد در مقابل دردمند (طیب  $\neq$  خسته جان) و بی‌وفا در مقابل وفادار (شمع بی پروا  $\neq$  پروانه و صیاد  $\neq$  صید) نوع تحسر موجود را شدت می‌بخشند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، حزین در این غزل و امثال این با به‌کارگیری تقابل بر ضعف و سرخوردگی اش بیشتر تأکید می‌ورزد و اندوه خود را در شعر با این شیوه برای خواننده ملموس می‌کند. همچنین با قراردادن جمله «نمی‌پرسی؟» در جایگاه ردیف، این اندوه نشان‌دار می‌شود و شکایت شاعر از بی‌اعتنایی یار برجسته می‌گردد.

- ای شوق در شکنجه دل‌ها چگونه‌ای؟
- در پرشتت به لب نفسم می‌طپد به خون
- ای دل که بود سجده برت فرق آفتاب
- ای همت بلند که گردون به خاک توست
- ناسازی است شیوه اجزای روزگار
- آه ای شرار شوخ بخارا چگونه‌ای؟
- ای ماهی بریده ز دریا چگونه‌ای؟
- در زیر دست داغ سویدا چگونه‌ای؟
- در زیر بار منت بی‌جا چگونه‌ای؟
- با یک جهان عدو تن تنها چگونه‌ای؟ (۹۱۲)

در این غزل، شاعر در قالب حدیث نفس با قراردادن ردیف «چگونه‌ای؟» به نوعی از اوضاع و احوال خود جویا می‌شود و به گونه‌ای متفاوت و در قالب جمله پرسشی عجز و ناتوانایی و درد خود را بیان می‌کند. ردیف «چگونه‌ای؟» در مجاورت با دیگر واژگان و ترکیبات و البته منادها که بیانگر تنهایی عاشقند، مساعد نبودن احوال عاشق را نشان می‌دهد. در ابیات سوم و چهارم با ذکر کردن بزرگی در جایگاه منادا «دلی که آفتاب بر فرق او سجده می‌کرد - خورشید جایگاهی پایین‌تر از گوینده دارد- و صاحب همتی بلند که گردون مرید و چاکر اوست، ولی اکنون داغدار است» بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی از حال داغدار و عاشق، وجود و ضرورت معنایی ردیف «چگونه‌ای؟» شدت بخشیده شده است. همچنین وجود واژگان و عبارات «نفس به لب

آمده، تپیده به خون، ماهی از دریا جدا، شکنجه دل‌ها، داغ سویداء تنها و ...» بیان تنهایی و عجز را در جمله «چگونه‌ای؟» دوچندان کرده است. آنچه بر زیبایی این غزل می‌افزاید، کاربرد خاص شبه‌جمله‌ها است که یا در قالب اسم معنی است یا موصوف و صفت یا تتابع اضافات و با اینکه همراه با «که» موصول آمده است. این می‌تواند بدین معنی باشد که معشوق در قالب یک اسم ساده نمی‌گنجد و حتی نام بردن از او هم نیازمند شرح و توضیح و تأویل است.

- ای شوق، ای همت بلند = اسم معنی مجذوبیت را بی‌انتها نشان داده است که در قالب اسم ذات قابل درک نیست.

- ماهی بریده ز دریا = تتابع اضافات برای نشان دادن حالت تنهایی.

- آفتاب سجده برنده = تبدیل جمله موصولی به صفتی برای نشان دادن حالت بزرگی.

- گردون به خاک افتاده در برابر تو = تبدیل جمله موصولی به صفتی برای نشان دادن حالت بزرگی.

غزل‌هایی با ردیف «که می‌برد؟» (۳۳۹) و «چه توان کرد؟» (۴۸۴) با بار معنایی انکاری نیز ذیل این گونه کاربردها قرار می‌گیرند. همچنین است ردیف «چه کنم؟» (۷۰۱)، «که می‌گیریم؟» (۶۶۶)، «چه خواهد کرد؟» (۴۳۹)، «چه خبر داشته باشد؟» (۳۱۵)، «چونی؟» (۸۳۱)، «چه باشد؟» (۳۱۳)، «کیست؟» (۲۲۹).

تأمل در پاسخ ردیف‌هایی که ممکن است در جایگاه اسنادی یا مفعولی باشند، مانند «کدام است؟» (۱۸۹) و «چه دیده‌اند؟» (۳۵۳) ارزش معنایی ردیف را بیش از پیش برجسته می‌کند:

- حق را بطلب مسجد و میخانه کدام است؟ از باده بگو شیشه و پیمانہ کدام است؟  
- محراب دل آن جلوہ آغوش فریب است نشناخته ام کعبه و بتخانه کدام است؟ (۱۸۹)

در غزل زیر، شاعر یار خود را به‌گونه‌ای خطاب کرده است که اوج بی‌وفایی او نشان داده شود و در نهایت با ردیف آوردن فعل امر «پرس» تمنای و تقاضای خود را بابت جویا شدن حالش از یار طلب می‌کند. منادا در تتابع اضافاتی که بر اساس آن شکل گرفته (طره برافشاننده در مقابل گدا و برق به خرمن زده در مقابل خار) به‌گونه‌ای به تصویر کشیده می‌شود که مخاطب به صورت ناخودآگاه شریک اندوه شاعر می‌شود.

- ای طره برافشانده خدا را ز گدا پرس  
- تا کی گذری از بر ما مست تعافل  
- ای برق به خرمن زده از خار میندیش  
- احوال پریشانی ما را ز صبا پرس  
- یکبار ز حال دل شیدایی ما پرس  
- حال دل زار از لب هر برگ گیا پرس (۵۶۰)

غرض از امر در این غزل تحریک و جلب توجه معشوق است. حزین با قرار دادن ترکیبات مصرع اول (شاد غرق در نعمت بدون ناخوشی) در مقابل ترکیبات مصرع دوم اوج حزن و حال درمانده خود را نشان می‌دهد و این که به این یادکردن نیاز دارد: خوشی، شادخواری ≠ اندوه و درد/ میگساران ≠ خون جگر خوردن/ مالک دل (خوش‌فدان خسرو وقت اقبال بلند) ≠ ستم آباد/ عندلیبان چمن باغ و بهار ≠ دلسوخته. همچنین است غزل با ردیف «مددی» (۵۸۳) و «بنمای» (۸۵۴) و «بخش» (۵۶۲):

میگساران چو هوای گل و شمشاد کنید	لختی از خون جگر خوردن ما یاد کنید
خوش‌فدان خسرو وقتید به اقبال بلند	ملک دل زان شما شد ستم آباد کنید
به وفا خاطر عشاق توان داشت نگاه	به جفا گر نتوانید دلی شاد کنید
عندلیبان چمن سیر از آن باغ بهار	به پیامی من دلسوخته را یاد کنید
سر چه باشد که دل و جان بفشانید به ذوق	هرچه دارید نثار ره صیاد کنید (۴۱۷)

### ۷.۳. تصویرسازی

گاه پیش می‌آید که شکل نوشتاری واژه با مفهوم آن در یک جهت قرار می‌گیرند. تناسب و هماهنگی بین نوشتار و مفهوم، القا و برجستگی «ردیف» را دوچندان می‌کند. در غزل زیر، تکرار واج «م» در همخوانی با ردیف «فروچکم» نیز حرکت «م» و کشیدگی دنباله آن به سمت پایین، حالت ریختن را به ذهن متبادر می‌کند. در این هم‌نشینی، واژگان و ترکیباتی، مانند: گریبان، سرخم کردن، سیر نزولی، دامان و اشک، صحنه ریزش را بیشتر به تصویر می‌کشند:

اشک کبابم از دل سوزان فروچکم	خون دلم ز دیده گریبان فروچکم
آن اشک حسرتم که ز صبرم گذشته کار	از دل برآیم و به گریبان فروچکم
سیر نزولی‌ام به هوس می‌زند صلا	از ابر دل به دامن مژگان فروچکم (۶۹۶)

در ابیات زیر، بلندی تصویر «کلک»، بالارفتن «شعله»‌های آتش و تصویر «دار بلند»، بانگ و فریاد بلند «انالحق» و تکرار مصوت «ا» برشوندگی ردیف «بلند است» را هم از نظر موسیقایی و هم از نظر تصویری، شدت بخشیده است:

آوازه‌ام از رتبه گفتار بلند است	نامم چونی از کلک شکر بار بلند است
با جلوه او در چه حساب است وجودم	از خار و خشم شعله دیدار بلند است
دیربست که منصور پدیدست ازین شاخ	هم بانگ انالحق زدن از دار بلند است (۱۶۵)



**۷.۴. استمرار**

در این حالت، شاعر ردیف‌هایی را در غزل‌هایش می‌آورد که بیان‌کنندهٔ دایمی بودن حالات غم و اندوه است. وقتی این عبارات و واژگان تکرار می‌شوند، برای مخاطب نیز نوعی استمرار در اندوه جلوه‌گر می‌شود:

- بزم وصل است و غم هجر همان است که بود  
- لب فروبست نی از ناله نفس سوخت سپند  
- نکهت وصل چه حاصل که چمن پیرا گشت  
- دل پر از حسرت دیدار چنان است که بود  
- دل بی تاب همان گرم فغان است که بود  
- بر رخ کاهیم آن رنگ خزان است که بود (۳۷۸)

شاعر با آوردن عبارت «است که بود» وجود جاری و ساری حس اندوه و بی‌تابی را در زندگی‌اش به مخاطب یادآور می‌شود. زندگی شاعر هیچ تفاوتی نکرده است و اندوه‌های او همان گونه‌اند که پیش‌تر بوده‌اند.

- ز ترکازی آن نازنین سوار هنوز  
- عجب که صبح قیامت ز خواب برخیزی  
- مرا غبار بلندست از مزار هنوز  
- چنین که بسته تو را چشم اعتبار هنوز (۳۵۳)

گاهی شاعر برای نشان دادن تداوم زمانی از وابسته‌هایی مانند قید زمان استفاده می‌کند. در این غزل، قید زمان «هنوز» نشان‌دهندهٔ تداوم و استمرار در بی‌تفاوتی معشوق و دامنه‌دار بودن درد عاشق است.

- ساقی به حریفان خط جامی نفرستاد  
- از بوسه به پیغام تسلی شده بودیم  
- دیربست که مستانه پیامی نفرستاد  
- این شهید گلسوز به کامی نفرستاد  
- چون سرمه به چشم من از آن طرف بناگوش  
- مشکین رقم غالیه فامی نفرستاد (۴۵۰)

در غزل بالا با توجه به جملهٔ پایهٔ «دیربست» در بیت اول، مدت‌دار بودن غم و اندوه در گسترهٔ غزل نشان‌دار شده است. این نفرستادن، زمان گذشته تا حال را شامل می‌شود.

**۷.۵. مضمون آفرینی و تصویرسازی جدید**

وقتی شاعر کلمه‌ای را در جایگاه ردیف تکرار می‌کند، مضمون‌ها و تصویرهای جدیدی خواه‌ناخواه در هم‌نشینی با سایر کلمات در بیت به وجود می‌آید؛ به عبارت دیگر «هرچند ممکن است بسیاری از صور و معانی در ابتدا به ذهن شاعر خطور نکنند، اما ردیف همچون آهن‌ربایی این معانی و مضامین را جذب می‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۹۰-۹۲):

- دمی که از رخ ساقی خوی حجاب چکد  
- مرا ز هر سر مو موج پیچ و تاب چکد

- به یاد آن لب می‌گون چو گریه پردازم  
- سپاه هوش جهان را دهد به موج فنا  
- «پبیج و تاب چکیدن»، «شراب ز مژگان چکیدن»، «کرشمه از چشم نیم‌خواب چکیدن»  
مضامین و البته تصویرهای جدید و زیبایی هستند که به واسطه ترکیب فعل «چکید» با ترکیب دیگر واژگان و عبارات حاصل می‌شود.

- تا نقش خط آن آینه رخسار کشیده ست  
- از بس شب افسانه آن زلف دراز است  
- باری به گران سنگی عشق تو ندیدم  
- با آنکه دلم از نظر افتاده یاریست  
- از زهد چهل ساله نشد خشک دماغم  
- بی چشمه نوشی نشود ناله گلوسوز  
آینه به رخ پرده زنگار کشیده ست  
شمع سحر انگشت به زنهار کشیده ست  
عمریست که دوش دلم این بار کشیده ست  
پیمان از این میکند بسیار کشیده ست  
از دست که این ساغر سرشار کشیده ست  
شیرین سخنی نی ز لب یار کشیده ست (۲۷۰)

«پرده کشیدن»، «انگشت به زنهار کشیدن»، «بارکشیدن»، «پیمان کشیدن»، «ساغر کشیدن» و «سخن کشیدن» نمونه‌هایی از ایجاد معنی در ردیف با کاربردهای مختلف است.

- طرفی که من ز پهلوی دلدار بستم  
- از بس مرا به مشرب پروانه الفت است  
- شاید شبی شمیم گلی ره غلط کند  
- بی ناله از دلم نفسی سر نمی‌زند  
خونابه خورده‌ام لب اظهار بستم  
آتش به جای لاله به دستار بستم  
چشم طمع به رخنه دیوار بستم  
پیوند درد با دل افکار بستم (۶۶۲)

«طرف بستن»، «لب بستن»، «دستار بستن»، «چشم طمع بستن» و «پیوند بستن»، از جمله ترکیب‌ها و معانی متنوعی‌اند که در هم‌نشینی با ردیف «بستم» به وجود آمده‌اند.

## ۷.۶. نحو جملات و برجسته‌سازی

در برجسته‌سازی نحوی، شاعر با قراردادن رکنی یا بخشی از جمله به عنوان ردیف، قسمت‌های دیگر را به مراتب پررنگ‌تر نشان می‌دهد. آنچه بیشتر اهمیت می‌یابد، بیان این نکته است که این نوع برجسته‌سازی شامل قسمت‌هایی از جمله می‌شود که اتفاقاً محور اصلی مضمون مورد نظر هستند. با تکرار ردیف، ذهن، ناخودآگاه این اهمیت را در تک تک ابیات دنبال می‌کند:

- مائیم و دل آرزوی یار و دگر هیچ  
- هر مشکلی از دولت عشقت شده آسان  
- قاصد برسان مزده دیدار و دگر هیچ  
- دل مانده همین عقده دشوار و دگر هیچ (۲۸۲)

ردیف در این ابیات، متشکل از صفات مبهم «دگر» و «هیچ» و حرف ربط «و» است که به قسمت اول هر مصرع پیوند یافته است. توجه خواننده با دیدن ردیف «و دگر هیچ» به این نکته جلب می‌شود که «چه چیزی و دگر هیچ؟». این چیز برای عاشق آن قدر اهمیت دارد که به غیر از آن هیچ چیز دیگری مطمح نظرش نیست. بدین ترتیب، قسمت ابتدایی و ماقبل حرف ربط برجسته می‌شود.

- به گل ترانه مرغان بی‌نوا عبث است      فسون دوستی‌ام با تو بی‌وفا عبث است  
- دلم به سینه کنون کز تغافل خون شد      تسلی‌ام به نگه‌های آشنا عبث است  
- به هرزه داد به دیوان آسمان نبری      که پیش مدعیان عرض مدعا عبث است (۲۶۸)

گاهی اوقات شاعر با قراردادن مسند در جایگاه ردیف، اعتبار مسندالیه را که مقصود و هدف معنی است، برجسته می‌کند. در این غزل، ردیف «عبث است» وجود دوستی با بی‌وفا، تسلی به نگاه و عرض ادعا پیش مدعا را بی‌فایده می‌داند.

- ضمیر صبح روشن بی‌صفا هرگز نمی‌باشد      کدورت در دل بی‌مدعا هرگز نمی‌باشد  
- ز خاطر باده اول می‌زداید زنگ هستی را      نماز میگساران را ریا هرگز نمی‌باشد  
- ز خود رفتن سفر باشد خراباتی نژادان را      به کوی می‌پرستان نقش پا هرگز نمی‌باشد (۳۱۹)

در ابیات بالا ردیف فعلی «نمی‌باشد» همراه با قید تأکید «هرگز» وجه کلام را به قطعیت رسانده است. این بیان قطعی نشان‌دهنده اندیشه و اعتقادات شاعر است که با قید هرگز مؤکد شده است. بیان این ترکیب، صورت ابتدایی جمله، یعنی «کدورت در دل بی‌مدعا، ریا در نماز میگساران و نقش پا در کوی می‌پرستان»، را برجسته نشان داده است و برای خواننده مهم است که بداند چه چیزی در این تأکید، هرگز وجود ندارد. در غزلی دیگر شاعر فعل متعدی «ندیده‌اند» را در جایگاه ردیف قرار می‌دهد. این سبب می‌شود که مفعول جمله که بار اصلی مضمون را بردوش دارد و بیانگر صفات و دارندگی‌های شاعر است، (جانم، نشانم، شأتم، مکانم، آب حیات شعر روانم و ...) برجسته نشان داده شود:

- تن دیده‌اند از من و جانم ندیده‌اند      نامم شنیده‌اند و نشانم ندیده‌اند  
- آنان که آورند سبک در نظر مرا      بیچارگان به کوی مغانم ندیده‌اند (۴۳۳)

در غزل‌های دیگری هم که با ردیف‌های متعدی بیان شده‌اند، بار اصلی جمله بر دوش گروه‌های اسمی موجود قرار می‌گیرد:

- از شور ناله‌ام دل جانان خبر نداشت      آن شاخ گل ز مرغ خوش الحان خبر نداشت

- بیهوده سینه بر در و بام قفس زدیم صیاد ما ز حال اسیران خیر نداشت  
 - شوریده را به زیر قدم خار و گل یکیست سیل از بلند و پست بیابان خیر نداشت (۱۵۲)

قرار گرفتن فعل مرکب «خبر نداشت» به منزلهٔ ردیف در ابیات بالا سبب می‌شود عجز و استغاثهٔ شاعر بیشتر حس گردد. در این غزل، قرارگرفتن معشوق با ذکر صفات و حالت‌های بهتر (شاخ گل جدا از ناله، صیاد بی‌خبر از حال اسیر، شوریدهٔ بی‌خبر، سیل بی‌خبر از ویرانی) در مقابل عاشق و به همراه تشبیهات، استعارات و صفات تأویل‌شده (نالۀ مرغ، در قفس، اسیر، در زیر قدم مانده، و بیابان سیل زده) خبرنداشتن و بی‌توجهی معشوق را شدت بخشیده است. شاعر در این بیت با توجه به بار سنگین معنایی متمم اجباری «ز + ... + خبر نداشت» این گروه اسمی را که نشان‌دهندهٔ وضعیت خود شاعر است، مهم نشان داده است. همچنین در غزلی با ردیف «که او دارد» که با خواندن آن، صفات معشوق («روی معشوق»، «خوی معشوق»، «موی معشوق»، «طاق ابرو»، «چشم جادو»، «بوی معشوق» و «کوی معشوق») بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد:

- نگه رنگین‌تر از گل می‌کند رویی که او دارد ز دل صد پرده نازک‌تر بود خوبی که او دارد  
 - سیه روز و دماغ آشفته و خاطر پریشانم چنین می‌پرورد بخت مرا مویی که او دارد (۴۳۴)

گاهی اوقات قناعت به کم و اندک موجودیت در نیاز عاشقانه مطرح است.

- کی دیدهٔ تنها چو دل آغشته به خون است سر تا قدم ما چو دل آغشته به خون است  
 - ما و حرم عشق که از گریه احباب دیوار و در آنجا چو دل آغشته به خون است  
 - باز آ که مرا دیده جدا زان گل عارض از خار تمنا چو دل آغشته به خون است (۲۴۶)

تمام زندگی شاعر به «خون دل» آغشته شده است. در این غزل، وجود گروه‌های اسمی همچون: «سر تا قدم» و «در و دیوار» (همه‌جا) و «دیده» در جواب پرسش ذهنی از ردیف (چه چیزی چو دل آغشته به خون است؟) نشان‌دهندهٔ درگیر بودن تمام زندگی شاعر با اندوه است. این گروه‌های اسمی در جایگاه تکمیلی جمله ناقص ردیف آمده است. واژهٔ «خار» در اضافهٔ تشبیهی «خار تمنا» در القای خونین بودن فضا به‌جا انتخاب شده است. خون دل حاکی از زندگی شاعر گاه در رنگ و مشتقات آن در جایگاه ردیف قرار می‌گیرند که با تکرار آن نهایت تأثیر در خواننده ایجاد می‌شود.

## ۷.۷. همراه کردن مخاطب

گاهی شاعر برای هم‌کلام کردن و همراهی مخاطب با حس و حال درونی خود از واژگان، عبارات و شبه‌جمله‌هایی استفاده می‌کند که در زبان روزمره هر شخصی ممکن است بیان و تکرار شود. این امر سبب می‌شود نوعی هماهنگی و تلاقی در احساس و عاطفه مخاطب و شاعر جریان پیدا کند:

می‌شود دل چو گل از عیش پریشان چه کنم؟  
 - داده جمعیت دل‌های اسیران بر باد  
 غنچه سان گر نکشم سر به گریبان چه کنم؟  
 - دل به آن چشم فسون ساز که چشمش مرساد  
 نکنم شکوه از آن زلف پریشان چه کنم؟  
 - طعنه بر بی دل و دینان مزن ای زاهد شهر  
 من گرفتم ندهم، با صف مژگان چه کنم؟  
 - سر و سامان بود ارزانی ناقص خردان  
 دل و دین می برد آن نرگس فتان چه کنم؟  
 - من که دیوانه عشقم سر و سامان چه کنم؟  
 من که دیوانه عشقم سر و سامان چه کنم؟  
 - بوی یوسف رود از مصر به کنعان چه کنم؟ (۷۰۱)  
 چند گویی که به دل مهر بتان پنهان دار

در این غزل، شاعر با قراردادن عبارت «چه کنم؟» که حاصل درماندگی است و به طور طبیعی جزو جملات پرکاربرد هر فرد محزونی محسوب می‌شود، مخاطب را با خود همراه می‌سازد. شاعر توجه مخاطب را با انتخاب این ردیف به سمت قسمت‌هایی می‌کشاند که برای اقناع مخاطب و مجازدانستن رفتار خود به آن احتیاج دارد:

- «دل من پریشان است»، اگر سربه گریبان نبرم، چه کنم؟  
 - «معشوق من کسی است که دل بر باد می دهد»، شکوه از او نکنم چه کنم؟  
 - «چشم او افسون‌ها می کند»، دل به او نبندم چه کنم؟  
 - «چشمان او دل و دین می‌برد»، نگاه نکنم چه کنم؟  
 - «مهر او عالم‌گیر شده»، غم دل آشکار نکنم چه کنم؟

همچنین است غزل‌های دیگری که در آن‌ها ردیف، همزمان با سایر قسمت‌های بیت برجستگی‌هایی را در معنی و مضمون ایجاد کرده‌است:

کام و لبی کجاست که نوشد شراب تو  
 - خود مست و خود شراب طهوری چه فایده؟ (۸۰۱)  
 ناله ام را در دلش تأثیر بودی کاشکی  
 - شکوه ام را گاه‌گاهی می شنودی کاشکی (۹۰۳)  
 دیده تا برهم زدم سامان باغ از دست رفت  
 - ذوق مستی داشتم چون گل ایغ از دست رفت (۱۸۲)  
 رنگ زردی به شراب از رخ من نتوان برد  
 - چه کنم گرنه کند سیلی اخوان مددی (۸۵۳)

خواننده با تکرار ردیف‌های «چه فایده، کجایی، از دست رفت، مددی، کاشکی» خواه ناخواه با شاعر در انتقال معنی شریک می‌شود و از زمزمه آن لذت بیشتری می‌برد. «رفت حیف» (۵۹۵)، «خورم دربیغ» (۵۹۴)، «چه کنم؟» (۷۰۱) و «خرابم» (۷۲۹)، نمونه‌هایی دیگر از این گونه ردیف‌ها هستند.

### نتیجه

شعر سبک هندی به دلایل مختلف: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نیز مسائل و مشکلات شخصی شاعران این سبک، مشحون از مضامین غم افزا و اندوه‌بار است که به انحای مختلف در اغلب آثار شعرای این دوره، از جمله غزلیات حزین لاهیجی، بازتاب یافته است و شاعران، هریک طرف‌ها و شیوهایی برای بیان تأثیرگذارتر آن بر مخاطب برگزیده‌اند که از دیدگاه‌های گوناگون قابل تحلیل است. چنانکه در مقاله پیش رو چگونگی بیان عاطفه اندوه در غزلیات حزین لاهیجی از منظر نظریه زبان‌شناختی همنشینی و جانیشینی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. نتایج عمده زیر حاصل این بررسی و تحلیل است:

- استفاده از تقابل‌ها مانند قید/آزادی، غم/شادی، دل‌دادن/دل‌ستاندن، دم‌سرد/آتش‌زبان و جسم/جان، از جمله ظرفیت‌های زبانی برای ایجاد تناسب زبانی و معنایی است که حزین لاهیجی به خوبی از این ظرفیت در ردیف غزلیات خود برای القای مفهوم اندوه استفاده کرده است.  
- به کارگیری جملات پرسشی، مانند «نمی‌پرسی؟»، «چگونه‌ای؟»، «که می‌برد؟»، «چه توان کرد؟»، «چه خبر داشته‌باشد؟» و «چونی؟» به عنوان ردیف در غزل با هدف تأکید و همراه کردن مخاطب با خود در دریافت بهتر عاطفه اندوه، از دیگر شیوه‌هایی است که حزین لاهیجی کوشیده ذهن مخاطب را با یک جهش مواجه و او را در درک ملموس‌تر این مفهوم با خود همراه سازد.

- به کاربردن برخی افعال، عبارات و واژگان، مثل «است که بود»، «دیربست نفرستاد» و «هنوز» به عنوان ردیف که بر تداوم و دایمی بودن حالت غم و اندوه در شاعر دلالت دارند، موجب جلب توجه مخاطب و برانگیختن حس مشترک در مخاطب با شاعر می‌شوند.

- مضمون‌آفرینی مضاعف و خلق تصاویر جدید در شعر با به کارگیری برخی عبارات به عنوان ردیف را می‌توان از دیگر طرف‌های زبانی حزین لاهیجی دانست؛ برای نمونه شاعر با انتخاب فعل «چکد» به عنوان ردیف در یک غزل، امکان خلق مضامین و البته تصاویری زیبایی مانند: «شراب ز مژگان چکیدن»، «کرشمه از چشم نیم خواب چکیدن» و «موج پیچ و تاب

چکیدن» برای خود فراهم کرده است، یا با به‌کارگیری عبارت «کشیده ست» به منزلهٔ ردیف در یک غزل، موفق به آفرینش مضامین و تصاویر متنوعی همچون: «طرف بستن»، «انگشت به زنهار کشیدن»، «بار کشیدن»، «پیمانہ کشیدن»، «ساغر کشیدن» و «سخن کشیدن» شده است.

- گاه شاعر با انتخاب یک رکن یا بخشی از جمله به عنوان ردیف، قسمت‌های دیگر را به مراتب پررنگ‌تر و برجسته‌تر نشان می‌دهد؛ گاه نیز با قرار دادن مسند در جایگاه ردیف، اعتبار مسندالیه را که مقصود و هدف معنی است، برجسته می‌کند.

- همچنین گاهی شاعر برای همراه ساختن مخاطب با حس و حال درونی خود، از واژگان، عبارات و شبه‌جمله‌هایی استفاده می‌کند که هر شخصی ممکن است در زبان روزمره آنها را بیان و یا تکرار کند. این سبب می‌شود یک نوع هماهنگی و تلاقی در احساس و عاطفهٔ مخاطب و شاعر جریان پیدا کند؛ مانند «چه کنم؟»، «چه فایده؟»، «کاشکی» و «از دست رفت».

- همانگونه که ملاحظه گردید، حزین با کمک شگردهای مختلف نحوی و بیانی و کاربرد واژگان و جملات و گروه‌های اسمی خاص در جایگاه ردیف و در گسترهٔ غزل، عاطفهٔ غم و اندوه را به شایستگی به مخاطب القا کرده است.

### یادداشت‌ها:

۱. شاید بتوان گفت یکی از دلایل آن نقدهای بسیاری است که به شعر حزین وارد شده است. این امر احتمالاً موجب این تلقی شده است که اشعار حزین از لحاظ زبانی اشکالات فراوان دارد. محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب «شاعری در هجوم منتقدان» دربارهٔ این مطلب مفصل صحبت کرده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۴).

۲. تقابل‌های آشنایی، مانند پیر و جوان، بزرگ و کوچک، کارد و پنیر و ...

۳. یعنی عناصر متقابل را با توجه به بافت و روابط همنشینی به راحتی می‌توان شناسایی کرد؛ مانند دو واژهٔ مگس و سیمرغ در این بیت از حافظ:

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگهٔ توست      عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری (دیوان حافظ، غ ۴۴۹)

۴. تقابل تاویلی:

شناختن این تقابل نه به آسانی شناختن تقابل‌های آشناست و نه مانند تقابل معنوی تنها شکلی دوسویه دارد که با توجه به بافت کاملاً شناخته می‌شود. در این نوع تقابل، پی بردن به لایه‌های دیگر نیازمند تأمل بیشتری است:

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم      به آنکه بر در میخانه برکشم عَلمی (غزل ۴۷۱)

زاهد ≠ رند

طبل (پایین گرفتن) ≠ عَلم (بالا گرفتن)

طبل زیر گلیم زدن  $\neq$  علم بر کشیدن  
پنهان کاری  $\neq$  ظاهرسازی

در نگاه اول آنچه فهمیده می شود، قرار گرفتن دو گروه زاهد و رند در مقابل یکدیگر است. در ادامه، وجود عناصر جایگزین آن، یعنی طبل و علم است و قرار گرفتن دو کنایه «طبل زیر گلیم زدن» و «علم بر کشیدن» در مقابل هم.

## منابع

- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. مترجم: فرزانه طاهری. تهران: آگه
- برجس، آتونی. (۱۳۷۷). ادبیات چیست؟. ترجمه حسینی جهان آبادی. ادبیات داستانی. ش ۴۸: ۱۵-۱۰
- پور نامداریان، تقی (۱۳۸۲). گمشده لب دریا. چاپ اول. تهران: سخن
- تادیه، ژان ایو (۱۳۹۰). تقدادی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، چاپ دوم، تهران: نیلوفر
- تولستوی، لئون (۱۳۸۸). هنر چیست؟ ترجمه کاوه دهگان، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر
- چندلر، دنیل (۱۳۸۶). مبانی نشانه شناسی، ترجمه مهدی پارسا، تهران: سوره مهر
- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۶۴). نگاهی گذرا بر شعر غنایی. مجموعه مقالات گستره تاریخ و ادبیات به اهتمام یعقوب آژند و دیگران. تهران: گستره.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۸۵). دیوان. مصحح: ذبیح الله صاحبکار. تهران: سایه
- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۰). مقالات ادبی و زبان شناختی، تهران: نیلوفر.
- داودی مقدم، فریده (۱۳۹۰). بازتاب غم، رنج و ناامیدی در سبک هندی (با تکیه بر غزلیات طالب املی). فصلنامه علمی تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی. دوره ۱، شماره ۱: ۹۸-۸۳
- دهرامی، مهدی و محمدرضا عمرانپور (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی عاطفه در اشعار نیما یوشیج»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال یازدهم. شماره ۲۰: ۸۲-۶۵
- دیچز، دیوید (۱۳۸۸). شیوه های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی صدیقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی
- یاکوبسن، رومن (۱۳۸۱). ساخت‌گرایی پساساخت‌گرایی و مطالعات ادبی «مجموعه مقالات». عنوان مقاله: «وجه غالب» و «قطب‌های استعاره و مجاز». مترجم: کورش صفوی، بهروز محمودی بختیاری. تهران: سوره مهر.
- شفییی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. نشر نی
- ..... (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی. تهران، سخن
- ..... (۱۳۸۴). موسیقی شعر. تهران، آگه
- ..... (۱۳۸۵). شاعری در هجوم منتقدان. تهران، آگه
- ..... (۱۳۸۶). صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۰). نگاهی تازه به بدیع. نشر میترا
- طالبیان یحیی و مهدیه اسلامیت، ۱۳۸۴، ارزش چندجانبه ردیف در شعر حافظ، فصل نامه پژوهش‌های ادبی، ش ۸: ۲۷-۸



- فتوحی، محمود (۱۳۸۵). نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل، تهران: سخن
- فیاض منش، پرند (۱۳۸۴). نگاهی دیگر به موسیقی شعر و پیوند آن با موضوع، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴: ۱۸۶-۱۶۳
- کروچه، بندتو (۱۳۸۸). کلیات زیباییشناسی، مترجم: فواد جعفری، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی
- محمدرضا عمرانپور (۱۳۸۶). اهمیت عناصر و ویژگیهای ساختاری واژه در گزینش واژگان شعر. گوهر گویا، دوره ۱، ش ۱: ۱۸۰-۱۵۳
- یوسفی، محمدرضا و مریم بختیاری (۱۳۹۶). هنر حافظ در ترسیم فراز و فرود بر پایه عنصر تقابل. بوستان ادب. سال نهم. شماره سوم. پیاپی ۳۳: ۱۸۸-۱۶۳
- Jakobson.R. (2000). Linguistics and poetics. In D. lodge (Ed.), Modern criticism and theory (2nd edition). (30-55). Harlow: Longman



دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۹/۱۵

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

## بررسی تحلیلی انتقادی مقالات کلیله پژوهی (۱۳۰۰-۱۳۹۴ ش)

محسن محمدی فشارکی\*

مژگان احمدی\*\*

### چکیده

کتابشناسی‌ها از آن جهت که در نمایاندن وجوه کمی و کیفی پژوهش‌های صورت گرفته در موضوع و زمینه‌ای خاص، بسیاری موارد پژوهشگران را به کار می‌آید، امری مفید و ضروری به نظر می‌رسد. مقاله حاضر نیز، به روش تحلیلی-توصیفی، به بررسی و ارزیابی کیفی مقالات نگارش‌یافته درباره کلیله و دمنه بهرامشاهی در ادوار مختلف و نیز بیان موضوعات بدیع، پرتکرار و مغفول مانده در این زمینه می‌پردازد؛ بدین منظور نخست به گردآوری دویست و نود و نه مقاله پرداختیم که در پیوند با کلیله و دمنه بهرامشاهی و در فاصله زمانی ۱۳۰۰-۱۳۹۴ ش. به زبان فارسی نگاشته و یا ترجمه شده است و پس از بررسی کمی این مقالات در ادوار مختلف، به نقد محتوایی آنها پرداخته‌ایم. بررسی‌ها نشانگر آن است که میان کمیّت و کیفیت پژوهش‌ها تناسبی وجود ندارد. همچنین موضوعاتی نظیر: زیباشناسی، نسخه‌شناسی، جنبه‌های فرهنگ و ادب عامیانه و برخی اثرپذیری‌ها مورد اقبال محققان قرار نگرفته است.

### کلید واژه‌ها:

کتابشناسی، کلیله و دمنه، نثر فنی، نصرالله منشی، نقد ادبی.

m.mohammadi@ltr.ui.ac.ir  
mozhi.91.ah@gmail.com

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، (نویسنده مسئول)  
\*\* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

**Abstract**

**An Analytical Critical Review of Studies Done on *Kalila and Dimna* (1921-2015)**

Mohsen Mohammadi Fesharaki\*  
Mozhgan Ahmadi\*\*

Preparing a descriptive-analytical bibliography is essential to determine the quantitative and qualitative aspects of conducted research in a specific field of study. Such a bibliography can be useful for researchers. The purpose of this study is to investigate not only the qualitative and quantitative aspects of studies done on *Kalila and Dimna* of Bahram Shahi in different periods. This study also tries to determine the new, repetitive and overlooked topics in all prior studies. 299 articles about *Kalila and Dimna* in Persian or other languages from 1921 to 2015 were collected, their content analyzed, and their quantitative aspects recorded in different periods. The results confirm that not only is there no proportionality between the quantitative and qualitative aspects of the conducted studies, but also the subjects such as aesthetics, codicology, aspects of folk culture and literature and some effects have not been considered by these studies' researchers.

**Keywords:** Bibliography, *Kalila and Dimna*, Technical Prose, Nasrolah Monshi, Literary Criticism

\* Associate Professor of Persian Language and Literature. Department of Isfahan University. Isfahan. Iran. (Corresponding Author) m.mohammadi@ltr.ui.ac.ir

\*\* PhD Candidate of Persian Language and Literature of Isfahan University. mozhi.91.ah@gmail.com

## ۱. مقدمه

یکی از آثار شاخص و ارزشمند ادبی، کلیله و دمنه است. اثری که از بدو تولد و در تمامی ادوار مورد اقبال قرار گرفته، به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در طول حیات خود منشأ تحولات ادبی بسیاری بوده است. از جمله معروف‌ترین ترجمه‌های فارسی این کتاب، کلیله بهرامشاهی است که سرآغاز تحولاتی بنیادین در نثر فارسی شد و به عنوان یک اثر موفق، بارها مورد اقتباس و بهره‌مندی قرار گرفت.

تهیه کتابشناسی توصیفی-تحلیلی در پیوند با آثاری که تا بدین حد مورد اقبال قرار گرفته اند، متضمن فواید بسیاری است؛ از جمله آنکه با نمایاندن کیفیت پژوهش‌ها، یاری‌گر محققان و محصلان می‌شود. نمایاندن جنبه‌های ناشناخته و مغفول مانده نیز از دیگر کارکردهای این کتابشناسی‌هاست.

سابقه تهیه کتابشناسی توصیفی کلیله و دمنه به سال ۱۳۹۴ می‌رسد. در بهمن‌ماه این سال، در هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، مقاله‌ای تحت‌عنوان «کتابشناسی کلیله و دمنه در زبان فارسی» ارائه شد و همین مقاله مجدداً در سال ۱۳۹۵ در نشریه «آینه پژوهش» به چاپ رسید. البته با تصرفاتی جزئی در محتوای مقاله و تصرفاتی کلی در نام نگارندگان آن! اگرچه نبودن اثری که معرف کم و کیف پژوهش‌های حوزه کلیله پژوهی باشد، یکی از خلأهای تحقیقات ادبی تا آن زمان بود، اما این پژوهش نیز بر اثر کم‌دقتی مؤلفان از کاستی‌های بسیاری رنج می‌برد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها عدم جامعیت و مانعیت، ابهام در بازه زمانی و موضوع بود. همین امر ما را بر آن داشت تا نخست کتابشناسی جامعی از کلیله و دمنه بهرامشاهی تهیه نماییم. پژوهش پیش رو متضمن تحلیل انتقادی دویست و نودونه مقاله کتابشناسی مذکور است.

## ۲. پیشینه پژوهش

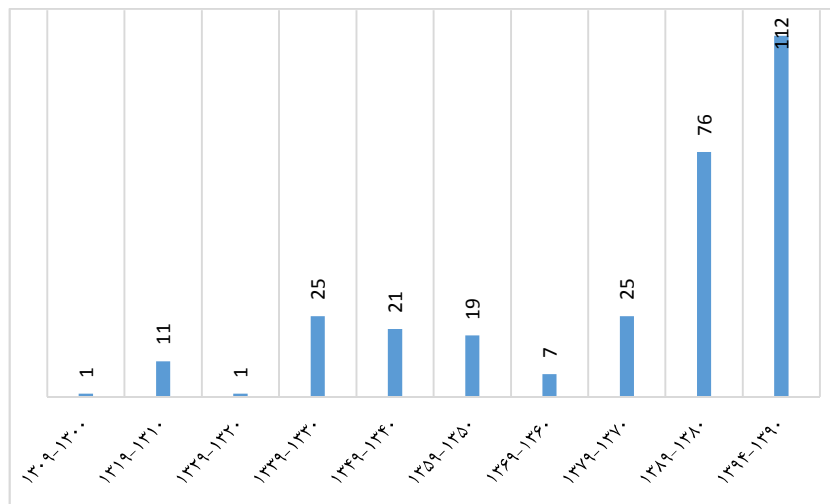
تهیه کتابشناسی در انواع مختلف، سابقه‌ای بس طولانی دارد. یکی از این انواع، کتابشناسی‌های تحلیلی-انتقادی است که با هدف معرفی تحقیقات صورت گرفته در پیوند با اثری خاص، سال‌هاست که مورد توجه محققان است. کاووس حسنی، مقدم بر دیگران و آغازگر این راه است. وی تحلیل انتقادی آثار در پیوند با سعدی را با عنوان «فرهنگ سعدی پژوهی» به چاپ رساند. همچنین «کارنامه تحلیلی خیام پژوهی» نیز در زمره دیگر تحقیقات وی در این باب است. پس

از حسنی دیگر محققان نیز به تهیه این گونه کتابشناسی‌ها پیرامون شخصیت‌ها و موضوعات ادبی نظیر: نظامی، خاقانی و... پرداخته و در قالب کتاب و مقاله ارائه نموده‌اند. شرح تفضیلی این گونه آثار در مقاله «بررسی انتقادی مقالات علمی پژوهشی با موضوع شخصیت و...» (۱۳۹۶) آمده است و برای اجتناب از اطاله کلام، از یادکرد مجدد آن چشم‌پوشی می‌نمایم.

### ۳. مباحث اصلی مقاله

#### ۳-۱. تحلیل زمانی

پژوهش در باب کلیده‌ودمنه و انتشار آن در قالب مقاله به سال ۱۳۰۴ شمسی بازمی‌گردد. عبدالرحمان فرامرزی نخستین بار مقاله‌ای در پیوند با کلیده‌ودمنه به چاپ رساند. مقاله او ترجمه مقدمه محمد المرصفی بر کلیله عربی چاپ بیروت است. اما بدین امر اشاره‌ای ندارد. از این رو می‌توان محمد فرزانه را نخستین محقق دانست که در سال ۱۳۱۵ به انتشار مقاله در زمینه کلیله بهرامشاهی پرداخته‌است. در ادامه، تعداد مقالات هر دهه در قالب نمودار آمده است و پس از آن به بررسی رویکرد محققان در هر یک از ادوار خواهیم پرداخت.



تنها مقاله انتشار یافته در دهه نخست (۱۳۰۰-۱۳۰۹) مقاله عبدالرحمان فرامرزی است که به تطور تاریخی کلیده‌ودمنه پرداخته است. رویکرد تاریخی به کلیله بهرامشاهی از موضوعات

پرسامد است. در بخش تحلیل موضوعی به بررسی کیفی هریک از این پژوهش‌ها خواهیم پرداخت.

در دهه دوم (۱۳۱۰-۱۳۱۹) فرزانه دقیق‌النظر یکه‌تاز عرصه کلیله‌پژوهی است. تحقیقات محمد فرزانه با عنوان «کلیله‌و‌دمنه بهرامشاهی» و در حوزه نقد است. او در تعدادی از مقالاتش به نقد ناسخان کلیله و در تعدادی دیگر به ارزیابی ترجمه ابوالمعالی پرداخته است. افزون بر آن تعدادی دیگر از این مقالات سلسله وار به نقد تصحیح قریب اختصاص یافته است. او انتشار این مقالات را در ادوار بعد و با عناوینی دیگر ادامه داده است.

تنها مقاله دهه سوم (۱۳۲۰-۱۳۲۹) نیز حاصل قلم محمد پروین گنابادی است. او برای نخستین بار نگاهی سبک‌شناسانه به کلیله بهرامشاهی دارد.

دهه چهارم (۱۳۳۰-۱۳۳۹) از ادوار مهم کلیله‌پژوهی است. چراکه در دهه سی تنوع در رویکرد به کتاب کلیله آغاز می‌شود. نقد و سیر تاریخی کلیله که پیش‌از این نیز مسبوق بود، همچنان ادامه می‌یابد؛ به طوری که از مجموع بیست‌وپنج مقاله انتشار یافته در این دوره، چهارده مقاله به نقد و پنج مقاله به تاریخ کلیله پرداخته‌اند. فرزانه و احمد خراسانی از منتقدان این دهه‌اند. اقبال به عربیات کلیله و همچنین تطابق این اثر با آثار ادبی دیگر ملل نیز در این دهه آغاز می‌شود. از دیگر رویدادهای مهم این دوره، انتشار مقالات محمدجعفر محجوب است. وی ماحصل آنچه را که پایان‌نامه دوره کارشناسی خود می‌خواند، در مجله «فرهنگ ایران زمین» با عنوان «کلیله‌و‌دمنه» و «درباره کلیله‌و‌دمنه» به چاپ می‌رساند. وی پس‌از آن در سال ۱۳۴۹ این سه مقاله را به صورت کامل‌تر و در قالب کتابی با عنوان «درباره کلیله‌و‌دمنه» به چاپ رساند.

دهه پنجم (۱۳۴۰-۱۳۴۹) نیز از ادوار مهم کلیله‌پژوهی است. مجتبی مینوی در این دهه تصحیح منقحی از کلیله بهرامشاهی را به چاپ می‌رساند. تصحیحی که در ادوار بعد بارها مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد. گذشته از سیزده مقاله احمد مهدوی‌دامغانی که به بررسی مآخذ و سرایندگان ابیات عربی کلیله اختصاص یافته، دیگر مقالات این دهه بیشتر نگاهی تطبیقی و تاریخی به کلیله‌و‌دمنه دارند و البته برای نخستین بار به تطابق ترجمه‌های گوناگون پرداخته می‌شود. (ر.ک: مشکور، ۱۳۴۱)<sup>۱</sup>

در دهه ششم (۱۳۵۰-۱۳۵۹) نیز محققان با رویکردهای گوناگون به کلیله پرداخته‌اند. اما همچنان تاریخ کلیله‌و‌دمنه در صدر این پژوهش‌هاست. به نحوی که یک‌چهارم مقالات این دوره (پنج مقاله) بدان اختصاص یافته است. از تازه‌های این دوره می‌توان به مقایسه کلیله با دیگر آثار

ادب فارسی اشاره کرد که البته همه آن‌ها به مثنوی مولوی نظر داشته‌اند. (ر.ک: ترابی،<sup>۲</sup> ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳؛ سلماسی‌زاده،<sup>۳</sup> ۱۳۵۷)

دیگر وجه تازه پژوهش‌های این دهه، مربوط به حوزه ادبیات داستانی است. محمدعلی جمالزاده سلسله مقالاتی با عنوان «فابل در ادب فارسی» به چاپ می‌رساند و شماره‌هایی از آن را به کلیله اختصاص می‌دهد. (ر.ک: جمالزاده،<sup>۴</sup> ۱۳۵۲)

در اندک پژوهش‌های دهه هفتم (۱۳۶۰-۱۳۶۹) نقد تصحیح مینوی رواج دارد. (سه مقاله). نگاه نو به کلیله‌و‌دمنه از ویژگی‌های بارز مقالات این دهه است. گذشته از مقاله ممتاز مجتبابی (۱۳۶۳) که البته آغاز آن به ادوار قبل بازمی‌گردد، دیگر محققان از مناظری تازه نظیر: واژه‌شناسی، هنر و اخلاق به کلیله روی آورده‌اند. (ر.ک: آجودانی،<sup>۵</sup> ۱۳۶۳؛ پورجوادی،<sup>۶</sup> ۱۳۶۷؛ زرین‌کوب،<sup>۷</sup> ۱۳۶۳)

دهه هشتم (۱۳۷۰-۱۳۷۹) اگرچه آغازگر رشد کمی مقالات است، اما تنوع موضوعی در این پژوهش‌ها دیده نمی‌شود. از مجموع بیست‌وشش مقاله این دوره، ده مقاله در زمینه تاریخ کلیله‌و‌دمنه نگاشته شده است و پس‌از آن معرفی گزارشی آثار در پیوند با کلیله رواج دارد. دهه نهم (۱۳۸۰-۱۳۸۹) دهه ای متفاوت از ادوار قبلی است. تعداد مقالات مرتبط با کلیله نسبت به دهه قبل سه برابر می‌شود و به هفتادوهفت مورد می‌رسد.

در این دهه مقایسه کلیله‌و‌دمنه با دیگر آثار ادب فارسی نظیر: شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، هزارویک‌شب و... بسیار رواج یافت. (شانزده مقاله). اما مقایسه کلیله با مرزبان‌نامه و مثنوی مولانا غالب بر دیگر آثار است. افزون بر آن، مباحث تاریخی کلیله‌و‌دمنه نیز همچنان مورد اقبال بوده است. یکی از ویژگی‌های محققان این دهه تأمل در باب جنبه‌هایی از کلیله است که تا پیش از آن مغفول مانده بود. از جمله آن‌ها نگاه به وجوه سیاسی کلیله‌و‌دمنه است. (نه مقاله). جای خالی این‌گونه پژوهش‌ها را نخستین بار محبوب در مقدمه کتاب خود گوشزد کرد. (محبوب، ۱۳۹۵: ۹) اما تا پیش‌از این دهه مورد اقبال قرار نگرفت و این شاید به سبب آن باشد که پذیرش کتاب کلیله‌و‌دمنه به‌عنوان یک اثر ادبی و داستانی باورپذیرتر بوده تا یک اثر سیاسی و یا کاربرد سیاسی این اثر در دنیای فعلی محل تردید بوده است و این در حالی است که نکات سیاسی مذکور در این کتاب متضمن اصولی است که هیچ‌گاه رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرد.

نوع نگاه کلیله به زنان، ویژگی‌های دستوری، مباحث حقوقی و کلامی، بررسی کلیله بر اساس نظریه‌های ادبی و روان‌شناختی از دیگر پژوهش‌های بدیع این دوره است.

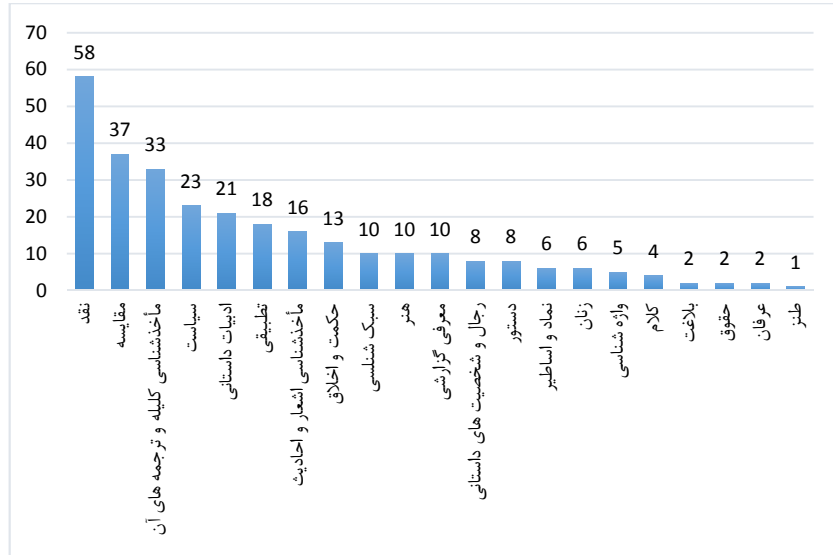


و سرانجام چهار سال ابتدایی دهه نود به لحاظ کمیّت، سرآمد همه ادوار گذشته است. برپایی همایش‌های گوناگون بیش از همه، در رشد کمیّ مقالات این دوره اثرگذار بوده است. بررسی مضامین عرفانی و طنز کلیله و ارزیابی یکی از بازنویسی‌های این اثر از تازه‌های این دوره است. در این چهار سال محققان بیش از همه درصد تطابق کلیله با آثار ادبی ایران و دیگر ملل بوده‌اند. در شانزده مقاله، کلیله با هفت اثر ادب فارسی مقایسه می‌شود. سندباد نامه، ادب نامه حکیم نزاری و اشعار ابوالفرج رونی از موارد جدید این دست از پژوهش‌هاست. اما همچنان محققان به مرزبان نامه و مثنوی مولانا اقبال بیشتری داشته‌اند. در زمینه ادبیات تطبیقی نیز تطابق کلیله با آثار کریستین اندرسون، جورج اورول و داستان‌های عامیانه کره‌ای از موارد بدیع است. اما تطابق ترجمه‌های کلیله بیشتر مورد توجه بوده است. همچنین بررسی نظریه‌های ادبی، وجوه سیاسی و داستانی این اثر نیز بسیار متداول بوده است.

### ۳-۲. تحلیل موضوعی

دسته‌بندی موضوعی مقالاتی که در ارتباط با کلیله بهرام شاهی نگاشته شده‌اند، با دشواری‌هایی همراه بود. نمونه‌ای از این دشواری‌ها در باب مقالاتی است که وحدت موضوع ندارند؛ برای مثال در مقاله «داروی جان» به موضوعات مختلفی نظیر: مسائل اجتماعی، فرهنگ عامه، حکمت و وعظ در کلیله‌و دمنه و... پرداخته شده است.

تعدادی دیگری از مقالات به لحاظ محتوایی در دودسته قرار می‌گرفتند؛ برای مثال مقاله «بررسی تطبیقی ویژگی‌های زنان در دکامرون با سندباد نامه و کلیله‌و دمنه» هم در دسته‌بندی تطبیقی قرار می‌گیرد و هم در دسته زنان. در این موارد موضوع غالب لحاظ شده است. هرچند در مورد پاره‌ای از پژوهش‌ها این راهکار نیز کارساز واقع نشد و اندکی اغماض در این باب لازم آمد. در ادامه توزیع موضوعی مقالات در قالب نمودار خواهد آمد و پس از آن به جهت محدودیت صفحات، موضوعات پربسامد مورد تحلیل و ارزیابی قرار خواهند گرفت.



### ۳-۲-۱. مآخذشناسی کلیله و ترجمه‌های آن

قرار دادن مقالات مآخذشناسی کلیله و ترجمه‌های آن در یک دسته، به جهت همگامی این دو موضوع در بیشتر پژوهش‌هاست. این‌گونه مسائل در تمامی ادوار دغدغه پژوهشگران بوده است. به طوری که از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۹۴، در غالب دهه‌ها مقالاتی در این زمینه به نگارش درآمده و یا ترجمه شده است. همچنین بیشتر پژوهش‌های ترجمه‌شده در باب کلیله نیز بدین موضوع اختصاص دارد. در جدول ذیل چگونگی اقبال بدان در دهه‌های مختلف آمده است:

تعداد	دهه
۱ مورد	۱۳۰۰ - ۱۳۰۹
۰	۱۳۱۰ - ۱۳۱۹
۰	۱۳۲۰ - ۱۳۲۹
۵ مورد	۱۳۳۰ - ۱۳۳۹
۳ مورد	۱۳۴۰ - ۱۳۴۹
۵ مورد	۱۳۵۰ - ۱۳۵۹
۰	۱۳۶۰ - ۱۳۶۹
۶ مورد	۱۳۷۰ - ۱۳۷۹
۱۱ مورد	۱۳۸۰ - ۱۳۸۹
۲ مورد	۱۳۸۰ - ۱۳۸۹

برای گذر از سیر تاریخی کلیده و دمنه، پژوهش‌های محمدجعفر محجوب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و می‌توان آن را نقطه عطفی در بررسی سرگذشت این کتاب به شمار آورد. مقالاتی که پیش از محجوب در این زمینه به نگارش درآمده، متضمن اظهارنظراتی است که به واسطه تأملات پژوهشگران ادوار بعد از درجه اعتبار ساقط شده است؛ نمونه آن اشاره به فقدان ترجمه قدیم سریانی کلیده است و یا برخی دیگر باب «بازجست کار دمنه» را از باب‌های هندی کلیده دانسته‌اند و مهم‌تر آن که در اذهان غالب محققان اقدم، پنجه تتره دقیقاً معادل کلیده بوده و نه یکی از مآخذ آن. از این رو تاریخ پیدایش این دو اثر را یکی پنداشته و برزویه نیز مترجم پنجه تتره دانسته شده و نه خالق کلیده. این اندیشه غفلت از مهابهاراتا را به عنوان دیگر مآخذ هندی کلیده در پی داشته است و تنها در مقاله «افسانه‌های ادبیات هندی و کلیده و دمنه» بدان اشاره می‌شود؛ تا این که محجوب چگونگی پیدایش کلیده را به خوبی در پژوهش‌های خود تشریح می‌کند و به اصلاح این باور غلط می‌پردازد: «کتابی به نام کلیده و دمنه به دست ایرانیان تألیف و به دنیا معرفی شده است.» (محجوب، ۱۳۹۵: ۱۷) اما جای بسی تأسف است که علی‌رغم تلاش‌های محجوب در تبیین چگونگی پیدایش کتاب کلیده و دمنه هنوز هم برخی پژوهشگران کلیده را اثری هندی و برزویه را مترجم آن دانسته‌اند!

مراد نگارندگان از آنچه تا بدین جا ذکر شد، انکار ارزش همه مقالات پیش از محجوب و تأیید کامل مقالات پس از او نیست. واقعیت این است که هیچ‌یک از این سی‌وسه مقاله به تنهایی برای آگاهی از سیر تاریخی کلیده بسنده به نظر نمی‌رسد. برای رسیدن به شناختی کامل در این زمینه باید مقالات محجوب را به عنوان شالوده بحث در نظر داشت. (ر.ک: محجوب، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۸ و ۱۳۴۱)<sup>۱</sup> اما از آنجا که تحقیقات وی قدمتی شصت‌ساله یافته، بازنگری در آن ضرورت دارد. بخشی از این بازنگری‌ها شامل مباحث تاریخی است که یا مغفول مانده و یا به واسطه تحقیقات بعدی نیازمند جرح و تعدیلاتی است. از این رو برخی از مقالاتی را که پیش و یا پس از محجوب به نگارش درآمده باید به عنوان تکمله تحقیقات وی در نظر داشت و از این میان مقالات «کلیده و دمنه» (۱۳۵۲)، «داستان‌های هندی و بودائی...» (۱۳۹۴)، «افسانه‌های ادبیات هندی و...» (۱۳۳۸)، «درباره ترجمه قدیم سریانی...» (۱۳۸۶) و «نگاهی اجمالی به نخستین ترجمه‌های...» (۱۳۸۱) بیشتر اهمیت دارد؛ برای مثال فتح‌الله مجتبابی معتقد است متنی که اساس ترجمه پهلوی قرار گرفته، به زبان «پراکریت» بوده و نه سنسکریت. (ر.ک: مجتبابی، ۱۳۹۴) همچنین توضیحات محجوب درباره ترجمه‌های کلیده و دمنه با آنچه دوبلوا

فرانسوا در این باب می گوید، تفاوت هایی دارد و نیازمند آن است که صحت و سقم هر یک از آن ها مورد ارزیابی قرار گیرد. (ر.ک: دوبلوا، ۱۳۸۱)

یکی از مهم ترین مسائل تاریخی کلیده، سفر برزویه به هند و چگونگی دستیابی او به کتاب های هندی است. محبوب قول برزویه مبنی بر دشواری های این کار را تأیید کرده و در این زمینه نیز به قول ابوریحان بیرونی در ماللهند درباره خست هندوان در انتشار آثار علمی و ادبی خویش استناد می کند. (محبوب، ۱۳۹۹: ۳۸) در مقابل مجتبیایی قول برزویه درباره این دشواری ها را رد می کند و معتقد است از آنجاکه تحریرهای مختلفی از آن در هندوستان موجود بوده «نیازی بدان نبوده است که کسی آن را با آن گونه شیوه های افسانه آمیز از خزائن ملوک هند پنهانی به دست آرد» (مجتبیایی، ۱۳۷۴: ۸). در این باره می توان نظر این دو محقق را با یکدیگر تلفیق نمود؛ یعنی باوجود تداول روایت های گوناگون پنجه تنتره در هند با توجه به قول ابوریحان، این دسترسی برای برزویه به عنوان فردی بیگانه و غیر هندی دشوار بوده است؛ اما مسأله «خزانه هند» در این ماجرا مبهم است و شاید برزویه به قصد پررنگ جلوه دادن اهمیت کتاب و نحوه دستیابی بدان، آن را به خزانه ملوک هند نسبت داده باشد. همچنین نمونه ای از موارد مغفول مانده «داستان های بیدپای» است که جای خالی آن به عنوان روایتی از کلیده در پژوهش های محبوب و دیگر محققان هویدا است. بخش دیگر از این بازنگری ها در نقد نظرات و استدلال های شخصی اوست؛ به عبارت دیگر برخی از اقوال وی مبهم و سؤال برانگیز است و از آنجایی که همیشه از آن به عنوان یگانه پژوهش ارزشمند در زمینه کلیده و دمنه یاد می شود، به نظر می رسد همین امر دیگران را به سکوت و اغماض درباره آن واداشته است. در ادامه و متناسب با فحوای کلام به مواردی از این دو بازنگری مهم و اساسی اشاره خواهیم نمود.

نمونه ای از این موارد ترجمه تبتی کلیده است که برخی از مقالات اقدم بدان اشاره دارند، (ر.ک: فرامرزی، ۱۳۰۴؛ غ. واثق، ۱۳۳۲؛ میرحسن شاه (مترجم)، ۱۳۵۰) اما در تحقیقات بعدی ذکری از آن نیست. قول این محققان در مورد تاریخ پیدایش ترجمه تبتی یکسان نیست. غ. واثق تاریخ پیدایش آن را هم زمان با ترجمه سریانی بُد ذکر کرده و میرحسن شاه نیز مدعی است مأخذ آن اصل سنسکریت بوده است و شرح مقاله فرامرزی در این باب مبسوط ولی ابهام برانگیز است. او این ترجمه را نخستین ترجمه کلیده معرفی کرده که قسمتی از آن به دست یکی از مستشرقین افتاده و آن ها بر اساس دلایل و قرآینی دریافته اند قدمت این ترجمه بیش از ترجمه پهلوی کلیده است. متأسفانه هیچ ذکری از نام این مستشرق، متن مورد بررسی شده و دلایل او

نیست. اگر ترجمه تبتی قدمتی بیش از ترجمه پهلوی داشته باشد، نمی‌توان آن را ترجمه‌ای از کتاب کلیله و دمنه دانست. در کتاب «درباره کلیله و دمنه» نیز ذکر این ترجمه تنها در ضمن نقل قولی از مقاله «مثنوی و مثنوی‌گویان» محمدعلی تربیت آمده است (محبوب، ۱۳۹۵: ۴۴) و خود محبوب بدان اشاره‌ای ندارد. او در رد نظر دوساسی<sup>۱۰</sup> درباره ترجمه ارمنی کلیله، به قول محمدعلی تربیت در مقاله مذکور استناد می‌کند و می‌گوید: «با اطلاعی که شادروان تربیت از تحقیقات دانشمندان اروپائی داشته، نوشته وی خالی از اعتبار نیست.» (همان، ۵۹). اگر این قول محبوب را به تمام ترجمه‌های مذکور توسط محمدعلی تربیت تعمیم دهیم، همچنین اشاره بدین ترجمه در کتاب «محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی» نفیسی و مقالات مذکور را نیز در نظر داشته باشیم، می‌توان به تداول باور به وجود چنین ترجمه‌ای در سال‌های نخستین سده چهارده پی برد. اینکه باور به وجود چنین اثری بر چه مبنایی بوده و چه عاملی سبب رد این عقیده در ادوار بعدی شده، یکی از نقاط تاریک در تاریخ کلیله پژوهی است.

برخی از تأملات محبوب نمایانگر دقت و تعمق او در شناخت سیر تاریخی کلیله است. اما در پاره‌ای از این موارد مسامحاتی نیز به چشم می‌خورد که نیازمند بازنگری است؛ نمونه‌ای از این مسامحات در تبیین ترجمه بلعمی و رودکی است. محبوب دو هدف را در این بخش دنبال می‌کند: نخست اثبات وجود ترجمه بلعمی و سپس مآخذشناسی ترجمه رودکی. او در مورد هریک از آن‌ها به ابیاتی از شاهنامه فردوسی استناد می‌کند و به نظر می‌رسد در گزینش ابیات دچار اشتباهاتی شده است. چنانچه در اثبات وجود ترجمه بلعمی به بیت:

پیوست گویا پراکنده را      بسفت این چنین درآکنده را

استناد کرده و می‌گوید: «فردوسی تصریح می‌کند که رودکی سخنان پراکنده (منثور) را به هم پیوست...» (همان: ۸۳) درحالی که در اثبات ترجمه بلعمی می‌بایست این ابیات شاهنامه را در نظر داشت:

گران‌مایه بوالفضل دستور او      که اندر سخن بود گنجور او...

در باب مآخذشناسی کلیله رودکی نیز محبوب سه فرضیه مطرح می‌کند: نسخه پهلوی، عربی و یا بلعمی. او در رد فرضیه نسخه پهلوی قاطع است. اما بازم در گزینش بیت شاهنامه برای اثبات قولش تساهل نموده و به جای بیت: به تازی همی بود تا گاه نصر... به بیت: کلیله به تازی شد از پهلوی ... استناد می‌کند. اشارات او در باب دو فرضیه دیگر نیز دوپهلوی به نظر

می رسد و در طی سه جمله متناقض، گاهی ترجمه عربی و گاهی ترجمه فارسی را مأخذ ترجمه رودکی دانسته است:

۱. نظر نخست وی در این زمینه در لابه لای بحث در اثبات وجود ترجمه بلعمی آمده است: «فردوسی تصریح می کند که رودکی سخنان پراکنده (منثور) را به هم پیوست... بدین ترتیب به خوبی روشن است که ترجمه فارسی کلیده و دمنه به رودکی برای نظم کردن عرضه شده است.» (همان: ۸۳) بر این اساس از آنجایی که کلیده ابن مقفع نیز منثور بوده، احتمال اینکه مأخذ رودکی باشد، رد نمی شود. شاید این جابه جایی به عمد و برای کمرنگ جلوه دادن تردید محجوب درباره مأخذ رودکی بوده است. چراکه او درباره اینکه مترجم کلیده بلعمی خود ابوالفضل بلعمی بوده یا دیگری نیز دچار تردید است و همین تردید نیز او را به اظهار نظراتی متناقض و پراکنده سوق داده است و به جهت اجتناب از اطاله کلام از ذکر آن صرف نظر می شود.

۲. در صفحات بعدی و با استناد به بیت:

گزارنده ای پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند

می گوید: «به احتمال قوی کلیده در دربار نصر بن احمد سامانی از عربی به فارسی ترجمه شده است.» (همان: ۸۶) گذشته از کاربرد عبارت دو پهلوی «کلیده دربار نصر بن احمد سامانی» که متضمن ترجمه بلعمی و رودکی است، استناد محجوب به مقدمه شاهنامه ابومنصوری به عنوان سندی قطعی و معتبر نیز خالی از اشکال نیست. در این مقدمه درباره کلیده رودکی فقط یک عبارت مبهم آمده است: «رودکی را فرمود تا به نظم درآورد» (همان)؛ اما درباره اینکه چه چیزی را؟ حرفی به میان نیامده است. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که برخی از محققان نظیر ذبیح الله صفا و جمالزاده، واژه «گزارنده» در بیت مذکور را در معنی «خواننده» و دال بر نایبایی رودکی در هنگام نظم کلیده دانسته اند. (صفا، ۱۳۹۲: ۳۷۹) بر اساس نظر محجوب رودکی عربی نمی دانسته و نیاز به مترجم داشته است. در حالی که اگر در آن تاریخ ترجمه بلعمی در دسترس بوده است، اجتناب رودکی در استفاده از آن با توجه به عربی ندانستنش، چه دلیلی می توانسته داشته باشد؟ با توجه به روابط حسنه آن دو نیز این بی توجهی بعید می نماید. بر این اساس به نظر می رسد بیت مذکور بیشتر دال بر نایبایی رودکی باشد تا عربی ندانستنش.

۳. در نتیجه گیری محجوب در انتهای بحث آمده است: «رودکی به طور قطع از روی متنی به

زبان فارسی کلیده و دمنه را به نظم درآورده است.» (همان)

همچنین پیش از محجوب نیز مأخذشناسی ترجمه بلعمی، رودکی و حتی ابوالمعالی در برخی

از این مقالات محل تأمل قرار گرفته با این تفاوت که اظهار نظر آن‌ها در این باب مستدل نیست و گویا صحت آن را امری بدیهی می‌پنداشته‌اند؛ برای مثال دیگر محققان در مترجم دانستن ابوالفضل بلعمی تردیدی نداشته‌اند. (ر.ک: میرحسن شاه، ۱۳۵۰؛ حسنین، ۱۳۳۲) و یا مأخذ کلیله رودکی را ترجمه بلعمی می‌دانند. (ر.ک: غ. واثق، ۱۳۳۲، حسنین، ۱۳۳۲) همچنین حسنین مأخذ ترجمه ابوالمعالی را ترجمه بلعمی دانسته و از این رو عمل ابوالمعالی را نه ترجمه، بلکه تنظیم و آرایش کار بلعمی می‌داند. دیگر محققان نیز در باب مأخذ ابوالمعالی تردیدی ندارند و تنها محمد غفرانی در مقاله «نصوص ناشناخته از کتاب...» مدعی است اختلاف کلیله بهرام شاهی و کلیله عربی ناشی از تعدد نسخه‌های کلیله ابن مقفع است و بی‌شک کلیله بیش از یک‌بار توسط ابن مقفع و دیگران از پهلوی ترجمه شده است. اما هیچ‌گاه این عقیده توسط دیگر محققان مورد توجه و ارزیابی قرار نگرفته و در مقایسه‌های صورت گرفته میان کلیله فارسی و عربی این بی‌توجهی بیشتر نمایان است.

سه مقاله با رویکردهای گوناگونی به باب برزویه پرداخته‌اند و محبوب این بار نیز اقدام محققان است. مقاله او با عنوان «باب برزویه افسر خرد...» (۱۳۷۷) متضمن نکته‌ای تحقیقی درباره این باب نیست و فقط بر اهمیت آن تأکید دارد. بخش زیادی از مقاله او به ذکر متن باب برزویه اختصاص یافته که غیر ضرور و ملال‌آور می‌نماید. اما سخن پایانی محبوب جبران تمام آن ملالت‌هاست: «گناه اصلی ابن مقفع این بود که بیشتر و بهتر از همه - همه کسانی که زبان مادری‌شان عربی بود - عربی می‌دانست و بهتر از همه می‌نوشت و این دانش خود را به تمام و کمال در راه حفظ آثار فرهنگی ایران‌زمین به کار می‌برد.» (همان: ۲۶۵)

حسن انوری در مقاله‌ای جالب توجه به ارزیابی نظر ابوریحان بیرونی درباره نویسنده باب برزویه می‌پردازد. (ر.ک: انوری، ۱۳۷۹) ابوریحان در این باره گفته است که باب برزویه را ابن مقفع به کلیله افزوده و قصد او آن بوده که ذهن مردم را برای قبول دین مانی آماده سازد. با دقت نظر در قول بیرونی می‌توان آن را به دو ادعا تقسیم نمود: نخست استناد نگارش باب برزویه به ابن مقفع و دوم استناد مانویت بدو. انوری قول بیرونی را با شش دلیل تأیید و با چهار دلیل دیگر مردود دانسته است. از مجموع شش دلیل ایجابی انوری، یک دلیل مربوط به جایگاه علمی ابوریحان، دو دلیل در تأیید مانویت ابن مقفع و سه دلیل دیگر در تأیید استناد باب برزویه به اوست. سه مورد از دلایل ایجابی او قابل انکار است. دلیل اول مربوط به جایگاه علمی و اعتبار

ابوریحان است و نمی‌توان آن را به‌عنوان دلیلی متقن پذیرفت. دو دلیل دیگر او که در تأیید مانویت ابن‌مقفع است نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. این دو عبارت‌اند از:

۱. ابن‌مقفع به جرم زندقه کشته شده و زندیق در مفهوم خاص به پیروان مانی گفته می‌شد. (همان: ۸۶) در این باره باید گفت اساساً بهانه سیاستمداران متوحش در از میان برداشتن مخالفان هیچ‌گاه قابل استناد نبوده و نخواهد بود.

۲. نقل دو داستان از کتاب بوداسف و بلوهر در این باب، نشانگر آشنایی نویسنده با متون مانوی است. (همان) آشنایی با متونی مرتبط با یک عقیده نیز دال بر باور بدان نیست. چراکه در سال‌های حیات ابن‌مقفع به دلایلی نظیر نهضت ترجمه و آغاز بحث‌های کلامی میان مسلمانان، آشنایی با متون مختلف و اندیشه‌های دینی گوناگون تداول داشته است. از طرف دیگر همه چهار دلیل سلبی انوری در رد مانویت ابن‌مقفع است. در مجموع مقایسه دلایل ایجابی و سلبی انوری از نظر کمی و کیفی نشانگر آن است که او نه با مانوی بودن ابن‌مقفع موافق است و نه با استناد باب برزویه بدو. در ادامه انوری قرابت‌های باب برزویه و فرهنگ کهن هند را برشمرده و می‌گوید: «کسی که این باب را نوشته بایستی با متون کهن هند آشنایی می‌داشته و این برزویه طیب می‌توانسته باشد که سال‌ها در هند بوده و کتاب‌هایی از آنجا آورده است.» (همان)

در دو مقاله نیز روایت‌های مشابه با برخی از داستان‌های کلیده آمده است. کزازی در مقاله‌ای با عنوان «برزویه طیب و آیین جین» به مقایسه روایت تمثیل «مردی در چاه» در کلیده و یکی از آیین‌های کهن هند پرداخته است. در مقاله‌ای دیگر تمثیلات مانوی در ادبیات منثور فارسی و از جمله کلیده و دمنه مورد بررسی قرار گرفته است. مؤلفان تمثیل‌های بازرگانی که جواهر بسیار داشت، سه ماهی، خرگوش و کبک انجیر و... را از نظر درون‌مایه و هدف با روایت مانوی آن مقایسه کرده‌اند و مدعی‌اند خاستگاه مانوی این تمثیلات اثبات شده است. (ر.ک. فولادپور، ۱۳۹۴) در برخی موارد روایت منشی و بخاری از این تمثیل‌ها اندکی متفاوت است و از آنجا که فاصله این دو ترجمه مکانی بوده و نه زمانی، بررسی این تصرفات و علل آن‌ها می‌تواند در شناخت دو مترجم و محیط آن‌ها مؤثر باشد.

غالب پژوهش‌های صورت گرفته در تاریخ کلیده نگاهی کلی بدین موضوع داشته‌اند و تعداد کمی از مقالات به یک ترجمه یا مآخذشناسی یک داستان نظر داشته است.



## ۳-۲-۲: نقد

مجموع شصت‌ودو مقاله‌ای که در این زمینه نگارش یافته را می‌توان در چهار دسته تقسیم نمود:

نقد مصححان کلیله	۲۵ مقاله
نقد ترجمه نصرالله منشی	۱۹ مقاله
نظریه‌های ادبی	۱۵ مقاله
نقد آثار در پیوند با کلیله‌ودمنه	۳ مورد

## ۳-۲-۲-۱: نقد مصححان

غالب منتقدان به تصحیح قریب و مینوی نظر داشته‌اند. (هرکدام در ده مقاله) یگانه منتقد تصحیح قریب، علامه فرزنان است. در مجموع، هفت مورد از سلسله مقالات او بدین امر اختصاص یافته است. (ر.ک: فرزنان، ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۸ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵) با تصحیحی که مینوی در سال‌های بعد از کلیله ارائه می‌دهد، اقبال به تصحیح قریب و متعاقباً نقدهای فرزنان رو به کاستی می‌رود. چنانکه هیچ محقق نقدهای قریب بر این تصحیح را مورد ارزیابی قرار نداده است.

در سال‌های بعد (۱۳۳۶) یکی از خوانندگان مجله یغما سؤالی از فرزنان درباره مرجع ضمائر بیت عربی «و اشجار سرو بینهن کان مشت...» می‌پرسد و همچنین نظر فرزنان را در تصحیف واژه «شیخ» در ابتدای باب حمامه مطوقه رد می‌کند و معتقد است این واژه «شیخ» بوده و نه «شیخ». فرزنان در دو شماره بعد همین مجله بدو پاسخ می‌دهد و پس‌از آن مینوی در همین مجله به ردّ نظر فرزنان در هر دو موضوع می‌پردازد. گفتنی است آنچه مینوی در تصحیح صورت بیت عربی آورده، با آنچه بعدها در کتابش آمده متفاوت است. همچنین درباره واژه «شیخ» نیز معتقد است این واژه در نسخه ابوالعالی بی‌شک «شیخ» بوده و با استناد به متن سریانی احتمال می‌دهد در نسخه عربی «شیئا» بوده باشد. (ر.ک: بی‌نا، ۱۳۳۶؛ فرزنان، ۱۳۳۶؛ مینوی، ۱۳۳۶) به نظر می‌رسد مینوی توضیحات فرزنان را به‌درستی درنیافته باشد. منظور فرزنان از شیخ، چیزی موهوم و برخاسته از وهم و هراس آهوست و نه چیزی غیرواقعی. ضمن آنکه مینوی به آمدن لفظ «شبحا» در دو نسخه عربی نیز اشاره دارد، احتمال واژه «شیئا» نیز دور از نظر نیست. در ده مقاله نیز تصحیح مینوی نقد شده است. تا پیش از وفات مینوی (۱۳۵۵) یک مقاله در ارتباط با این تصحیح به چاپ می‌رسد که متضمن تمجید از مینوی است و اشاره‌ای کوتاه و محتاطانه به مسامحات او دارد. (ر.ک: پروین گنابادی، ۱۳۴۶)

به نظر می‌رسد پروای از واکنش‌های تند مینوی، منتقدان را به نقدی محتاطانه و یا خاموشی واداشته است. همچنان که مهدوی دامغانی نیز آن‌چنان‌که در مقدمه مقاله خود اشاره دارد، انتشار مقاله خود در این باب را به سال‌های پس از حیات مینوی موکول نمود.

فرزان از جمله محققانی است که علاوه بر تصحیح قریب، به تصحیح مینوی نیز نگاهی نقادانه داشته است. اما از آنجا که یادداشت‌های انتقادی وی صورت مقاله نداشته و بعدها توسط محمد روشن در قالب کتاب عرضه شد، از حیطة بررسی ما خارج است. اما در ارتباط با این یادداشت‌های فرزان دو مقاله به چاپ رسیده است. یکی از آن‌ها مقاله جواد مرتضایی (۱۳۸۰) است که به ردّ برخی از نظرات فرزان پرداخته است. وی همچنین به موارد جدیدی که از نظر هر دو مصحح (مینوی، قریب) مستور مانده نیز اشاره دارد. البته او این موارد را در بخش‌هایی جداگانه نیاورده و همین امر تا حدودی سبب گمراهی خوانندگان می‌شود. آنچه وی در ردّ نظرات فرزان آورده است در برخی موارد پذیرفتنی می‌نماید. نظیر آنچه در واپس خزیدن خرچنگ آورده و فرزان از آن اظهار بی‌اطلاعی کرده (همان: ۵۵) و یا غفلت فرزان از دوجانبه بودن وزن «مفاعله» در واژه‌های «مواصلت» و «مصاحبت» (همان: ۶۰)

اما در پاره‌ای موارد نیز انتقادهای او قابل پذیرش نیست. نمونه آن واژه «ورغ» در مصرع «مه را چه ورغ بندد از صد چراغ دان» است. مینوی این واژه را به معنی «روشنی و فروغ» دانسته و ظاهراً به جهت تناسب با «ماه» و «چراغ‌دان» این معنی را برگزیده است. فرزان این واژه را به صورت «ورغ بستن» در نظر داشته و معتقد است این معنی زیباتر و بلیغ‌تر می‌نماید. در مقاله مذکور آمده است: «اما نظر مرحوم مینوی هم که ... آن‌گونه که استاد فرزان فرموده است غلط و نادرست نیست، بلکه صحیح و درست است.» (همان: ۴۶) و سپس «بستن» را در معنی «حاصل شدن» دانسته است. با تأمل در قول فرزان مبرهن است که ایشان نظر مینوی را نیز صحیح اما نه «بلیغ» دانسته‌اند. واژه «ورغ بستن» آن‌چنانکه فرزان در نظر داشته در بیتی از اسدی نیز آمده است:

به پیشش بر از چوب ورغی ببند      چو بستی ز ریگش نباشد گزند

اگر مرتضایی ضمن اذعان به صحّت قول دو مصحح، ارجحیت نظر مینوی را از جهت مراعات‌النظیر و تناسب «روشنی» با «ماه» و «چراغ دان» می‌دانست، قول وی پذیرفتنی بود. همچنین وی باریک‌بینی و دقت نظر فرزان را در تبیین عبارت «جفّ القلم بما هو کائن الی یوم‌الدین» دریافته است. مینوی می‌گوید: قلم تقدیر بودن‌ها را می‌نویسد و بعد از آن دیگر چیز تازه‌ای نوشته نخواهد شد. فرزان درگاهی فراتر معتقد است نه تنها چیز تازه‌ای نوشته نخواهد شد،

بلکه در آنچه نوشته شده نیز تغییری ایجاد نخواهد شد. (همان: ۵۴) مقاله دیگر نیز که به انتقادهای فرزانه پرداخته علی‌رغم آنکه عنوانش «تحلیل و بررسی انتقادهای...» است، فاقد هرگونه تحلیلی است و فقط به نقل انتقادات فرزانه پرداخته است. (ر.ک: بخشائی‌زاده، ۱۳۸۶)

دو منتقد دیگر این تصحیح، غلام‌رضا طاهر و احمد مهدوی دامغانی هستند. نقدهای مهدوی دامغانی که در باب مسامحات لفظی و معنوی مینوی و غالباً ناظر به عربیات کلبه است، تأثیر شایانی در بهبود تصحیح مینوی و فهم کلبه دارد. (ر.ک: طاهر، ۱۳۶۰؛ مهدوی‌دامغانی، ۱۳۶۷)

برات زنجانی که گویا از مقالات مذکور خبر نداشته، خود را نخستین منتقد تصحیح مینوی می‌داند. نقدهای او بیشتر حاصل برداشت‌های نادرست وی از این تصحیح است. برای مثال در نقد شرح مینوی درباره عبارت «سماحت طبع به امتناع طلب آن» بدون در نظر گرفتن فحوای کلام و اضافه شدن «سماحت» به «طبع»، مدعی است این عبارت مستقل و به معنی «بخشیده طبیعی آن است که از قبول بخشیده دیگران امتناع کنی» (۱۳۸۷: ۱۰۳) است. علاوه بر آن مشخص نیست «بخشیده دیگران» را چگونه برداشت کرده است. در موردی دیگر نیز مدعی است مینوی در عبارت «از سر شهوت برخیزد تا پاکیزگی ذات به حاصل آید» عبارت «به حاصل آمدن» را «به ترک گفتن» معنی کرده است. (همان: ۱۰۴) این در حالی است که مینوی «به ترک چیزی گفتن» را به عنوان مثال آورده تا تداول کاربرد «ب» در نظیر این افعال در متون کهن را گوشزد کند. (ر.ک: زنجانی، ۱۳۷۵، ۱۳۸۷)

تندروترین منتقد مینوی، مهدی رحیم‌پور است. وی در مقاله‌ای مینوی را به انتحال متهم می‌کند. او معتقد است مینوی از یکی از شروح دوگانه کتاب «شرح اخبار و ابیات و امثال عربی» بهره برده، بدون اینکه بدان اشاره‌ای داشته باشد. به‌زعم رحیم‌پور این انتحال در دو بخش معنی واژه‌ها، نقش دستوری آن‌ها و همچنین در ترجمه عبارات صورت گرفته است. در مورد اول باید گفت معنی واژه‌ها و نقش دستوری آن‌ها غالباً ثابت است و در مواردی خاص محل اختلاف واقع می‌شوند و نمی‌توان در باب این مسائل بر اساس تقدم و تأخر درنقل داوری کرد. مهم‌تر آنکه مینوی در صفحات «ید» و «ک» تصحیح خود بدین اشاره دارد و گویا رحیم‌پور زحمت خواندن مقدمه مینوی را به خود نداده است. همچنین مینوی در یادداشت‌های خود نیز به استخراج مطلبی از شرح ابیات اشاره دارد. (قریب و بهبودی، ۱۳۷۵: ۳۴۵) مقام علمی وی بالاتر از آنی است که به وصمت انتحال آلوده گردد. از سوی دیگر با توجه به آنچه رحیم‌پور در پاورقی پایان مقاله خود آورده و ضمن آن رندانه مینوی را در این‌گونه موارد مسبوق دانسته، می‌توان به غرض‌ورزی وی در نقد تصحیح مینوی پی برد. (ر.ک: رحیم‌پور، ۱۳۸۲)

**۳-۲-۲: نقد ترجمه نصرالله منشی**

از میان نوزده مقاله‌ای که به نقد ترجمه ابوالمعالی پرداخته‌اند، شانزده مقاله سهم محمد فرزانه است. او در سلسله مقالات خود منشأ اشتباهات کلیده بهرام شاهی را تصرفات ناسخان و مسامحات شخص ابوالمعالی می‌داند و با توجه به متن عربی کلیده و فحوای کلام، هریک از آن‌ها را به صورت جداگانه در مجلات ارمان (هفت مقاله) و تعلیم و تربیت (نه مقاله) تصحیح می‌نماید. پژوهش‌های فرزانه تحسین برانگیز و نمونه‌ای عالی از تصحیح و تدقیق در متون ادبی است.

**۳-۲-۳: نظریه‌های ادبی**

در مجموع پانزده مقاله به بررسی نظریه‌های ادبی نظیر پراپ، یونگ و اریک برن و... در کلیده بهرام شاهی پرداخته‌اند. در دهه‌های اخیر بررسی متون ادبی فارسی بر اساس این گونه نظریه‌ها تداول یافته و همین امر منتقدان را در سال‌های اخیر به نقد این گونه مقالات واداشته است. عمده تذکرات آن‌ها درباره عدم توجه به زمینه‌های پیدایش نظریه‌ها، عدم درک درست آن‌ها و... است. از آنجایی که برخی از مقالات مورد بررسی ما نیز توسط این منتقدان مورد ارزیابی قرار گرفته از تحلیل آن‌ها صرف نظر می‌شود. (ر.ک: محمدی کله سر، ۱۳۹۷؛ حیاتی، ۱۳۹۸)

ذکر این نکته ضروری است که کاربرد نظریه‌های گوناگون در بررسی داستان‌های کلیده خود شاهی بر عدم توجه به تطابق نظریه‌ها با متون است و شگفت آنکه بیشتر این پژوهش‌ها نیز به باب «شیر و گاو» و شخصیت‌های آن نظر داشته‌اند. (ر.ک: دهقانیان، ۱۳۹۰؛ رضی، ۱۳۹۱؛ سام خانیانی، ۱۳۹۱؛ تمیم داری، ۱۳۹۳؛ سنچولی، ۱۳۹۳؛ نرماشیری، ۱۳۹۴)

**۳-۲-۴: نقد آثار در پیوند با کلیده و دمنه**

این بخش متضمن نقد نمایشنامه‌ای از داستان شیر و گاو (مینوی، ۱۳۴۲)، اتهام راوندی به سرقت از کلیده (کمیلی، ۱۳۸۷) و نقد مقاله‌ای از بستون<sup>۱۱</sup> (مقربی، ۱۳۳۳) است.

**۳-۲-۳: سیاست**

همان گونه که پیش‌از این آمد، علی‌رغم تذکرات محجوب، بررسی وجوه سیاسی کلیده از موضوعاتی است که خیلی دیر مورد توجه قرار گرفت و تا سال ۱۳۸۵ مغفول می‌ماند و سال‌های بعد هجمه بدان آغاز می‌شود و در فاصله زمانی کمتر از ده سال (۱۳۸۵-۱۳۹۴) بیست و سه بار

بدین موضوع پرداخته می‌شود. در میان این مقالات دو ویژگی غالب است: نخست نگاه به مکاتب سیاسی غربی و دیگر آماده‌سازی این دسته از مقالات برای همایش‌ها. مجموع این بیست‌وسه مقاله را می‌توان در پنج دسته فرعی تقسیم نمود:

۱. مقایسه اندیشه‌های سیاسی کلیله با نظریه‌های غرب «کنسرواتیزم، لیبرالیزم، الیتیزم و...» (هفت مورد): به جهت همگامی سیاست و اخلاق در کلیله و مکتب ماکیاولیسم، بیشتر مقاله‌ها به این نظریه اقبال داشته‌اند. همچنین غالب این نوع مقالات برگرفته از رساله دکتری خدیجه اطمینان است. (چهار مورد). نویسندگان این گونه مقالات نخست به معرفی مکاتب پرداخته و سپس معادل آن اندیشه‌ها را در کلیله بازایی نموده‌اند، بدون آنکه تمایزات زمانی، مکانی و غایی طرفین را در نظر داشته باشند. اساس پیدایش این گونه مکاتب، باور به یک اصل از میان اصول مختلف و هدف‌گذاری و عمل کردن بر اساس آن است. حال مصداق یابی هر یک از این باورها در اثری که تنها تناسب با این مکاتب وجه سیاسی آن است، چه ضرورتی دارد؟ و آیا در شناخت اساس اندیشه‌های سیاسی کلیله مؤثر است؟ اوج این ناهماهنگی‌ها در مصداق یابی‌ها هویدا است. آنجا که متناسب با موضوع مقاله، شیر در داستان «کلیله‌و دمنه» یک‌بار مصداق کنسرواتیزم می‌شود و بار دیگر مصداق الیتیزم، یا مکر و حيله که از مفاهیم بنیادین کتاب کلیله است، در یک مقاله از مصادیق ماکیاولیست دانسته می‌شود و در مقاله دیگر از مصادیق پراگماتیسم.

همچنین غالب این مقالات به داستان «شیر و گاو» نظر داشته‌اند و توجه نهندندان آن‌ها به باب «بومان و زاغان» یکی از سیاسی‌ترین باب‌های کلیله، سؤال برانگیز است. (ر.ک: اطمینان، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸؛ آهی، ۱۳۹۳؛ رضوانیان، ۱۳۹۴؛ محمودی، ۱۳۹۳)

۲. مقایسه اندیشه‌های سیاسی کلیله با دیگر آثار ادبی «مرزبان‌نامه، سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، گلستان و تاریخ بیهقی» (پنج مورد) و از این میان اقبال به مرزبان‌نامه و سیاست‌نامه نیز بیش از دیگر آثار است. غالب مقالات تنها به یکی از این آثار نظر داشته‌اند و تنها مورد استثنا مقاله «بررسی تطبیقی آیین مملکت‌داری در قابوس‌نامه...» است. این مقاله از آن رو که عنوانی جزئی و گویا دارد و در محتوا نیز به وجوه اشتراک و افتراق این آثار در موضوع موردنظر پرداخته، کیفیتی بهتر از سایرین دارد و این از مواردی است که در دیگر محققان کمتر بدان توجه داشته‌اند. (ر.ک: صادقی، ۱۳۹۰؛ ذبیح‌نیا، ۱۳۹۱؛ معینی، ۱۳۹۴؛ مستعلی‌زاده، ۱۳۹۴؛ جلیل‌زاده، ۱۳۹۴)

۳. بررسی یکی از وجوه سیاسی کلیله (شش مورد): این موارد شامل بررسی مدیریت امور نامنتظر و ویژگی‌های رهبری تحول‌گرا هر کدام در یک مقاله است و بیش از همه عنصر قدرت موردتوجه بوده در چهار مقاله بدان پرداخته می‌شود. (ر.ک: ازغندی، ۱۳۸۶؛ حمیدی، ۱۳۸۶؛ دهقانپان، ۱۳۹۰؛ صادقی، ۱۳۹۲؛ صادقی، ۱۳۹۴؛ ایزدیار، ۱۳۹۳)

۴. بررسی اندیشه‌های سیاسی کلیله به صورت کلی (سه مورد): این مقالات پس از برشمردن مواردی نظیر: مشورت، عدالت، عفو و... به ذکر نمونه‌هایی از هریک در کتاب کلیله پرداخته‌اند. از این میان شریف پور سعی نموده با افزودن چاشنی‌ای از اقوال صاحب‌نظران شرقی و غربی، تنوع و بسطی در کلام ایجاد کند که البته غیر ضرور و نامتناسب می‌نماید. (ر.ک: عزیززی، ۱۳۸۵؛ شریف پور، ۱۳۸۷، موسوی، ۱۳۹۱)

۵. بررسی خاستگاه اندیشه‌های سیاسی کلیله (دو مورد): این دو مقاله مؤلفانی یکسان دارد. در مقاله اول نهاد شاهی، عدالت، همگامی دین و ملک، خرد و آرمان‌شهر به‌عنوان مبانی اندیشه‌های ایرانشهری معرفی شده و پس از آن به بازیابی هر یک از آن‌ها در کلیله پرداخته‌اند. در مقاله دوم نیز به دیگر اندیشه‌های ایرانشهری (تسامح و تساهل) و اصول کشورداری اختصاص یافته است. مؤلفان این مقالات نخست گزیده‌ای از اصول کشورداری ایرانیان باستان را تبیین نموده و سپس مصادیقی از آن اصول موردنظر را در کلیله بازیابی نموده‌اند. اما در این مصادق یابی‌ها به خاستگاه داستان‌ها بی‌توجه بوده‌اند و برای مثال به داستان هندی «شیر و گاو» استناد نموده‌اند. جای خالی تصویری جامع از آئین کشورداری ایرانیان باستان و یا اشاره به مسائلی نظیر توجه ساسانیان در برکشیدن افراد مستعد صرف‌نظر از طبقه اجتماعی آن‌ها و... در این مقالات نمایان است. (ظهیری‌ناو، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۴)

در مجموع تفکیک خاستگاه اندیشه‌های سیاسی کلیله، تحولات احتمالی آن‌ها در مقاطع مختلف و یا تقابل اندرزهای سیاسی و عملکرد شخصیت‌ها از موارد مغفول مانده در تاریخ کلیله پژوهی است.

### ۳-۲-۴. ادبیات داستانی

در بیست‌ویک مقاله به نگارش درآمد در این باب، وجوه مختلف داستان‌های کلیله مانند: توصیف‌ها، ایزودها، مینی مالیسم‌های کلیله و... بررسی شده است. نگاه غالب مؤلفان این دسته بر باب «شیر و گاو» بوده است.

درارتباط با عناصر داستانی، مقاله‌ای به تطابق عناصر داستانی باب شیر و گاو در کلیله فارسی و عربی پرداخته است. (۱۳۹۰) بحث اصلی مقاله موجز و سودمند است. اما مؤلفان، این وجیزه سودمند را در میان انبوهی از مطالب غیر ضرور، مطول و غیر مستدل گنجانده اند و همین امر موجب پریشانی‌هایی نظیر عدم تناسب عناوین هر بخش با محتوای ذیل آن و یا تضاد در اقوال شده است. همچنین اینکه یک باب از کتاب کلیله موردبررسی قرار گرفته اما نتایج آن به کل کتاب تعمیم داده شده نیز خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد.

از میان عناصر داستانی کلیله‌ودمنه، شخصیت‌پردازی بیش از دیگر عناصر مورد ارزیابی قرار گرفته و سه مقاله با عناوین «قصه‌گویی در کلیله‌ودمنه» (۱۳۷۷) و «شیوه و سبک قصه‌گویی و...» (۱۳۹۰) و «تیپ‌سازی و شخصیت‌پردازی در...» (۱۳۹۲) صرفاً به بررسی این عنصر اختصاص یافته است و البته مقاله دوم چیزی جز ترکیب جملات مقاله اول با مقاله «ساختار و ویژگی‌های داستان‌های ایزودیک...» (۱۳۷۷) نیست!

محمد راغب بخشی از مقاله «گسترش پیرنگ در خطوط فرعی...» (۱۳۹۳) خود را به بررسی پیرنگ در روایت‌های مختلف داستان شیر و گاو اختصاص می‌دهد. او مدعی است حضور غیرضرور و ناگهانی یک شخصیت در داستان‌ها و سپس حذف آن تا پایان، احتمالاً خاص ایرانیان و گونه‌ای از پیرنگ ایرانی بوده و نباید آن را ضعف پیرنگ دانست. این مسأله جالب توجه است، اما اسناد آن به ایرانیان، نیازمند پژوهش‌هایی گسترده‌تر و استدلال‌های بیشتر است. چرا که همه نمونه‌های مذکور در این مقاله به نوعی در پیوند با هند است، جز مرزبان نامه که آن نیز تقلیدی از کلیله است.

در این میان نویسنده مقاله «کلیله‌ودمنه، تمثیل‌هایی برای کودکان...» (۱۳۹۲) مدعی است تمثیل‌های بازنویسی شده کلیله برای کودکان امروز مناسب نیست. در مقاله او اصل ماجرا مبهم است. آیا داستان‌های کلیله اساساً مناسب کودکان نیست و یا بازنویسی‌های داستان‌های آن موفق نبوده‌اند؟ گویا این ابهام برای مؤلف نیز حل نشده باقی مانده، چراکه در این مسیر دوسویه گام برمی‌دارد و بخشی از این عدم تناسب را به خود کلیله منسوب می‌دارد و بخش اندکی از آن را متوجه بازنویسان می‌داند. باید گفت در این زمینه دو امر بدیهی به نظر می‌رسد: اول اینکه کلیله‌ودمنه کتابی بوده برای بزرگسالان و نه کودکان و دوم اینکه همه داستان‌های آن قابلیت بازنویسی برای کودکان را ندارد. حتی در بازنویسی آذریزدی نیز پیام برخی از داستان‌ها تناسبی با اصول تربیتی امروز ندارد. اما انکار این عدم تناسب در مورد همه داستان‌های کلیله، منصفانه به

نظر نمی‌رسد. ضمن آنکه ارزیابی کلی بازنویسی‌های داستان‌های کلیلله نیز که از نظر تعداد نیز قابل توجه است، صحیح نیست.

یکی دیگر از مقالات جالب توجه در این زمینه، مقاله‌ای است که به مقایسه شیوه روایت در دو ترجمه کلیلله (بهرام شاهی و داستان‌های بیدپای) پرداخته است و منتج بدین شود که تفاوت مخاطبان دو اثر، در شیوه روایت آن‌ها تأثیرگذار بوده است. بخاری بیشتر به جنبه‌های داستانی روایت نظر دارد و ابوالمعالی به هنرنمایی در نویسندگی. دو سؤال در باب این مقاله در ذهن خوانندگان مطرح می‌شود: نخست آنکه تا چه حد این تفاوت‌ها برخاسته از پابندی و عدم پابندی مترجمان به متن عربی کلیلله است؟ به نظر می‌رسد این مسأله نیز تأثیرگذار بوده باشد. برای نمونه ذکر نام ولایت بازرگان «دستابذ» خاص بخاری نیست و در کلیلله عربی نیز آمده است. دوم اینکه نویسندگان معتقدند بخاری درصدد آن است که روایت خود را به وجه شفاهی و لحن گفتاری نزدیک کند. با توجه به این که مأخذ این داستان کلیلله، پنج‌تنترای مکتوب است، این ادعای مؤلف ابهام‌برانگیز می‌نماید. (ر.ک: تقوی، ۱۳۹۱)

### نتیجه

سیر کلیلله پژوهی در ایران را به لحاظ کمی می‌توان به سال‌های پیش از دهه هفتاد و پس از آن تقسیم‌بندی کرد. پیش از این دهه، کلیلله پژوهی در ایران سیری افتان و خیزان داشت و پس از آن با رشدی فزاینده مواجه گردید. به طوری که تعداد مقالات در چهار سال ابتدایی دهه نود بیش از ادوار پیشین است.

تحلیل موضوعی این مقالات نیز نشانگر عدم تناسب میان کمیّت و کیفیت پژوهش‌هاست. به طوری که در برخی از موضوعات علی‌رغم پربرگ بودن تحقیقات، حق مطلب به صورت بایسته ادا نشده است. نمونه آن در بررسی عناصر سیاسی کلیلله و دمنه و یا تأثیرپذیری مولانا از این کتاب آمده است. افزون بر آن برخی از مسائل در پیوند با کلیلله نیز همچنان مغفول مانده است؛ برای مثال: زیباشناسی، نسخه‌شناسی، جنبه‌های فرهنگ و ادب عامیانه، روایت‌های منظوم کلیلله و برخی از تأثیرپذیری‌ها نظیر رسائل اخوان‌الصفا یا تصرفات کاشفی از جنبه‌های نامکشوف کلیلله است و امید است در پژوهش‌های آتی مورد توجه قرار گیرد.

در زمینه تاریخ کلیلله و دمنه، پژوهش‌های محجوب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. ضمن آنکه برخی از پژوهش‌های صورت گرفته در ادوار بعدی را باید به عنوان مکملی برای تحقیقات



وی در نظر داشت. نکته تأمل برانگیز در بررسی کیفی مقالات، ناآگاهی پژوهشگران از تاریخ کلیله و دمنه است. با وجود همه تلاش‌های محبوب برای شناساندن کلیله و دمنه و تاریخ آن، هنوز هم غالب محققان ایرانی کلیله و دمنه را اثری هندی می‌دانند. چنان‌که نقد و بررسی نگرش محققان ایرانی به این امر نیازمند پژوهشی مستقل است.

در زمینه نقد تصحیح نیز دو تصحیح قریب و مینوی مورد نظر منتقدان بوده است. محمد فرزانه یگانه منتقدی است که به هر دو تصحیح نظر داشته است. نقدهای وی بر تصحیح قریب به سبب تداول تصحیح مینوی در ادوار بعد، مورد ارزیابی قرار نگرفته است. اما آنچه در نقد تصحیح مینوی آورده است، بارها مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. این نقدها در برخی موارد صحیح و در برخی موارد نیز ناشی از برداشت نادرست منتقدان فرزانه است.

وجه سیاسی کلیله و دمنه نیز در ابعاد متعدد و متنوعی مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است. نکته قابل تأمل در این دست از پژوهش‌ها عدم توجه محققان به خاستگاه ابواب کلیله و همچنین تمایزات زمانی، مکانی و غایی آنها در مقایسه با نظریه‌های سیاسی غرب است. در مجموع تفکیک خاستگاه اندیشه‌های سیاسی کلیله، تحولات احتمالی آن‌ها در مقاطع مختلف و با تقابل اندرزهای سیاسی و عملکرد شخصیت‌ها از موارد مغفول مانده در این پژوهش‌هاست. در بخش ادبیات داستانی نیز غالب پژوهش‌ها متوجه باب شیر و گاو و عنصر شخصیت‌پردازی است. در این میان چند مقاله با ادعای کشف گونه‌ای ناشناخته از پیرنگ، عدم تناسب داستان‌های کلیله با کودکان و مقایسه مخاطبان کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای رویکردی متمایز از سایرین داشته اند. این ادعاها هرچند بدیع، اما پذیرش آن با اما و اگرهایی همراه است.

### یادداشت‌ها:

۱. مشکور، محمدجواد (۱۳۴۱). مقایسه اجمالی پنجتنرا (کلیله و دمنه) با ترجمه‌های سریانی و عربی و پارسی. یغما. ش ۱۶۶: ۸۱-۸۹
۲. ترابی، محمد (۱۳۵۲). مثنوی و کلیله و دمنه (۱). وحید. ش ۱۲۳: ۱۱۷۷-۱۱۸۳. (۱۳۵۳). ش ۱۲۴: ۵۸-۶۴
۳. سلماسی زاده، جواد (۱۳۵۷). تفسیر یک بیت و تحلیل یک تمثیل از مثنوی معنوی مولوی. وحید. ش ۲۳۴-۲۳۵: ۱۰۷-۱۰۹
۴. جمالزاده، محمدعلی (۱۳۵۲). فابل در ادب فارسی ۶ گوهر. ش ۱۱ و ۱۲: ۱۱۰۰-۱۱۰۳
۵. آجودانی، ماشالله (۱۳۶۳). وکیل دریا در کلیله و دمنه. آینده. ش ۴ و ۵: ۳۷۶-۳۷۷

۶. پورجوادی، نصرالله (۱۳۶۷). مفهوم پرسپکتیو در کلیله و دمنه و علل حذف فضای سه‌بعدی در نقاشی‌های اسلامی. نشر دانش. ش ۴۷: ۱۸ - ۳۰
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). آخرین باب کلیله و دمنه. با کاروان اندیشه. تهران.
۸. به جهت دسترسی راحت‌تر، کلیه ارجاعات بر اساس کتاب «درباره کلیله و دمنه» آمده است.
9. Bud  
10. De sacy  
11. Beeston A.F.L.

### منابع

- آهی، محمد، مهربانی‌ممدوح، فاطمه (۱۳۹۳). عمل‌گرایی (پراگماتیسم) در کلیله و دمنه. متن پژوهی ادبی. ش ۶۱
- ارجی، علی‌اصغر (۱۳۹۲). کلیله و دمنه تمثیلهایی برای کودکان یا بزرگسالان. کتاب ماه کودک و نوجوان. ش ۱۹۴
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶). پند نیاکان، آیین حکومت‌داری در کلیله و دمنه. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. ش ۱۱
- اطمینان، خدیجه (۱۳۸۸). الیتیزم و مشابهت‌های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن. کتاب ماه ادبیات. ش ۱۴۳
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). کنسرواتیزم و مشابهت‌های مضامین کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۹
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). لیبرالیزم و مشابهت‌های مضامین کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۱۰
- اطمینان، خدیجه، حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۸). ماکیاولیسم و مشابهت‌های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن. پیک نور. ش ۱
- افشار، ایرج و کاشیان، ایران ناز (۱۳۴۰-۱۳۹۰). فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی. ج ۱ تا ۱۰. تهران. مرکز دایرت المعارف بزرگ اسلامی.
- اقبال، عباس (۱۳۵۲). کلیله و دمنه. فرهنگ ایران‌زمین. ش ۱۹
- انوری، حسن (۱۳۷۹). آیا باب برزویه طیب در کلیله و دمنه نوشته ابن مقفع است. یادنامه دکتر احمد تفضلی؛ اشرف صادقی، علی (گردآورنده)، تهران: سخن.
- ایزدیار، محسن، پشایی‌فخری، کامران (۱۳۹۳). بررسی مفاهیم تعلیمی رهبری تحول‌گرا در کلیله و دمنه، نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی.
- ایندوشیکار (۱۳۳۸). افسانه‌های ادبیات هندی و کلیله و دمنه. دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز. ش ۵۰
- تقوی، محمد، بهنام، مینا (۱۳۹۱). تفاوت راوی قصه‌نویس و قصه‌گو در داستان شسیر و گاو از کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای. پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ش ۱۲
- پروین‌گنابادی، محمد (۱۳۲۷). چند نکته درباره اسلوب نثر کلیله و دمنه بهرامشاهی. پیام نو. ش ۵
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۶). ترجمه کلیله و دمنه (تصحیح و توضیح مجتبی مینوی). راهنمای کتاب. ش: ۳۷۸
- جعفری، محمد (۱۳۸۵). درباره ادبیات شفاهی افسانه‌های تمثیلی (حیوانات). پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان. ش ۴۵-۴۶

- تحصیلی، علی (۱۳۹۰)، خوانشی معاصر از حکایات کلیله و دمنه (بخش اول). نمایش. ش ۱۴۳: ۸۵ - ۹۰. (بخش دوم): ش ۱۴۴.
- تمیم‌داری، احمد، عباسی، سمانه (۱۳۹۳). بررسی ساختارگرایانه باب شیر و گاو کلیله و دمنه بر اساس الگوی کلود برمون. متن پژوهی ادبی. ش ۵۹.
- جلیل زاده رضایی، سپیده (۱۳۹۴). مقایسه اصول برنامه‌ریزی مدیریتی در مرزبان‌نامه و کلیله و دمنه. همایش جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی.
- جهانشاهی افشار، علی (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی ویژگی‌های زنان در «دکامرون» با «سندباد نامه» و «کلیله و دمنه». ادبیات تطبیقی. ش ۱۳.
- حسنی، کاووس، میرصوفی املشی، زهرا (۱۳۹۶). بررسی انتقادی مقالات علمی پژوهشی با موضوع «شخصیت و شخصیت‌پردازی» در ادبیات نمایشی. نقد ادبی. ش ۳۹.
- حمیدی، محمد محسن (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی به روایت کلیله و دمنه. اطلاعات اقتصادی - سیاسی. ش ۲۳۷ و ۲۳۸.
- حیاتی، زهرا (۱۳۹۸). نقد مقالات علمی پژوهشی با موضوع بررسی متون ادبی از دیدگاه زمان روایی ژنت. نقد ادبی. ش ۴۵.
- خراسانی، احمد (۱۳۳۰). یک بحث درباره کلیله و دمنه بهرامشاهی. دانش. ش ۷.
- داریوش، پرویز (۱۳۳۶). سؤالات و احتجاجات. یغما. ش ۱۰۷.
- دهقانیان، جواد (۱۳۹۰). بازخوانی داستان شیر و گاو کلیله و دمنه بر اساس نظریه ساخت شکتی. پژوهش‌های ادبی. ش ۳۱، ۳۲.
- دهقانیان، جواد، نیکوبخت، ناصر (۱۳۹۰). نقد اخلاق‌گرایی در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های ماکیاولی. نقد ادبی. ش ۱۴.
- دولوپا، فرانسوا (۱۳۸۱). نگاهی اجمالی به نخستین ترجمه‌های کلیله و دمنه. پل فیروزه. ش ۶.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه، سنگگی، سمیه (۱۳۹۱). تعلیم الگوی حکومت در کلیله و دمنه و گلستان سعدی. پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی. ش ۱۳.
- راغب، محمد (۱۳۹۳). گسترش بی‌رنگ در خطوط فرعی داستانی در قصه‌های ایرانی و هندی. نامه فرهنگستان (ویژه‌نامه شبه‌قاره). ش ۲.
- رحیم‌پور، مهدی (۱۳۸۲). از مؤلفی ناشناخته تا استاد مینوی. آینه پژوهش. ش ۷۲.
- رضی، احمد، حاجتی، سمیه (۱۳۹۱). تحلیل رفتار متقابل شخصیت‌ها در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه. متن‌شناسی ادب فارسی. ش ۳۱.
- رضوانیان، قدسیه، غفوری، عفت (۱۳۹۴). تبیین شکاف بین سیاست و اخلاق بر مبنای نظریه ماکیاولی. پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی. ش ۲۵.
- زنجانی، برات (۱۳۷۵). تبلور معانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱۳۷-۱۳۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). نقدی بر کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. ش ۱۰.
- سام خانیانی، علی‌اکبر، ملک پایین، مصطفی (۱۳۹۱). تحلیل اساطیری حکایت شیر و گاو در کلیله و دمنه بر پایه نظریه یونگ و نور تروپ فرای. زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. ش ۲۲۶.

- سنچولی، احمد، کیچی، زهرا (۱۳۹۳). تحلیل شخصیت دمنه با تکیه بر نظریه روان‌شناسی فردی آلفرد آدلر. زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. ش ۲۲۹.
- شریف پور، عنایت‌الله، محمدی، محتشم (۱۳۸۷). اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه. دانشکده ادبیات و علوم انسانی باهنر کرمان. ش ۶۹.
- صادقی، مریم و فلاح مغاری، سمیه (۱۳۹۰). تبیین سیاست‌های حکومتی در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه. نامه فرهنگستان. ش ۴۶.
- صادقی گیوی، مریم (۱۳۹۲). مدیریت سیاسی بر ناسناخته‌ها در کلیله و دمنه. مطالعات نقدادی. ش ۳۰.
- صادقی گیوی، مریم، فرزانه، اکرم (۱۳۹۴). بررسی ساختار درونی قدرت در کلیله و دمنه «داستان‌های شیر و گاو و بوف و زاغ». هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۲). تاریخ ادبیات ایران. ج ۱. تهران. فردوس.
- طاهر، غلام‌رضا (۱۳۶۰). نظری در معنای یک بیت کلیله و دمنه. آینده. ش ۶.
- ظهیری ناو، بیژن، نواختی مقدم، امین، ممی زاده، مریم (۱۳۸۹). سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری در کلیله و دمنه. پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ش ۷.
- ظهیری ناو، بیژن؛ ممی زاده، مریم (۱۳۹۴). سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری در کلیله و دمنه. دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی.
- عبدالعظیم محمد حسنین (۱۳۳۲). کلیله و دمنه در زبان فارسی و عربی. آموزش و پرورش. ش ۸.
- عزیزی، طاهره (۱۳۸۵). گزیده‌ای از مباحث سیاسی در کلیله و دمنه. علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم. ش ۳۶.
- عزیزی، محمد (۱۳۷۷). قصه‌گویی در کلیله و دمنه. ادبیات داستانی. ش ۴۷: ۶۲-۶۵.
- غ. واثق (۱۳۳۲). کلیله و دمنه. آریانا. ش ۹.
- غفرانی، محمد (۱۳۵۰). نصوص ناسناخته از کتاب کلیله و دمنه. مقالات و بررسی‌ها. ش ۷ و ۸.
- فرامرزی، عبدالرحمان (۱۳۰۴). کلیله و دمنه. ارمغان. ش ۱.
- فرزنان، محمد (۱۳۳۶). درباره کلیله و دمنه (جواب به احتجاج خواننده). یغما، ش ۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۵). کلیله و دمنه بهرامشاهی. ارمغان. ش ۱۷۶ تا ۱۸۱ و (۱۳۱۶). ش ۶-۷ و (۱۳۱۸). ش ۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۴). نظری به حواشی کلیله و دمنه. یغما، ش ۹۱: ۵۰۴-۵۱۰ و (۱۳۳۵). ش ۹۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۱). در اطراف کلیله و دمنه بهرامشاهی، آموزش و پرورش. ش ۱ تا ۳ و (۱۳۳۲). ش ۴ تا ۶ و ۹ تا ۱۲.
- فولاد پور، سیما، شکری فومشی، محمد (۱۳۹۴). بررسی تمثیلات مانوی در ادبیات مثنوی فارسی از آغاز تا حمله مغول. پژوهش‌های ادبی. ش ۵۰.
- قریب، مهدی و بهبودی، محمدعلی (۱۳۷۵). یادداشت‌های مینوی. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۸). برزویه طیب و آئین جین. مطالعات ادبیات تطبیقی. ش ۱۰.
- کمیلی، حامد (۱۳۸۷). راوندی، انتحال یا اقتباس. آینه میراث. ش ۴۳.
- مافی، عباس (۱۳۹۵). فهرست مقالات فارسی مجموعه‌ها (یادنامه‌ها و...). تهران.
- کولاییان، درویش علی (۱۳۸۸). کلیله و دمنه از کجا آمده است. حافظ. ش ۶۳.

- مجتبیایی، فتح‌الله (۱۳۶۳). ملاحظاتی دربارهٔ اعلام کلیله و دمنه. ش ۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). داستان‌های هندی و بودایی در ادب فارسی. اطلاعات حکمت و معرفت. ش ۲: ۵-۱۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). رای و برهمن (گزیده کلیله و دمنه). تهران: سخن.
- مجلی زاده، امین و سلمانی، مهدی (۱۳۹۵). کتابشناسی کلیله و دمنه در زبان فارسی. آینه پژوهش. ش ۱۵۷.
- مجلی زاده، امین و طاووسی، مجتبی (۱۳۹۴). کتابشناسی کلیله و دمنه در زبان فارسی، همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۳۶). کلیله و دمنه. فرهنگ ایران‌زمین. ش ۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۸). دربارهٔ کلیله و دمنه. فرهنگ ایران‌زمین. ش ۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۱). چند کلمه دربارهٔ کلیله و دمنه و دو باب ترجمه نشدهٔ آن. کتاب هفته، ش ۲۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). باب برزویه، افسر خرد بر تارک کلیله و دمنه. خاکستر هستی. تهران: مروارید.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). درباره کلیله و دمنه. تهران: خوارزمی.
- محمدی کله سر، علی‌رضا (۱۳۹۷). نقد کاربرد نظریه در مقالات پژوهشی. نقد ادبی. ش ۴۲.
- محمودی، محمدعلی، دهوری، نوید (۱۳۹۳). بررسی و تحلیل اندیشه‌های سیاسی کلیله و دمنه بر اساس مکتب‌های سیاسی مطرح. مجموعه مقالات اولین همایش میراث مشترک ایران و هند، اعظم لطفی، فرزانه و حسینی اشکوری، صادق (گردآورنده). تهران: موسسه تاریخ علم و فرهنگ.
- مرتضایی، جواد (۱۳۸۰). نگاهی به یادداشت‌های انتقادی استاد فرزنان بر کلیله و دمنه مصحح مینوی. نامه پارسی. ش ۲.
- مستعلی زاد، تهمینه؛ شیخ‌لووند، فاطمه (۱۳۹۴). بررسی جنبه‌های مدیریتی نصایح الملوک در ادب فارسی با تأکید بر سیاست‌نامه... همایش جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی.
- مشهور، پروین دخت، شاهسونی، زهرا (۱۳۹۰). شیوه و سبک قصه‌گویی و شخصیت‌پردازی در کلیله و دمنه. ش ۱۴.
- معینی نجف‌آبادی، فریبا و محمدی ده چشمه، حمزه (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی آیین مملکت‌داری در قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه. همایش جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی.
- مقربی، مصطفی (۱۳۳۳). مقدمه علی بن شاه بر کلیله و دمنه. فرهنگ ایران‌زمین. ش ۲.
- معین‌الدینی، فاطمه (۱۳۷۷). ساختار و ویژگی داستان‌های ایبزدیک بر اساس کلیله و دمنه. نثرپژوهی ادب فارسی. ش ۴، ۵.
- موسوی، فرج‌الله (۱۳۹۱). جایگاه تاریخی کلیله و دمنه در فرهنگ و تمدن شرقی. مسکویه. ش ۲۳.
- نماشیری، اسماعیل، ملازهی، نورملک (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی روانکاوانه دو شخصیت کلیله و دمنه. دهمین همایش ترویج زبان و ادب فارسی.
- نصرالله منشی (۱۳۸۴). ترجمه کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۱). محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: امیرکبیر.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۴۱). یادداشت‌هایی دربارهٔ ابیات عربی کلیلهٔ بهرام شاهی. یغما، ش ۱۶۹، ۱۷۱ تا ۱۷۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲) ش ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷). یادداشت‌هایی بر کلیله و دمنه (به تصحیح مجتبی مینوی). نشر دانش. ش ۳۱.

- میرحسن شاه (مترجم). (۱۳۵۰). مآخذ کلیده‌ودمهنه در سنسکریت و ترجمه‌های دری آن. ادب. ش ۵.
- مینوی، مجتبی (۱۳۳۶). درباره بیتی از کلیده‌ودمهنه. یغما. ش ۱۱۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲). نمایشنامه کلیده‌ودمهنه (اقتباس علی‌رضا امیرمعز). راهنمای کتاب. ش ۹.
- نقی زاده، فرناز، امیریان، طیبه (۱۳۹۰). بررسی عناصر داستان در کلیده‌ودمهنه فارسی و عربی (باب شیر و گاو). پژوهش‌های نقدادبی و سبک‌شناسی. ش ۳.
- هاشمیان، مانلی (۱۳۹۲). تیپ‌سازی و شخصیت‌پردازی در داستان شیر و گاوکلیده‌ودمهنه. رشد آموزش زبان و ادب فارسی. ش ۱۰۵.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۵). داروی جان. دیداری با اهل قلم. علمی.

### پایگاه‌ها:

(تاریخ مراجعه به سایت‌ها: فروردین ۱۳۹۹)

www.Civilica.com  
 www.Magiran.com  
 www.noormags.ir  
 www.Sid.ir  
 www.ensani.ir

دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۰/۱۷

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۴

## برتولد لوفر و زبان فارسی تدقیقاتی در مجموعه سینو-ایرانیکا

فاطمه مهری\*

### چکیده

برتولد لوفر، شرق‌شناس برجسته آلمانی را بیشتر به واسطه تحقیقات گسترده او درباره تمدن چین می‌شناسند. او که دکترای زبان‌های شرقی خود را از دانشگاه لایپزیگ گرفته بود، با سفر به چین و تبیت تحقیقات دامنه‌داری درباره زوایای گوناگون فرهنگ و هنر چین انجام داد و به عنوان یکی از چین‌شناسان بزرگ روزگار خود شهرت یافت. در میان آثار پرشمار او، مجموعه‌ای به نام سینو-ایرانیکا (Sino-Iranica, 1919). وجود دارد که لوفر در آن، طی مقالات مختلفی که اغلب به حوزه گیاه‌شناسی و کانی‌شناسی اختصاص دارند، به تعاملات فرهنگی ایران و چین در روزگاران کهن پرداخته است. این مطالعه هر چند بیش از هر چیز یک مطالعه تاریخی-تمدنی در حوزه علوم طبیعی است، از فوایدی در حوزه زبان به عنوان واسطه انتقال فرهنگ خالی نیست. یکی از تلاش‌های لوفر در سینو-ایرانیکا آن است که با آگاهی‌های گسترده خود درباره زبان چینی و روش‌های ثبت واژگان دخیل در این زبان، نام فارسی گیاهان و کانی‌ها را شناسایی کند و بدین شکل، از انتقال مظاهر مادی تمدن ایران به چین در بازه زمانی بزرگی - از سده ۲ ق.م تا سده ۱۴م - سخن بگوید. در این مقاله برخی آگاهی‌های زبانی موجود درباره گیاهان ایرانی را که لوفر در خلال مطالعات خود در متون چینی بدان‌ها دست یافته، بازخوانی می‌کنیم و اهمیت کار او را در این حوزه نشان دهیم. این اهمیت به طور توأمان هم در حوزه نفوذ زبان‌های ایرانی و هم در حوزه تأثیرگذاری تمدنی و فرهنگی ایران در تمدن باستانی چین قابل پیگیری است.

### کلید واژه‌ها:

آوانگاشت‌های چینی، چین، سینو-ایرانیکا، گیاه‌شناسی، لوفر.

**Abstract****Berthold Laufer and Persian Language: A Study on the *Sino-Iranica* Collection**

Fatemeh Mehri\*

The eminent German orientalist Berthold Laufer is best known for his extensive research on Chinese civilization. Having received his Ph.D. in Oriental Languages from the University of Leipzig, he traveled to China and Tibet to conduct extensive research on various aspects of Chinese culture and art, and became known as one of the great sinologists of his day. Among his many works is a collection called *Sino-Iranica* (1919) in which Laufer discusses the cultural interactions between Iran and China in ancient times in various articles, often in the field of botany and mineralogy. Although this study is above all a historical-civilizational study in the field of natural sciences, it nevertheless has benefits in the field of language as a means of transmitting culture. One of Laufer's efforts at *Sino-Iranica* is to identify the Persian names of plants and minerals by his extensive knowledge of the Chinese language and the methods of recording the loan-words in Chinese, and thus the transferring of material components of Iranian civilization to China from the 2nd century BCE to the 14th century. In this article, we review some of the linguistic knowledge about Iranian plants that Laufer acquired during his studies of Chinese texts, and show the importance of his work both in the field of the influence of Iranian languages and in the field of Iranian cultural and civilizational impact on ancient Chinese civilization.

**Key words:** Botany, China, Chinese transcription, Laufer, *Sino-Iranica*

\* Assistant professor. Shahid Beheshti University. Tehran. Iran mehri. f\_mehri@sbu.ac.ir



## ۱. درآمد

یکی از حوزه‌هایی که در پژوهش‌های زبانی هم از حیث تاریخی و هم از حیث اجتماعی بدان می‌پردازند، مسألهٔ رابطه و تعامل زبان‌ها با یکدیگر و تأثیر و تأثرات آن‌ها بر هم است. امروزه برخی رویکردهای زبانی که با دغدغهٔ حفظ زبان به این تعاملات می‌نگرند، می‌کوشند تا حد ممکن با زدودن تأثیرات زبان‌های بیگانه که آشناترین جلوه‌های آن پرهیز از گرت‌برداری‌های نحوی و معادل‌سازی واژه‌های بیگانه است، به حفظ چهرهٔ اصیل زبان کمک کنند. این مسأله گرچه در روزگار ما با گسترش ارتباطات جهانی، فراگیری فناوری‌های نو و تسلط «زبان‌های بین‌المللی» به ویژه در عرصه‌های علمی، گاه همچون یک بحران زبانی نگریسته می‌شود، اما پیشینه‌ای کهن دارد و مسألهٔ جدیدی نیست؛ وجههٔ تاریخی این تعاملات زبانی علاوه بر آنکه یکی از عرصه‌های پژوهشی زبان‌شناسی تاریخی است، در حوزه‌های دیگری، همچون تاریخ سیاسی سرزمین‌ها و تاریخ علوم و تمدن‌ها نیز عرصه‌ای مهم تلقی می‌شود. این تعاملات یا تداخلات زبانی که گاه از آن‌ها با عبارت «وام‌گیری زبانی» نیز یاد می‌کنند، چنانکه گفتیم در سطوح متفاوت زبانی، در آواها، دستور زبان و واژگان دیده می‌شود، اما ما در این نوشتار با اقتباس یا وام‌گیری واژگانی سروکار داریم که لاوفر در سینو-ایرانیکا بدان نظر دارد.

واژگان بنا به دلایل چندی که در ادامه بدان‌ها اشاره خواهیم کرد، از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شوند، اهل زبان وام‌گیرنده آن‌ها را می‌پذیرند و همچون واژگان اصیل زبان خود به کارشان می‌گیرند. آنچه موجب تبادل واژه میان زبان‌های گوناگون می‌شود، بیش از هر چیز تعاملات فرهنگی میان اهل این زبان‌ها و آشنایی با مظاهر مادی و معنوی یکدیگر است که اغلب نیز از حد آشنایی فراتر می‌رود و به اخذ و اقتباس فرهنگ‌ها از هم می‌انجامد. این تعاملات فرهنگی و تمدنی از آنجا که به دستیاری زبان صورت می‌گیرد، آشکارترین تأثیر خود را نیز در زبان بر جای می‌گذارد. تلاش‌هایی که برای بررسی واژگان دخیل صورت می‌گیرند، در واقع با در نظر داشتن همین نکته، به طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازند؛ به طور نمونه، پرویز ناتل خانلری در آنچه در این باره نوشته است (۱۳۴۷: ۱۱۶)، با در نظر داشتن تعاملات میان ملل و فرهنگ‌های گوناگون، واژگان دخیل را بر پایهٔ محصولات طبیعی، محصولات صنعتی و محصولات تمدنی و فرهنگی تقسیم‌بندی کرده است. سپس به تفصیل در باب رستنی‌ها و معدنیات، ابزار و وسایل و امور مرتبط با تمدن و فرهنگ (مثلاً امور مربوط به سازمان‌های اجتماعی و اداری و آداب و رسوم مردمی، دین و مذهب و علوم و معارف و هنرها و پیشه‌ها) سخن گفته و در باب هر یک

مثال‌هایی تاریخی از سفر واژگان فارسی به زبان‌های دیگر خاصه عربی، و ورود واژگانی به ویژه از زبان‌های اروپایی به فارسی عرضه کرده است (نک: همان، ۱۱۶-۱۲۹). این شاخه از مطالعهٔ زبانی، به ویژه در زبان عربی، دارای تاریخی فربه است، چرا که شارحان و مفسران قرآن و عالمان علم لغت از همان نخستین سده‌ها، به واژگان دخیل در قرآن توجهی ویژه نشان دادند و تألیفات مستقلی در این باره نگاشتند (برای تفصیل در این باره، نک: جفری، ۱۳۷۲: ۵۷-۸۶).

اما یکی از ظرایف بررسی واژگان دخیل آن است که این کلمات «با نظام واجی (یا صوتی) زبان قرض‌گیرنده همگون یا منطبق می‌شوند» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۴۹). در واقع این کلمات در فرایند جذب، با اصوات زبان مقصد تطبیق می‌یابند تا اهل زبان بتوانند آن‌ها را به صورت طبیعی و همچون واژگان زبان خود به کار برند (برای برخی مثال‌ها، نک: همان، ۲۵۰-۲۵۲). با در نظر داشتن این ملاحظه، مستبعد نیست که بینگاریم در مواردی که سفر واژگان دخیل در ادوار کهن تاریخی رخ داده باشد و تبدیلات/ حذف‌های آوایی صورت‌گرفته در واژگان به درجات مختلف، آن‌ها را از شکل اصلی خود در زبان وام‌دهنده گردانده باشد، مطالعهٔ آن‌ها با دشواری‌هایی همراه گردد؛ به ویژه اگر تفاوت دستگاه‌های آوایی دو زبان وام‌دهنده و وام‌گیرنده چشمگیر باشد. به سخن دیگر، گاه این تبدیلات و تغییرات چنان دگرگونی‌ای در واژه دخیل ایجاد می‌کنند که تشخیص صورت نخستین و تبار آن دشوار می‌شود؛ به عنوان نمونه‌ای تاریخی می‌توان به ابهام موجود دربارهٔ واژه «استیفا» اشاره کرد که از زبان دیوانی ایرانیان به اسناد دیوانی و مالی چین راه یافته بود و در یک واژه‌نگار چینی به صورت estifi ضبط شده بود و صورت اصلی و معنای آن برای متن‌پژوهان چینی در حاله‌ای از ابهام بود. چین‌شناس ایرانی، زنده‌یاد دکتر مظفر بختیار، در مقاله‌ای صورت اصلی واژه را نشان داد و این ابهام را برطرف ساخت<sup>۱</sup> (see: Liu Yingsheng, 2010: 92).

آنچه ما در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت، نمونه‌ای از چنین مطالعاتی است در حوزه‌ای ویژه از تعاملات فرهنگی دو تمدن کهن ایران و چین که از روزگار باستان آغاز شده و تا دوران اسلامی تداوم یافته است. روابط سیاسی، داد و ستدهای گستردهٔ بازرگانی و سفرها و مهاجرت‌ها از عمده‌ترین دلایل این ارتباط دیرپا بوده‌اند. در آغاز سدهٔ ۲۰م. در نتیجهٔ کاوش‌های باستان‌شناسی در تورفان چین ابعاد نوینی از رابطهٔ فرهنگی ایران و چین روشن گشت. در این کاوش‌ها کتیبه‌ها و اسناد و نسخه‌هایی از زبان‌های ایرانی به نثر و نظم به دست آمد که افزون بر اهمیتشان در مطالعات مرتبط با زبان‌ها و هنرهای ایران باستان، سندی از روابط عمیق ایران و چین به شمار می‌رفتند. این پیوند پس از اسلام ادامه یافت و به سبب ورود اسلام به چین به

میانجیگری ایرانیان تعمیق شد. مظفر بختیار در «بررسی‌نامه نسخه‌های خطی اسلامی» که حاصل جستجوی چندین ساله او در مناطق گوناگون چین برای یافتن نسخه‌های خطی اسلامی بود، عمق این پیوند را نشان داد. مشاهدات او از میراث فرهنگی ایران در چین که آثار آن به ویژه در معماری بناهای اسلامی همچنان باقی است، از اسناد مهم نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در چین است (see: Bakhtyar, 1994: 65). این تأثیر عمیق فرهنگی و زبانی، خلاف آنچه ممکن است امروزه به نظر رسد، هنوز برجاست و در بخش‌های پهناوری از نواحی غربی چین، فارسی همچون یک زبان زنده به کار گرفته می‌شود (برای نمونه، نک: بدیعی، ۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۷۰). اما در اینجا، به سبب تمرکز بر اثر لاورفر، تنها از منظر همین اقتباس یا وام‌گیری واژگانی به ارتباط زبان‌های ایرانی و چینی خواهیم پرداخت و برای معرفی پژوهش لاورفر بر حوزه گیاهان تمرکز خواهیم کرد؛ هر چند واژگان فارسی از حوزه‌های دیگری همچون: جغرافیا، امور دیوانی و القاب رسمی، پوشاک و منسوجات و کانی‌ها و فلزات گرانها نیز به زبان چینی راه یافته‌اند (برای فهرستی اجمالی از این واژگان، نک: EIr, 2011: "CHINESE-IRANIAN RELATIONS viii. Persian Language and Literature in China").

## ۲. لاورفر و آثار او

برتولد لاورفر در شهر کلن آلمان در خانواده‌ای یهودی زاده شد و گرچه تحصیلات دانشگاهی خود را در آلمان به انجام رساند، اما زندگی علمی او، جز سال‌هایی که به مناسبت تحقیقات گسترده‌اش در آسیا سکونت گزید، یکسره در ایالات متحده آمریکا گذشت. آنچه از زندگانی لاورفر می‌دانیم، بیش از هر چیز حاصل بستگی او به دو نهاد علمی و هنری بزرگی است که او پژوهش‌های خود را در آن‌ها پی افکند: یکی موزه تاریخ طبیعی نیویورک و دیگری موزه فیلد نیویورک که لاورفر تا پایان عمر، پیش از آنکه به سبب ابتلا به سرطان، به مرگی خودخواسته تن دهد، در آنجا مشغول به کار بود.

او در ۱۸۹۳م. به دانشگاه برلین راه یافت و در ۱۸۹۷م. در حالی که هنوز بسیار جوان بود، از دانشگاه لایپزیگ دکتری گرفت. در جریان مطالعاتش در حوزه زبان‌های شرقی، زبان عربی، فارسی، سانسکریت، مالایی، چینی، ژاپنی، مغولی، تنگوت، منچو، دراویدی، پالی، تبتی و روسی را آموخت (Clark et al. 1934: 350; Hummel, 1936: 101). استادان او در این زبان‌ها از بزرگ‌ترین چهره‌های مطالعات شرق‌شناختی بودند. او بر برخی از این زبان‌ها از جمله زبان چینی

چنان تسلط یافت که آن‌ها را همچون زبان‌های اروپایی‌ای که بدان‌ها می‌نوشت (آلمانی، انگلیسی و فرانسه)، به کار می‌برد. بی‌گمان یکی از برتری‌های لاورفر در حوزه پژوهشی خودش، همین تسلط و دانش عمیق زبانی بوده است. او پس از فراغت از تحصیل برای همکاری در پروژه‌های در موزه تاریخی طبیعی نیویورک در باب روابط آسیا و آمریکای شمالی به سرپرستی فرانتس بوآس،<sup>۲</sup> انسان‌شناس آلمانی-آمریکایی، به ایالات متحده سفر کرد (Bronson, 2003: 117). سپس برای انجام مأموریت خود، راهی ژاپن و روسیه شد و در سال ۱۹۰۰ م. به آمریکا بازگشت. اما اقامتش در آنجا دیری نپایید. به زادگاهش بازگشت و حدود دو سال بعد برای سرپرستی پروژه‌ای مرتبط با چین بار دیگر به آمریکا رفت. لاورفر چندین سال در چین اقامت کرد. به مناطق گوناگون آن سرکشید و از منظرهای مختلف، فرهنگ و آداب و رسوم چینیان را مطالعه نمود و به گردآوری مصنوعات باستان‌شناختی و مردم‌شناختی پرداخت (idem, 118). لاورفر همچنین برای دو سال (۱۹۰۵-۱۹۰۷ م) در دانشگاه کلمبیا استاد مدعو مردم‌شناسی و زبان‌های آسیای شرقی بود (Clark et al. 1934: 349). در ۱۹۰۸ م. با تغییر برخی رویکردهای کلان در موزه علوم طبیعی که دیگر علاقه‌چندانی به پیگیری تحقیقات حوزه آسیا نداشت، به موزه فیلد در نیویورک پیوست و برای انجام تحقیقات خود راهی تبت شد (Bronson, 2003: 119). همکاری لاورفر با موزه فیلد تا پایان عمر ادامه یافت و آثار گردآورده او برای این موزه که از هزاره ششم پیش از میلاد تا ۱۸۹۰ م. را در برمی‌گرفت، از مجموعه‌های بزرگ و ارزشمند چینی به شمار می‌رود. سال‌های پس از ۱۹۱۱ م. سال‌های شکوفایی علمی لاورفر بود: اغلب تکننگاری‌ها و مجموعه‌های پژوهشی پرشمار او از این تاریخ به بعد منتشر شده‌اند (idem, 121؛ برای فهرستی از آن‌ها، نک: Clark et al. 1934: 352-362; Hummel, 1936: 103-111). برخی از آثار او همچون سفالینه‌های چینی سلسله هان (۱۹۰۹)، مجسمه‌های قبور دوره هان (۱۹۱۱)، یشم (۱۹۱۲) و بیکره‌های گلی چینی (۱۹۱۴)، از مهم‌ترین پژوهش‌ها در حوزه چین‌شناسی به شمار می‌روند (Hobson, 1935: 231). اقامت طولانی لاورفر در چین که حاصلش تحصیل دانشی عمیق در باب زبان چینی، تسلط به منابع کهن و اصیل و مهم‌تر از آن، آشنایی با فکر و فرهنگ چینی بود، موجب شد پژوهش‌های او به آثار مرجع این حوزه تبدیل شوند و اعجاب و تحسین هم‌تایان علمی او را برانگیزند (برای نمونه، نک: Sarton, 1920: 299).

لاورفر گرچه در کار علمی‌اش بیش از هر چیز بر جلوه‌های فرهنگ و تمدن کهن چین تمرکز داشت، اما به واسطه ابعاد گوناگون ارتباط میان دو تمدن بزرگ ایران و چین، برای پرداختن به برخی حوزه‌ها، ناگزیر به ایران نیز توجه ویژه‌ای نشان داده است. دو اثر عمده او که نشان‌دهنده

این توجه‌اند، یکی پیکره‌های گلی چینی است که در بخشی از آن دربارهٔ آلات رزم و موسیقی و برخی بازی‌ها که از ایران به چین رفته‌اند، بحث شده است (برای نمونه، نک: Laufer, 1914: 217-218, 237, 312) و دیگری مجموعه‌ای است به نام سینو-ایرانیکا که لاورفر آن را در سال ۱۹۱۹م. منتشر ساخت. با وجود تحقیقات ارزندهٔ لاورفر در نشان دادن روابط فرهنگی ایران و چین که نشان‌دهندهٔ گوشه‌ای از حیات فرهنگی ارزشمند ایران در روزگار باستان است، آثار او به فارسی ترجمه نشده‌اند و هر چند پژوهشگران متقدم ایرانی از آثار او بهره برده‌اند، اما لاورفر امروزه در زبان فارسی پژوهشگر نام‌آشنایی نیست. در اینجا می‌کوشیم نشان دهیم او چگونه هنگام بررسی تاریخ زراعت و گیاهان زراعی در چین، با دانش گستردهٔ خود در حوزهٔ زبان‌های آسیای شرقی و زبان‌های ایرانی از سفر واژگان فارسی به چین سخن گفته است. روش او گرچه بیش از هر چیز مطالعه‌ای تاریخی و سندمحور است، اما در بسیاری جاها در بردارندهٔ ملاحظات ارزشمندی است که «زبان» را به عنوان واسطهٔ انتقال فرهنگ برمی‌کشد. در واقع، سینو-ایرانیکا گرچه در مواجههٔ نخست اثری است دربارهٔ تأثیرات فرهنگی ایران بر چین با تمرکز بر کشت و زرع، اما همچنین اثری است در باب واژگان دخیل فارسی در زبان چینی. به این ترتیب روش لاورفر برای تبارشناسی پیشینهٔ برخی گیاهان زراعی در چین پیوند وثیقی با زبان‌های ایرانی، به ویژه زبان فارسی می‌یابد و ما در این مقاله بر همین پیوند تمرکز خواهیم داشت.

### ۳. روش لاورفر در سینو-ایرانیکا

لاورفر در مقدمهٔ سینو-ایرانیکا دربارهٔ روش کار خود توضیح داده است. او بر آن است که با شناسایی گیاهانی که بومی چین نبوده‌اند و از سرزمین‌های دیگر به چین وارد شده‌اند - در اینجا با تمرکز بر گیاهانی که از ایران به چین رفته‌اند - صورت فارسی (اغلب فارسی میانه و فارسی نو) آن‌ها را به دست آورد و نشان دهد این نام‌ها طی چه تحولاتی در زبان چینی پذیرفته شده‌اند. در روزگار او، گرچه واژگان دخیل در برخی حوزه‌های دیگر همچون جغرافیا یا نام‌های قبایل و مردمان در زمینهٔ تاریخی‌شان کمابیش شناخته شده بوده‌اند، اما حتی در این حوزه‌ها نیز به ندرت تلاشی برای استخراج صورت اولیهٔ ایرانی از آوانگاری چینی شکل گرفته بوده است (Laufer, 1919: 186). نوع مواجههٔ چینیان با واژه‌های بیگانه، نخستین امکان را برای تشخیص این واژگان به دست می‌داد. زیرا آنان اغلب با افزودن پیشوندهایی تبار واژگان اقتباس شده را روشن می‌ساخته‌اند. استفاده از این انضباط زمانی که لاورفر بدان اشاره کرده (idem, 187)، البته نیازمند در نظر داشتن دقایق بسیاری بوده است. از این رو گرچه کوشیده

است با در نظر داشتن این نظام و به کارگیری قواعد واج‌شناسی چینی کهن به صورت‌های ابتدایی واژگان فارسی دست یابد، اما همه جا اسناد تاریخی را نیز به یاری گرفته و به کمک همان‌ها توانسته است افسانه‌های غیرمستند پیرامون سفر برخی گیاهان به چین را نقد کند و اشتباهات برخی محققان معاصر خود را نشان دهد (idem, 190). اغلب این افسانه‌ها پیرامون یک واقعه مسلم تاریخی شکل گرفته‌اند؛ در سده ۲ ق.م. در دوره امپراتوری دودمان هان (حک: ۲۰۲ ق.م. - ۲۲۰ م.)، امپراتور چین به قصد مقابله با قبایل هون که در مرزهای شمال و شمال غربی چین سرکشی می‌کردند، تصمیم گرفت با حکومت‌های نواحی باختری آشنا شود و از ایشان یاری بگیرد. او سرداری به نام چانگ کی‌ین<sup>۳</sup> را به باختر گسیل کرد. چانگ کی‌ین البته نتوانست به اهداف نظامی خود دست یابد، اما هنگامی که از پس یک اقامت طولانی سیزده‌ساله در این منطقه، از فرغانه به چین بازگشت، چندین رهاورد گرانقدر با خود به چین برد. در میان این رهاوردها، دو گیاه اسپست و انگور بسیار مهم و ارجمند تلقی شده‌اند و در تواریخ و سالنامه‌های کهن چین بدان‌ها اشاره شده است (Hirth, 1917: 108؛ نیز نک: تشری، ۱۳۵۶: ۹-۱۲). در سرزمین بسیار غنی و حاصلخیز فرغانه (برای آبادانی فرغانه در سده‌های نخست اسلامی، نک: حدود العالم، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ نیز: لسترنج، ۱۳۶۴: ۵۱۹) که واسطه نخستین ارتباطات میان ایران و چین بوده است، مردمان به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون سخن می‌گفته‌اند. اما چنانکه که چانگ کی‌ین اشاره کرده، زبان یکدیگر را درمی‌یافته‌اند (Hirth, ibid). محققان بر این باورند که در آن دوران، این ناحیه از نظر زبانی «واحدی کاملاً ایرانی» بوده و اقوام ترک هنوز بدان راه نیافته بوده‌اند (نک: قریب، ۱۳۷۴: چهارده). بنابراین آن چیزها که چانگ کی‌ین با خود از فرغانه به چین برد، نام‌های ایرانی داشته‌اند.

آگاهی تاریخی از ماجرای چانگ کی‌ین، موجب شد در تحقیقات معاصر، بسیاری گیاهان دیگر را که از نظر زمانی در دوران‌هایی متأخر به چین وارد شده بودند، جزء رهاوردهای ایرانی چانگ کی‌ین محسوب دارند. لاورفر نشان داده است که چگونه دو تن از چین‌شناسان معاصر او، فردریش هیرث<sup>۴</sup> و امیل برتشنايدر<sup>۵</sup> که درباره گیاهان نیز تحقیقاتی داشته‌اند، در این باره دچار برخی اشتباهات تاریخی شده‌اند (Laufer, 1919: 190).

نظام زبانی‌ای که چینیان برای نشان‌دار کردن واژگان دخیل از زبان‌های ایرانی به کار می‌گرفتند، بیش از هر چیز بر افزودن پیشوند، بر سر آوانوشت‌ها در زبان چینی استوار بود. مهم‌ترین و پرتکرارترین این پیشوندها، پیشوند هو (Hu) بوده است. این پیشوند یکی از نشانه‌های عمومی‌ای است که چینیان برای متمایز ساختن کلماتی که از غیرچینیان می‌گرفته‌اند،

به کار می‌برده‌اند. در دوره امپراتوری هان این پیشوند بیشتر بر سر کلماتی می‌آمد که چینیان از قبایل ترک می‌گرفتند. اما از سده ۴م. به این سو، بیشتر در مورد آسیای مرکزی و به ویژه ایران به کار گرفته شد (idem, 194-195). با وجود این، لاورفر با برشمردن ملاحظات مفصل توضیح داده است که نمی‌توان به افزودن این پیشوند، به عنوان قانونی بدون استثناء نگرست و برای آنکه استناد بدان در استدلال‌ات نهایی در باب تبار یک گیاه معتبر باشد، باید هر مورد را با در نظر داشتن زمینه بحث و ملاحظات و احتیاط‌های تاریخی همه‌جانبه بررسی کرد (idem, 195-203).

نشان دیگری که چینیان برای اشاره به نام‌های ایرانی گیاهان از آن استفاده کرده‌اند، Po-se است که به نام ایران (Parsa, Persia) اشاره دارد (در این باره، نیز نک: تشکری، ۱۳۵۶: ۱۴۲). اما حضور این پیشوند را نیز باید با در نظر داشتن احتیاط‌هایی در نتیجه‌گیری‌ها وارد ساخت. چرا که Po-se علاوه بر ایران، به منطقه‌ای مالایایی نیز اطلاق می‌شده که با چین در ارتباط بوده است (Laufer, 1919: 203). همین مشابهت، گاه موجب ابهام و اختلاف نظرهایی میان دانشمندان چینی و اروپایی شده است (برای اشاره به روش دقیق لاورفر در جدا کردن این دو اشاره، نیز نک: تشکری، ۱۳۵۶: ۴۴-۴۵).

نشانه زبانی دیگری که به خاستگاه ایرانی گیاهان اشاره دارد، افزودن پیشوند Si-žun است به معنای žun غربی که در برخی ادوار تاریخی، در منابع چینی بدون اشاره به یک قوم خاص، به نواحی جغرافیایی غرب آسیا اطلاق می‌شده و می‌توان گفت تا حدی زیادی مترادف Hu بوده است (Laufer, 1919: 203).

به این ترتیب یکی از روش‌های لاورفر برای شناسایی واژگان فارسی در زبان چینی، مطالعه و بررسی همین پیشوندهاست. اما او خود به درستی به این نکته مهم در تاریخ گیاه‌شناسی اشاره کرده است که همه گیاهانی که با نشانه‌های زبانی بالا متمایز شده‌اند، لزوماً دارای خاستگاه ایرانی نبوده‌اند، بلکه چون به واسطه ایران به چین انتقال یافته‌اند و در واقع آشنایی چینیان با آن‌ها از طریق ایرانیان صورت گرفته است، در زبان پذیرنده با نشانه‌های مرتبط با ایران نشان‌دار شده‌اند (idem, 203-204).

با این همه، چنین نیست که واژگان مورد مطالعه او همواره با چنین پیشوندهایی نشان‌دار شده باشند. گاه واژه مورد نظر او بدون نشانی ویژه، تنها صورت آوانوشت واژه‌ای فارسی است که می‌بایست به یاری قواعد تبدیل آوایی زبان چینی و البته چنانکه لاورفر بدان پایبند بوده، بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، درباره صورت نخستین آن حدس زد. ما در ادامه به دو نمونه

مهم که فاقد چنین پیشوندهایی هستند، خواهیم پرداخت. از جمله نکاتی که لاورفر درباره این دست آوانگاری‌ها بر آن تأکید می‌ورزد، امکان دستیابی به ضبط‌هایی است که دست‌کم تا روزگار او در منابع فارسی میانه یافت نشده‌اند، اما به واسطه آوانگاشت‌های چینی موجود از آن‌ها می‌توان درباره‌شان حدس‌هایی زد.

به عنوان آخرین نکته در این بخش باید اشاره کنیم که گاهی نیز برخی واژگان مورد بررسی لاورفر در زبان چینی، در واقع ترجمه تحت‌اللفظی نام‌های فارسی‌اند و می‌توان آن‌ها را صورت‌هایی از گرت‌برداری‌های کهن به شمار آورد.

گیاهانی که لاورفر در سینو-ایرانیکا بدان‌ها پرداخته از این قرارند: اسپست، انگور، پسته، گردو، انار، کنجد و کتان، گشنیز، خیار، پیازچه و پیاز و موسیر، نخود بُستانی و باقلا، زعفران و زردچوبه، گلرنگ، یاسمین، حنا، من، انگزه، بلوط، نیل، برنج، فلفل، شکر، هلیله، زردآلو، کلم، زیره، خرما، اسفناج، چغندر قند و کاهو، کرچک، بادام، انجیر، زیتون، خرنوب، نرگس، بلسان، خربزه، شنبلیله، کُجَله و هویج. او سپس در بخشی جداگانه به گیاهان معطر، منسوجات، احجار و جواهر و فلزات گران‌بهای دارای منشأ ایرانی پرداخته است. ما در اینجا برای حفظ انسجام موضوعی تنها به برخی مداخل مرتبط با گیاهان خواهیم پرداخت تا ضمن شرح نمونه‌هایی نشان دهیم لاورفر در پژوهش خود با چه مواردی روبه‌رو بوده و چگونه عمل می‌کرده است. همچنین در باب یکی از گیاهانی که لاورفر مدخل آن را با تفصیل بیشتری نوشته - مدخل اسپست - ملاحظه‌ای را به نکات او خواهیم افزود. اما پیش از آن، بد نیست به آشنایی محققان و پژوهشگران ایرانی با آثار لاورفر و به ویژه سینو-ایرانیکا اشاره کوتاهی داشته باشیم.

#### ۴. تأثیر سینو-ایرانیکا بر پژوهش‌های فارسی

در ایران، نسل نخست ایران‌شناسان با آثار لاورفر به‌ویژه سینو-ایرانیکا به‌خوبی آشنا بوده‌اند و می‌توان درباره اهمیت این اثر نزد ایشان اشاراتی یافت (نک: افشار، ۱۳۷۲: ۱۳)؛ به عنوان مثالی برجسته، باید گفت سینو-ایرانیکا بر دانشمند ایرانی، ابراهیم پورداود، تأثیر مشهودی گذارده است.<sup>۶</sup> هرزمدنامه<sup>۷</sup> اثر پورداود که در ۱۳۳۱ش، یعنی ۳۳ سال پس از انتشار سینو-ایرانیکا، منتشر شد، از نظر ساختار تا حد زیادی شبیه سینو-ایرانیکا است؛ به این معنا که هرزمدنامه نیز مانند اثر لاورفر دارای مداخل‌های مستقلی درباره گیاهان است و گرچه کتاب، بخش‌های دیگری نیز دارد (مانند گفتارهایی درباره پول، اصطلاحات و نام‌های نظامی با تمرکز بر بحث‌های زبانی



و واژه‌سازی)، اما بخش مرتبط با گیاهان آن حجم قابل ملاحظه‌ای از اثر را تشکیل می‌دهد. گفتارهای نخستین کتاب به این گیاهان اختصاص دارند: اسپست (یونجه)، نیشکر، برنج، ترنج، بنگ، کوکنار، لاله - شقایق، ذرت - گاورس - ارزن، لادن، گل آهار، آفتاب‌گردان، سیب‌زمینی، گوجه‌فرنگی، پسته زمینی، آناناس - کاکائو - کائوچوک - کوکائین - گنه‌گنه، تنباکو و گل‌آویز. در هر کدام از این گفتارها، پورداد تاریخ هر گیاه را ترسیم کرده یا نحوه ورود به ایران و آشنایی ایرانیان با آن را شرح داده است. جز آنکه سینو-ایرانیکای لافور یکی از منابع پرشمار مورد استفاده پورداد در نگارش این اثر است<sup>۸</sup> (پورداد، ۱۳۳۱: «نامه‌ها»، سی‌وپنجم)، باید گفت نخستین مقاله هرمزدنامه درباره اسپست با نخستین مقاله لافور در سینو-ایرانیکا درباره اسپست، شباهت بسیاری دارد و شاید اشاره ایرج افشار در باب آشنایی با اثر لافور از خلال هرمزدنامه به همین تأثیرپذیری ناظر بوده باشد (افشار، ۱۳۷۲: ۴۳۹). جالب است که پورداد در پیشگفتار کتاب، بر توجه خود به مسأله زبان تأکید کرده و چنین توضیح داده: «در این گفتارهای گوناگون همه جا سخن از واژه‌شناسی است. در آن بخش نیز که از گیاهان چون اسپست و نیشکر و برنج و ترنج و بنگ و کوکنار و لاله سخن رفته، باز سررشته واژه‌شناسی یا بحث لغوی از دست داده نشده، بویژه برای نمودن ارزش لغوی این گیاهان را برگزیدم» (همان، «پیشگفتار»، نه). این دغدغه زبانی او را می‌توان در پایان نخستین مدخل کتاب نیز باز یافت؛ آنجا که نوشته است (همان، ۱۸): «پس از یاد کردن نام و نشان و گذشته اسپست و خویشاوندان آن، باید گفت از شگفتی‌های زبانی است که چگونه لفظ بی‌نام و نشانی چون «یونجه» جای یک لغت باپدرومادر و خانه‌وکاشانه‌دار چندین هزارساله را می‌گیرد و آن را از میان می‌برد. بدبختانه در سرزمین ما این‌گونه تاخت و تازها همانند بسیار دارد؛ یونجه نمونه‌ایست از آن‌ها.»

##### ۵. گیاهان سینو-ایرانیکا<sup>۹</sup>

برای آنکه آنچه پیش‌تر درباره روش کار لافور و برخی دقایق مورد نظر او گفتیم، صورتی ملموس‌تر بیاید، از بین گیاهان متنوعی که او بدان‌ها پرداخته، نمونه‌هایی را انتخاب کرده‌ایم تا در این بخش به اجمال درباره آنها سخن بگوییم. کوشیده‌ایم تا این نمونه‌ها در بردارنده مجموعه ملاحظات روشی او باشند و درباره آنچه در بالا گفتیم، مثالی به دست دهند.

لافور در دو مقاله نخست سینو-ایرانیکا که به اسپست و انگور اختصاص دارد، بر اساس گزارش‌های به جای مانده از چانگ کی‌ین، آورده است که او در دوران اقامت خود در فرغانه به

نژاد اسب ایرانی علاقه‌مند شد (see: Hirth, 1917: 103) و به تبع آن به اهمیت تغذیه حیوان با گیاه اسپست (به معنی خوراک اسب) پی برد و از این رو، تخم آن را با خود به چین برد و کشت آن به سرعت در سراسر نواحی شمال چین گسترش یافت (Laufer, 1919: 210-211؛ نیز نک: قریب، ۱۳۷۴: سیزده-چهارده). اسپست که با نام mu-su به چین رفت و اکنون نیز به همین نام خوانده می‌شود، دارای صورت کهن‌تری بوده است: muk-suk\*. صورت تبتی اسپست نیز به این ضبط چینی شباهت بسیاری دارد: bug-sug. به اعتقاد لاورفر، این صورت‌ها به صورت نخستین واژه در زبان‌های ایرانی که می‌باید چیزی شبیه buksuk\* یا buxsux\* بوده باشد، بسیار نزدیک‌اند. اشاره توماشک،<sup>۱۰</sup> جغرافی‌دان و خاورشناس اتریشی، به واژه būsō در زبان گیلکی که معادل اسپست بوده، لاورفر را بر آن داشت که būsō را نیز با صورت نخستین واژه در زبان‌های ایرانی مرتبط بداند (Laufer, 1919: 212-213). جالب است که این کلمه یا چیزی مشابه آن را در فرهنگ‌های گیلکی در دسترس نیافتیم<sup>۱۱</sup> و مرحوم ابراهیم پورداود نیز که خود زاده گیلان بوده، در مدخل «اسپست» هرمزدنامه متعرض این اشاره لاورفر نشده است. با وجود این، شاید در نظر داشتن این نکته راهگشا باشد که نام فارسی گیاهی که آن را در عربی اکلیل‌الملک می‌خوانند، به این būsō شباهت بسیاری دارد. ابوریحان آورده است که اکلیل‌الملک را به فارسی «شاه بُسه» گویند (بیرونی، ۱۳۸۳: ۲۶۱). این گیاه چنانکه دهخدا (نک: ذیل اکلیل‌الملک) اشاره کرده، «بَسک» و «بَسَه» نیز نامیده شده است. گویا که آن را به سبب شباهتش به یونجه، یونجه زرد نیز می‌نامند. مرحوم صادق کیا در جستاری که در باب نام‌های انواع تاج نوشته است، درباره گیاه «شاه‌افسر» که آن را «شاه‌بسه» نیز می‌نامند، سخن گفته و جزء دوم آن (بسه) را با بساک/پساک مرتبط دانسته است. بساک/پساک که در زبان‌های ایرانی صورت‌هایی داشته - از جمله در زبان سغدی (نک: قریب، ۱۳۷۴: 298, 51) - در فرهنگ‌های فارسی به معنی تاجی است که از گل یا گیاهان فراهم آمده باشد و آن را در جشن‌ها بر سر می‌گذاشته‌اند (کیا، ۱۳۴۶: ۵-۶). این معنی با گل اسپست و شاه‌بسک که شکلی مخروطی و شبیه تاج - که بر سر گیاه نشسته - دارد، تناسبی دارد و اگر بپنداریم būsō که توماشک بدان اشاره کرده، با بسک/بسه ارتباطی داشته، آن گاه می‌توان پنداشت آن کلمه‌ای که در فرغانه به معنای اسپست بوده و با تخم این گیاه به چین رفته نیز می‌بایست با بسک/بسه ارتباطی داشته باشد.

گیاه مهم دیگری که آن را رهاورد سفر چانگ کی‌بن به فرغانه می‌دانند و لاورفر بدان پرداخته، انگور است. در گزارش‌های به جای مانده از چانگ کی‌بن به اهمیت ساخت شراب نزد

اهالی فرغانه و شیوه‌های نگهداری آن برای چندین نسل در خانواده‌های بزرگ و اشرافی این منطقه اشاره شده است (Laufer, 1919: 221-222; also: Hitrth, 1917: 97). کلمه‌ای که همراه تخم انگور به چین رفت و هنوز هم در زبان چینی رایج است، budō و در تلفظ‌های کهن‌تر p'u-t'ao است. لاورفر با استناد به آنکه چانگ کی‌ین در فرغانه با انگور آشنا شده و این گیاه را هم از آنجا به چین برده، بر آن بوده است که نام این گیاه نیز باید از زبان مردم فرغانه اخذ شده باشد، از این رو نام انگور را در زبان چینی با باده (bāda) به معنای شراب در فارسی نو و batak در فارسی میانه، و بادیه (bādye) در فارسی نو به معنی ظرف شراب مرتبط دانسته است (Laufer, 1919: 225).

او همچنین تأکید کرده است که آشنایی چینیان با انگور فرغانه بدان معنا نیست که در چین اساساً انگور به هم نمی‌رسیده؛ در مناطق شمالی چین گونه‌هایی خودرو و وحشی از برخی انواع انگور وجود داشته، اما این گونه‌ها قابل کشت و پرورش نبوده‌اند (idem, 226-227). بنابراین آنچه از سرزمین‌های ایرانی به چین رفته، نوع یا انواع قابل کشت انگور بوده است. با این همه جالب است که گرچه چینیان از انگور استقبال کردند و به سرعت به پرورش آن پرداختند، اما بسیار دیرتر به ساخت شراب دست یازیدند. لاورفر گزارش سلیمان سیرافی متعلق به ۲۳۷ق را در باب آنکه در چین شراب انگور نمی‌سازند (نک: سلیمان سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۳)، چنین تصحیح کرده است که ساخت شراب در جنوب چین که دریانوردان مسلمان بدانجا راه داشته‌اند، رواجی نداشته، اما در همان زمان پرورش تاک در شمال چین رایج بوده و کارخانه‌های شراب‌سازی رونق بسیار داشته‌اند (Laufer, 1919: 231-232).

از دیگر گیاهانی که لاورفر بدان‌ها پرداخته، گردو و پسته است. از آنجا که نام چینی هر دوی آن‌ها، به گوز/ کوز فارسی ارتباطی دارد، در اینجا درباره آن‌ها پیوسته سخن می‌گوییم. گردو را در زبان چینی hu t'ao می‌نامند که ترجمه تحت‌اللفظی آن چنین است: «هلوی هو». با توجه به آنچه پیش‌تر گفتیم، هو بر ساکنان نواحی غربی آسیا و به ویژه بر ایرانیان اطلاق می‌شده است و از این رو، هلوی هو را می‌توان هلوی ایران دانست. با وجود این، لاورفر به نکته ظریفی دقت کرده است: چینیان در نامگذاری گیاهان غیرچینی به انتقال همزمان معنی و صورت آوایی واژه اصلی دقت می‌کرده‌اند. Hu که در صورت‌های کهن‌تر خود شبیه به gu\* یا go\* تلفظ می‌شده و به گوش می‌رسیده، با گوز (gōz) فارسی مشابهت آوایی داشته است. از تلفیق دو اطلاع بالا درباره گردو در زبان چینی می‌توان چنین نتیجه گرفت که چینیان گردو را هلویی مثل go (گوز) یا هلوی مردم Go/Hu (ایران) می‌دانسته‌اند (idem, 256).

در مورد پسته نیز لاورفر نخست نشان داده است که در دو اثر کهن چینی به جا مانده از ۷۱۳-۷۴۱ م و ۸۶۰ م (نزدیک به روزگاری که سلیمان سیرافی (۱۳۸۱: ۶۳) از پسته در چین سخن گفته است)، از پسته به دو صورت a-yüe و a-yüe-hun نام رفته است (Laufer, 1919: 247). او با بررسی دو جزء a-yüe و hun آورده است که گرچه از فارسی باستان واژه‌ای که دلالت بر گردو کند، به دست ما نرسیده (قس: واژه‌نامه موضوعی...، ۱۳۹۱: ۵۷) که صورت فارسی باستان گردو را چنین به دست داده: \*gōda<sup>o</sup>)، ولی بر اساس برخی قرائن می‌توان حدس زد که این واژه صورتی شبیه به \*agōza یا \*āngōza داشته است. چنانکه در بالا اشاره کردیم، این واژه در فارسی نو به دو صورت کوز/گوز (gōz/kōz) وجود دارد که به صورت عام بر مغزها و به طور ویژه به گردو اطلاق می‌شده. مصوت آغازین a در صورت‌های احتمالی بالا در a-yüe چینی نیز حفظ شده و a-yüe در مجموع با در نظر داشتن برخی حذف‌ها و تبدیلات آوایی در زبان چینی، صورت تبدیل‌یافته‌ای از \*a-nwied<sup>o</sup>، \*a-gwied<sup>o</sup> یا \*a-gwüō<sup>o</sup> است (Laufer, 1919: 248). در مورد hun در a-yüe-hun نیز لاورفر بر آن است که این کلمه صورت تبدیل‌یافته‌ای از نام نوعی پسته کوهی است که در فارسی میانه بن یا ون (ben/ven) خوانده می‌شده (idem, 249) و در فارسی بن/بته/بَنک/وَن گفته می‌شود (نک: دهخدا، ذیل همین مداخل). به این ترتیب، گرچه صورت \*agoz-van در فارسی باقی نمانده، اما a-yüe-hun در زبان چینی در واقع صورتی از این ترکیب است. جالب آنکه صورت‌های kazu-kezvan، kizvan و kasu-van در زبان کردی برای نامیدن پسته به کار می‌روند (Laufer, 1919: 250). به این نکته لاورفر می‌توان این اطلاع را درافزود که در رساله خسرو و ریدک، به جا مانده از روزگار ساسانیان مشتمل بر نام بسیاری از خوراکی‌ها و میوه‌ها، در ضمن یک دستور آشپزی، از پسته گرگانی (bistag [ī] gurgānīg) نیز سخن رفته است (بند ۵۲؛ Jamasp-Asana, 1913: 31). به نقل از Parsig Database). ون گرگانی در بندهش نیز دیده می‌شود و آن را «نام دیگر درخت پسته» دانسته‌اند (بهار، ۱۳۴۵: ۳۳۴-۳۳۵). گرگان در طول تاریخ یکی از نواحی پسته‌خیز ایران بوده که به سبب مرغوبیت محصولش، شهرتی داشته است (ابریشمی، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰، ۳۳). ابوریحان در الصیدنه (۱۳۸۳: ۷۷۲) از قول حمزه اصفهانی آورده است که پسته را «ون کُرگانی» نیز می‌نامند و این کُرگانی به احتمال بسیار تصحیف گرگانی باشد (نیز نک: ابریشمی، ۱۳۷۳: ۳۳) با وجود این، به نظر می‌رسد شباهت این ضبط با آنچه لاورفر درباره واژه دخیل فارسی در چینی آورده، در کنار آنچه در زبان کردی به پسته اطلاق می‌شود، همچنان مجالی برای تأمل بیشتر، دست‌کم درباره صورت به‌چین‌رفته واژه فارسی باشد.

اما خود نام پسته (pi-se-tan) نیز در متون به جای مانده از دوره امپراتوری مینگ (حک: ۱۳۶۸-۱۶۴۴م) به عنوان یکی از محصولات سمرقند دیده می‌شود. به اعتقاد لاورفر، چنین به نظر می‌رسد که چینی‌ها تغییرات گفتار ایرانی را دنبال می‌کرده‌اند و با گذشت زمان، صورت «پسته» را با صورت فارسی میانه مرکب از انگوزه + بن / ون جایگزین ساخته‌اند (Laufer, 1919: 253). از میان مغزها، نام بادام نیز به چینی راه یافته: p'o-tan که آوانگاری صورت فارسی میانه vadam و فارسی نو بادام (bādām) است (idem, 406).

لاوفر در مدخل پیاز و پیازچه و موسیر نیز به تلاشی دیگر برای آوانگاری کلمه‌ای فارسی به زبان چینی اشاره کرده است. در دوره امپراتوری تانگ (حک: ۶۱۸-۹۰۷م)، امپراتور تایتسونگ<sup>۱۲</sup> (۶۲۶-۶۴۹م) مجلسی ترتیب داد تا در آن با گیاهانی که در چین کشت نمی‌شده‌اند، آشنا شود. یکی از این گیاهان Hun-t'i، چیزی شبیه به پیاز، اما از آن سفیدتر و تلخ‌تر، توصیف شده که ساییده خشک کرده آن همچون دارچین و فلفل معطر بوده است (idem, 303-304). لاورفر بر آن است که Hun-t'i تلاشی است برای آوانگاری صورت کهن تر gwun-de\* که در فارسی میانه و نو به صورت گندنا ضبط شده و احتمالاً موسیر بوده است که در ایران و آسیای غربی به دست می‌آمده، اما در چین یافت نمی‌شده (idem, 304). این گندنا که در زبان فارسی اغلب به عنوان نوعی «تره» شناخته می‌شود، گیاهی از «طایفه سیر» بوده است که در عربی به آن «کراث» گفته می‌شود (بیرونی، ۱۳۸۳: ۸۵۹) و برخی انواع آن را شبیه به پیاز نیز دانسته‌اند (نک: محمدمؤمن حسینی، ۱۳۳۸: ۲۱۸).

گیاه دیگر خرماس است که هرگز بومی چین نبوده است و گرچه آب و هوای چین برای زرع آن مناسب نبوده، اما گویا که مردمان چین به پرورش آن علاقه‌ای داشته‌اند و عده‌ای آن را در خانه‌های خود پرورش می‌داده‌اند (نک: سلیمان سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۳). برخی منابع چینی که هم‌روزگار با عصر ساسانیان نگارش یافته‌اند، از خرما ذیل ts'ien nien tsao به معنای عناب هزارساله سخن گفته‌اند. زیرا چینیان عناب را می‌شناخته‌اند و این گیاه در چین می‌رویده است. در منابع دیگری نیز این گیاه Po-se tsao به معنای عناب ایرانی نامیده شده است (Po-se) چنانکه پیش‌تر اشاره رفت، در منابع چینی به سرزمین ایران اشاره داشته، اما نام فارسی ضبط‌شده در منابع چینی چنین صورتی دارد: k'u-man که احتمالاً خود صورتی از k'ut(k'ur) mañ\* بوده است. لاورفر این آوانگاشته را تلاش برای ضبط صورت فارسی میانه xurmañ\*<sup>۱۳</sup> و صورت فارسی خرما (xurmā) دانسته است (Laufer, 1919: 385). در دوره امپراتوری یوآن

(حک: ۱۲۷۱-۱۳۶۸م) صورت فارسی نو خرما، به صورت k'u-lu(ru)-ma آوانگاری شده است (idem, 385-386).

لاوفر در یک مورد دیگر، به فرآورده‌ای گیاهی به نام من اشاره کرده است. من قندی است که در شرایط ویژه بر برگ و پوسته گیاهانی خاص، یا به سبب خوردگی پوست ساقه و تنه به دستیاری حشرات یا نشتر زدن بر گیاهان می‌نشیند. چنین است که من به گیاهی یکه اختصاص ندارد و گیاهان چندی اند که از آن‌ها من به دست می‌آید. در سالنامه‌های به‌جامانده از امپراتوری سوئی (حک: ۵۸۱-۶۱۸م.) از گیاهی در منطقه تورفان سخن به میان آمده به نام چینی yan ts'e که معنای تحت‌اللفظی آن چنین است: «خار گوسفند». در اثری دیگر از سده ۸م. از گیاهی سخن رفته که ایرانیان (مردمان هو) از آن عسل می‌گرفته‌اند. آوانگاری نام این گیاه چنین است: k'ie-p'o-lo که می‌بایست صورتی از k'it(k'ir)-bwuδ-la باشد. جزء نخست این نام ظاهراً با خار (xār) فارسی و جزء دوم آن با بره (burra/bura) مطابقت دارد. به این ترتیب به نظر می‌رسد yan ts'e در واقع ترجمه صورت فارسی میانه یا سغدی نام این گیاه - خاربره- بوده باشد؛ صورتی که تاکنون در منابع ایرانی به دست نیامده، اما چنانکه به نظر می‌رسد، در منابع چینی حفظ شده است. گزارش‌های مضبوطی از وجود آن در تورفان اواخر سده ۱۰م. نیز به دست آمده است (idem, 343-344). این گیاه را در فارسی نو خارشتر یا خاریزی می‌نامند (idem, 344) و فرآورده گیاهی آن را ترنگبین می‌گویند. ابوریحان در الصیدنه از قول حمزه اصفهانی نقل کرده است (۱۳۸۳: ۳۶۳) که خارشتر را در خراسان، تر و در اصفهان، اشتر می‌نامند و از این رو ترنگبین را اشترنگبین نیز می‌گویند. این ترنگبین از زبان مردمان سمرقند به زبان چینی راه یافته و به صورت ta-lañ-ku-pin ضبط شده است (Laufer, 1919: 345).

### نتیجه

در این نوشتار کوتاه کوشیدیم نشان دهیم برتولد لاورفر، چین‌شناس و مردم‌شناس سده گذشته که در پژوهش‌های خود بر فرهنگ و تمدن چین تمرکز داشته، به طور ویژه به زبان فارسی نیز پرداخته است. روابط فرهنگی ایران و چین در ادوار گوناگون چنانکه در جلوه‌های عینی و ملموس زندگی ایشان تأثیر گذارده، خود را در جامعه اقتباس‌های زبانی نیز آشکار ساخته و نمی‌توان بدون در نظر داشتن مطالعات زبانی، درباره رابطه فرهنگی آن‌ها سخن گفت. اما از آنجا که گاه پیشینه این روابط بسیار کهن است، برای زدودن غبار تاریخ و دستیابی به چهره روشنی از

آن‌ها، می‌باید به دانش‌هایی چند آراسته بود. لاورفر با بهره‌مندی از این دانش‌ها و با شناختی که از منابع کهن و اصیل چینی داشت، توانست بر اساس قواعدی، صورت‌های دخیل فارسی در چینی را بیابد یا درباره آن‌ها حدس‌هایی قابل تأمل پیش نهد. بنای او در این کار، بیش از هر چیز بر پایه سنجش مدارک تاریخی و تکیه بر قواعد واژه‌سازی و تبدیلات آوایی و همچنین آگاهی از نظام‌های مختلف آوانگاری در دوره‌های مختلف زبانی در چین بوده است. همچنین از برخی اشارات او می‌توان دریافت که او خود یکی از سودمندی‌های کار خویش را آن می‌دانسته است که امکان دستیابی به ضبط برخی از صورت‌های مفقود فارسی میانه نام گیاهان را که در زبان چین آوانگاری شده‌اند، فراهم می‌آورد. دستاورد او مجموعه‌ای است که هم در مطالعه تاریخ فرهنگ و تمدن دو کشور ارزشمند است و هم ملاحظات ویژه زبانی‌ای را عرضه می‌دارد که به واسطه تمرکز موضوعی، دربردارنده دقایقی است که شاید در مطالعات عمومی زبان کمتر بدان‌ها پرداخته شود.

### یادداشت‌ها

۱. این مقاله در ۱۹۹۳م به زبان چینی منتشر شد و سپس خلاصه‌ای از آن به زبان انگلیسی نیز انتشار یافت.
2. Frantz Boas
3. Čan K'ien
4. Friedrich Hirth
5. Emil Bretschneider
۶. کسان دیگری همچون منوچهر امیری در فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب الابنیه فی حقایق الادویه (۱۳۵۳: ۱۰، ۷۲، ۱۵۲، ۱۸۴) از اثر لاورفر استفاده کرده‌اند.
۷. مرحوم پورداد این اثر را به نام نوه خود، هرمزد نفیسی، هرمزدنامه نامیده است (نک: پورداد، ۱۳۳۱: «پیشگفتار»، شانزده).
۸. ایرج افشار (۱۳۵۴: ۲۰) درباره روش پژوهشی پورداد نوشته است: «پورداد در تحقیقات علمی خود روش دانشمندان آلمانی را به کار می‌بست. مخصوصاً از حیث نشان دادن مراجع متعدد و حاشیه‌های زیاد کاملاً تحت تأثیر آنان بود.»
۹. ما در اینجا از درج واژه‌نگارهای چینی که لاورفر نقل کرده، به سبب آنکه چیزی به بحث فعلی نمی‌افزاید و تنها کار حروف‌نگاری این نوشتار را دشوارتر می‌سازد، صرف‌نظر کرده‌ایم. در همه آوانوشت‌ها صورت مضبوط در سینو-ایرانیکا بدون تغییر حفظ شده است. اشاره به این نکته ضروری است که لاورفر از صورت آوانوشت ñ برای ترکیب ng استفاده کرده است (see: Laufer, 1919: 188).
10. Tomaschek
۱۱. منظور فرهنگ گیلکی منوچهر ستوده (۱۳۹۰، رشت: فرهنگ ایلیا) و فرهنگ گیل و دیلم، اثر محمود پاینده

لنگرودی (۱۳۶۶، تهران: امیرکبیر) است.

## 12. T'ai Tsun

۱۳. صورت فارسی میانه خرما در مینوی خرد (نک: تفضلی، ۱۳۴۸: ۱۱۱) و خسرو و ریدک (بند ۵۱ و ۵۲: Jamasp-Asana, 1913: 31)، به نقل از Parsig Database) ضبط شده است. نیز نک: MacKenzie, 1986: 94.

## منابع

- ابریشمی، محمدحسن (۱۳۷۳). *پسته ایران: شناخت تاریخی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- افشار، ایرج (۱۳۵۴). «دربارۀ پورداود». *فرهنگ ایران زمین*، ش ۲۱، صص ۱۶-۲۱.
- ----- (۱۳۷۲). *مقدمه و تعلیقات بر: خطای نامه*. علی اکبر خطایی. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- امیری، منوچهر (۱۳۵۳). *فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب الابنیه فی حقایق الادویه*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- آلارتو، آنتونی (۱۳۷۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمۀ یحیی مدرس. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بدیعی، نادره (۱۳۷۰). «سفر به سنجان چین، واژه‌های فارسی در زبان اویغوری». *کک*، ش ۲۵-۲۶، صص ۱۶۰-۱۷۰.
- بهار، مهرداد (۱۳۴۵). *واژه‌نامه بندهش*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳). *الصیینه فی الطب*. ترجمۀ باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۳۱). *هرمزنامه*. تهران: بی‌جا.
- تشکری، عباس (۱۳۵۶). *ایران به روایت چین باستان*. تهران: مؤسسه روابط بین‌المللی.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸). *واژه‌نامه مینوی خرد*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جفری، آرتور (۱۳۷۲). *واژه‌های دخیل در قرآن*. ترجمۀ فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۳). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۹۹). *لغت‌نامه دهخدا، نسخه دیجیتال بر اساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال ۱۳۷۷* (<http://dehkhoda.ut.ac.ir>). تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی دانشگاه تهران.
- سلیمان سیرافی (۱۳۸۱). *سلسله‌التواریخ*. با گردآوری و اضافات ابوزید حسن سیرافی. ترجمۀ حسین قره‌چانلو. تهران: اساطیر.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سعدی*. تهران: فرهنگان.
- کیا، صادق (۱۳۴۶). «تاج». *هنر و مردم*، ش ۶۰، صص ۴-۱۴.
- لستنچ (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمۀ محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدمؤمن حسینی (۱۳۳۸). *تحفه حکیم مؤمن*. با مقدمۀ محمود نجم‌آبادی. تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۷). *زبان‌شناسی و زبان فارسی*. تهران: علمی.
- *واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران: گیاهان و اندام‌های گیاهی، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها* (۱۳۹۱). زیر نظر حسن رضایی باغبیدی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.



- Bakhtyar, Mozafar (1994). "China". In: Geoffrey Roper (ed.), *World Survey of Islamic Manuscripts* (Vol. 4.). London: Al-Furqān Islamic Heritage Foundation.
- Bronson, Bennet (2003). "Berthold Laufer". *Fieldiana: Anthropology, Field Museum of Natural History*, New Series, No. 36, pp. 117-126.
- Clark, Walter E. et al. (1934). "Berthold Laufer, 1874-1934". *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 54, No. 4, pp. 349-362.
- EIr (2011). "CHINESE-IRANIAN RELATIONS viii. Persian Language and Literature in China". *Encyclopaedia Iranica*, available at: <https://iranicaonline.org/articles/chinese-iranian-viii>.
- Hummel, Arthur W. (1936). "Berthold Laufer: 1874-1934". *American Anthropologist*, New Series, Vol. 38, No. 1, pp. 101-111.
- Hitrh, Friedrich (1917). "The Story of Chang K'ien, China's Pioneer in Western Asia: Text and Translation of Chapter 123 of Ssi-Ma Ts'ien's Shī-Ki". *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 37, pp. 89-152.
- Hobson, R. L. (1935). "Berthold Laufer". *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, No. 1, pp. 230-232.
- Laufer, Berthold (1914). *Chinese Clay Figures*. Chicago: Field Museum of Natural History.
- ----- (1919). *Sino-Iranica: Chinese contributions to the history of civilization in ancient Iran*. Chicago: Field Museum of Natural History.
- Liu Yingsheng (2010). "A Lingua Franca along the Silk Road: Persian Language in China between the 14<sup>th</sup> and the 16<sup>th</sup> Centuries". *Aspects of the Maritime Silk Road: From the Persian Gulf to the East China Sea*, ed. Ralph Kauz, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- MacKenzie, D. N. (1986). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.
- Sarton, George (1920). "Review: [Untitled]". *Isis*, Vol. 3, No. 2, pp. 299-302.

### پایگاه اینترنتی

parsigdatabase.com (تاریخ آخرین دسترسی: ۹۹/۱۰/۱)



دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۰/۱۶

• تأیید ۹۹/۱۲/۲۵

## دشواری‌های آموزش زبان‌های باستانی ایران

(مطالعه موردی اوستایی، فارسی باستان، سغدی)

لیلا وهرام\*

### چکیده

هدف اصلی از آموختن زبان‌های باستانی، دستیابی به توانایی خواندن و درک متون باستانی است و برخلاف زبان‌های امروزی، کسب چهار مهارت: شنیدن، خواندن، صحبت کردن و نوشتن ضروری نیست. چون کسی این زبان‌های بدون گویشور را به منظور برقراری ارتباط یاد نمی‌گیرد. تمرکز بر مهارت خواندن، اهمیت یادگیری دستور زبان را افزایش می‌دهد. زیرا از یک سو برای درک پیچیدگی‌های متن، تسلط بر دستور زبان لازم است و از سوی دیگر بخش مهمی از کسانی که قصد فراگیری این زبان‌ها را دارند، در رشته زبان‌شناسی تاریخی تحصیل می‌کنند و با جنبه‌های دستوری متون باستانی سروکار دارند. در مقاله حاضر، ابتدا به تفاوت‌های میان آموزش زبان‌های باستانی و زبان‌های امروزی اشاره می‌شود و سپس با بیان دشواری‌های خاص آموزش سه زبان ایرانی: اوستایی، فارسی باستان و سغدی، منابع اصلی آموزش این زبان‌ها در دانشگاه‌های ایران با یکدیگر مقایسه می‌شوند. براساس این بررسی، می‌بینیم که این کتاب‌ها از نظر روش، اختلاف چندانی ندارند و همگی بر اساس روش «دستور-ترجمه» تألیف شده‌اند. اما کارآمدترین منابع با متن همراه هستند و هم‌زمان با آموزش دستور زبان و تمرینات دستوری، توانایی درک متن را هم افزایش می‌دهند.

### کلید واژه‌ها:

آموزش زبان، اوستایی، سغدی، فارسی باستان.

**Abstract****The Problems of Teaching Avestan, Old Persian, and Sogdian as Ancient Iranian Languages**

Leila Varahram\*

There is an important difference between teaching ancient and modern languages. While the student of modern languages focus on the four skills, speaking, listening, reading, and writing, the acquisition of an ancient language, more than anything, is based on text comprehension. That is why modern methods of language teaching, like CLT, are not very useful for teaching ancient languages. Moreover, most of the ancient texts are not general texts, but mostly literary, religious, or legal texts, and student need anecdotal information to comprehend them. In this paper we first cover the problems of teaching ancient Iranian languages, and then describe what can be called the teaching method of Avestan, Old Persian and Sogdian. At the end, we compare available books for learning these languages. All of these books use the method called “grammar- translation”, but the most useful ones have original texts besides the grammar explanations and pay more attention to reading and analyzing such ancient texts.

**Keywords:** Avestan, Old Persian, Sogdian, Language Teaching

\* assistant professor of Department of Iranian ancient languages, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran. Iran. leili.varahram@ut.ac.ir.

### مقدمه

آموزش زبان‌های باستانی یکی از شاخه‌های آموزش زبان است که برخلاف زبان‌های امروزی استفاده از نظریه‌های آموزش زبان و به کارگیری شیوه‌های جدید آموزشی برای آسان‌تر کردن فرایند آموزش چندان مورد توجه مدرسان و زبان‌آموزان آن نیست. این در حالی است که آموزش زبان‌های باستانی، که امروزه هیچ سخن‌وری ندارند و محدود به متون برجای مانده از آن‌ها هستند، برای مدرسان و زبان‌آموزان بدون سختی نیست و حتی گاهی از آموزش زبان‌های امروزی نیز دشوارتر است و به همین دلیل یافتن روش‌هایی برای آسان‌تر کردن تدریس این زبان‌ها ضروری به نظر می‌رسد.

یکی از رایج‌ترین و کهن‌ترین روش‌های آموزش زبان، آموزش دستور به همراه تحلیل و ترجمه گزیده‌ای از متون بوده است. در حال حاضر این روش در آموزش زبان‌های زنده امروزی به کار نمی‌رود و شیوه آموزش تعاملی (CLT) جای آن را گرفته است. طبق این شیوه، هدف اصلی آموختن زبان دوم برقراری ارتباط به وسیله آن زبان است و بر این اساس پرورش چهار مهارت اساسی ارتباطی: صحبت کردن، شنیدن، نوشتن و خواندن، به یک اندازه مهم است. تمرکز اصلی این روش بر دستور زبان نیست و دستور تا حد ممکن به صورت غیر مستقیم آموزش داده می‌شود.

در این مقاله ابتدا تفاوت‌های آموزش زبان‌های باستانی با زبان‌های امروزی را بیان می‌کنیم و درباره دلایل کم‌توجهی به شیوه‌های جدید آموزش زبان، به‌ویژه شیوه تعاملی<sup>۱</sup> (CLT)، در آموزش زبان‌های باستانی سخن می‌گوییم و سپس منابع رایج در آموزش سه زبان باستانی ایرانی: اوستایی، فارسی باستان و سغدی را بر اساس شیوه آموزش بررسی می‌کنیم و در پایان می‌کوشیم تا براساس ویژگی‌های این زبان‌ها شیوه مناسب‌تر و آسان‌تر آموزش آن‌ها را معرفی کنیم.

### طرح مسأله

در روش تعاملی که اکنون یکی از موفق‌ترین و رایج‌ترین شیوه‌های آموزش زبان است، برقراری ارتباط به زبان دوم و به کارگیری آن در موقعیت‌های اجتماعی مختلف، هدف اصلی آموختن زبان است و برای دستیابی به این هدف، در کار آموزش، از شبیه‌سازی ارتباط و تقلید شیوه‌های برقراری تعامل به زبان دوم و تشویق زبان‌آموزان به کاربرد زبان، ولو به اشتباه، بهره می‌برند (Savignon, 1991: 264-266). اما در آموزش زبان‌های باستانی ما با زبانی سر و کار داریم که

دیگر کسی برای برقراری ارتباط از آن استفاده نمی‌کند. بنابراین این تأکید بر ایجاد ارتباط و تعامل داشتن با دیگران از طریق زبان بیهوده است و به کارگیری روش تعاملی برای آموزش آن منطقی به نظر نمی‌رسد. با این حال، کسانی هستند که استفاده از این روش را در زبان‌هایی باستانی، مثل یونانی باستان مفید و حتی ضروری می‌دانند (Koutropoulos, 2011: 59). به همین دلیل در اینجا به صورت جزئی‌تر تفاوت‌های میان زبان‌های باستانی و زبان‌های زنده امروزی و تأثیری را که بر شیوه آموزش زبان می‌گذارند بررسی می‌کنیم. این تفاوت‌ها را می‌توان در سه دسته جای داد:

### تفاوت‌های اصلی آموزش زبان‌های باستانی و زبان‌های امروزی

الف) هدف آموزش زبان: زبان‌های باستانی در حال حاضر گویشوری ندارند و هدف اصلی و گاهی تنها هدف آموختن آن‌ها، کسب توانایی خواندن و فهم متون باستانی است. تسلط بر یک زبان باستانی به معنی توانایی خواندن متنی به آن زبان است، نه کسب سه مهارت نوشتن و شنیدن و مهم‌تر از همه صحبت کردن به آن زبان. به همین دلیل آموختن اکثر زبان‌های باستانی - در ادامه درباره موارد استثنا خواهیم گفت - در حوزه یادگیری منفعلانه زبان قرار می‌گیرند<sup>۳</sup>؛ به این معنی که زبان آموز نیازی ندارد که مهارت بیان مقاصد خود را کسب کند و در ارتباط زبانی، همواره در جایگاه گیرنده پیام قرار دارد و به آن زبان اطلاعاتی تولید نمی‌کند (Golkova & Hubackova, 2014: 478). در روش تعاملی که هدف اصلی برقراری ارتباط به زبان دوم است، مهارت‌های چهارگانه به یک اندازه مورد توجه هستند. از سوی دیگر، چون در اینجا سر و کار زبان‌آموز با متن مکتوب یا متن شفاهی مکتوب شده است، بیشتر از سایر زبان‌آموزان به آموختن و درک دستور زبان نیازمند است؛ گرچه نیازی به کاربرد ساخت‌های دستوری هم ندارد، اما باید آن‌ها را به درستی تشخیص دهد. همین وابستگی به یادگیری دستور زبان، یکی از مهم‌ترین دلایلی است که روش تعاملی برای آموزش زبان‌های باستانی را ناکارآمد می‌کند. زیرا بررسی منابع آموزش نشان می‌دهد که نگاه رایج به زبان در آموزش زبان‌های باستانی معمولاً نگاهی ساختارگرایانه است و ساخت‌های دستوری را واحدهای اصلی سازنده نظام زبان می‌داند. اما در نظریه تعاملی، تأکید اصلی بر کاربرد زبان است و یادگیری یک زبان را معادل کسب توانایی برقراری ارتباط به آن زبان می‌داند (Chung, 2006: 34).

ب) طیف زبان‌آموزان: به همان نسبت که هدف از آموختن زبان‌های زنده و زبان‌های باستانی یکسان نیست، طیف مخاطبان این دو نیز متفاوت است. بخش مهمی از زبان‌آموزان جدی زبان‌های باستانی، کسانی هستند که مایلند در جایگاه فیلولوگ (لغت‌شناس) در رشته‌های مرتبط با این زبان‌ها به کار و تحصیل ادامه دهند و از همین روی معمولاً اطلاعاتی دربارهٔ مبانی زبان‌شناسی، به‌ویژه زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی و فیلولوژی دارند و یا ضمن تحصیل زبان‌های باستانی به این اطلاعات دست خواهند یافت. هم‌چنین آن‌ها عموماً با یکی دو زبان امروزی، غیر از زبان مادری خود آشنایی دارند و دشواری‌های زبان‌آموزی را پیش‌تر در راه آموختن این زبان‌ها تجربه کرده‌اند. با توجه به هدف این گروه از آموختن زبان، تأکید فراوان بر دستور زبان و آموزش زبان بر اساس دستور، مشکل‌چندانی برایشان ایجاد نمی‌کند و بالعکس تا حدودی ضروری هم به نظر می‌رسد.

گروه دیگری نیز هستند که رشتهٔ اصلی آن‌ها زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی نیست. اما به دلایلی به آموختن این زبان‌ها نیاز دارند. دانشجویان فلسفه که به سراغ آموختن یونانی باستان می‌آیند، به این گروه تعلق دارند.<sup>۴</sup> گروه دیگر از زبان‌آموزان زبان‌های باستانی نیز دلایل مذهبی برای این کار دارند و گاهی به سراغ شیوه‌های سنتی‌تر آموزش می‌روند؛ برای مثال در حوزهٔ زبان‌های غیر ایرانی، آموزش زبان عبری کتاب مقدس در این بخش جای می‌گیرد.<sup>۵</sup> علاوه بر این سه گروه، تعدادی علاقه‌مند هستند که در شغل و رشتهٔ تحصیلی آن‌ها لزوماً نیازی به آموزش زبان‌های باستانی نیست و دلایل مذهبی هم برای این کار ندارند. این مخاطبان معمولاً چندان پرتعداد نیستند و بیشتر آن‌ها نیز در میانهٔ کار آموختن، زبان را رها می‌کنند. چون آموختن زبان‌های باستانی برای این گروه به اندازهٔ سه گروه قبلی ضروری نیست و نیز طیف بسیار گسترده‌ای از زبان‌آموزان با مهارت‌های زبانی مختلف در این دسته قرار دارند. بیشترین دشواری آموزش زبان‌های باستانی نیز برای آن‌هاست.

ج) مواد درسی: تنها مواد زبانی‌یی که از زبان‌های باستانی به دست ما رسیده است، متون مکتوب این زبان‌هاست که حجم ثابتی دارند و تقریباً جز با کشف متون جدید، چیزی به آن‌ها افزوده نمی‌شود و به همین دلیل برای زبان‌آموز میسر نیست که مانند زبان‌های زنده، خود را در معرض این زبان‌ها قرار دهد. در واقع به ندرت متنی به پیکرهٔ این زبان‌ها اضافه می‌شود. به نظر می‌رسد که اگر پیکرهٔ یک زبان باستانی، مثل زبان‌های ایرانی مورد نظر ما، چندان بزرگ نباشد، فرایند آموختن زبان ساده‌تر خواهد بود. اما در آن صورت ممکن است که فقط با انواع

خاصی از متون سر و کار داشته باشیم؛ برای مثال، در سطح واژگان، زبان‌آموز نه تنها ناگزیر از آموختن کلمات و عبارات زبانی جدید باشد، بلکه گاهی مجبور شود تا مفاهیم تازه‌ای را هم که این واژه‌ها بر آن‌ها دلالت می‌کنند، یاد بگیرد. همین امر مشکل دیگری بر سر راه فراگیری زبان و تحقق هدف اصلی آن که فهم و درک متون است به وجود می‌آورد. زیرا گاهی با وجود اینکه فهم واژه‌ها و عبارات و ساختارهای دستوری متن مشکلی ندارد، درک معنای آن چندان آسان نیست و گاهی مشکلات دستوری با ناآشنایی با مفاهیم و دشواری درک آن‌ها همراه می‌شود.

هم‌چنین، بیشتر متون بازمانده از زبان‌های باستانی متون روزمره نیستند و در شمار متون دینی و ادبی و حقوقی و... قرار می‌گیرند. چنین متونی در آموزش زبان‌های امروزی در دوره‌های پیشرفته تعلیم داده می‌شوند. اما در آموزش زبان‌های باستانی در مراحل ابتدایی هم به کار می‌روند.

البته مشکلات ناشی از سر و کار داشتن با زبانی بدون گویش‌ور که در بالا به آن اشاره کردیم، درباره همه زبان‌های باستانی به یک اندازه صدق نمی‌کند و زبان‌های کلاسیک و زبان‌های باستانی مذهبی، مثل عبری کهن و سنسکریت از این نظر در وضعیت متفاوتی قرار دارند. این زبان‌ها در برنامه درسی مدارس، یعنی در آموزش عمومی نیز گنجانده شده‌اند و به زبان‌آموزان نوجوان هم تعلیم داده می‌شوند. آموزش این زبان‌های باستانی، به‌ویژه یونانی و لاتین هم از چند نظر با سایر زبان‌های باستانی متفاوت است و ممکن است شیوه‌هایی که برای آموزش آن‌ها به کار می‌رود، برای سایر زبان‌های باستانی مؤثر نباشد. مخاطبان غیر متخصص زبان‌های کلاسیک، بیش از سایر زبان‌های باستانی است و همین فراگیر بودن آموزش سبب شده تا در آموزش یونانی و لاتین، بیش از سایر زبان‌های باستانی به نظریه‌های جدید و شیوه‌های جدید آموزش زبان توجه شود. گذشته از این‌ها، تعداد و تنوع موضوعی متونی که از زبان‌های کلاسیک به دست ما رسیده چشمگیر است و می‌توان با استفاده از آن‌ها در سطوح ابتدایی، مواد درسی ساده‌تری را برای آموزش انتخاب کرد که به متون روزمره نزدیک‌تر باشند و علاوه بر این، تعداد زیاد متون این امکان را به وجود می‌آورد که به تقلید از متون اصلی و با ترکیب چند متن اصلی، متن جدیدی برای مقاصد آموزشی تولید کنند.<sup>۶</sup>

### پیشینه پژوهش

با وجود این مسائل، زبان‌آموزان یونانی و لاتین و سنسکریت نیز از مشکلات سایر زبان‌آموزان به



دور نیستند. کوتروپولوس در مقاله‌ای که قبلاً چندبار به آن اشاره کردیم، از مشاهدات خود به عنوان ناظر یک کلاس آموزش زبان یونانی باستان در سال ۲۰۱۰ م. می‌گوید و به بی‌انگیزگی و دلزدگی و در نهایت ریزش تعدادی از زبان‌آموزان در میانه دوره آموزشی اشاره می‌کند. زبان‌آموزان این کلاس از رشته‌های مختلفی که اکثراً به زبان‌های کلاسیک ارتباطی نداشتند، آمده بودند. اما برخی از آن‌ها با زبان یونانی جدید آشنایی داشتند. مشکل اصلی این دوره آموزشی به نظر او تأکید بیش از حد بر ترجمه و آموزش دستور زبان بود. به حدی که وی روش آموزش در این دوره و دوره‌های مشابه را به پیروی از ریچاردز و راجر روش دستور-ترجمه<sup>۷</sup> یا شیوه پروس<sup>۸</sup> می‌نامد (Koutropoulos, 2011: 58). در این روش که خود او هم قبلاً بر آن اساس یونانی باستان را آموخته بود، زبان‌آموز با آموختن نکات دستوری زبان مقصد و برگرداندن متون آن به زبان خود و هم‌چنین ترجمه جملاتی از زبان خود به زبان مقصد که جنبه تمرینی دارند، به تدریج زبان دوم را فرامی‌گیرد و توانایی درک و ترجمه و تحلیل متون پیچیده‌تر آن را کسب می‌کند. یکی از مشکلات اساسی چنین رویکردی تکیه بیش از حد زبان‌آموز بر حافظه است؛ مثلاً در زبانی تصریفی مانند یونانی باستان که لازم است زبان‌آموز صرف‌های مختلفی را یاد بگیرد، بعضی از انواع پرکاربرد صرف به واسطه تکرار در متون مختلف در ذهن زبان‌آموز می‌نشیند. اما صرف‌های کم‌کاربردتر را باید با حفظ کردن آموخت و احتمال فراموش کردن آن‌ها بالاست. طبق مشاهده کوتروپولوس، زبان‌آموزانی که آشنایی قبلی با یونانی جدید داشته‌اند و یا پیش‌تر چند زبان زنده را آموخته بودند، در کلاس بهتر عمل می‌کردند. این گروه می‌توانستند با برقراری ارتباط بین آموخته‌های قبلی و زبان جدید، آسان‌تر در یادگیری پیشرفت کنند اما گاهی حجم و پیچیدگی مطالب دستوری حتی این گروه را نیز از ادامه آموختن دلسرد می‌کرد. در پایان، کوتروپولوس راه حل دوگانه‌ای را برای بهبود وضعیت آموزش یونانی باستان و آسان‌تر کردن کار زبان‌آموزان پیشنهاد می‌کند. اول اینکه، به عقیده وی مدرسان زبان‌های کلاسیک هم باید به سراغ شیوه‌های جدید آموزش زبان‌های زنده، مثل شیوه تعاملی، بروند و به جای تمرکز بر ترجمه و به کارگیری روش دستور-ترجمه، هر چهار مهارت خواندن و نوشتن و گوش دادن و صحبت کردن را در زبان‌آموزان پرورش دهند. گرچه امروزه سه مهارت صحبت کردن و گوش دادن و نوشتن به یونانی باستان بی‌مورد می‌نماید، اما می‌دانیم که در گذشته، هنگامی که یونانی باستان و لاتین هنوز زبان‌هایی زنده بودند، این دو زبان را به منظور استفاده از هر چهار مهارت یاد شده می‌آموختند و از این گذشته، صحبت کردن و نوشتن به زبان‌های مذهبی مرده، مثل

لاتین و سنسکریت، حتی امروزه نیز در میان بعضی گروه‌های اجتماعی خاص هم‌چون روحانیان کاتولیک در واتیکان و روحانیان آیین برهمنی رواج دارد. مطلب دیگری که کوتروپولوس برای آسان‌تر کردن آموزش یونانی باستان توصیه می‌کند، بهره‌گیری از ابزارها و امکانات آموزش دیجیتال است. ابزارهای دیجیتال باید بار حافظه را کم کنند تا زبان‌آموز با تمرین‌های فراوان و متنوعی که این ابزارها در اختیارش می‌گذارند، بدون نیاز به تلاش فراوان برای حفظ کردن مطالب، آن‌ها را در ذهن خود جای دهد. در واقع، دلیل اصلی به کارگیری این ابزارها امکانی است که برای ایجاد تمرین‌های متنوع فراهم می‌کنند و شیوه آموزش را از روش دستور-ترجمه، به سوی روش تعاملی می‌برند. گرچه استفاده از این ابزارها خالی از فایده نیست، اما مؤثر بودنشان بستگی به ویژگی‌های زبان مورد نظر دارد و باز هم اگر زبانی مرده با پیکره زبانی کوچک در اختیار داشته باشیم، از امکان به کارگیری این ابزارها کاسته می‌شود.

### آموزش زبان‌های ایرانی

اکنون، پس از بررسی اجمالی مشکلات معمول در آموزش زبان‌های باستانی، به سراغ زبان‌های باستانی ایرانی می‌رویم. در این نوشته، به طور خاص، با دشواری‌های که بر سر راه آموزش سه زبان: اوستایی، فارسی باستان و سغدی به زبان‌آموزان مبتدی است، سر و کار داریم. برای این کار پیش از هرچیز، باید به شرایط ویژه آموزش زبان‌های ایرانی توجه کرد. گرچه می‌دانیم که آموزش زبان اوستایی و پهلوی در میان زردشتیان سابقه طولانی داشته است و محققان جدید نیز این دو زبان را از پارسیان هند آموخته‌اند، اما شیوه‌ای که امروز در آموزش این زبان معمول است، با پژوهش‌های محققان اروپایی درباره این زبان آغاز شده است (Duchesne-Guillemin, 1985: 2/100-101). آنچه گفته شد، دایره زبان‌آموزان اصلی زبان اوستایی را نیز مشخص می‌کند: روحانیان زردشتی که با انگیزه‌های دینی و مطابق سنت، متن اوستا، و نه زبان اوستایی را با روش‌هایی می‌آموختند و به نسل بعدی منتقل می‌کردند که تا حد زیادی مبتنی بر حافظه و به خاطر سپاری عین متن و در دل یک سنت شفاهی بود (Skjærvø, 2005-2006: 29) و پژوهشگران حوزه ایران‌شناسی و متخصصان زبان‌های باستانی ایرانی و هندواروپایی. حوزه کاری برخی از محققان دسته اخیر، به طور خاص، تاریخ و فقه‌اللغه زبان‌های ایرانی است و با زبان‌شناسی تاریخی سروکار دارند و از این نظر به کسانی که زبان‌های کلاسیک را به همین قصد می‌آموزند، شباهت دارند. این دسته زبان‌های باستانی ایرانی را در دانشگاه می‌آموزند و

هدف آن‌ها از آموختن، علاوه بر کسب توانایی خواندن و تحلیل و ترجمه متون اوستایی، تسلط یافتن بر نکات آوایی و دستوری و معنایی متن نیز هست. در نظام دانشگاهی ایران، این افراد کسانی هستند که در آزمون کارشناسی ارشد رشته زبان‌های باستانی ایران شرکت کرده‌اند و اکنون در این رشته تحصیل می‌کنند و به واسطه آزمون ورودی رشته، هم حداقل با یک زبان دوم زنده و هم تا حدودی با مفاهیم اولیه زبان‌شناسی آشنایی دارند. به جز این گروه، دو دسته دیگر نیز به سراغ آموختن زبان‌های ایرانی می‌آیند: یکی مورخان و پژوهشگران تاریخ، دین‌پژوهان و باستان‌شناسانی که در حوزه ایران‌شناسی فعالیت می‌کنند. اما تخصص آن‌ها مستقیماً ارتباطی با زبان‌شناسی ندارد و در عین حال نیازمند خواندن متون باستانی و فهم آن‌ها هستند و دیگر کسانی که از سر علاقه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان مایل به یادگیری زبان‌های باستانی ایران هستند، اما تخصصی در حوزه ایران‌شناسی ندارند. این دسته اخیر را می‌توان با مخاطبان عام‌تر زبان‌های کلاسیک سنجید.

از بین سه گروهی که از آن‌ها نام بردیم، دسته اول هدف اصلی مؤلفان برنامه درسی و منابع آموزشی زبان‌های باستانی ایرانی بوده‌اند. با توجه به آگاهی قبلی این گروه از مبانی زبان‌شناسی و تجربه آموختن زبان‌های امروزی، به عنوان زبان دوم، به نظر می‌رسد که تجربه آموختن زبان‌های باستانی ایرانی برای این گروه باید از بعضی مخاطبان عام‌تر زبان‌های کلاسیک، مانند دانش‌آموزان مدارس، نیز آسان‌تر باشد، اما لزوماً در عمل چنین نیست. علاوه بر مشکلاتی که به طور کلی بر سر راه آموزش زبان‌های باستانی وجود دارد و در ابتدای این مقاله نیز به آن‌ها اشاره کردیم، فراگیری زبان‌های باستانی ایرانی دشواری‌های دیگری نیز دارد که بخش بزرگی از آن به دلیل شمار اندک و پیکره کم‌حجم متون موجود به زبان‌های باستانی ایرانی، در قیاس با زبان‌های کلاسیک به وجود آمده است؛ برای مثال در هیچ یک از زبان‌های مورد بررسی در این مقاله، به‌ویژه اوستایی و سغدی، انتخاب متنی ساده برای آموزش به زبان‌آموزان مبتدی کار ساده‌ای نیست. بعضی از متن‌ها از بقیه سخت‌ترند و در دسته متون بسیار دشوار قرار می‌گیرند. اما به راحتی نمی‌توان متن‌های ساده و آسان و خالی از نکات مبهم و بحث‌انگیز برای مبتدیان را یافت. از آن گذشته، نمی‌توان مانند کتاب‌های آموزش زبان‌های کلاسیک، متنی را برای زبان‌آموز مبتدی تنظیم کرد و فقط بر تعدادی از واژگان آن تأکید کرد، چون زبان‌آموز گروه اول باید علاوه بر نکات دستوری کلی، مثل انواع صرف و اندکی نحو، مسائلی چون تحلیل آوایی و دستوری و معنایی تک‌تک واژه‌ها را هرچه سریع‌تر بیاموزد. در واقع، هدف اصلی در آموزش

زبان‌های باستانی ایرانی به دانشجویان رشته زبان‌های باستانی تعلیم مطالب بیشتر در مدت زمان کمتر است و انتظار می‌رود که دانشجویان با تلاش شخصی خود بر دشواری‌های این کار غلبه کنند و توانایی خواندن و تحلیل زبانی متن را به دست آورند.

زبان‌آموزان دو دسته دیگر نیازی به یادگیری جزئیات تحلیل زبانی متن ندارند. اما در عمل، معمولاً بدون تحلیل زبانی خواندن و فهم متن ممکن نیست و این دو دسته هم گاهی ناگزیر از آموختن چنین مطالبی می‌شوند.

در ادامه، منابع آموزشی موجود برای سه زبان: اوستایی، فارسی باستان و سغدی را از این نظر که تا چه اندازه مهارت خواندن و فهم و تحلیل زبانی را در زبان‌آموزان پرورش می‌دهند، بررسی می‌کنیم.

### زبان اوستایی

تنها متنی که اکنون از زبان اوستایی در دست داریم، کتاب اوستاست که بخشی از آن به گویش اوستایی قدیم و سایر قسمت‌ها به گویش اوستای جدید نوشته شده است. این متن، به‌ویژه در بخش اوستای قدیم، ابهامات دستوری و معنایی بسیار دارد. از جمله اینکه هنوز تصحیح منقحی از کل متن در دست نیست. در حال حاضر، هم‌چنان برای بسیاری از بخش‌های اوستا متنی که کارل گلدنر<sup>۹</sup> در اواخر سده نوزدهم (۱۸۸۶-۱۸۹۶ م.) تصحیح و منتشر کرد، مورد رجوع است. اوستای قدیم، گاهان و یسن‌هفت‌ها و بخش‌هایی از اوستای جدید، چند یسن و قسمتی از یسنا و وندیداد، تاکنون چندین بار به طور جداگانه توسط پژوهشگران مختلف تصحیح و منتشر شده‌اند. اما هنوز تصحیح جدیدی که کل متن اوستا، به‌ویژه همه قسمت‌های اوستای جدید را دربرگیرد، نیامده است. گذشته از این‌ها، زبان اوستایی خود پیچیدگی‌هایی که از نظر آوایی و دستوری دارد که محققان را هم در بررسی متون این زبان دچار اشکال می‌کند (Gipfert, 2002: 165-187) و به‌طبع، آموختن آن را برای زبان‌آموزان نیز دشوار می‌سازد.

به دلیل پیچیدگی متون اوستای قدیم، آموزش این زبان را با اوستای جدید آغاز می‌کنند. در آموزش اوستای جدید دو شیوه نسبتاً متفاوت وجود دارد که در اینجا به نقاط قوت و ضعف و منابع آموزشی موجود برای هر یک اشاره خواهیم کرد.

در شیوه اول که قدیمی‌تر است و نخستین اوستاشناسان و پژوهشگران براساس آن آموزش دیده‌اند، در عمل کتاب آموزشی زبان اوستایی وجود ندارد. متنی به زبان اوستایی در اختیار

زبان‌آموز قرار می‌گیرد و او با استفاده از واژه‌نامه و یک کتاب دستورزبان، می‌کوشد تا متن را ترجمه و واژه‌ها و جملات و عبارات آن را از نظر دستوری تحلیل کند. کتاب دستور زبانی که در این مرحله مورد رجوع زبان‌آموز مبتدی است، به هیچ وجه ابتدایی و آموزشی نیست، بلکه دستور مفصلی است که بسیاری از جزئیات و استثنائات و نکاتی را که در این مرحله برای زبان‌آموزان چندان ضروری به نظر نمی‌رسند، بیان کرده است (البته گاهی درک متن بدون این اطلاع از این جزئیات و استثنائات برای نوآموزان ممکن نیست). بهترین نمونه چنین کتاب‌هایی دستور زبان اوستایی در مقایسه با سنسکریت تألیف ویلیامز جکسون به زبان انگلیسی و دستور مقدماتی زبان اوستایی که برخلاف نامش اصلاً ابتدایی نیست، اثر هانس رایشلت به زبان آلمانی هستند. کتاب اول در آخرین سال‌های سده نوزدهم م. و کتاب دوم در دهه نخست سده بیستم م. منتشر شده است. رایشلت علاوه بر این کتاب دستور زبان، کتاب دیگری شامل گزیده متون اوستایی به زبان انگلیسی دارد که به قصد آموزش زبان اوستایی تألیف شده است. در این کتاب گزیده‌ای از متون بخش‌های مختلف اوستا، اعم از اوستای قدیم و جدید، همراه با واژه‌نامه و توضیح بعضی قسمت‌های دشوار زبانی و نکات فرهنگی گرد آمده و در جای‌جای بخش توضیحات آن مکرراً به کتاب دستور زبان مقدماتی زبان اوستایی ارجاع داده شده است. جکسون هم حدود بیست سال پیش از رایشلت چنین گزیده‌ای از متون اوستایی را فراهم آورده بود. کتاب دستورزبان اوستایی جکسون و گزیده متون رایشلت، سال‌ها منبع اصلی تدریس زبان اوستایی در رشته زبان‌های باستانی دانشگاه‌های ایران بودند و اکنون نیز جایگاه خود را در کنار منابع جدیدتر حفظ کرده‌اند. کتاب‌هایی که در اینجا به آن‌ها اشاره شد، نشان می‌دهند که اوستاشناسان اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، چه تصویری درباره آموزش زبان اوستایی به افراد مبتدی داشته‌اند. لازم به ذکر است که احتمالاً این مبتدیان در نظر آن‌ها زبان‌شناسانی بوده‌اند که اوستایی را یا به قصد تحقیق در فقه‌اللغه زبان‌های ایرانی می‌آموخته‌اند و یا با شاخه دیگری از ایران‌شناسی، مثل مطالعات دین ایرانی، سروکار داشتند و به همین دلیل ناگزیر از آموختن این زبان بوده‌اند. این کتاب‌ها برای استفاده در دانشگاه و محیط آکادمیک طراحی شده بودند و برای مخاطبان عام‌تر که صرفاً علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ ایران و یادگیری یک زبان باستانی ایرانی بودند، مناسب به نظر نمی‌رسیدند. نکته مهم دیگر درباره طیف مخاطبان کتاب‌های مذکور این است که احتمالاً اکثر آن‌ها در زمان آموختن زبان اوستایی، با زبان‌های کلاسیک و زبان سنسکریت آشنایی داشته‌اند و حالت‌های صرفی مختلف اسامی و صفات و ضمائر، انواع فعل و شیوه ساخت

آن و ویژگی‌های دیگری که میان زبان‌های کهن هندواروپایی مشترک است، برای آن‌ها نامأنوس نبوده است. در مقابل، برای دانشجویان ایرانی، از ابتدای تأسیس رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی تاکنون، همه موارد بالا به همان اندازه ویژگی‌های خاص زبان اوستایی نسبت به زبان‌های دیگر هندواروپایی، ناآشنا و غریب و دشوار بوده است.

کتاب‌های رایشلت و جکسون را می‌توان از بهترین نمونه‌های روش دستور-ترجمه در آموزش زبان اوستایی دانست. پس از این دو تن تا سده بیست و یکم و سال‌های اخیر نیز متخصصان زبان اوستایی کتاب‌های مختلفی برای دستور زبان اوستا تألیف کردند که در آموزش دانشگاهی زبان‌های باستانی در ایران جای دو کتاب‌های جکسون و رایشلت را نگرفتند. نکته مهمی که در این کتاب‌ها به چشم می‌خورد این است که به کارگیری آن‌ها برای آموزش زبان، این کتاب‌ها را در حد فاصل بین کتاب آموزش زبان و کتاب عادی دستور زبان قرار داده است. اما جنبه آموزشی‌شان همواره مقهور کاربرد اصلی‌شان به عنوان کتاب دستور بوده است و در اصل به عنوان دستور زبان اوستایی تألیف شده‌اند؛ برای مثال می‌بینیم که در هیچ‌کدام از این کتاب‌ها اثری از تمرین‌های دستوری نیست و زبان‌آموز، یعنی پژوهشگر آینده زبان اوستایی، باید از طریق تحلیل واژه به واژه و ترجمه متن، مباحث دستوری را بیاموزد و در صورتی که نکته‌ای را نداند یا فراموش کند، به مبحث مربوط به آن در کتاب دستور رجوع کند. مشخص است که این شیوه آموزشی در ابتدای کار، به‌ویژه برای زبان‌آموزی که با زبان‌های باستانی دیگر آشنا نیست، بسیار دشوار است. در به‌کارگیری این شیوه، وجود مدرس، حداقل در ابتدای کار، ضروری است تا نخست زبان‌آموز را با کلیاتی مثل چگونگی صرف اسم‌ها و فعل‌ها و موضوعاتی از این دست در زبان اوستایی آشنا کند و سپس جزئیات و نکات را به او آموزش دهد و از همه مهم‌تر اگر دچار مشکلی شد، مثلاً نتوانست یک صورت صرفی فعلی خاص را تشخیص دهد، با توضیحاتش او را راهنمایی کند. چنین روشی، تلاش فراوان و هم‌زمان زبان‌آموز و مدرس را می‌طلبد و یادگیری زبان با توسل به آن به صرف وقت، تمرکز و ممارست نیاز دارد و اگر حافظه زبان‌آموز چندان قوی نباشد، کار برای او سخت‌تر خواهد بود. مشکل احتمالی دیگر این است که گرچه مدرس مباحث دستوری مختلف را به‌یکباره و هم‌زمان تدریس نمی‌کند، اما زبان‌آموز هنگام تحلیل و ترجمه متن، هم‌زمان با همه این مباحث سروکار دارد؛ مثلاً در تحلیل واژه به واژه یک بند از متن اوستایی، چندین نوع صرف اسم و فعل را در کنار هم می‌بیند و باید همه آن‌ها را در خاطر داشته باشد یا به بخش مربوط به هریک از آن‌ها در کتاب دستور رجوع کند. یادگیری

معنی واژه‌ها نیز به همین شکل است. همان‌طور که متن پیش می‌رود، خود زبان‌آموز باید واژه‌های جدید و قدیم را از هم تشخیص دهد و معنی همه آن‌ها را به خاطر بسپارد. گرچه، چون احتمالاً هیچ‌گاه به کلمات خارج از بافت کلام بر نخواهد خورد، به کوشش چندانی برای حفظ معنی واژه‌ها نیاز ندارد. در اینجا باید ذکر کرد که یافتن معنی واژه‌ها در واژه‌نامه این کتاب‌ها یا واژه‌نامه‌های عمومی زبان‌های باستانی، از جمله اوستایی نیز یکی از مشکلاتی است که بر سر راه زبان‌آموزان قرار دارد. در این واژه‌نامه‌ها، معمولاً کلمات بر اساس ریشه یا ستاک یا برخی صورت‌های صرفی خاص مرتب شده‌اند که زبان‌آموز مبتدی نمی‌تواند به سادگی با دیدن صورت صرف‌شده درون متن به آن پی ببرد. زیرا این امر به حدی از آشنایی با مباحث صرفی و آواشناسی احتیاج دارد. به‌طور کلی، بخش آواشناسی اوستا، برای مبتدیان، کمی پیچیده است و تأثیری که قواعد آوایی خاص این زبان بر صورت صرف‌شده آن می‌گذارد نیز یکی از دشواری‌های خاص این زبان است و در ابتدای کار آموختن زبان اوستایی را از آموختن زبان‌های کلاسیک و سنسکریت سخت‌تر می‌سازد.

این روش آموزشی، با وجود دشواری‌هایش نکات مثبتی هم دارد: یکی اینکه زبان‌آموز از ابتدا مستقیماً به سراغ متن باستانی می‌رود و برای فهم و ترجمه و تحلیل آن تلاش می‌کند و در کار با متن مهارت می‌یابد. دوم اینکه، پس از مدتی کار با متن و رجوع مکرر به کتاب دستور و جای‌گیر شدن مباحث آن در حافظه، زبان‌آموز بر مباحث دستوری تسلط می‌یابد و حداقل بخشی از واژه‌های پرتکرار متن را به خاطر می‌سپارد. بنابراین، علی‌رغم دشواری، شاید چنین روشی بهترین شیوه آموزش پژوهشگران فقه‌اللغه باشد؛ یعنی کسانی که می‌خواهند در کمترین زمان ممکن، توانایی خواندن متن و آگاهی نسبی از دستور زبان را به‌دست آورند. شاید به همین دلیل است که چنین شیوه‌ای هنوز در آموزش برخی زبان‌های کهن کاربرد دارد. برای نمونه می‌توان به کتاب سریانی کلاسیک<sup>۱</sup>، تألیف تاکامیتسو مورائوکا، در آموزش زبان سریانی اشاره کرد که ابتدا مباحث مربوط به دستور زبان و خط را مطرح کرده و سپس چند متن مهم و واژه‌نامه آن‌ها را آورده است.

شیوه دیگر آموزش زبان اوستایی را می‌توان در مجموعه کتاب‌هایی دید که پرودز اکتور شروو، متخصص برجسته زبان‌های ایرانی، در نخستین سال‌های سده بیست و یکم م. برای آموزش زبان‌های ایرانی از جمله زبان اوستایی، تألیف کرده است. گذشته از پیشرفت مطالعات اوستایی در این صد سال که تأثیر خود را در مطالب آموزشی نیز گذاشته است، تفاوت اصلی این کتاب‌ها با منابع پیشین در این است که اولاً این کتاب‌ها اختصاصاً برای آموزش زبان طراحی

شده‌اند و دیگر این که کتاب‌های دستور زبانی نیستند که در آموزش زبان هم به کار بروند. مطالب کتاب در قالب چندین درس بیان شده و در هر درس بخشی از مباحث آواشناسی، صرفی، نحوی و فهرستی از واژه‌های جدید آمده است. طبق روش آموزشی این کتاب‌ها به جای آن که زبان آموز یک صرف خاص، مثلاً صرف اسامی و صفات مختوم به a را یکباره بیاموزد، حالت‌های صرفی مختلف آن را به تدریج و طی چند درس یاد می‌گیرد. از همه مهم‌تر اینکه در پایان هر درس چند تمرین برای ترجمه از اوستایی به یک زبان زنده (انگلیسی) و ترجمه از آن زبان به اوستایی قرار دارد. در پایان هر درس واژه‌نامه‌ای آمده و واژه‌های جدید آن درس، کلماتی هستند که در تمرین‌ها به کار رفته‌اند.

در این کتاب‌ها عملاً ترجمه و تحلیل دستوری متن کنار گذاشته شده است. در تمرین‌ها زبان آموز ابتدا تک‌جمله و سپس چند جمله کوتاه و در درس‌های پایانی قطعاتی بسیار کوتاه اوستا را ترجمه می‌کند. اما هیچ وقت با متن‌های بزرگتر سر و کار ندارد و آنچه را هم که در تمرین‌ها آمده واژه به واژه تحلیل نمی‌کند. بنابراین، گرچه شیوه آموزش این کتاب‌ها را هم می‌توان توسعه‌اً دستور- ترجمه نامید، اما در واقع خبری از ترجمه نیست. البته، مدرس می‌تواند همراه آموزش دستور زبان براساس این کتاب متنی را نیز بخواند، ولی چون مباحث دستوری طبق این کتاب به تدریج و با سرعت کم آموزش داده می‌شود، عملاً تحلیل دستوری متن ممکن نیست.

آموزش دستور زبان اوستای جدید در این کتاب به چیزی شباهت دارد که کوتروپولوس از دوره آموزش یونانی باستان می‌گفت و منتقد آن بود (Koutropoulos, 2011: 58). هدف اصلی کتاب شروو یادگیری صحیح و آسان دستور زبان است و به نظر می‌رسد که در آن موفق باشد. انگلیسی ساده و قابل فهمی که کتاب به آن نوشته شده است، یکی از دلایل برتری آن بر کتاب‌های دستور اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای مخاطب امروزی است. نکات نحوی نیز ساده‌تر و تا حد امکان بدون اصطلاحات تخصصی زبان‌شناسی بیان شده‌اند، اما صرف نظر کردن از آوردن متن و جایگزین کردن آن با تمرین‌های دستور زبان و فهرست واژه‌های جدید در پایان هر درس زبان‌آموز را به گونه‌ای دیگر مجبور به استفاده از حافظه می‌کند. درست است که در روش آموزشی قبلی، زبان‌آموزان طی یک یا دو جلسه با کل صورت‌های صرفی مواجه می‌شدند، اما چون کمی پس از آموختن مقدمات صرف و نحو و آواشناسی به سراغ متن می‌رفتند، صورت‌های صرفی مختلف را مکرراً در آنجا می‌دیدند و مطالب دستوری به صورت ناخودآگاه در ذهنشان می‌نشست. درس‌های کتاب شروو چنین امکانی را فراهم نمی‌کند و گرچه



در هر درس مقداری از مطالب درس‌های قبلی تکرار می‌شود و زبان‌آموز بر مبحث مربوط به هر درس تسلط می‌یابد، اما از آموخته‌ها در تحلیل و ترجمه متن استفاده نمی‌کند.

### زبان فارسی باستان

فارسی باستان هم یکی از زبان‌های ایرانی باستان است که نظام صرفی اسم و فعل آن مانند اوستایی و سنسکریت و زبان‌های کلاسیک است و آموختن آن دشواری‌های معمول آموزش این زبان‌ها را دارد. به همین دلیل در اینجا بر آن ویژگی‌های فارسی باستان که یادگرفتن آن را با اوستایی متفاوت می‌سازد، تأکید می‌کنیم. نخست اینکه، طیف علاقه‌مندان زبان فارسی باستان از اوستایی گسترده‌تر است و غیر متخصصان بیشتری در پی آموختن این زبان هستند. برای این گروه مخاطبان فراگیری خط میخی فارسی باستان اهمیت خاصی دارد و به طور کلی نیز آموختن خط فارسی باستان از خط اوستایی دشوارتر است. نشانه‌های خط اوستایی از خط میخی بیشتر است، اما در سطح مقدماتی پیچیدگی و قواعد خاصی ندارد. خط میخی فارسی باستان هم نسبتاً خط ساده‌ای است، اما قواعد آن از خط اوستایی بیشتر است.

تفاوت دیگر میان فارسی باستان و اوستایی در پیکره متون آن‌هاست. متن‌های زیادی از فارسی باستان به جا نمانده و آنچه به دست ما رسیده، کتیبه‌های سلطنتی هخامنشیان است. این مسأله سبب شده تا بخش مهمی از متن کتیبه‌ها به تکرار عبارات قالبی اختصاص یابد و همین امر کار را بر زبان‌آموزان آسان‌تر کرده است. با به خاطر سپردن عبارات قالبی، صورت‌های صرفی و روابط نحوی آن‌ها نیز در ذهن زبان‌آموز می‌نشیند و چون این عبارات قسمت مهمی از پیکره زبانی فارسی باستان هستند، عملاً زبان‌آموز را تا حدی از به خاطر سپردن نکته‌های دستوری بی‌نیاز می‌کند و مخصوصاً برای زبان‌آموزان غیرمتخصص آسان‌تر است. البته، چنین شیوه‌ای برای دانشجویان زبان‌های باستانی چندان کاربردی نیست. زیرا آن‌ها باید علاوه بر خواندن و فهم متن بر دستور زبان نیز تسلط یابند.

منابع آموزش فارسی باستان هم همان تقسیم‌بندی منابع زبان اوستایی را دارند. به طور سنتی در دانشگاه‌های ایران این زبان را براساس کتاب *فارسی باستان*، دستور، متون، واژه‌نامه رونالد کنت آموزش می‌دهند. گرچه در واژه‌نامه کتاب کنت حالت‌های صرفی همه واژه‌های به‌کاررفته در متن مشخص شده است و این برای مقاصد آموزشی بسیار مفید است، اما بخش دستور زبان، برای زبان‌آموز مبتدی پیچیده و دشوار و گاه غیرقابل فهم است. کنت استاد زبان

هندواروپایی دانشگاه پنسیلوانیا بود و دستور فارسی باستان خود را در نیمه قرن بیستم م. براساس نسبت آن با زبان هندواروپایی نوشت. به همین دلیل، این بخش برای استفاده نوآموزان فارسی باستان مناسب نیست. کتاب دیگری که به همین شیوه به زبان فارسی و این بار با هدف آموزش فارسی باستان به مبتدیان نوشته شده، راهنمای فارسی باستان اثر دکتر چنگیز مولایی است. در این کتاب از اصطلاحات زبان‌شناسی و توضیح دستور فارسی باستان براساس زبان هندواروپایی خبری نیست و مقدمات دستور فارسی باستان، به غیر از نحو آن که در کتاب نیامده، به گونه‌ای ساده و موجز بیان شده و برای زبان‌آموز مبتدی بسیار مناسب است. علاوه بر دستور، گزیده‌ای از چند کتیبه فارسی باستان و یک واژه‌نامه نیز در این کتاب آمده که حالات صرفی واژه‌ها را نیز ذکر کرده است. یکی دیگر از نکات مثبت کتاب دکتر مولایی این است که به پژوهش‌های پس از چاپ کتاب کنت هم توجه داشته و نتایج آن‌ها را در بخش واژه‌نامه کتاب خود وارد کرده و از این نظر روزآمدتر از کتاب کنت به شمار می‌آید.

کتاب آموزش فارسی باستان شروو، به همان شیوه کتاب آموزش اوستای جدید نوشته شده است. مطالب مربوط به خط و آواشناسی و دستور زبان به تدریج در چند درس همراه با تمرین آمده‌اند و خبری از متن نیست. به دلیل پیچیده‌گی کم‌حجم فارسی باستان و سیطره عبارتهای قالبی بر آن، فقدان متن در کتاب آموزش فارسی باستان شروو کمتر به چشم می‌آید و جملاتی که در تمرین‌ها آمده تا حدی آن را جبران می‌کند.

### زبان سغدی

زبان سغدی یک زبان ایرانی میانه شرقی است. تقریباً همه کسانی که قصد یادگیری زبان سغدی را دارند از گروه زبان‌آموزانی هستند که در حوزه زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و فقه‌اللغه زبان‌های ایرانی تحصیل می‌کنند. معمولاً زبان سغدی یکی از آخرین زبان‌هایی است که آن‌ها در دوره تحصیل خود می‌آموزند و احتمالاً پیش از آن زبان‌های ایرانی باستان و یکی دو زبان ایرانی میانه غربی را آموخته‌اند. بنابراین انتظار می‌رود که نظام صرفی اسامی و افعال زبان سغدی، با وجود تفاوت‌هایی که با سایر زبان‌های ایرانی دارد، چندان برای زبان‌آموزان ناآشنا نباشد. ولی در عمل، به چند دلیل به نظر می‌رسد که سغدی یکی از دشوارترین زبان‌هایی باشد که این زبان‌آموزان در دوره تحصیل خود با آن مواجه می‌شوند. دلیل اصلی نظام آوایی زبان سغدی و قانون هموزنی مصوت‌ها<sup>۱۱</sup> است که اساس تصریف اسم و فعل در این زبان را تشکیل

می‌دهد. نظام آوایی سغدی برای زبان‌آموزی که قبلاً با آواشناسی زبان‌های ایرانی باستان و میانه و دگرگونی‌های آوایی از باستان به میانه آشنا شده است، غریب و نامأنوس می‌نماید و زبان‌آموز نمی‌تواند به راحتی تحولات آوایی از ایرانی باستان به این زبان میانه شرقی را درک کند. البته هرچه اطلاع پیشین زبان‌آموز از آواشناسی ایرانی باستان بیشتر باشد، درک مسائل آوایی زبان سغدی برایش آسان‌ترست. براساس قانون هم‌وزنی مصوت‌ها ماده‌های اسم و فعل به دو دسته اصلی ماده‌های سنگین و سبک تقسیم می‌شوند و برای تشخیص حالت صرفی واژه در ابتدا باید نوع ماده آن را تشخیص داد. گرچه تعیین نوع ماده پیرو قواعد خاصی است، اما این کار برای زبان‌آموزان مبتدی چندان آسان نیست. علاوه بر این، شکل ظاهری برخی از ماده‌های صرف‌شده سنگین و سبک یا وجوه و زمان‌های خاص در افعال مشابه یکدیگر است و این نیز کار را دشوارتر می‌کند و معمولاً جز تکرار و تمرین راه حلی ندارد.

در دانشگاه‌های ایران برای زبان سغدی از دو منبع آموزشی اصلی استفاده می‌شود که هر دو در سده بیست و یکم م. تألیف شده‌اند. یکی از این دو کتاب *راهنمای زبان سغدی* شروو است که به شیوه سایر کتاب‌های او برای آموزش زبان‌های ایرانی نوشته شده است. کتاب دوم *دستنامه سغدی* (دستور، *داستان‌های گزیده، واژه‌نامه*) تألیف خانم دکتر زهره زرشناس است. در بخش دستور این کتاب دستور زبان سغدی به اختصار و در حد نیاز زبان‌آموزان مبتدی شرح داده شده است و تقسیم‌بندی مباحث مختلف این بخش بر حسب مقولات مختلف دستوری است. مطالب این بخش برای تحلیل دستوری ساده سه متن داستانی که در کتاب آمده است کفایت می‌کند. در *واژه‌نامه* کتاب حالت‌های صرفی واژه‌های به کار رفته در متن مشخص شده و بر ارزش آموزشی کتاب افزوده است.

غیر از دو کتاب یاد شده دستور سغدی مانوی ایلیا گرشویچ هم مانند کتاب‌های دستور اوستایی و فارسی باستان برای آموزش به کار می‌رود، اما هدف اصلی نگارش کتاب، مثل سایر دستور زبان‌ها، آموزشی نبوده است.

### نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً دلیل اصلی برکنار ماندن زبان‌های باستانی ایران از شیوه‌های جدید آموزش زبان و روش تعاملی ارتباط مستقیم با این نکته دارد که در حال حاضر کسی به این زبان‌ها سخن نمی‌گوید و به کارگیری روش تعاملی که کوتروپولوس

برای آموزش یونانی باستان پیشنهاد می‌کند (Koutropoulos, 2011: 59)، در عمل برای همه زبان‌های باستانی ممکن به نظر نمی‌رسد و مفید نیست. از سوی دیگر، مشکلات آموختن زبان‌های باستانی منحصر به مسائلی مثل خط ناآشنا و دستور زبان پیچیده نیست. چنین مشکلاتی بر سر راه آموزش زبان‌های زنده پرگوش‌وری مثل چینی و روسی و عربی به زبان‌آموزان انگلیسی زبان یا فارسی‌زبان نیز وجود دارد، اما مدرسان این زبان‌ها از شیوه آموزشی تعاملی استفاده می‌کنند و می‌کوشند تا به‌واسطه آن‌ها کار را برای زبان‌آموزان آسان‌تر کنند. مشکل اصلی مدرسان زبان‌های باستانی این است که اولاً برای یاد دادن دستور زبان پیچیده هیچ منبعی جز متن مکتوب در دست ندارند و ثانیاً ناگزیرند که برای کمک به پیشرفت زبان‌آموز در درک متن، وقت فراوانی را صرف آموزش قواعد خشک دستوری کنند و از این گذشته، هدف بخش مهمی از این زبان‌آموزان، تخصص یافتن در همین دستور زبان است.

از سوی دیگر، به عنوان مثال زبان‌آموز زبان روسی - که قواعد دستوری آن برای انگلیسی‌زبانان پیچیده است - با گوش دادن به سخنان گویش‌وران این زبان و سپس تقلید از آن‌ها به صورت ناخودآگاه با برخی از صورت‌های صرفی این زبان و کاربرد آن‌ها در موقعیت‌های مختلف آشنا می‌شود و این صورت‌ها در ذهنش رسوب می‌کنند، بی‌آنکه لزوماً از صرف همه حالت‌ها آگاه باشد، اما زبان‌آموز زبان‌های باستانی معمولاً چنین امکانی را در اختیار ندارد. بنابراین شیوه مناسب برای آموزش این زبان‌ها باید کماکان مبتنی بر دستور زبان باشد و همان طور که در بررسی منابع رایج آموزش اوستایی و فارسی باستان و سغدی دیدیم، هم‌چنان روش دستور - ترجمه کارآمدترین شیوه است. در عین حال، چون تنها راه ارتباط برقرار کردن از طریق اکثر زبان‌های باستانی کسب توانایی خواندن و فهم متن است، شاید نیاز باشد که روش تعاملی در آموزش این زبان‌ها نیز باید با توجه به این نکته بازتعریف شود.

مهم‌ترین مزیت استفاده از کتاب‌های غیرآموزشی دستور زبان در کنار خواندن متن این است که سرعت یادگیری افزایش می‌یابد، اما مستلزم تلاش بسیار زبان‌آموز و مدرس است. این شیوه برای سطوح مقدماتی آموزش زبان چندان کارآمد نیست. اما در سطوح پیشرفته‌تر مفید است.

با بررسی سه کتاب شروو برای آموزش اوستایی جدید، فارسی باستان و سغدی که با هدف آموزش زبان نوشته شده‌اند، می‌توان دید که حذف متن و تأکید بر دستور زبان که در کتاب‌های شروو می‌بینیم، کار آموختن دستور زبان را آسان‌تر می‌کند، اما در بلندمدت زبان‌آموز نمی‌تواند به راحتی متن را از نظر دستوری تحلیل و ترجمه کند. با کم‌توجهی نسبت به هر یک از دو رکن دستور زبان و ترجمه متن امر آموزش لطمه خواهد دید.

به نظر می‌رسد که برای آموزش زبان‌های ایرانی، با توجه به محدودیت پیکره زبانی، آموختن دستور زبان به همراه ترجمه و تحلیل متن کماکان بهترین روش آموزش باشد. اما باید میان آن‌ها توازنی برقرار کرد. اینکه مباحث دستوری به تدریج و همراه تمرین یاد داده شوند، کار را برای زبان‌آموز ساده‌تر می‌کند و برای سطوح مقدماتی مناسب است. اما در کنار آن حتماً باید متنی باشد که با خواندن و تحلیل و ترجمه آن، مطالب دستوری در ذهن بنشینند. راهنمای اوستای جدید، نوشته کاترنا و ردار از این نظر کتاب مناسبی برای آموزش زبان اوستایی است. گرچه مؤلفان علاوه بر دانشجویان، کسانی را هم که علاقه‌مند به آموختن اوستایی هستند در طیف مخاطبان قرار داده‌اند (Cantera & Redard, 2019: 1)، اما به نظر می‌رسد که این کتاب برای غیر دانشجویان چندان مفید نباشد. به طور کلی، به نظر می‌رسد بهتر است مانند زبان‌های کلاسیک برای آموزش زبان‌های باستانی پرمخاطب‌تری مثل فارسی باستان و اوستایی کتاب‌های آموزشی جداگانه‌ای برای غیردانشجویان تدوین شود که نیاز این طیف از زبان‌آموزان را هم برآورد.

### یادداشت‌ها:

1. Communicative language teaching
2. Passive learning
۳. منظور از یادگیری منفعلانه زبان‌آموزان زبان‌های باستانی این نیست که آن‌ها اصلاً معادل کلمات و عبارات زبان خود به زبان دوم را نمی‌دانند یا به ظرایف کاربرد آن‌ها توجهی ندارند، بلکه آن‌ها نیازمند استفاده از این ظرایف کاربردی نیستند و فقط کافی است که آن‌ها را در متن به کار ببرند.
۴. یکی از کتاب‌هایی که به طور خاص برای آموزش زبان یونانی باستان به دانشجویان فلسفه طراحی شده، کتاب Beetham, F. (2007). *Learning Greek with Plato (A beginner's course in Classical Greek)*, Bristol. است. همه متونی که در این کتاب آمده، برگرفته از یکی از محاورات افلاطون، محاوره منون (Menon) است که نظریه مثل افلاطونی در آن بیان شده است. چون هدف اصلی کتاب آماده کردن نوآموزان یونانی باستان برای خواندن متون فلسفی این زبان است، استفاده از آن برای کسانی که با فلسفه یونانی آشنایی ندارند چندان آسان نیست.
۵. عبری کتاب مقدس از نظر قدمت اسناد و مدارک و وسعت متون موجود یکی از مهم‌ترین زبان‌های خانواده سامی به شمار می‌رود. به دلیل اهمیت مذهبی این زبان برای یهودیان، برای آموزش زبان عبری کهن دو دسته منبع وجود دارد: یک دسته برای استفاده زبان‌شناسان و متخصصان زبان‌های سامی طراحی شده است و دسته دیگر برای آموزش این زبان به افراد غیرمتخصص یهودی به کار می‌رود. علاوه بر این، عبری کهن نیز، مانند هر زبان دیگر، علاقه‌مندانی دارد که در هیچ یک از دو دسته یادشده جای نمی‌گیرند. یونانی انجمن مشترک مدرسان زبان‌های کلاسیک و انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است، دید.

۶. این شیوه بهره‌برداری از متون اصلی و نوشتن متنی جدید با تقلید و استفاده از عبارات آن را می‌توان در مجموعه سه جلدی «خواندن یونانی» که از طرف بخش Joint Association of Classical Teachers' Greek Course. (2015). *Reading Greek*, 3vols, Cambridge. (Second edition). از سه جلد این کتاب یکی به متن‌ها، دومی به دستور زبان و تمرین‌های آن و سومی به راهنمای آموزش بدون معلم اختصاص دارد.

7. Grammar Translation Method

8. Prussian Method

9. Karl.F. Geldner. (1889-96). *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.

10. Muraoka, T. (2005). *Classical Syriac: A Basic Grammar with a Chrestomathy*, compiled by S. P. Brock, Wiesbaden.

11. Rhythmic Law

## منابع

- زرشناس، زهره، ۱۳۸۷. دست‌نامه سغدی (دستور، داستان‌های گزیده، واژه‌نامه)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولایی، چنگیز. ۱۳۸۴. راهنمای زبان فارسی (دستور زبان، گزیده متون، واژه‌نامه)، تهران، مهرنامگ.
- Cantera, A., & Redard, C. (2019). *Introduction à l'avestique recent*, Girona.
- Chung, S., (2006). "A communicative approach to teaching grammar: theory and Practice", *The English Teacher* 34: 33-50.
- Duchesne-Guillemin, J. (1985). "Anquetil du Perron", Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopedia Iranica* 2(1): 100-101
- Gershevitch, I. (1961). *A Grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford, Basil Blackwell.
- Gippert, J. (2002). "The Avestan language and its problems", in Nicholas Sims-Williams (ed.), *Indo-Iranian Languages and Peoples*, Oxford, British Academy/Oxford University Press: 165-187
- Golkova, D., & Hubakova, S. (2014), "Productive Skills in second language learning", *Social and Behavioral Sciences* 143: 477-481
- Jackson, A.V.W. (1892). *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Stuttgart.
- Jackson, A.V.W. (1893). *Avesta reader, First Series: Easier Texts, Notes, Vocabulary*, Stuttgart.
- Kent, R., 1953. *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut. American Oriental Society (Second edition, revised)
- Koutropoulos, A. (2011). "Modernizing Classical Language Education: Communicative Language Teaching & Educational Technology Integration in Classical Greek", *Human Architecture: Journal of the Sociology of Self Knowledge* 9(3): 35-69.
- Reichelt, H. (1909). *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg.
- Reichelt, H. (1911). *Avesta Reader*, Strassburg.
- Savignon, S. (1991). "Communicative Language Teaching: State of the Art". *TESOL Quarterly*, 25(2): 261-277.
- Skjaervo, P. O., 2003. *An Introduction to Manichaean Sogdian*, <https://sites.fas.harvard.edu/~iranian/Sogdian/sogdiancomplete.pdf>

(تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۴)

- Skjaervo, P. O., 2003. *An Introduction to Old Persian*,  
[https://sites.fas.harvard.edu/~iranian/OldPersian/OPers1\\_Intro.pdf](https://sites.fas.harvard.edu/~iranian/OldPersian/OPers1_Intro.pdf)  
(تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۴)
- Skjaervo, P. O., 2003. *Introduction to Young Avestan*,  
<https://sites.fas.harvard.edu/~iranian/Avesta/avestancomplete.pdf>  
(تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۴)
- Skjærvø, P. O. (2005-2006). "The Importance of Orality for the Study of Old Iranian Literature and Myth", *Nāme-ye Irān-e Bāstān*, 5(1&2):9-31.





## Contents

<b>Sanai's satires in the context of political and social relations in Hadiqah al-Haqiqah</b>	<b>5</b>
(Ghodratollah Azarnia, Esmaeil Azar)	
<b>A Comparative Analysis of Constituent Order of the Noun Phrase and Clause in Persian and French: Implications for Teaching Persian to French-Speaking Persian Learners</b>	<b>31</b>
(Fatemeh Bahrami, Musa Nushi Kochaksaraie, Zakieh Momeni)	
<b>Haft Lashkar &amp; Haft Darband: Newly Emerged Haft Khans in the <i>Musayyab Nameh</i> Manuscript</b>	<b>55</b>
(Milad Jafarpour)	
<b>A Shepherd's Wage and the Muslim's Jizyah: Analysis of Sa'adi's Meeting with Abaq Khan</b>	<b>79</b>
(Najaf Jowkar)	
<b>Grammaticalization of <i>Heštān</i> in Persian Literary Texts</b>	<b>105</b>
(Ehsan Changizi)	
<b><i>Haqiqat al-Bayan fi Sharafat al-Ensan: An Unfamiliar Author's New Manuscript</i></b>	<b>125</b>
(Hassan Heidarzadeh Sardrud, Naser Nikubakht)	
<b><i>Shams o Toghra: Compatibility of the Old and the New</i></b>	<b>147</b>
(Mohammad Ragheb)	
<b>The Necessity of Re-editing Nozhatnāmeḥ 'Alā'ī</b>	<b>171</b>
(Masumeh Samkhaniani, Akhyani, Jamileh, Eslami, Moharram, Mahdi Mohabbati)	
<b>Utilization of Digital and Multimedia in Avestan Studies</b>	<b>197</b>
(Saba, Latifpour)	
<b>The Impact of Depression on the Poetic Language of Hazin Lahiji (With Emphasis on Radif in Hazin's Ghazaliyat)</b>	<b>213</b>
(Yousef Mohammadnezha Alizamini, Maryam Bakhtiyari)	
<b>An Analytical Critical Review of Studies Done on <i>Kalila and Dimna</i> (1921-2015)</b>	<b>239</b>
(Mohsen Mohammadi Fesharaki, Mozhgan Ahmadi)	
<b>Berthold Laufer and Persian Language: A Study on the <i>Sino-Iranica</i> Collection</b>	<b>267</b>
(Fatemeh Mehri)	
<b>The Problems of Teaching Avestan, Old Persian, and Sogdian as Ancient Iranian Languages</b>	<b>287</b>
(Leila Varahram)	

## Submission Guidelines

**Aims and Scope:** The *Journal of Human Sciences* publishes *original* (not previously published) works of interest in the disciplines of Language and Literature (Persian, English, French, German, Arabic and Chinese), History, Philosophy, Sociology and Linguistics in general, new theoretical developments, results of qualitative and quantitative researches and methodological innovations. All areas of these disciplines are welcome. Special issues on particular topics are published from time to time.

**Manuscript Submission:** Authors should send the final, revised version of their articles to the Editor-in-Chief, in both a hard copy and an electronic file. The electronic version on CD must match the hardcopy exactly. The name of the author(s) should appear on the first page, with the present position, full address, phone number, fax number and current email address. The articles (around 5000 words in length) should be typed, double-spaced on one side of A4 size paper. Papers should be structured into headed sections, for example as follows: Title page, Abstract, Keywords (3-5), Introduction, Methods, Results, Discussion, Acknowledgements, Notes and References. Each section should be identified by the main heading. Other sub-headings within the main headings should be limited. Please use footnotes rather than endnotes. Footnotes should only be used for commentaries and extra explanations not for giving references. Scripts and disks will not normally be returned unless special arrangements have been made. Send manuscripts to *Journal of Human Sciences*, College of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University (National University of Iran), Tehran, 19839, Iran.

**Manuscript Review:** After manuscripts are submitted, they are first screened for basic format and completeness, to ensure that the manuscript guidelines have been adequately followed. Following this, the manuscripts are evaluated by the Editor-in-Chief to confirm that the paper fits the scope of the Journal and adequately addresses questions and literature relevant to the field of Literature and Human Sciences. Furthermore, the manuscript's subject should be presented properly and be of sufficient quality to be further considered for evaluation. Three referees will evaluate each paper. The Editor-in-Chief, at his discretion, will convey the referees' comments. The recommendation may be for i) minor revision, ii) major revision, or iii) rejection.

**Copyright and Offprint:** Articles submitted for publication should not be under consideration for publication elsewhere. Papers accepted become the copyright of the Journal. Ten offprint of each paper are supplied free together with three copies of the issue in which the paper appeared.

**References:** References should be indicated in the typescript by giving the author's name, with the year of publication and page numbers, in parentheses. If several papers by the same author and from the same year are cited, a, b, c, etc., these should appear after the year of publication. The references should be listed in full at the end of the paper in the following standard forms:

**References to books:** author's or editor's name. year of publication. *title*. place of publication: publisher.

**References to articles in an edited collection:** author's name. year of publication. "article title." first and last page numbers in *title of collection*, editor's name. place of publication: publisher.

**References to articles in conference proceedings:** author's name. year of publication. "article title." first and last page numbers in *title of proceedings*, editor's name (if any). place and date of conference and/or organization from which the proceedings can be obtained. place of publication: publisher.

**References to articles in periodicals:** author's name. year of publication. "article title." *full title of periodical* volume number (issue number where appropriate): first and last page numbers.

**References to technical reports or doctoral dissertations:** author's name. year of publication. *title of report or dissertation*. location of institution: institution.

**Tables and Figures:** Tables should be typed with the approximate position in the text indicated. Submit your figures with captions as hardcopy printouts and in an electronic format. This helps us to reproduce your work to the best possible standards, ensuring accuracy, clarity and a high level of detail.

**Proofs:** One set of page proofs will be sent to the corresponding author, to be checked for typesetting/editing and should be returned to the editorial office by the deadline indicated. Where major developments have taken place to incorporate postscripts, authors should discuss this with the Editor at the time.

**Authority and Responsibilities:** The Journal reserves the right to edit the accepted articles. The Editor and the Publisher accept no responsibility for the opinions and statements of authors.





**Journal of  
History of  
Literature**

Academic Researches  
Vol. 13. No. 2  
Ser:84/2

Autumn and Winter 2020  
ISSN: 2008-7349

College of Letters and  
Human Sciences  
Shahid Beheshti University  
Evin- Tehran  
Tell: 29902489  
Fax: 22431706  
Email: Literature@sbu.ac.ir

**Publisher:**

Faculty of Letters and Human Sciences

**Editorial Director and Editorial in Chief:**

**Ahmad Khatami (Ph.D)**

Full Professor, Department of Persian Language and Literature

**Managing Director:**

**M.Pirani(Ph.D)**

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature  
Shahid Beheshti University

**Editorial Board:**

**Nasrollah Emami(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University

**Ahmad Khatami(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

**Abolghasem Radfar(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Center Of Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies

**Seyed Ali Mohammad Sajjadi(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Department of Persian Language and Literature Shahid Beheshti University

**Habibollah Abbasi(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Department of Persian Language and Literature Kharazmi University

**Mohammad Gholamrezaei(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Professor, Department of Persian Language and Literature Shahid Beheshti University

**Abdolhosein Farzad(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Associate Professor, Research Center Of Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies

**Maryam Mosharafolmolk(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

**Mojtaba Monshizadeh(Ph.D in Ancient culture and Languages)**

Associate Professor, Department of Linguistics, Allame University

**Naser Nikoubakht(Ph.D in Persian Language and Literature)**

Full Professor, Department of Persian Language and Literature, Tarbiat Modares University

**English Editor: Kian Soheyl (Ph.D)**

**Persian Editor: Maryam Mardani**

**Cover Design: Mostafa Servat**

**Layout: Samira Dehghan**